

# دیدهبان ۲۰-۱۹ اندیشه

مصباح انقلاب در آئینه تاریخ  
اسلام، خشونت و دموکراسی  
سیری در اندیشه ولایت فقیه  
تعدد قرائت‌ها و پلورالیسم  
تبیین علم دینی  
نقد سکولاریسم

ویژه‌نامه رحلت علامه مصباح یزدی

## خط‌شکن تحجر

## و مشعل‌دار نوآوری و

## نواندیشی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هر نفس نو می شود دنیا و ما  
بی خبر از نو شدن اندر بقا  
عمر همچون جوی نو نو می رسد  
مستمری می نماید در جسد

۱۹-۲۰

## دیده بان اندیشه

شماره نوزدهم و بیستم  
ویژه رحلت علامه  
محمد تقی مصباح یزدی

### فهرست



مؤسسه فرهنگی  
رسانه‌ای فکرات

## ۱۹-۲۰ دیده بان اندیشه

نشریه تخصصی رصد  
رویدادهای اندیشه‌ای  
شماره ۲۰ و ۱۹  
ویژه رحلت علامه مصباح  
صاحب امتیاز  
مؤسسه فرهنگی رسانه‌ای شناخت  
مدیر مسئول  
دکتر رفیع الدین اسماعیلی

سر دبیر

رسول لطفی

دبیر علمی

سید محمد مهدی شرف الدین

تشکر ویژه از همکاری

حامد اسماعیلی مهر

محمد مهدی کریم پور

سید حسین حسینی

طراح

عرفان خلیلی فر

ارتباط با ما

www.Fekrat.net

admin@fekrat.net

شبکه‌های اجتماعی:

@fekrat\_net

تلفن تماس:

۰۲۰۳۷۸۳۷۹۹۳

### سر آغاز

سر مقاله

۶

### مصباح انقلاب در آیینۀ تاریخ

زندگی‌نامه

۸

اساتید و تحصیلات، مطالعات و تحقیقات

۱۱۴

فعالیت‌ها و تشکیلات

۲۱۴

### بازتاب اندیشه

نقد سکولاریسم در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی (ره)

۳۵

اسلام، خشونت و دموکراسی در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی (ره)

۵۲

سیری در اندیشه ولایت فقیه

۸۲

تبیین علم دینی

۱۲۳

تعدد قرائت‌ها و پلورالیسم

۱۱۴۵

## گزارش رصدی

۱۶۸	علامه مصباح؛ حکیم در میدان
	* حجت الاسلام دکتر صفدر الهی‌راد
۱۷۱	آیت‌الله مصباح (ره) هم مفسر بود و هم به معارف زمان تسلط داشت
	* حجت الاسلام علی‌اکبر رشاد
۱۷۴	دو پرچمدار جنگ فرهنگی
	* حجت الاسلام مهدی میرباقری
۱۸۱	نقش مصباح و سلیمانی در پروژه تمدن‌سازی
	* حسن رحیم پور ازغدی
۱۸۶	حاصل عمر مصباح یزدی چه بود؟
	* سروش دباغ
۱۸۹	تطور فکری قهقرایی دکتر عبدالکریم سروش
	* حجت الاسلام محمد عرب صالحی
۲۰۹	پاسخ به سخنان عبدالکریم سروش درباره علامه مصباح یزدی (ره)
	* حجت الاسلام احمد حسین شریفی
۲۱۵	آیت‌الله مصباح نگاهی اصیل و انقلابی به انقلاب اسلامی داشت
	* حجت الاسلام علی ذوعلم
۲۲۷	مصباح یزدی چه گفت و چه کرد؟
	* احمد زید آبادی
۲۳۱	درباره مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی
	* پرویز امینی
۲۳۳	چرا آیت‌الله مصباح از سوی طیفی از نخبگان و جامعه مورد نقد و اعتراض است؟
	* مهدی نصیری
۲۳۶	در نقد یادداشت مهدی نصیری
	* محمدعلی رامین
۲۳۸	امتداد دادن به استدلال‌های فلسفی، مهمترین ویژگی آیت‌الله مصباح
	* مهدی جمشیدی
۲۴۴	او با میانه‌گرایی میانه‌ای نداشت
	* حجت الاسلام مهراب صادق‌نیا
۲۴۶	تحلیل شخصیت آیت‌الله مصباح (ره)
	* مصطفی ملکیان
۲۴۹	آشنایی با ابعاد مختلف شخصیتی مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی
	* محمد فنایی اشکوری
۲۵۳	امتیازات فکری آیت‌الله مصباح یزدی
	* حجت الاسلام محمد سروش محلاتی



۲۵۹	مشروعیت ولایت، الهی و مقبولیت آن مردمی است!
	* حجت الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه
۲۶۵	شمه‌ای از خدمات فکری و فرهنگی آیت‌الله مصباح یزدی(ره)
	* حسین شرف‌الدین
۲۶۸	اقدامات مهم فرهنگی آیت‌الله مصباح
	* حجت‌الاسلام مهدی ابوطالبی
۲۷۱	نقش آیت‌الله مصباح(ره) در تقویت نقد عالمانه
	* حجت‌الاسلام محمودرجبی
۲۷۵	خدمات علمی آیت‌الله مصباح(ره)
	* حجت‌الاسلام رضا غلامی
۲۸۵	«اندیشه‌های تمدنی» آیت‌الله مصباح(ره)
	* موسی نجفی
۲۸۷	علامه آیت‌الله مصباح یزدی، الگوی فیلسوف متعهد
	* حجت الاسلام داود مهدوی‌زادگان
۲۹۰	علم دینی از منظر آیت‌الله مصباح(ره)
	* عطاءالله رفیعی آتانی
۲۹۳	فلسفه غرب از دیدگاه آیت‌الله مصباح (ره)
	* محمد محمدرضایی
۲۹۸	اندیشه‌های اخلاقی آیت‌الله مصباح(ره)
	* حجت‌الاسلام احمدحسین شریفی
۳۰۲	فلسفه اخلاق از دیدگاه آیت‌الله مصباح(ره)
	* حجت‌الاسلام سیدمحسن میری
۳۰۶	مدرسه مدیریتی آیت‌الله مصباح(ره)
	* علی رضاآیان
۳۱۰	اندیشه‌های قرآنی آیت‌الله مصباح(ره)
	* حجت‌الاسلام ابراهیم کلانتری
۳۱۵	اندیشه‌های آیت‌الله مصباح (ره) در حوزه روانشناسی
	* مهرداد کلانتری
۳۲۰	مکتب سیاسی آیت‌الله مصباح(ره)
	* حجت‌الاسلام محمدجواد نوروزی
۳۲۳	مکتب سیاسی آیت‌الله مصباح(ره)
	* حجت‌الاسلام مهدی امیدی
۳۲۸	انقلاب اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح(ره)
	* مهدی جمشیدی

## سرمقاله |



بسم الله الرحمن الرحيم

هنوز جوهر قلم‌هایی که او در راه دفاع از علم ناب الهی به کتابت درآورد، خشک نشده بود که از میان همگان رفت. اکنون فرصت آن است که بعد از عمری بی‌مهری در حق او، با مرور خاطره‌هایش پرده از راز حیات این فرزانه دوران برداریم. مردی که نه تنها قلمش بلکه نفس و عرض و تمام جانش در راه اعتلاء اسلام خرج شده است...

اولین خاطره به واقع، مناظره‌های علمی و دفاع‌های جانانه‌ای است که در مقابله با مارکسیست‌ها و عناصر التقاطی حوزه اندیشه در ایران داشته است. او به راستی مرد میدان حوزه اندیشه بود. خاطره دوم زمانی رقم می‌خورد که در مقام یک دیده‌بان برای مکتب اسلام، روزی بزرگترین فريضة دینی یعنی امر به معروف و نهی از منکر را در خطر دیده و دست به قلم می‌شود و روز دیگر حفظ مرزهای جغرافیایی دین را مهم دانسته و شاگردان خود را به دفاع از وطن و حرم می‌فرستد. البته مرغ روح او آنقدر بلند پرواز بود که لحظه‌ای از حوزه‌های دیگر غافل نشد. وقتی عده‌ای درصدد تحریف انقلاب اسلامی برآمدند، این بار با زبان گویای خود به سراغ آنها رفت و رسوایشان کند. او اجازه نمی‌داد عدالت اسلام را با عدالتخواهی‌های مارکس مصادره کنند و امثال هابز، شرافت انسان را زیر سؤال ببرند. او گویا قرار نبود که به این کشور، شهر و منطقه خلاصه شود. متانت رفتار و دلپذیری بودن بیانش، مستضعفین جهان رادل گرم می‌کرد. سخنان عالمانه، مستدل و هدایت‌گرایانه‌اش، همراه با تمانینه و تواضع همیشگی‌اش چنان بر دل‌های اهل دانش و مستمعین حقیقت‌جویی نشست تا آنجا که اساتید و اندیشمندان، فرصت سخنرانی خود را در اختیار او قرار داده و به کلام حکیمانه او گوش می‌سپردند.

آری با فوت او مادر واقع چند نفر را از دست دادیم:

دیده‌بان علم را...

دیده‌بان عقاید اسلامی را...

دیده‌بان انقلاب اسلامی را...

دیده‌بان شرافت انسانی را...

دیده‌بان مستضعفین جهان را...

خبر ناگوار ضایعه بزرگ رحلت فقیه بزرگ و فیلسوف کم نظیر و متفکر عالی مقام، مایه تألم و تأسف شدید دوست‌داران علم و فرهنگ و اهل اندیشه شد. از همین رو «دیده‌بان اندیشه» این وظیفه را بر خود لازم می‌داند تا در این شماره، به بررسی، تحلیل و نقد نسبت به دیدگاه‌ها و آراء ژورنالیستی مختلف مطرح شده، درباره آیت الله مصباح یزدی (ره) این دیدبان حقیقی اندیشه در ایران بپردازد و برخی از زوایای فکری ایشان را به همگان معرفی کند.



مصباح انقلاب  
در آینه تاریخ

زندگی نامه

اساتید و تحصیلات، مطالعات و تحقیقات

فعالیت ها و تشکیلات



## زندگی نامه

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا﴾

## تولد و دوران کودکی

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی (ره)، یازدهم بهمن ماه هزار و سیصد و سیزده هجری شمسی، در دامن پر مهر خانواده‌ای بسیار متدین و مذهبی در شهر یزد به دنیا آمد. زندگی پدر و مادر استاد در منزل میراثی مادریشان با سختی بسیار می‌گذشت. مادر با کمک خاله‌ها، در خانه جوراب می‌بافت تا پدر برای گذران زندگی، جوراب‌ها را در مغازه بفروشد. این شغل بسیار کم درآمدی بود به طوری که پدر می‌بایست هر از چندی، مبلغی قرض می‌کرد تا به کارش سامان دوباره دهد. با وجود همه سختی‌ها، این خانواده بسیار مذهبی و شیفته اهل بیت (ع) در آن دوران خفقان رضاخانی، که برپا کردن مراسم عزاداری مطلقاً ممنوع بود، شب‌های محرم در زیرزمین منزل، مجلس توسل و عزاداری برقرار می‌کردند و شب‌های جمعه، دعای کمیل و ذکر حدیث و صبح هر جمعه نیز دعای ندبه برگزار می‌گشت به طوری که پدر، دعای ندبه را حفظ شده بود و آن را از بر می‌خواند. همین علاقه و دلبستگی به دین و علاقه‌مندی به خاندان عصمت و طهارت (ع) سبب شد که اولین فرزند خانواده «محمد تقی» نام گیرد.

روزگار کودکی محمد تقی، در آغوش خانواده‌ای اینچنین پاکدل و

باصفا، با اندوخته‌هایی ارزشمند از تربیت ناب دینی سپری شد. او برای کسب دانش و معرفت بیشتر راهی دبستان شد. محمد تقی چنان مشتاق دانستن بود که همه‌ساله در امتحانات پایانی، شاگرد ممتاز مدرسه شناخته می‌شد و همین امر، موجب محبوبیت او نزد مدیر و معلمان مدرسه گشته بود. آنان وی را تشویق می‌کردند که با ادامه این شیوه درس خواندن، از مخترعان و مکشفان و دانشمندان برجسته میهن باشد. اما محمدتقی آرزویی دیگر داشت. او تنها به تحصیل علوم دینی و کسب معارف الهی می‌اندیشید و بر همین اساس بود که در انشای کلاس چهارم نوشت می‌خواهد به نجف برود و درس دینی بخواند. این انشا آموزگار و هم شاگردی‌های محمدتقی را شگفت زده کرد. چه هم‌کلاس‌ها که خود آرزو داشتند روزی خلبان، سرهنگ، وزیر، وکیل یا... شوند، می‌دیدند شاگرد ممتاز مدرسه عجب پیشه‌ای برای آینده‌اش در نظر گرفته است! این شگفتی در آن دوران بی‌سبب نبود، دورانی که جامعه هیچ اقبالی به علوم دینی نداشت. از این گذشته روحانی و عالم دینی به دیده تحقیر نگریسته می‌شد و دستگاه تبلیغات رضاخانی، بیشتر مردم را به روحانیان بدبین ساخته بود. البته پیرمردها و پیرزن‌هایی بودند که به طور سنتی علایقی مذهبی داشتند؛ اما برای نسل جوان آن روز، از اسلام جز نامی نمانده بود.

افزون بر تربیت و آموزش‌های پدر و مادر، آنچه محمدتقی را به این سوی می‌کشید، جذبه معنوی شیخ احمد آخوندی بود. شیخ احمد، روحانی دل‌سوخته و متعهد ساکن نجف بود. او هر از چندی برای سرکشی به موقوفه‌ای که متولی آن بود، به یزد می‌آمد و میهمان خانه آنان می‌شد. حالات عرفانی و عبادی او بسیار زیبا و باشکوه بود. شیخ نیمه‌های شب بیدار می‌شد و وضو می‌ساخت. سپس فانوس کوچکی به دست می‌گرفت و به مسجد می‌رفت و بین الطلوعین به خانه باز می‌گشت. مشاهده این حالات، تأثیری عمیق بر روحیه محمدتقی گذاشت، و این تأثیر آنگاه دو چندان شد که شیخ به او گفت: «بچه ای



که به این خوبی نماز می‌خواند و به این خوبی درس می‌خواند، چه بجا و مناسب است که طلبه و عالم دینی بشود». اینچنین بود که عشق به فراگیری علوم و معارف الهی در جان او زبانه کشید.

### آغاز طلبگی

محمدتقی نوجوان در سال تحصیلی ۲۶-۱۳۲۵ هجری شمسی، دوره ابتدایی را به پایان برد و از همان ابتدای تابستان وارد حوزه علمیه یزد شد. محمدتقی در یکی از حجره‌های مدرسه شفیعیه - واقع در میدان خان - ساکن شد و در مدت چهار سال، تمام مقدمات و سطوح متوسطه را تا رسائل و مکاسب شیخ انصاری، با تحقیق و جدیت فوق العاده‌ای به پایان برد. البته او این پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها را بیشتر مرهون عنایات و زحمات استادان خود، به خصوص مرحوم حاج شیخ محمدعلی نحوی می‌داند، چه آن مرحوم برای تعلیم وی وقت زیادی صرف می‌کرد و به صورت خصوصی درس می‌گفت و هر قدر که او آمادگی داشت، کوتاهی نمی‌کرد. استادانی که او در این دوره از محضرشان بهره برد از این قرارند: مرحوم حاج محمدعلی نحوی که در همان مدرسه شفیعیه حجره داشت. او ادبیات و بخش چشم‌گیری از سطوح را نزد مرحوم نحوی آموخت. مرحوم شیخ عبدالحسین عرب و عجم که استاد شرح نظام او بود، مرحوم آقا سیدعلی رضا مدرسی، شاگرد آقا ضیا عراقی، مقداری از شرح لمعه و رسائل را به او تعلیم داد و بالاخره حاج میرزا محمد انواری، که قسمت‌هایی از قوانین الاصول را در محضر ایشان فرا گرفت. محمدتقی، همچنین در کنار دروس رسمی حوزه، با انگیزه علم دوستی و حقیقت‌جویی، برخی علوم روز از قبیل فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و تا حدودی زبان فرانسه را نزد روحانی فرهیخته‌ای به نام «محقق رشتی» که بعدها از سوی مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی به آلمان اعزام شد، آموخت.

### هجرت به نجف

طلبه جوان، با ذوق و شوق فراوان گرم تحصیل بود که بار دیگر

شیخ احمد آخوندی که اول بار انفاس قدسی اش او را دلباخته معارف قرآن و عترت (علیهم السلام) ساخته بود، به میهمانی شان آمد. شیخ با مشاهده آن همه علاقه و پیشرفت، وی را تشویق کرد که برای ادامه و تکمیل تحصیلات به نجف اشرف هجرت کند و خانواده را نیز ترغیب نمود تا برای حمایت از او به نجف مهاجرت کنند و مقیم آن دیار شوند. به این ترتیب پدر و مادر که دلبسته فرزند بودند، تصمیم گرفتند خانه و وسایل کارشان را بفروشند و به نجف هجرت کنند. قرار بود طلبه جوان با خیال آسوده به درس و تحقیق بپردازد و پدر و مادر کار بافندگی خود را در آنجا از سر گیرند؛ اما پس از شش ماه که به زحمت در آنجا ماندند، وضع کاری خانواده رونقی نگرفت و تلاش های فراوان پدر برای کسب درآمد کارگر نیفتاد و در نهایت مجبور شدند به ایران مراجعت کنند. به هر روی، تقدیر نبود که محمدتقی در نجف بماند و تقریباً پس از يك سال تحصیلی، اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد سال بعد همراه خانواده به تهران عزیمت کرد و چون هنوز سر و سامانی نداشتند و از طرفی پایان سال تحصیلی فرا رسیده بود، محمدتقی تابستان آن سال را در تهران و با خانواده سپری کرد.

### هجرت به قم

خانواده از نجف بازگشتند و قرار شد برای مدتی در تهران بمانند اما محمدتقی تصمیم داشت برای تحصیل به قم عزیمت کند. یافتن حجره کار آسانی نبود. آن روزها دو-سه مدرسه کوچک در گوشه و کنار قم و دو مدرسه بزرگ فیضیه و حجتیه در نزدیکی حرم مطهر وجود داشت. احتمال این که در این دو مدرسه به کسی حجره بدهند، بیشتر بود؛ اما شرط ورود به مدرسه تازه ساز حجتیه آن بود که طلبه می بایست بیست سال تمام داشته باشد و محمدتقی هنوز ۱۹ ساله بود. به این ترتیب تنها مدرسه فیضیه باقی می ماند. یکی دو ماه به همین صورت گذشت و او موفق نشد حجره ای پیدا کند. این گرفتاری ها عرصه را بر او تنگ کرده بود، تا اینکه سرانجام روزی متولی را در حیاط مدرسه دید و با ناراحتی

به او گفت: «آقا! من دو ماه است اینجا سرگردانم و شما هم با اینکه حجره خالی دارید، مرتب وعده می‌دهید و عمل نمی‌کنید. شاهدش هم این است شخصی که بعد از من آمده بود، به شما مراجعه کرد و به او حجره دادید و با اینکه من قبل از او آمده بودم، به من حجره ندادید!». متولی مدرسه نیز در پاسخ، جواب تندی داد و کاملاً مأیوسش کرد. بر اثر ناامیدی و احساس غربت، بغضش ترکیب و با گریه زمزمه کرد: «اگر به من حجره ندهید، از شما به حضرت معصومه (ع) شکایت می‌کنم!». طلبه جوان با حالت گریان از او دور می‌شد که مشهدی ماشاءالله، خادم مدرسه فیضیه، صدایش کرد و گفت: «ناراحت نباش، من به شما حجره می‌دهم!». مشهدی این را گفت و از او دور شد. مدتی گذشت و او همچنان در انتظار آمدن مشهدی ماشاءالله بود. بالاخره خادم مدرسه با طلبه دیگری به نام سیدعلی محمد پیدا شد. او نیز جوانی یزدی بود و دنبال حجره می‌گشت. به این ترتیب با هم به حجره مورد نظر رفتند. حجره که چه عرض شود، یک فضای باریکه‌ای بود که در واقع انباری زیر پله‌های واقع در زاویه مدرسه به شمار می‌رفت و اسباب آب‌پاشی و جارو و از این قبیل را آنجا نگه‌داری می‌کردند. دیوارها تا سقف نم داشت و ابداً آفتاب به آنجا نمی‌تابید، و در آن هم شیشه نداشت. با این حال هر دو آن قدر خوشحال شدند که گویی بهشت را به آنان داده‌اند. محمدتقی و سیدعلی محمد حجره را تمیز و مرتب کردند و تصمیم گرفتند در آن زندگی کنند. با وجود آنکه روزها بیشتر بیرون حجره به سر می‌بردند و شب‌ها نیز فقط برای چند ساعت استراحت به آنجا می‌آمدند، بعد از ده - دوازده روز هر دو، بر اثر رطوبت، دچار پادرد و کمردردی شدید شدند. مدتی با همین وضع گذشت تا اینکه روزی یکی از طلبه‌های یزدی نزد آنان آمد و گفت که رفیق هم حجره‌اش ازدواج کرده و به منزل منتقل شده است و به این ترتیب از آن به بعد ایشان حجره‌دار شدند، حجره‌ای که به اصطلاح آبرومند بود و می‌شد در آن زندگی کرد. سال اول به این منوال در مدرسه فیضیه گذشت. محمدتقی

روزانه در چهار درس شرکت می کرد: «درس خیارات مکاسب مرحوم آقامرتضی حائری» که صبح ها در منزل ایشان برقرار می شد، «جلد اول کفایه مرحوم آقا شیخ انصاری که توسط عبدالجواد جبل عاملی» اول طلوع آفتاب در مسجد عشقعلی برگزار می شد، و او با یکی از دوستانش پیش از طلوع آفتاب این درس را مباحثه می کردند. «جلد دوم کفایه نزد مرحوم آقا مرتضی حائری» که عصرها در منزل ایشان برگزار می شد و دیگری «درس منظومه ملاهادی سبزواری» بود. آموختن، مطالعه و مباحثه این دروس، تمام وقت او را پر می کرد، و در شبانه روز پنج تا شش ساعت برای استراحت و دیگر امور باقی می ماند، اما وی با علاقه و شوقی وصف ناپذیر مشکلات و کاستی ها را به جان می خرید و دل مشغولی عمده اش پرداختن به درس و بحث بود. با وجود همه این دشواری ها شیخ محمدتقی در مدت یک سال باقی مانده، دروس سطح را به اتمام رساند و از سال بعد در دروس خارج فقه مرحوم آیت الله بروجردی (ره) و خارج اصول امام خمینی (ره) حضور یافت. از سوی دیگر، بیست سالش تمام شده بود و با احراز شرایط اقامت در مدرسه حجتیه در آنجا حجره گرفت. توفیق آشنایی با بزرگان و علمای وارسته ای همچون امام خمینی (ره)، علامه طباطبایی (ره) و آیت الله بهجت (ره) چنان لذت بخش بود که تازه می فهمید هجرت از نجف به قم از تقدیرات بسیار نیکوی خداوند در حق او بوده است.

پی نوشت:

۱-سوره سبأ، آیه ۴۶



## اساتید و تحصیلات، مطالعات و تحقیقات

آیت الله مصباح (ره) در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی از قبیل فقه و اصول، تفسیر و فلسفه و نیز رشته‌های دانشگاهی علوم انسانی و زبان خارجی (انگلیسی و فرانسه)، تحصیل، مطالعه و تحقیقات جامعی داشتند. اینک هریک از این زمینه‌ها را بررسی می‌کنیم.

### فقه و اصول

آیت الله مصباح (ره) در رشته فقه، از محضر اساتید بزرگی چون آیات عظام بروجردی (ره)، اراکی (ره)، امام خمینی (ره) و بهجت (ره) بهره بردند؛ به گونه‌ای که موفق به اخذ جایزه از سوی مرحوم آیت الله بروجردی (ره) شدند و در نهایت به درجه اجتهاد نایل آمدند.

شیخ محمد تقی از همان سال اول ورود به قم با امام خمینی (ره) که از سال‌ها پیش استاد برجسته حوزه بود، آشنا شد و خدمت ایشان ارادت یافت. با اینکه هنوز کفایه و مکاسب می‌خواند، گاه‌گاهی برای کسب آمادگی در درس خارج ایشان شرکت می‌جست و از سال دوم به بعد به طور مرتب در آن درس حاضر می‌شد. از دیگر تلاش‌ها، حضور



ایشان در درس آیت الله بهجت (ره) بود. از آنجا که آیت الله بهجت (ره) به آسانی کسی را نمی پذیرفت با عده ای از دوستان تصمیم گرفتند برای تقویت بنیه فقهی شان از ایشان بخواهند به طور خصوصی برای آنان فقه بگویند و از این طریق بتوانند از خصوصیات اخلاقی ایشان نیز بهره گیرند. آیت الله بهجت (ره) پذیرفتند و درس فقه پرباری همراه با دقت نظرهای کم نظیر و استقلال رأی تحسین برانگیز، ارائه فرمودند. به گفته حجت الاسلام محمود رجبی استاد تفسیر حوزه علمیه قم، جناب استاد مصباح (ره) حدود هشت سال به طور فعال در درس فقه مرحوم آیت الله بروجردی (ره) شرکت کردند و در اولین امتحان درس خارج که در زمان مرحوم آیت الله بروجردی (ره) برگزار شد و ممتحنان آن مرحوم آیت الله سلطانی و مرحوم حاج مقدس اصفهانی بودند، دانش پژوه ممتاز معرفی شدند. این موفقیت ها به گونه ای بود که برخی اساتید پیش بینی کردند اگر چهار سال دیگر، همین گونه به تحصیل ادامه دهد، مسلماً به مرتبه اجتهاد خواهد رسید. چیزی نگذشت که این پیش بینی تحقق یافت و ایشان در سن ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد، اما با این حال تا ۸ سال در دروس فقه و اصول حضرت امام خمینی (ره) و تا ۱۵ سال در درس فقه آیت الله بهجت (ره) و تا ۲ سال در درس آیت الله اراکی (ره) شرکت می کردند.

### تفسیر و حدیث

آشنایی با مرحوم علامه طباطبایی (ره) و درک مقامات و کمالات روحانی و عرفانی آن اعجوبه علم و فضیلت و تقوا، سبب شد که استاد مصباح (ره)، بیشتر اهتمام و مساعی خویش را صرف تعلیم علوم قرآن و تفسیر نماید. ابتدا با شرکت در جلسات درس تفسیر علامه (ره) و سپس با استفاده از ارشادات و تعلیمات خصوصی ایشان توانست تعمق

و تفکر در قرآن کریم و نکته‌سنجی‌های زیبا در آیات نورانی آنرا بیاموزد و خود در این باب صاحب نظر شود. او به قدری در این وادی پیش رفت که علامه (ره) برای استفاده از نکته‌ها و دقت نظرهایش، کار بازخوانی تفسیرالمیزان قبل از چاپ و نشر را به او سپرد. البته استاد مصباح (ره) این عنایت علامه (ره) را حمل بر لطف و شاگردنوازی ایشان کرده، می‌گوید: «ایشان لطف می‌کردند، قبل از اینکه تفسیرشان را به چاپخانه بسپارند، به من می‌دادند و می‌گفتند: «تو هم نگاهی بکن» و من چون شائق فراگیری تفسیر ایشان بودم، این جزوات را می‌گرفتم و مرور می‌کردم و اگر چیزی به نظرم می‌رسید، خدمت ایشان عرض می‌کردم. گاهی می‌فرمودند درست است و گاه نیز اشتباه مرا رفع می‌کردند. از کمال لطفشان، یک بار پیشنهاد کرده بودم و ایشان جایی را تغییر داده، کم و زیاد کرده بودند و بعد برای اینکه از من در جمع دوستان تفقدی کرده باشند، گفتند فلانی هم در تفسیر ما شریک شده است...!»

استاد مصباح (ره) مطالعات تفسیری بسیار وسیعی در کتب مختلف تفسیری اعم از تفاسیر علمای شیعه و اهل سنت داشته و نتایج این مطالعات، در سلسله دروس تفسیر موضوعی قرآن کریم نمایان گشته است. همچنین ذیل عنایات علامه طباطبایی (ره) در باب معارف در احادیث، به تصحیح و تعلیقه بر شش جلد «بحارالانوار» و تصحیح کتاب «معانی الاخبار» پرداختند که قوت حدیثی ایشان هم در این باب فوق العاده است.<sup>[۱]</sup>

## فلسفه

آیت‌الله مصباح (ره) اسفار و شفا را نزد حضرت علامه طباطبایی (ره) فرا گرفت و با به کارگیری شیوه فلسفی آن بزرگوار، خود به

برخی نوآوری‌ها و ابتکارات در این زمینه پرداخت و به مرتبه‌ای رسید که امروز یکی از برجسته‌ترین اساتید فلسفه اسلامی در حوزه علمیه قم به شمار می‌رود. او همچون استادش معتقد است برای شناخت هرچه بهتر اسلام و معارف اسلامی و نیز کسب توانایی در پاسخگویی به شبهات و هجمه‌ها به معتقدات دینی، مطالعه و تحقیق فلسفی می‌باید در رأس مطالعات حوزوی قرار گیرد، تا طلاب ضمن آشنایی با متون اسلامی و فقهی، شیوه دفاع از عقاید دینی را نیز فرا گیرند. زمینه‌های مطالعات فلسفی آیت‌الله مصباح(ره) بسیار جامع و فراگیر است. ایشان کتب فلسفی ابن‌سینا، بهمنیار، شیخ اشراق، فخر رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوالبرکات بغدادی، میرداماد، صدرالمتألهین شیرازی و حاج ملاهادی سبزواری و حواشی و شرح‌های این کتاب‌ها را مطالعه و بررسی کرده‌اند و پس از تحقیقات فراوان، کتاب ارزشمند حاشیه بر نه‌ایة الحکمه را (به زبان عربی) به رشته تحریر درآورده و حاصل نظریات ایشان نیز در کتاب پر ارج آموزش فلسفه، به زبان فارسی گرد آمده است. آیت‌الله مصباح(ره) علاوه بر تبحر در فلسفه اسلامی، از فلسفه غرب نیز اطلاع کافی داشتند. اشاره‌ها و تطبیق‌های فراوان ایشان در زمینه مکاتب مختلف فلسفه غرب، گواه صدق این مدعاست.

حجت‌الاسلام والمسلمین فیاضی که اکنون از صاحب‌نظران به‌نام فلسفه اسلامی به شمار می‌آید، در جایی بیان داشتند: «آنچه برای ما بسیار آموزنده و سازنده بود، برخورد محققانه حضرت استاد(ره) با مسائل فلسفی بود. در مسائل فلسفی، روح نقد و ارزیابی و آزاداندیشی کاملی بر ایشان حاکم بود، به طوری که پس از تبیین کامل هر مسئله‌ای، آن‌را به دقت مورد ارزیابی قرار می‌دادند؛ یعنی درصدد نقد آرای فلاسفه

برمی‌آمدند، و ما می‌دیدیم آن روحیه اجتهادی که در حوزه بر فقه و اصول حاکم است، در شیوه فلسفی جناب استاد مصباح (ره) به صورت بسیار قوی مشهود است. به این معنا که يك فقیه صرفاً به تقریر نظر صاحب جواهر یا شیخ انصاری و دیگر فقهای عظام اکتفا نمی‌کند، بلکه بعد از تقریر درصدد نقد و ایراد برمی‌آید. ایشان بی‌پرده و بدون ملاحظه و البته با حفظ حرمت صاحبان آرا و افکار به نقد نظریات فلاسفه می‌پرداختند... به یاد می‌آورم در زمان حیات حضرت علامه طباطبایی (ره)، يك وقت ایشان می‌فرمودند: «اگر مردم علامه طباطبایی (ره) و آقای بهجت (ره) را می‌شناختند، خاك كفش ایشان را سرمه چشم خود می‌کردند» اما با وجود چنین اعتقادی درباره شخصیت علامه طباطبایی (ره)، در مطالب علمی، بسیار محققانه و با تفکر آزاد با مسائل برخورد می‌کردند و از برکات انفاس ایشان و از برکات شاگردی در محضر ایشان، این روحیه در ما نیز پیدا شد که با مسائل فلسفی نیز مانند مسائل فقهی و اصولی، با اجتهاد برخورد کنیم... شیوه تدریس استاد (ره) سبب شد تا روحیه تعبد در برابر نظریات مختلف به طور کلی در ما از بین برود و ما امروز احساس می‌کنیم که حالت تعبد در مقابل افکار ابن‌سینا، ملاصدرا و دیگران هرگز در ما نیست و این از برکات درس‌های محققانه استاد مصباح (ره) است که ایشان در این سال‌ها از آن روحیه نقد و تحلیل و تحقیقِ عالی‌شان در ما نیز دمیدند. چنین روحیه‌ای، در سطحی که ایشان دارند، منحصر به فرد است.»

استاد فیاضی همچنین در بیان ابتکارات و نوآوری‌های فلسفی استاد، می‌گویند: «ایشان در فلسفه، افکار بسیار بلندی دارند که با افکار حوزه فلسفی موجود، هم‌تراز نیست. حوزه فلسفی امروز مثلاً مسئله وجود هیولا را هنوز هم امری صحیح و درست ارزیابی می‌کند،

حال آنکه ایشان این مسئله را با ایرادها و اشکالات محققانۀ ای  
مردود شمردند و کنار گذاشتند. کنار گذاشتن این مسئله، به معنای کنار  
نهادن تفکر و اندیشه هیولا از فلسفه است... یکی دیگر از ابتکارات  
استاد در فلسفه برخورد ایشان با این نظر ملاصدراست که می گوید:  
«إِنَّ النَّفْسَ جِسْمَانِيَّةَ الْحُدُوثِ وَ رُوحَانِيَّةَ الْبَقَاءِ.» با اینکه این مطلب،  
ایده‌ای نو در فلسفه اسلامی به شمار می‌رود و امروزه حوزه‌های فلسفی،  
با تعظیم و تجلیل بسیار از آن یاد می‌کنند، استاد مصباح(ره) اشکالات  
متعددی از این نظریه برآورده‌اند، و آن‌را کنار گذاشته‌اند. این ابتکار  
منحصر به ایشان است و من سراغ ندارم قبل از استاد(ره) کسی در این  
مسئله مناقشه و اشکال کرده باشد.»

## اخلاق و عرفان

استاد مصباح یزدی(ره) از اساتیدی همچون آقایان علامه  
طباطبایی(ره) و انصاری همدانی(ره) و بهجت(ره) در مقام اساتید  
اخلاق و عرفان خود نام می‌برد. آیت الله بهجت(ره) در زمینه استفاده  
ایشان از درس‌های اخلاقی و عرفانی علامه طباطبایی(ره) می‌گوید:  
«به گمان من، آیت الله مصباح(ره) بهره‌های معرفتی بسیار زیادی از  
علامه طباطبایی(ره) بردند، زیرا ایشان با اشارات مرحوم علامه به سیر و  
سلوک و ریاضت‌های شرعی مشغول بودند. به علاوه اینکه از نظر علمی  
هم کتاب‌های بزرگ اخلاقی و عرفانی را چه در زمینه عرفان نظری و  
چه در زمینه عرفان عملی، خدمت علامه طباطبایی(ره) آموختند.»  
حجت الاسلام علی مصباح، با تذکر این نکته که استاد(ره) همیشه از  
اینکه درباره فعالیت‌ها و مطالعات اخلاقی و عرفانی خود سخن بگویند  
اعراض دارند، این چند کلمه را از زبان ایشان نقل می‌کند: «در موضوع  
اخلاق، حدود سال‌های ۳۲ و ۳۳ مباحثه هفتگی در خدمت مرحوم



علامه طباطبایی (ره) داشتیم. ابتدا محور بحث ایشان، رساله منسوب به علامه بحر العلوم بود و بعد از اتمام آن رساله، حضرت علامه (ره) مجموعه‌ای از روایات اخلاقی و عرفانی را انتخاب می‌کردند و درباره آنها بحث می‌فرمودند. حدیث معراج از جمله آن روایات بود. «آیت الله مصباح (ره)، سفارشات عمومی مرحوم علامه طباطبایی (ره) را در سلسله دروس اخلاقی شان این گونه یادآور می‌شوند: «مجموعه‌ای از سفارشات عمومی بود که دیگران نیز دارند، یعنی همان ترك محرمات و انجام واجبات، و قدم اول هم همین هاست و از سفارشات خاصی که می‌توانم بگویم مورد تأکید ایشان بود و برای هرکسی که توجه پیدا کند مفید است، یکی توسل به سیدالشهدا (ع) بود. یکی قرائت قرآن کریم و دیگری هم نماز اول وقت. یادم هست که از قول استادشان می‌فرمودند که من هرچه دارم از قرائت قرآن و توسل به سیدالشهدا (ع) است.» قبل از پیروزی انقلاب هم، عده‌ای از بازاریان قم خدمت آیت الله بهجت (ره) آمده و از ایشان درخواست کرده بودند که خودشان یا يك نفر از روحانیون مورد تأییدشان يك درس اخلاق برگزار نمایند. آیت الله بهجت فرموده بودند که جناب آقای مصباح یزدی (ره) در این زمینه مورد تأیید من است؛ بروید از ایشان بخواهید و من هم از ایشان می‌خواهم که درس اخلاق را بیان کنند. این درس اخلاق تا مدت‌ها در منزل مرحوم اسلامی در قم که بعداً به حسینیّه یا مسجد تبدیل شد، ادامه داشت.

### علوم جدید

استاد مصباح (ره) از همان سال ورود به حوزه علمیه یزد به مطالعه و تحصیل دروس حوزوی اکتفا نکردند و از روی علم دوستی و حقیقت‌جویی، در کلاس‌های فیزیک، شیمی و... همچنین تا حدودی

زبان‌های خارجی فرانسوی و انگلیسی که به همت روحانی دانشمندی به نام «محقق رشتی» تشکیل شده بود، شرکت جستند و با این دروس آشنا شدند. پس از ورود به حوزه علمیه قم، رواج افکار و تبلیغات مارکسیستی سبب شد تا استاد به منظور پاسخ‌گویی به شبهات و دفاع از حریم اندیشه دینی، آشنایی با فلسفه‌های غربی را در دستور کار خود قرار دهند. به این ترتیب ایشان باید برای یافتن زبانی مشترک در بحث و مناظره با تحصیل‌کردگان دانشگاهی، تئوری‌ها و اصطلاحات خاص علوم انسانی دانشگاهی را فرا می‌گرفتند. به این منظور با مشورت و همت شهید بهشتی (ره) که در آن زمان مدیر دبیرستان دین و دانش قم بود، قرار شد کلاسی در دبیرستان تشکیل شود تا عده‌ای از فضلا و طلاب حوزه در آن شرکت کنند. در کلاس‌ها زبان خارجی و نیز معلومات دبیرستانی و دانشگاهی در رشته‌های فیزیک، شیمی، فلسفه علم، متدولوژی، ریاضیات و جامعه‌شناسی تدریس می‌شد. شرکت‌کنندگان این کلاس‌ها نیز آقایان مصباح، مفتاح، مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، یزدی، احمدی و مرحوم حیدری نهادندی بودند. شهید بهشتی (ره) مسئولیت برنامه‌ریزی و برگزاری کلاس‌ها و دعوت از اساتید را به عهده داشتند. همچنین استاد مصباح (ره) با شرکت در کلاس‌های مرحوم محقق رشتی در یزد، تا حدودی با زبان فرانسه و انگلیسی آشنا شد. بعدها نیز در هر فرصت مناسبی به فراگیری زبان انگلیسی ادامه می‌داد و بر این اساس در کلاس‌های دبیرستان دین و دانش در حد مطلوبی با زبان انگلیسی آشنا شد. از آن پس نیز هرجا استاد لایقی می‌یافت به تکمیل آنچه آموخته بود می‌پرداخت.

## شاگردان برجسته

ثمره تعلیم و تدریس‌های دلسوزانه و پی‌گیر استاد، پرورش شاگردان ممتاز و طلاب نمونه‌ای است که امیدهای آینده اسلام و نظام اسلامی به شمار می‌روند. انسجام فکری، قوت بیان و استدلال، آزادی رأی به همراه تخلّق به اخلاق و آداب نیکوی اسلامی و حسن سلیقه و تدبیر، از مایه‌های ارزشمندی است که درس استاد برای زندگی حال و آینده این شاگردان به ارمغان آورده است و جملگی آنان سرمایه و بضاعت علمی و اخلاقی خویش را مرهون زحمات و تلاش‌های مشفقانه وی می‌دانند. یکی از امتیازهای بارز آیت‌الله مصباح(ره) تربیت بسیار زیاد شاگردان بوده است. به طور مستقیم و غیر مستقیم از طریق تشکّل ها و نهادهایی که حضرت استاد(ره) ایجاد کردند بیش از ۱۰۰ هزار دانشجوی و طلباب حوزه علمیه به عنوان شاگردان آقای مصباح(ره) به شمار می‌آیند. در این مقام، تنها به معرفی و ذکر نام شمار معدودی از تربیت‌یافتگان این استاد گرانمایه که هر کدام استادی سرآمد و متفکری صاحب‌نظر در علوم اسلامی به شمار می‌روند، می‌پردازیم: آقایان غلامرضا فیاضی، سید محمود نبویان، محمود رجبی، عبدالجواد ابراهیمی‌فر، مرتضی آقاآهرانی، محمدرضا طباطبایی، عباسعلی شاملی، سیداحمد رهنمایی، محمد فنایی اشکوری، اکبر میرسپاه، محمد جواد زارعان، سید محمد غروی، محمد حسین بهجتی اردکانی، قاسم روانبخش، محمدناصر سقایی‌بی‌ریا، حسین جلالی، ابوالحسن حقانی، احمد و علی ابوترابی، احمد حسین شریفی، محمود محمدی عراقی، علی و مجتبی مصباح، دکتر شمالی و بسیاری دیگر از حجج اسلام و مروجان قرآن، که جملگی، حیات علمی و فرهنگی خود را مرهون درس‌های پر بار و ثمربخش استاد می‌دانند.

پی نوشت:

- ۱- رک: غلامعلی حسینی کیا، درنگی در چگونگی بررسی اسناد احادیث در تعلیقات آیت الله مصباح بر معانی الاخبار و بحار الانوار، مجله معرفت، شماره ۱۴، ص ۱۳-۲۲.



## فعالیت‌ها و تشکیلات

### ۱. فعالیتهای قبل از انقلاب

#### الف) هسته اولیه جامعه مدرسین

در اواخر سال ۱۳۴۲، یازده نفر از اساتید حوزه قم در کنار ارتباط با سایر مدرسین، فعالیت و شرکت در جلسات رسمی، اقدام به تشکیل یک گروه مخفی تحت پوشش اصلاح حوزه کردند. اعضای این «جمعیت یازده نفره» عبارت بودند از: «آقایان آذری قمی، امینی، حائری تهرانی، سید علی خامنه‌ای، سید محمد خامنه‌ای، ربانی شیرازی، هاشمی رفسنجانی، شهید قدوسی، مصباح یزدی، مشکینی و منتظری.» این هیئت یازده نفره، اولین هسته جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را تشکیل می‌دهند که آیت‌الله مصباح(ره) در این باره می‌گوید: «ما سعی کردیم که بین گروه یازده نفره با هیأت‌های مؤتلفه ارتباط برقرار کنیم. این بود که چند نفر از جمله مقام معظم رهبری، آقای هاشمی رفسنجانی، مرحوم دکتر باهنر و اینجانب زیر نظر مرحوم دکتر بهشتی با هیأت‌های مؤتلفه ارتباط برقرار کرده و جلسات هفتگی آن‌ها را اداره می‌کردیم.

به اصطلاح تغذیه فکری این هیأت‌ها به وسیله ما چهار نفر زیر نظر مرحوم بهشتی (ره) انجام می‌گرفت.»

### ب) تأسیس یا همکاری با نشریه بعثت و انتقام

از جمله اقدامات استاد مصباح (ره) در مبارزه با ستمشاهی، انتشار، همکاری با نشریاتی با نام «بعثت» و «انتقام» و نیز چاپ شب‌نامه شکایت به سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر علیه رژیم خودکامه پهلوی است. استاد (ره) در یکی از مساجد خیابان ایران‌شهر تهران، سلسله مباحثی را با عنوان «حکومت اسلامی» شروع کرد و در جلسات هیأت‌های مؤتلفه نیز شرکت می‌نمود. این هیأت‌ها به توصیه امام خمینی (ره) به وجود آمد و افرادی همچون استاد مطهری (ره) و شهید بهشتی (ره) آنها را رهبری می‌کردند. این افراد، نماینده حضرت امام (ره) به شمار می‌آمدند و فعالیت‌های سیاسی به صلاحدید آنها انجام می‌شد. پس از دستگیری امام خمینی (ره) گروهی از یاران امام، اقدام به چاپ و انتشار نشریه‌ای با نام «بعثت» کردند. استاد مصباح (ره) با نگارش مقالات و تکثیر این نشریه، به مبارزه سیاسی خود تداوم بخشید. پس از مدتی، استاد نشریه «انتقام» را منتشر کرد. هدف این نشریه، مبارزه با رژیم طاغوت و حمایت از روحانیون مبارز بود. تمامی امور این نشریه چه تهیه مقالات، چه چاپ و تکثیر و پخش آن بر عهده استاد مصباح (ره) بود.

چاپ این نشریه در زیر زمین منزل پدر استاد مصباح (ره) در تهران انجام می‌شد و مدتی بعد به قم منتقل گشت. بیشتر مطالب این نشریه، اخبار مبارزه و نیز تحلیل‌های سیاسی بود. این نشریه، ایدئولوژی مبارزه اسلامی را از قرآن استخراج می‌کرد و به مردم مسلمان می‌باوراند که دین از سیاست جدا نیست. استاد در این باره می‌فرمود: «از این جهت، نشریه «انتقام» را تأسیس کردیم که هم مطالب آن، لحن شدیدتری داشت و هم موضع‌گیری آن بسیار صریح بود. همه نویسندگان آن هم از کسانی بودند که رهبری حضرت امام (ره) را کاملاً پذیرفته بودند و



فقط بعضی از افرادی که در نشریه «بعثت» شرکت داشتند، گردانندگان این نشریه را می‌شناختند و برای سایرین مایه تعجب شده بود که این‌ها چه کسانی هستند. توزیع این نشریه بسیار سری بود و با شیوه‌های بسیار پیچیده‌ای چه در قم و چه در شهرستان‌ها، تهیه، چاپ و منتشر می‌گردید. زحمت فراوانی کشیده می‌شد تا اینها به سایر مراکز استان‌ها و به دست شخصیت‌های معروف مبارز برسد، مثلاً نسخه نشریه را در جعبه گز جاسازی می‌کردند و توسط پست می‌فرستادند.»

### ج) تأسیس بخش آموزش مؤسسه در راه حق

مؤسسه در راه حق در ۱۳۴۸ شمسی در قم تأسیس شد. این مؤسسه، با انجام خدمات فرهنگی و آموزشی به جوانان و نوجوانان، به مقابله با تبلیغات ضد اسلامی، به ویژه مارکسیست‌ها، می‌پرداخت. به درخواست مسئولان این مؤسسه، بخش آموزش مؤسسه در راه حق در ۱۳۵۵ با مسئولیت استاد مصباح(ره) شروع به فعالیت کرد. این بخش به تربیت پژوهشگران همت گماشت که بتوانند با افکار وارداتی شرق و غرب مقابله کنند. از این‌رو آموزش علوم روز از دیدگاه اسلام با تدریس کتاب‌هایی چون «فلسفتنا»، «اقتصادنا»، «بدایه‌الحکمه» و «نهایه‌الحکمه» شروع شد. استاد مصباح(ره) علاوه بر تدریس این کتب، کتب مختلف دیگری همچون اصول فلسفه و روش رئالیسم علامه طباطبایی و نیز موضوعاتی همچون تفسیر را تدریس می‌کرد.

### ۲. فعالیت‌های بعد از انقلاب

حضرت آیت‌الله مصباح(ره) می‌گوید: «اوائل انقلاب بر حسب ضرورت، اکثر طلبه‌ها و اساتید حوزه سراغ کار اجرایی رفتند، من یک نامه به امام نوشتم و گفتم که برای آینده حوزه احساس خطر می‌کنم، با این جریان و روند، آینده حوزه به خطر می‌افتد و برای نسل بعدی چیزی نمی‌ماند.» تنها سنگری که خالی مانده بود، سنگر علم و تربیت شاگرد و پاسخ به شبهات بود، ایشان هم عموماً سراغ بحث‌های فکری و اندیشه‌ای می‌رفتند (که همکاری در نشریه بعثت و انتقام در قبل از

انقلاب هم این را تأیید می‌کند).

## الف) تداوم فعالیت در مؤسسه در راه حق و حمایت‌های حضرت امام

آیت‌الله مصباح (ره) می‌گوید: «پس از آنکه انقلاب پیروز شد و دوران بحران فکری پشت سر گذاشته شد و آن هیجانات و ترورها فروکش کرد و اوضاع آرام گرفت، به فکر افتادیم که برنامه‌های مؤسسه را شروع کرده و توسعه بدهیم. سال دوم پیروزی انقلاب بود؛ به اتفاق آقای محمدی گیلانی و آقای یزدی و مسئولان مؤسسه خدمت حضرت امام (ره) مشرف شدیم و راجع به مسائل حوزه گزارشی خدمت ایشان عرض کردیم. حضرت امام (ره) فرمودند: «اینجا را توسعه بدهید.» من برای اینکه توهمی نشده باشد که اصل رفتن مان خدمت ایشان به خاطر چنین درخواستی بوده، با کمال پرویی گفتم: «ما از هیچ مقامی تقاضای کمکی نداریم، ولی عرض می‌کنیم این کار قابل توسعه است؛ اگر امکاناتی باشد، می‌شود این کار را توسعه داد.» ایشان فرمودند: «اینجا را توسعه بدهید، من تا زنده هستم، خودم بودجه‌ی آن را می‌پردازم!» بعد یکی دو روز گذشت، آقای شیخ حسن صانعی آمدند منزل ما و گفتند حضرت امام (ره) فرمودند که آیا شما برای توسعه اینجا اقدام کردید؟ گفتم الان وسط سال است، معمولاً اول سال تحصیلی شروع می‌کنند و آلان تا اول سال باید مقدمات و برنامه‌هایش را فراهم کنیم و ایشان گفتند نظر امام (ره) این است که شما آلان شروع به کار کنید... این کاملاً برای ما غیر منتظره بود و خوشحال شدیم از تأیید امام (ره) و از همان وسط سال برای پذیرش جدید اقدام کردیم و ایشان از همان ابتدا بودجه‌ی آن را پرداخت نمودند. این جریان ادامه داشت و ما هر سال کلاس جدیدی تأسیس می‌کردیم که قبلاً ممکن بود هر چند سال یک‌بار بتوانیم کلاس جدیدی تأسیس کنیم. آنجا کم کم رواج پیدا کرد...»<sup>[۱]</sup>

## ب) تأسیس بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع)

آیت الله مصباح (ره) با گسترش فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی «مؤسسه در راه حق» بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) را بنا نهاد. ایشان می‌فرمایند: «بخش آموزش مؤسسه در راه حق با توجهاتی که حضرت امام (ره) فرمودند توسعه پیدا کرد و ما بین ۲۰ تا ۳۰۰ نفر از فضایی حوزه را تحت پوشش این برنامه بردیم، ولی از نظر کمی و کیفی برای ادامه تحصیل در رشته‌های خاص علوم انسانی نیازهای دیگری وجود داشت. کم‌کم این امید برای ما پیدا شد که برای ادامه تحصیل آنها در رشته‌های تخصصی هم برنامه‌ریزی کنیم با برخی افراد خیر ارتباط گرفتیم و گفتیم که نیاز به چنین متخصصانی کاملاً احساس می‌شود، به حوزه مراجعاتی می‌شود که نظر اسلام درباره‌ی اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، مدیریت، تعلیم و تربیت و... چیست؟ یا چنین کتی در این رابطه نوشته شده تا در دانشگاه تدریس شود؟ می‌بایست برای تربیت چنین متخصصانی فعالیت‌هایی آغاز شود که بتوانند در این جور مسائل نظر بدهند. برخی افراد خیر قبول کردند تا حدی بودجه اینجا را تدریجاً قبول کنند. بعد خودشان رفتند یک مرکزی را به نام «بنیاد فرهنگی باقرالعلوم» به ثبت رساندند و بنا شد فارغ‌التحصیلان مؤسسه برای رشته‌های تخصصی در آنجا شرکت کنند. به این ترتیب، مؤسسه جدیدی به نام «مؤسسه‌ی باقرالعلوم» متولد شد. ابتدا در بعضی رشته‌هایی که نزدیک به علوم حوزوی بود مثل علوم قرآنی و فلسفه و بعد در رشته‌های اقتصاد و روانشناسی گروه‌های تخصصی ایجاد شد و کم‌کم تا حدود ده رشته اعم از فلسفه، علوم قرآنی، اقتصاد، روانشناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، علوم سیاسی، تعلیم و تربیت، مدیریت و کلام جدید گسترش پیدا کرد»<sup>[۲]</sup> مقام معظم رهبری درباره این مؤسسه در سال ۶۸ فرمودند: «مؤسسه‌ی شما، مثال و مصداق و نمونه‌ای از آن کاری است که باید بشود. یعنی یقیناً مؤسسه‌ی باقرالعلوم (ع) که به اسم مطهر این بزرگوار است و همچنین مؤسسه‌ی «در راه حق» تا آنجایی که

من دانستم و شناختم، جزء مراکز بسیار با برکت و مفید و خوش عاقبت و تقلیدکردنی و قابل قدردانی است.»<sup>[۳]</sup>

### پ) تأسیس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

آیت الله مصباح(ره) در این باره می گویند: «از آنجا که فضای آموزشی و تحقیقاتی ما در «بنیاد باقرالعلوم(ع)» کم بود، به فکر افتادیم که یک ساختمان وسیعی که گنجایش این کارها را داشته باشد و بتوان اهداف ما را در میان مدت تأمین کند، تهیه کنیم. البته این فکر را از زمان حضرت امام(ره) داشتیم، به ایشان(حضرت امام) پیشنهاد کرده بودیم، یک قطعه از زمین آستانه که پشت مدرسه معصومیه است را امر کنند که به ما واگذار شود تا برای این کار ساختمانی ساخته شود. البته ایشان به تولیت آستانه‌ی مقدسه‌ی حضرت معصومه(ع) امر فرمودند و آنها هم زمینی حدود هفت هزار متر را در اختیار ما قرار دادند. آن وقت شخصی پیشنهاد کرده بود که ساختمان آن را عهده‌دار شود اما بعدها ترجیح داد پولی را که می‌خواهد بدهد، جای دیگری صرف کند. ما هم بودجه‌ای نداشتیم و این زمین مدتی ماند. در زمان جنگ در اختیار بسیج و سپاه بود تا اینکه بعد از پایان جنگ به این فکر افتادیم اینجا را توسعه بدهیم که جریان وفات حضرت امام(ره) پیش آمده و معوق ماند تا اینکه خدمت جانشین ایشان، مقام معظم رهبری رسیدیم و جریان را خدمت ایشان عرض کردیم و ایشان هم خیلی استقبال کرده و فرمودند من مصرّم که کار انجام بگیرد.» سرانجام مؤسسه در سال ۱۳۷۴ شمسی افتتاح شد و هدف اساسی خود را نظریه‌پردازی در حیطه علوم انسانی و حرکت به سمت اسلامی سازی علوم انسانی قرار داد.

### ت) تأسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه

پس از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی در دانشگاه و لزوم بازنگری متون آموزشی، اعضای این ستاد از مؤسسه در راه حق تقاضای کمک کردند. بنابراین استاد مصباح(ره) عهده‌دار طرحی برای اسلامی کردن دانشگاه‌ها شد که منجر به پیدایش دفتر همکاری حوزه و دانشگاه گردید.

براساس این طرح، پنج رشته از علوم انسانی انتخاب شد تا مسائل آن از دیدگاه اسلام و دیگر ادیان بررسی شود. حاصل این تحقیقات، اساس تألیف کتاب‌های درسی هر رشته، برای هر مقطع آموزشی می‌شد. بر اساس این طرح، پیش‌بینی شده بود در مدت پانزده ماه با برگزاری یکصد و پنجاه همایش، برای رشته‌های اصلی سایر علوم، یک کتاب درسی تألیف گردد. این همایش‌ها از تابستان سال ۶۱ با حضور صد نفر از استادان دانشگاه شروع شد. در این نشست‌ها موضوع هر جلسه مشخص می‌گردید تا مقالاتی درباره آن تهیه شود. استاد مصباح(ره) در ضمن این کار، تدریس یک دوره معارف اسلامی را شروع کردند که بالغ بر صد جلسه شد. وی شبانه روز، شانزده ساعت فعالیت می‌کرد تا انجام انقلاب فرهنگی به‌گونه مطلوبی صورت گیرد.

### ث) راه‌اندازی طرح ولایت

اولین دوره طرح ولایت با دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی (سال ۷۵) مصادف بود. در این دوره بحث‌هایی در مورد توسعه صورت می‌گرفت و ادبیات مبانی سازندگی در حال شکل‌گیری بود. اما حرف و حدیث‌هایی نسبت به این مسائل وجود داشت و از طرفی هم آقای عبدالکریم سروش در این دوران در فضای دانشگاه با یک تأخیر ۵۰ ساله، سوالاتی را که غربی‌ها در خصوص مبانی داشتند و پاسخ آن‌ها نیز داده شده بود دوباره مطرح می‌کرد؛ با این وجود رویکرد آیت‌الله مصباح(ره) این بود که در راستای مقابله با این مسائل باید مبانی اندیشه‌های اسلامی در دانشجویان تقویت شود. در آن مقطع پیوند بین حوزه و دانشگاه به‌طور کامل محقق نشده بود و دروس معارف نیز به میزان کافی ارائه نمی‌شد. با این وجود آیت‌الله مصباح دوره مبانی اندیشه‌های اسلامی یا همان «طرح ولایت» را با یک رویکرد فلسفی طراحی کرد و انصافاً این طرح هم جاذبه و هم غنای علمی لازم را داشت؛ به گونه‌ای که رهبر معظم انقلاب از آقای مصباح(ره) به عنوان مطهری زمان نام بردند. در واقع رهبر انقلاب معتقد بودند آیت‌الله

مصباح توانسته خلأ حضور افراد بزرگی مثل شهید مطهری (ره) و آیت الله طباطبائی (ره) را در این فضا پر کند. به تعبیر آقای حسین قدیانی رئیس اسبق سازمان بسیج دانشجویی: «طرح ولایت شاه بیت و عصاره فعالیت‌های جدی آیت الله مصباح (ره) به شمار می‌رود. بنده به یاد دارم در جلسهای که به همراه سردار نقدی خدمت آقای مصباح رسیده بودیم، ایشان گفتند که طرح ولایت ثمره ۶۰ سال کار علمی من است و هیچ چیز هم به اندازه طرح ولایت دانشجویی نتوانسته اثرگذار باشد.»

### ج) راه اندازی مدرسه علمیه رشد

تحول در حوزه علمیه و تقویت بینش نظری و عملی طلاب جوان یکی دیگر از دغدغه‌های آیت الله مصباح (ره) بود. ایشان معتقد بودند که طلبه باید با جهان روز و ابزارهای مربوط به زمان آشنا شود و سعی شود در مواد درسی طلبه‌ها امثال ادبیات فارسی و زبان انگلیسی و ادبیات عربی روز و برنامه‌هایی مانند اخبار و... گنجانده شود. از همه اینها مهم‌تر، ایشان بنیان رشد اخلاقی برای تعلیم و تربیت در فضای حوزه علمیه را یک ضرورت برای آینده تبلیغی جهان اسلام می‌دانستند و بر همین اساس در سال ۸۸ مدرسه علمیه «رشد» با محوریت مباحث و برنامه‌های اخلاقی را تأسیس کردند.

### ج) توجه جدی به مسأله مدیریت علم و ژورنالیسم اندیشه

آیت الله مصباح یزدی، از معدود متفکران جهان اسلام بود که فرصت یافت در زمان حیات خود یک جریان علمی سازمان‌یافته را در علوم اسلامی پایه‌گذاری کند. هم‌اکنون شانزده گروه علمی در حوزه‌های فلسفه و ادیان، کلام و فلسفه دین، اخلاق و علوم تربیتی، تفسیر و علوم قرآنی، تاریخ معاصر، اقتصاد، علوم سیاسی، مدیریت، حقوق، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و دایره‌المعارف فقط در مؤسسه امام خمینی (ره) مشغول به فعالیت هستند و در سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری دانشجو جذب می‌کند. علاوه بر این مطلب نکته حائز اهمیت دقت نظر استاد مصباح (ره) در باب نشریات علمی



و ژورنالیست حوزه اندیشه است. ایشان در همین مجموعه، ۱۲ نشریه علمی- پژوهشی در موضوعات مختلفی چون معرفت کلامی، معرفت ادیان، معرفت فرهنگی اجتماعی، معرفت فلسفی و معرفت سیاسی و...، ۶ نشریه علمی- ترویجی، ۱ نشریه تخصصی به زبان انگلیسی و نیز ۵ نشریه در حوزه ژورنالیسم اندیشه دارد. در حوزه ژورنالیسم سیاست نشریه پرتو، در حوزه ژورنالیسم سبک زندگی نشریه خانه خوبان و در حوزه ژورنالیسم اجتماعی نشریه دیدار آشنا و نیز نشریه فرهنگ پویا به عنوان ژورنالیسم اندیشه فعالیت می کند. این تعداد نشریات و مجلات در حوزه تخصصی و ژورنال نشان از ژرف نگری مرحوم استاد(ره) در باب مدیریت علم است. علاوه بر اینها انتشارات مؤسسه امام خمینی(ره)، از ناشران برتر حوزه دین پژوهی است که علاوه بر چاپ و نشر آثار آیت الله مصباح، بیش از هزار عنوان کتاب در موضوعات اقتصاد، مدیریت، علوم سیاسی، علوم قرآنی، جامعه شناسی، روان شناسی، تاریخ، فلسفه، کلام و عقاید، کودک و نوجوان، و... به چاپ رسانده است و بارها آثار منتشر شده از این انتشارات به عنوان برترین کتاب سال، کتاب فصل حوزه و جشنواره های متعدد صاحب افتخار شده است.

### ح) احداث مرکز مشاوره روانشناسی مأوا

مرکز مشاوره مأوا، وابسته به موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) از سال ۱۳۷۸ آغاز به کار کرد. این مرکز با بهره گیری از مشاوران حوزوی دارای تخصص کارشناسی ارشد و دکتری در رشته های روان شناسی و مشاوره، به ارائه ی خدمات درمانی شامل درمان اختلالات، زوج درمانی، مشاوره ی تربیتی و درمانی مسائل کودک و نوجوان، مشاوره ی پیش از ازدواج و نیز ارائه خدمات روان سنجی از قبیل تست هوش، سنجش وضعیت سلامت روان و ارزیابی ویژگی های شخصیتی می پردازد. همچنین این مرکز تاکنون بیش از ۱۲۰ محصول شامل کتاب، نشریه، تک نگاره، فلش کارت و لوح فشرده ی آموزشی

با محتوای روان‌شناسی و رویکرد اسلامی تهیه نموده است. برگزاری کارگاه‌های آموزشی در دو سطح تخصصی و عمومی، از دیگر فعالیت‌های این مرکز می‌باشد.

### ۳. جمع بندی

اگر کل فعالیت تشکیلاتی آیت‌الله مصباح (ره) در عرصه‌های مختلف را بخواهیم دسته بندی کنیم به نظر می‌رسد می‌توان این‌گونه بیان کرد که ایشان در سه عرصه به تربیت نیرو و کادرسازی پرداختند: (۱) عرصه نظری: تربیت نیروهای نظریه‌پرداز در زمینه‌های مختلف علوم انسانی و مدافعان مبانی دینی، جزء اولین کارهای تشکیلاتی ایشان است که هسته اول شاگردان را تشکیل می‌دهند و به عنوان نمونه برای این دسته می‌توان طلاب تربیت شده در موسسه در راه حق، بنیاد باقرالعلوم (ع)، مؤسسه امام خمینی (ره) و حوزه علمیه رشد اشاره کرد. (۲) عرصه گفتمانی: پس از تربیت نیروهای نظریه‌پرداز، نوبت به تربیت نیروهایی می‌رسد که بتوانند نظریات را در سطح جامعه بیان کنند و با تبدیل کردن آن به مطالبه و گفتمان غالب در بین نخبگان و عموم مردم زمینه عملیاتی شدن آن‌ها را فراهم کنند. برای این دسته به تعداد زیادی از تربیت‌یافتگان موسسه امام خمینی (ره) می‌توان اشاره کرد که در قامت پژوهشگر و استاد حوزه و دانشگاه قد علم کردند و خلا استاد و پژوهشگر را پر کردند و سنگربانان ایدئولوژیک نظام بودند. (۳) عرصه عملیاتی: گام سومی که آیت‌الله مصباح (ره) با موفقیت برداشتند، پس از تربیت نیروهای نظریه‌پرداز و نیروهای گفتمانی، تربیت نیروهای عملیاتی و میدانی بود. در واقع این‌طور می‌توان گفت نظریاتی که به گفتمان غالب جامعه تبدیل شده بود آن‌ان زمان عملیاتی شدن آن‌ها رسیده بود و باید در میدان عمل خود را نشان می‌داد، شاگردانی که در مناصب مختلف اجرایی در کشور مشغول به کار هستند و همچنین تربیت‌یافتگان دوره‌های مختلف طرح ولایت در این دسته قرار می‌گیرند.

### پی‌نوشت:

۱- متن پیاده شده از نوار مصاحبه مؤسسه امام خمینی (ره) با آیت‌الله مصباح یزدی (ره)، به نقل از کتاب گفتمان مصباح، ص ۱۷۴.

۲- همان.

۳- سیدعلی خامنه‌ای، حدیث ولایت، ج ۳، ص ۱۷۷ تا ۱۸۱.



## بازتاب اندیشه

- ✦ نقد سکولاریسم در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی (ره)
- ✦ اسلام، خشونت و دموکراسی در اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی (ره)
- ✦ سیری در اندیشه ولایت فقیه
- ✦ تبیین علم دینی
- ✦ تعدد قرائت‌ها و پلورالیسم



## مقدمه بحث

آیت الله مصباح (ره) به دلیل قدرت علمی و مبارزه با افکار و عقائد انحرافی و زبانی گویا و رسا، همواره در معرض انواع حجمه‌های رسانه‌ای و ژورنالیستی از سوی جریان‌ها و گفتمان‌های فکری اعم از چپ و راست بوده است. این عملیات روانی و شناختی که از دهه‌ها قبل علیه شخصیت این استاد فرزانه صورت گرفته، موجب شده تا تصویری ناصواب از ایشان برساخته شود و همین امر موجب شود تا نخبگان و اهل اندیشه کمتر به «مصباح معرفت» توجه داشته باشند و از اندیشه‌های ناب این بزرگوار به درستی و از روی تحقیق مطلع باشند. اندیشه‌های ناب قرآنی و تفسیری ایشان، نوع نگاه خاص به معارف اسلامی، مبانی فلسفی و معرفت‌شناسی، نظریات مبدعانه در بسیاری از موضوعات مختلف مثل فلسفه دین، فلسفه اخلاق، روانشناسی، مدیریت و... همه حاکی از گستره ابعاد اندیشه‌ای ایشان است. آیت الله مصباح (ره) در سراسر زندگانی خود، همواره در حال جهاد و مبارزه با اندیشه‌های انحرافی و التقاطی بود و تا آخرین لحظات زندگی خود دست از این پیکار برنداشت، بنابراین بازخوانی اندیشه‌های ایشان بسیار ضروری و لازم است. دیده‌بان اندیشه در این ویژه‌نامه، با رصد فضای مجازی در این بازه زمانی، به نقد و تحلیل نظرات مختلفی که از سوی جریان‌های فکری درباره شخصیت و اندیشه‌های آیت الله یزدی (ره) مطرح شده، می‌پردازد. در این شماره از دیده‌بان اندیشه به پنج محور مهم و اساسی از اندیشه‌های آیت الله مصباح یزدی (ره) که اخیراً بیشتر مورد انتقاد و چالش از سوی روشنفکران و ژورنالیست‌های علمی بوده است، پرداخته می‌شود. این پنج محور عبارت است از:

- ۱- نقد سکولاریسم در اندیشه آیت الله مصباح یزدی (ره)
- ۲- اسلام، خشونت و دموکراسی در اندیشه آیت الله مصباح یزدی (ره)
- ۳- سیری در اندیشه ولایت فقیه
- ۴- تبیین علم دینی
- ۵- تعدد قرائت‌ها و پلورالیسم



## سکولاریسم و اسلام، توافق یا تقابل؟!

یکی از موضوعات کلانی که محل نزاع و چالش علامه مصباح یزدی (ره) با جریان روشنفکری بوده، مسأله «سکولاریسم» است. ایشان با توجه به مبانی خداشناسی معتقدند که حد نصاب توحید، اعتقاد به وحدانیت در «ربوبیت تشریعی» خداوند متعال است. بدین معنا که تنها خدای تبارک و تعالی، حق دخالت و تصرف در امور مخلوقاتش را دارد و هیچ اراده‌ای بدون اذن او حق امر و نهی و دخالت در زندگی مخلوقات را ندارد. همانطور که او «خالق» است، «مالک» نیز هست و چون «مالک» است «رب و مدبر» تکوینی و تشریعی اوست. خداوند حکیم در آفرینش انسان هدف معقولی را در نظر داشته و اراده کرده مخلوقش را به کمال متناسب با وجودش برساند. در موجودات غیر مختار این مراد با «ربوبیت تکوینی» حاصل شده و در مورد انسان‌های صاحب اختیار با امر و نهی که تجلی «ربوبیت تشریعی» است، غرض تأمین می‌گردد.<sup>[۱]</sup> انسان برای رسیدن به کمال متناسب با وجود حقیقتش، نیازمند راه صحیح برای سلوک به سوی



مقصد نهایی است که خداوند با ارائه دین، نعمت هدایت را در حق او تمام کرده است.<sup>[۲]</sup> تنها نوع و سبک زندگی مبتنی بر ارزش های دینی می تواند حقیقتاً تأمین کننده سعادت حقیقی و کمال نهایی انسان باشد.<sup>[۳]</sup> بر اساس این مبانی فارغ از گرایشات دینی برخی انسان ها باید گفت انسان حقیقتاً نمی تواند در زندگی به عزت دین از ساحت های مختلف زندگی تن دهد.

در تشریح سکولاریسم در کتاب (جستارهایی در باب دین و دنیای مدرن) آمده است: «سکولاریسم در لغت به معنای دنیاگرایی یا روح و تمایل دنیوی داشتن است و در مباحث مربوط به مدرنیته به معنای نظامی از فلسفه اجتماعی یا سیاسی است که همه گونه های ایمان مذهبی و نیز شخصیت های مذهبی را رد میکند و با پذیرش معنای لغوی کاملاً دنیاگرا و دارای روح و تمایل دنیوی می شود. به اعتقاد هولیک در واقع سکولاریسم حرکتی است که قصد دارد زندگی، رفتار و سلوک انسان را بدون توجه به خدا و آخرت سامان دهد. و از آنجا که دین مدعی تنظیم شناختها و رفتارهای انسان از راه ارتباط با خداوند و جهان آخرت است در برابر سکولاریسم قرار می گیرد؛ بدین روی این دو در طول تاریخ به ویژه از رنسانس به این سو به صورت دو رقیب سرسخت ظاهر شدند و همیشه رشد سکولاریسم با افول دین و رشد دین با افول سکولاریسم همراه بوده است. بنابر سکولاریسم، دولت، اخلاق، آموزش و پرورش و... همه باید از دین مستقل شوند و هیچ حوزه ای نباید متأثر از دین و آموزه های دینی شود. در نتیجه سکولاریسم به معنای دقیق کلمه در برابر دینداری قرار دارد.

سکولاریسم به معنای نفی دین و آموزه های دینی از همه حوزه های معرفتی بشر اعم از معرفت های نظری و عملی است. بر اساس آن دین حق دخالت در تحلیل ها و تفسیرها و نیز تصمیم های انسان را ندارد. اقتصاد، مدیریت، روان شناسی، سیاست، فلسفه و... نمیتوانند با توجه به نظریات دینی تفسیر و تحلیل شوند بلکه تنها منبع تحلیل و تفسیر این علوم همین دنیای مادی است. بنابراین حصر سکولاریسم به معنای



جدایی دین از سیاست صحیح نیست بلکه این مکتب رد پی  
جداسازی دین در همه ابعاد علمی و عملی بشر است.  
سکولاریزاسیون (عرفی کردن و نفی قدسیت) در موارد زیر به کار  
میرود:

۱. تبدیل نهاد کلیسایی و دارایی آن به ملکیت دنیوی و نیز استفاده  
دنیوی از آن.
  ۲. تبدیل دولت یا حاکمیت کلیسایی و دینی به دولت و حاکمیت  
غیردینی و غیر روحانی.
  ۳. قداست زدایی از امور مختلف مانند هنر و مطالعات و دادن  
سمت و سویی دنیوی و نامقدس به آنها.
  ۴. استوار ساختن اخلاقیات بر بنیانی سکولار و محدود کردن  
آموزش و پرورش به موضوعات سکولار.
  ۵. تغییر مفاهیم کلیسایی به مفاهیم دنیایی.
- به اعتقاد برخی امروزه سکولاریزاسیون در سه قلمرو وارد شده  
است: سیاسی، معرفتی و شخصی.<sup>[۴]</sup>

یکی از ثمرات مدرنیته سکولاریسم است. جریان روشنفکری برای  
مدرن ساختن هر جامعه‌ای، روند سکولاریزاسیون را امری اجتناب ناپذیر  
می‌دانند. البته «سکولار سازی» هر چند غایت مشترکی دارد و آن هم نفی  
دین و هر امر مقدسی از ساحت‌های مختلف حیات انسانی است، لکن  
به خاطر تفاوت مبانی و رویکردها و اهداف مدنظر خرده جریان‌های  
متعدد، سکولاریسم مورد نظر آنها نیز به اقسام گوناگونی تقسیم می‌شود؛  
لذا گاهی اختلاف نظرهای جدی بین آنها دیده می‌شود. آنچه که در  
ادامه می‌آید دیدگاه‌های مهم روشنفکران با طیف‌های مختلف در مورد  
سکولاریسم است و نیز تقابل آنها با اندیشه آیت الله مصباح یزدی (ره)  
روشن می‌گردد. در نوشتاری دیدگاه‌های مطرح در بین روشنفکران دهه  
چهارم انقلاب اسلامی ایران در مورد تعامل اسلام و سکولاریسم نیز  
دسته‌بندی شده است که می‌توان به آن مراجعه کرد.<sup>[۵]</sup>

## نظرات برخی روشنفکران در باب سکولاریسم

سید جواد طباطبایی دیدگاه عجیبی دارد. طباطبایی معتقد است «سکولاریسم» خلاف ماهیت دین مسیحیت است، چرا که مسیحیت را دین انحصاری آخرت مدار می داند اما اسلام را ماهیتاً سکولار می شمارد. لذا می نویسد: «الیهات مسیحی مکانی در بیرون ساحت قدسانی را به رسمیت نمیشناخت و همین امر موجب شد که در سده های میانه متأخر مسیحیت با تجدید نظری در مبانی فهم خود، نسبت میان دین و دنیا، شرع و عرف و عقل و ایمان را مورد توجه قرار دهد. در واقع آنچه سکولاریزاسیون خوانده شده جز با اندیشه نسبت دین و دنیا، شناسایی اصالت و استقلال دنیا و قلمرو عرف نسبت به دین و ایجاد تعادل میان آنها در ساحت حیات نیست.»<sup>[۱]</sup> «اسلام به خلاف مسیحیت دین دنیا هم بود... کوشش برای سکولاریزاسیون اسلام سالبه به انتفای موضوع است زیرا سکولاریزاسیون در درون اوست و اسلام نیازی به آن نداشته است. اسلام در همان آغاز سکولار بود.»<sup>[۲]</sup>

علیرضا علوی تبار در مقاله ای به طرح «سکولاریسم حداکثری» و «سکولاریسم حداقلی» می پردازد. «آنچه را در کشورهای غربی اتفاق افتاده، «سکولاریزاسیون» (دین جدایی) حداکثری» می توان نامید؛ هر چند این دین جدایی حداکثری، امروز با ظهور «جنبش های نوین دینی» مخدوش شده و مشخص نیست تا آینده وضعیت غرب به همین صورت باقی بماند. به هر حال معنای سکولاریزاسیون حداکثری این است که دین، هم در نسبت با نهادهای اجتماعی، هم در رابطه با حوزه ی فرهنگی و هم از نظر تأثیرگذاری بر فاعل اجتماعی (کنشگر اجتماعی) عقب نشینی می کند و تضعیف می شود. برخی معتقدند سکولاریزاسیون حداکثری مخصوص جوامع غربی است و واکنشی به تسلط قدرتمند و فراگیر کلیسا بر همه ی عرصه های زندگی اجتماعی است، به علاوه، این سکولاریزاسیون حداکثری در زمینه ی فکری آن قدر رشد کرده است که به تعبیر نیچه «خدا مرده است». در جوامع غربی به دلیل از میان رفتن

دغدغه‌های دینی و تضعیف باورها و حساسیت‌های دینی، دین جدایی به این صورت درآمده است، ولی این سرنوشت محتوم همه‌ی جوامعی که مدرن می‌شوند، نیست. اما دین جدایی (سکولاریزاسیون) حداقلی به معنای «فرآیند تفکیک و تمایز ساحت‌های قدسی و عرفی از یکدیگر و تحدید حدود و تبیین مناسبات میان آنها است.» دین جدایی حداقلی در سطح ایده‌ها، به رسمیت شناختن عقل مدرن (عقل خودبنیاد نقاد) و تبیین نسبت این عقل و دستاوردهای آن با دین است و در سطح اجتماع نیز به معنای تفکیک نهاد دین از نهاد قدرت است. با توجه به این مقدمه و ویژگی‌های دین اسلام و جوامع اسلامی و پیامدهای این فرآیند در کشورهای غربی، «دین جدایی حداکثری» در کشورهای اسلامی نه «ممکن» است و نه «مفید». بنابراین، معتقدم روشن‌فکران و سیاست‌گذارانی که در پی «نوسازی درون‌زای» جوامع اسلامی هستند و نمی‌خواهند تلاش آنها برای دستیابی به مدرنیت مطابق الگوی مدرن شدن غربی باشد، بایستی «دین جدایی حداقلی» را دنبال نمایند.

برخی از مشخصات سکولاریسم حداقلی عبارتند از: ۱. تفکیک قائل شدن میان دین و اشکال تاریخی آن. ۲. پذیرش اعتبار مستقل برای اندیشه‌ها و ایده‌های برآمده از عقلانیت مدرن. ۳. استقلال نهاد دین از نهاد قدرت و بالعکس. ۴. تفکیک «ملت» و «امت». ۵. حضور طبیعی دین در عرصه‌ی سیاست؛ در جامعه‌ای که مردم خواهان زندگی مؤمنانه هستند و می‌خواهند زندگی فردی و جمعی خود را با احکام و ارزش‌های دینی متناسب کنند، طبیعی است که دینداری اثری انکارناپذیر بر سیاست می‌گذارد؛ انتخاب‌های دینی فرد در مشی سیاسی او اثر می‌گذارد و سیاست دینداران، رنگ و بوی دین می‌گیرد. افراد آن جامعه می‌توانند از طریق مردم‌سالاری، برای دینی‌تر کردن رفتارهای حکومت و دینی‌تر کردن قوانین حاکم بر جامعه تلاش کنند. سکولاریزاسیون حداقلی، دین را از عرصه‌ی سیاست و جامعه بیرون نمی‌کند، بلکه امکان حضور دمکراتیک در عرصه‌ی عمومی را برای

دین فراهم می‌کند. روشن است که این حضور دموکراتیک، با معنای حق انحصاری حضور مغایرت دارد و همراه با رقابت ایدئولوژیک است. در این جامعه حضور دین در سیاست، از مجرای نهادهای مدنی است.<sup>[۸]</sup>

دکتر عبدالکریم سروش در توضیح سکولاریسم مورد نظر خود چهار نوع متفاوت سکولاریسم را از هم تمییز می‌دهد.<sup>[۹]</sup> سکولاریسم اول به معنای ترک زهد، معنای دوم نفی دخالت روحانیت در امور کشور (همان کاری که در عصر رنسانس علیه نفوذ کشیشها در امورات زندگی مردم انجام شد)، معنای سوم سکولاریسم سیاسی (جدایی دین از حکومت و نه سیاست؛ به باور او دین از سیاست جدا ناشدنی است ولی میتوان حکومت را از دین جدا کرد بدین معنا که عالم دینی بودن و زهد و پارسائی هیچ حق ویژه‌ای را برای حکومت کردن برای کسی ایجاد نکند) و معنای چهارم سکولاریسم فلسفی یا علمی است. سروش، سکولاریسم سیاسی را الگوی حکومت‌داری می‌داند. به عقیده وی حکومت دینی حکومتی است که حاکمان آن مشروعیت حکومت خود را از دین اخذ نکرده‌اند. حکومت ایده‌آل سروش حکومتی است که مبتنی بر حقوق بشر و تحقق بخش آن و سیستم مدیریت علمی باشد نه مدیریت فقهی. تفسیر وی مبتنی بر اقتضای جامعه لیبرال است. او می‌گوید: «لیبرالیسم چون نسبت به هیچ دینی موضعی و رأیی ندارد نسبت به اختیار هر دینی، آدمی را محق و مختار می‌شمارد و سخن از تکلیف ویژه‌ای نسبت به دین ویژه‌ای نمی‌گوید.»<sup>[۱۰]</sup> سروش، اسلام را دینی سکولار توصیف کرده و درباره نقش روحانیت در اسلام گفته است: «هیچ کس نمی‌تواند در اسلام به نام روحانیت بین مردم خدا واسطه باشد و کسی به اسم روحانی نمی‌تواند به عنوان شرط صحت عمل انسان باشد.» وی معتقد است: «از نظر تاریخی، کلمه روحانیت در اسلام وجود نداشته و قرآن برترین کسان را نزد خدا باتقواترین آنان میدانند نه آنکه هر کس روحانی‌تر، عالم‌تر و یا آگاه‌تر باشد یا به خدا

نزدیکتر!»<sup>[۱۱]</sup>

فرزند او سروش دباغ سکولاریسم را به دو قسم «سکولاریسم سیاسی» و «سکولاریسم فلسفی» تقسیم می‌کند و به تشریح آنها می‌پردازد.<sup>[۱۲]</sup> وی سکولاریسم سیاسی را به معنای جدا کردن حکومت از دین میداند و نه جدا کردن دین از سیاست. به گفته او اگر چه معنای سکولاریسم نفی دخالت روحانیت در امور تعریف میشود ولی این معنی نفی دخالت دین نیست.<sup>[۱۳]</sup> نوع دوم سکولاریسم فلسفی که معادل با بی دینی و بی اعتقادی به دیانت است و نوعی ماتریالیسم (مادی گرایی) است. این نوع سکولاریسم با اندیشه دینی غیرقابل جمع است.<sup>[۱۴]</sup>

سروش دباغ معتقد است: «برای اینکه دین جان سالم به در برد و ایمان مؤمنان آزادانه و نه به تحمیل صورت گیرد، به نظر من سکولاریسم سیاسی امر پسندیده است اما سکولاریسم فلسفی نه؛ چون با دیانت قابل جمع نیست. در یک نظام مبتنی بر سکولاریسم سیاسی افرادی که به دیانت هم معتقد نیستند میتوانند از حقوق شهروندی برخوردار باشند و آزادانه زندگی کنند و از همه مزایا و مواهی که دیگران به حکم شهروندی برخوردار هستند بهره مند شوند.»<sup>[۱۵]</sup>

مصطفی ملکیان: نگرش برون دینی به سکولاریسم دارد و تبعات و لوازم آن را در مسائل برون دینی ملاحظه می‌کند. از دیدگاه او سکولاریسم از امور اجتناب ناپذیر مدرنیته است. او می‌گوید: «این ویژگی با دین سازگاری ندارد. به تعبیر دیگر انسان مدرن اهل نقد است و اهل نسبه نیست. معنای این سخن در مصدق این است که اگر من باید نماز بگرام باید از زندگی این دنیا هم رب اثر این کارها احساس آرامش، شادابی، امید و رضایت باطنی معنایی بکنم. اگر همه عبادات را انجام بدهم ولی از زندگی معنا، رضایت، شادی و آرامش نیابم و به من بگویند اینها در آن جهان نصیب تو خواهد شد معلوم میشود که اینها به درد این دنیای من نمی‌خورند.»<sup>[۱۶]</sup> همو از سویی دیگر هیچ تضادی

بین معنویت و سکولاریسم نمی‌بینند و در این رویکرد از سکولاریسم معنوی دفاع می‌کند: «انسان معنوی در صدد این است که با معنوی شدن، اموری را در همین جا تحلیل کند. او آآن طالب آرامش درون است. آآن طالب شادی است، اینک طالب امید و یافتن معنای برای زندگی است و اگر هم زندگی پس از مرگ وجود نمی‌داشت او این جهان را از دست نداده است. در واقع وصف الحال معنوی او این است: «امروز بهشت نقد من میسوزد، وعده فردای زاهد را چرا باور کنم.»<sup>[۱۷]</sup>

با توجه به آنچه از این دسته از روشنفکران نقل شده، همسویی و اشتراک همه آنها در نفی دخالت دین در عرصه اجتماعی خصوصاً سیاست و حکومت است. لذا نقطه اشتراک همه ایشان، نفی «اسلام سیاسی» و «حکومت دینی» است. البته سکولاریسم معرفتی و فلسفی نیز خطرات جدی خودش را دارد ولی از آنجا که سکولاریسم سیاسی بازتاب زیادی داشته و مورد توجه بیشتری قرار گرفته، آیت الله مصباح یزدی (ره) نیز در همین قسم عنایت بیشتری داشتند. ایشان در کتاب‌های خود که راجع به ولایت فقیه و اندیشه سیاسی است به سکولاریسم پرداخته‌اند و در کتاب (پاسخ به جوانان پرسشگر) به صورت مفصل ابتدا به پیشینه سکولاریسم و انگیزه‌های مروجان آن در غرب و در نهایت به اثبات تقابل آن با اسلام پرداختند. در بعضی از سخنرانی‌ها نیز به این تقابل اشاره نموده‌اند. در کتاب (پاسخ به جوانان پرسشگر) اینگونه آمده است: «سکولاریزم، نظامی است که دارای مشخصه‌هایی از جمله جدایی دین از دولت، شکل‌گیری دولت براساس ناسیونالیسم، قانونگذاری طبق خواست بشر، تأکید بر عینی‌گرایی به جای ذهنی‌گرایی و حاکمیت علوم تجربی به جای علوم الهی است. بنابراین، سکولاریزم بر جدایی قلمرو دین از سیاست تأکید دارد. در این نظام، دین امری فردی قلمداد شده و رسالت آن تنها ایجاد رابطه میان فرد و خداوند است، که در آن سیاست هیچ دخالتی ندارد.»



## پیشینه سکولاریزم

آیت الله مصباح درباره پیشینه سکولاریسم بیان می‌کنند: «زادگاه این فکر، مغرب زمین است و می‌توان گفت سکولاریزم بازتاب طبیعی حوادث پیش از «رنسانس» است. در دوران قرون وسطی، کلیسای کاتولیک عملاً به صورت قدرت امپراتوری درآمد و در جامعه اروپایی، مذهب کاتولیک نمونه تمام عیار یک دین کامل بود؛ از این رو نواقص مذهب را به حساب دین می‌گذاشتند. به سبب حاکمیت کلیسا، تنها مسائلی اجازه نشر یافتند که مؤید فرضیه‌ها و تعالیم انجیل بودند. در این عصر با هرگونه نوآوری مقابله می‌شد، زیرا، علم شجره ممنوعه تلقی شده و میان علم و دین تعارض برقرار بود. ارزیابی نظریات علمی بر مبنای انجیل تحریف شده، باعث انحطاط جوامع مسیحی شد. از سوی دیگر، بر طبق متن تحریف شده انجیل، نوعی تقسیم کار میان کلیسا و قیصر پذیرفته شد، زیرا بر اساس گفته انجیل، آنچه که متعلق به قیصر است، می‌بایست به قیصر، و آنچه متعلق به خداست، می‌بایست به کلیسا واگذار شود. از این رو، برخی نویسندگان گفته‌اند در مسیحیت، زمینه مساعد رشد سکولاریزم یافت می‌شود، یعنی یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری سکولاریزم، نارسایی تعالیم انجیل و مسیحیت بود. نهضت اصلاح دینی (رفورمیسم) از دیگر عوامل مؤثر در شکل‌گیری سکولاریزم در غرب است؛ یعنی جریانی که طی آن بتدریج از نفوذ مذهب در شؤون زندگی کاسته شد. مارتین لوتر (۱۴۸۳-۱۵۴۶ م) از پیشگامان این حرکت بود. وی با هدف اصلاح دین و برقراری انضباط در کلیسا، دیدگاه‌های جدیدی درباره مسیحیت ارائه کرد. جدایی دین از سیاست، از جمله اصول مورد نظر وی بود. «لوتر» اظهار داشت پادشاهان قدرت خود را مستقیماً از خدا می‌گیرند و وظیفه کلیسا فقط پرداختن به امور معنوی و روحی است. نهضت اصلاح دینی، باعث در هم شکستن حاکمیت کلیسا و ظهور فلسفه سیاسی جدیدی گشت. از پیامدهای این حرکت، درگیری فرقه‌های مذهبی بود که موجب سستی و

زوال قداست دین و زمینه‌ساز سکولاریزم شد.»

انگیزه‌های ترویج سکولاریسم از منظر آیت‌الله مصباح یزدی بر اساس اندیشه آیت‌الله مصباح یزدی به طور کلی، می‌توان انگیزه‌های ترویج سکولاریزم را در غرب به دو دسته تقسیم کرد:

### انگیزه‌های خیرخواهانه ترویج سکولاریزم

۱. انگیزه‌های خیرخواهانه، که از سوی برخی دینداران دنبال می‌شد. آنها می‌خواستند قداست دین را حفظ کنند و از طرفی دین را در تعارض با بعضی ارزشهای پذیرفته شده در جامعه غربی می‌دیدند. بنابراین، برای حل مشکل گفتند: اساساً حوزه دین از حوزه علوم و فلسفه جداست. تعارض در جایی فرض می‌شود که دو چیز در یک نقطه تلاقی کنند، اما اگر دو خط موازی باشند و در هیچ نقطه‌ای با هم تلاقی نکنند، تعارضی پیش نمی‌آید. از این جهت، برای آشتی دادن دین از یک طرف و علم و فلسفه و عقل از طرف دیگر، چنین گفتند که حوزه دین تنها سلسله‌ای از مسائل شخصی است که در ارتباط انسان با خدا است همچنین آنها درباره ارزشها و باید و نبایدها گفتند: هر باید و نبایدهی که در محدوده ارتباط انسان با خدا مطرح می‌شود، مربوط به دین است و علم با آن تعارضی ندارد، اما اگر بایدها و نبایدها مربوط به زندگی اجتماعی انسان باشد، دین نباید دخالت کند. به عنوان مثال، مجازاتهایی که در دین برای مجرمین در نظر گرفته شده است، قابل قبول نیست؛ چون مجازات با کرامت انسانی سازگار نیست. هر مجرمی بیمار است و بیمار را باید مداوا کرد، نه مجازات.

### انگیزه‌های مغرضانه ترویج سکولاریزم

۲. گاه انگیزه‌های مغرضانه‌ای بود که از سوی کسانی مطرح می‌شد که دین را سدّ راه رسیدن به مطامع و منافع خود می‌دیدند. از جمله آنها گردانندگان حکومتها بودند که برای دستیابی هر چه بیشتر به منافع شخصی خود، نغمه جدایی دین از سیاست را سر می‌دادند. از سوی دیگر نیز، دانشمندانی که دین را در تعارض با یافته‌های علمی خود می‌پنداشتند، با آنها هم‌نوا شدند و در نتیجه، اندیشه سکولاریزم تقویت شد. نکته قابل

توجه این است که سکولاریزم در سیر تاریخی خود در دنیای غرب، به دو درجه ضعیف و شدید تقسیم گشته است. به عبارت دیگر دو مرحله تاریخی را طی کرده، که در آن از شکل ضعیف به شکل شدید و افراطی تبدیل شده است: مرحله اول سکولاریزم مربوط به دوران «رפורمیسم» و نهضت اصلاح دینی است. در این دوران، جریان «پروتستانسیسم» به انگیزه اصلاح دین به وجود آمد. سکولاریزم در این شکل، نافی دین نیست، بلکه دین را منحصر در امور فردی نموده، آن را از مسائل اجتماعی دور می‌سازد. اما در مرحله بعد، این جریان به «رنسانس» که دوره دوری از دین است، منجر شد و اندیشه سکولاریزم به شکل افراطی آن مطرح گشت. در این مرحله، این اعتقاد رواج یافت که باید از مآورای طبیعت صرف نظر کرد و در زندگی زمینی متمرکز شد و به جای خدا، انسان را مطرح نمود. اساس رنسانس بر «اومانسیسم» (انسان مداری) متمرکز است. محور همه چیز انسان است؛ از معرفت و شناخت گرفته تا ارزشها، اخلاق، سیاست، حقوق و حکومت.

آیا اسلام با سکولاریزم (= جدایی دین از سیاست) موافق است؟ «سکولاریزم»، حق قانونگذاری و حاکمیت را به غیر خدا واگذار می‌کند، اما بینش توحیدی می‌گوید: مالکیت و حاکمیت حقیقی و اصلی از آن خداست؛ و بدون اذن او هیچ انسانی حق ندارد بر دیگری حکم براند. اندیشه سکولاریزم مبتنی بر اختصاص دین به رابطه فردی انسان با خداست ولی وقتی ضرورت دین به عنوان مجموعه‌ای مشتمل بر قوانین اجتماعی برای سعادت مادی و معنوی انسان اثبات شود، گرایش سکولاریزم باطل می‌گردد. در اینجا، به بررسی این مسأله از دیدگاه اسلام می‌پردازیم. بر اساس بینش توحیدی و اسلامی، قانون‌گذاران و مسئولین قضایی و مجریان قانون، باید به گونه‌ای از سوی خدا مأذون باشند، در غیر این صورت حق تصدی مقامات مذکور را ندارند. اسلام برای همه شؤون انسانی، چه فردی و چه اجتماعی، قوانین

و مقرراتی دارد و در بردارنده احکام حقوقی نیز هست. آیت الله مصباح تأکید دارد که اگر کسی برای خداوند ربوبیت شرعی قائل نباشد، نخستین مرتبه اسلام را فاقد است؛ زیرا نصاب توحید که برای مسلمان بودن ضرورت دارد، اعتقاد به توحید در خالقیت و ربوبیت تکوینی و شرعی است. ابلیس با این که خداوند را خالق و رب تکوینی می‌دانست و به معاد هم اعتقاد داشت، از دیدگاه قرآن کافر است به دلیل انکار ربوبیت شرعی الهی و سرپیچی از فرمان حق تعالی. در نظر مسلمانان هم ربوبیت تکوینی و هم ربوبیت شرعی منحصر از آن خداست. بنابر ربوبیت شرعی الهی همه شؤون تدبیر اداره جامعه باید به خدا انتساب یابد.

### تنافی سکولاریزم با اندیشه ربوبیت شرعی الهی

با توجه به آنچه بیان شد، روشن می‌گردد: «اسلام در زمینه مسائل اجتماعی از کوچکترین آنها گرفته تا مسائل اجتماعی بین المللی قانون دارد. بنابراین چگونه می‌تواند با سکولاریزم که مبتنی بر تفکیک دین از مسائل جدی زندگی چه سیاسی و چه حقوقی، اجتماعی و خانوادگی است سازگار باشد؟! یکی از دلایل ترویج سکولاریزم در غرب این بود که آنها می‌خواستند تعارضی بین خواسته‌های خدا و خواسته‌های مردم پدید نیاید. از این روپنداشتند جای دین فقط کلیساست، و دین حق دخالت در مسائل اجتماعی و حقوقی را ندارد. اما در بینش اسلامی، بالاترین ارزش این است که انسان، تابع اراده خدا و بنده خالص او باشد و همه چیز را در اختیار او قرار دهد. پس بر اساس این بینش مسلمان نمی‌تواند معتقد به آزادی مطلق در مسائل مهم زندگی اش باشد.»

اخیراً، در برخی نوشته‌ها و سخنرانی‌ها، شرایط کنونی ایران اسلامی به حکومت مسیحیت در قرون وسطی تشبیه می‌شود و با در نظر گرفتن جوهری چند برای این شباهت چنین وانمود می‌گردد: همانگونه که حکومت بنام دین در جهان غرب پیامدهای ناهنجاری به دنبال داشت و عامل سرخوردگی و عقب‌افتادگی شد، در ایران امروز نیز چنین حالتی

رخ نموده است و برای رهایی از آن، چاره‌ای جز پیمودن همان راهی که در آن سامان صورت گرفت، وجود ندارد. آیت الله مصباح (ره) در اینباره می‌فرماید: «نسخه‌ای که استکبار جهانی برای ما پیچیده است و از همان سال‌های نخستین بعد از پیروزی انقلاب شروع به برنامه‌ریزی و اجرای آن نموده است، مخدوش جلوه‌دادن نظام اسلامی ما و یکسان‌انگاری آن با نظام قرون وسطی که بوسیله کلیسا (خصوصاً کلیسای کاتولیک) اداره می‌شد، می‌باشد. مطابق این طرح اسلام بعنوان مانعی در برابر پیشرفت علم و دانش و صنعت و فن‌آوری معرفتی می‌گردد، همچنان که بعنوان دیدگاهی ناکارآمد و ناقص که نظام مبتنی بر آن توانایی حل مشکلات جامعه و اداره آن را ندارد شناخته می‌شود و با برشمردن مؤلفه‌هایی آن را دلیل همسانی این دو نظام یعنی نظام اسلامی و نظام حکومتی مسیحیت قلمداد می‌کنند. تا از سویی تجارب مبارزاتی قرون وسطی با چنین نظامی را بهترین راه وانمود کنند و از سویی ادعا کنند، آنچه برای آن نظام اتفاق افتاد، برای این نظام هم خواهد افتاد.»

### پیشنهاد پروتستان‌تیسم برای جامعه ما

آیت الله مصباح (ره) درباره بر ملا سازی طرح برخی از روشنفکران می‌گوید: «واکنش جهان غرب برای مبارزه با آن نظام در گام اول، نهضت اصلاح دینی یا «پروتستان‌تیسم» بود، یعنی در بین خود کشیش‌ها و رجال دینی کسانی رفتار کلیسای کاتولیک را تقبیح نموده و گفتند: این شیوه، مسیحیت واقعی نیست و ما باید به مسیحیت اصیل برگردیم و پیشنهاد کردند، باید مذهب بگونه‌ای مطرح شود که در آن حکومت نباشد و به کار سیاست نپردازد، و فقط وظیفه‌اش برقراری روابط بین خدا و فرد باشد و بدین ترتیب به مبارزه با روحانیت رسمی مسیحیت پرداختند (این در واقع آغاز فکر پروتستان‌تیسم است که مارتین لوتر ابتدا مطرح و بعد کالون و دیگران به صورت‌های مختلف دنبال کردند و فرقه‌های پروتستان بوجود آمد. به هر حال در نظام اسلامی ما نیز چنین

القاء می‌شود که: خلط بین دین و سیاست و قرارداد دین بعنوان اساس حکومت فرجامی نیک‌تر از آنچه برای کلیسای کاتولیک واقع شد، نخواهد داشت و شکستی عظیم برای اسلام به وجود خواهد آورد. پس همان بهتر که برای نجات دین حساب آن را از سیاست جدا کنیم. از طرفی ورود در سیاست قداست روحانیت و متدینین را می‌شکند چراکه اولاً: سیاست دغل‌بازی‌های خاص خود را دارد، و ثانیاً: با دخالت این گروه چه بسا نابسامانی‌ها و نارسایی‌هایی بوجود آید که پیامدهای منفی آن دامنگیرشان شود و حرمت روحانیت در جامعه را زایل گرداند، پس خوب‌تر آن که اینها فقط به رابطه با خدا و موعظه مردم بپردازند و کارهای سیاسی را به اهلش واگذارند.»<sup>[۱۸]</sup>

### حاشیه‌ای بودن دین، روح سکولاریسم است!

ایشان در یک سخنرانی با عنوان رابطه دین و فرهنگ راجع به سکولاریسم می‌فرمایند: «جامعه‌شناسان معمولاً دین را هم یک مقوله فرهنگی تلقی می‌کنند. ایشان با خود اندیشیده‌اند که دین را در کدام مجموعه قرار دهیم؟ ... بالاخره ایشان از همان باب که عرض کردم، اموری که در این مجموعه‌ها جای نمی‌گیرند جمع می‌کنند و نام آن را مسائل فرهنگی می‌گذارند و دین را هم جزء حاشیه‌ای از مسائل فرهنگی مطرح می‌کنند! ... بسیاری از دانشمندان بسیار مطرح در دنیا معتقدند که اصلاً دین برای حیات بشر لزومی ندارد و دین جزء آداب و رسوم است که یکی از مسائل فرهنگی است... ایشان معتقدند اصلاً دین هیچ ضرورتی برای زندگی انسان ندارد! چنین کسانی درباره اعتقادات و مبانی دینی یا شک دارند یا اساساً منکر آن هستند. در میان قشرهای فرهنگی و فرهیخته ما هم افرادی هستند که در عمق دل آنها این اعتقاد وجود دارد که اعتقادات راجع به ماورای محسوسات مانند خدا، فرشتگان و قیامت، شبیه شعر هستند و واقعیتی ندارند! ... به هر حال، در میان مجموعه چند میلیاردی انسان‌ها میلیون‌ها نفر چنین اعتقادی در عمق دل خویش دارند که دین مثل اشعار است و در میان آن الفاظ



قشنگی مانند فرشتگان و ... وجود دارد، وگرنه زندگی همین است که باید خورد و خوابید و اگر سخن از دین می‌شود تنها به این علت است که مردم زندگی اجتماعی بهتری داشته باشند و از انجام تخلفات، بیم داشته باشند و مقررات را رعایت کنند.»

### سکولاریسم تهدیدکننده آینده انقلاب

آیت‌الله مصباح طی سخنرانی در دیدار با جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی سراسر کشور در موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) بیان کردند: «این کشور جمهوری اسلامی است و بر اساس قانون، مصوبات مجلس برای تأیید تطبیق با شرع و اسلام باید به شورای نگهبان ارجاع داده شود، ولی در عمل به نگاه اسلام نسبت به مباحث مختلف از جمله معاملات مالی توجه نمی‌شود... متأسفانه نگاه‌ها در خصوص مباحث دینی به درستی شکل نگرفته است مثلاً با توجه به این که ولایت فقیه در قرآن و روایت ریشه دارد ولی هنوز برخی از افراد نسبت به جایگاه ولایت فقیه غافل بوده و با تفکر سکولاریستی برای رسیدن به منافع خود تلاش می‌کنند... قرآن کریم در داستان‌های برخی از پیامبران الهی به انسان‌ها هشدار داده است که دین را از معادلات زندگی خود حذف نکنند ولی برخی از سکولارها، آموزه‌های دینی در امور مختلف مادی را حذف می‌کنند.» ایشان همچنین با تأکید بر اینکه یکی از مهمترین مشکلات دنیای امروز، جدایی دین از حوزه زندگی اجتماعی (سکولاریسم) است، بیان داشت: «تفکر سکولاریسم، آینده انقلاب و اسلام را در سطح جهان تهدید می‌کند، اگر نظام اسلامی در ایران به شکست برسد در جاهای دیگر به نتیجه نمی‌رسد!»<sup>[۱۹]</sup>

### پی‌نوشت:

- ۱- مبانی خداشناسی؛ رک: محمد تقی مصباح یزدی، خداشناسی در قرآن، انتشارات موسسه امام خمینی (ره).
- ۲- مبانی انسان شناسی؛ رک: محمد تقی مصباح یزدی، راه و راهنماشناسی،

- انتشارات موسسه امام خمینی (ره).
- ۳- مبانی ارزشی؛ رک: محمد تقی مصباح یزدی، دروس فلسفه اخلاق.
- ۴- نویان سید محمود، جستارهایی در باب دین و دنیای مدرن، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره چاپ دوم سال ۱۳۹۳ش، ص ۱۴۵-۱۵۰).
- ۵- شمسینی غیاثوند حسن، سکولاریسم در گفتمان روشنفکران دهه چهارم انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه علمی- پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال ۱۰، ۱۳۹۲ شماره ۳۴.
- ۶- طباطبایی سید جواد دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران تهران طرح نو سال ۱۳۸۱ ص ۳۲۱.
- ۷- سید جواد طباطبایی در گفتگو با نشریه تلاش، برگرفته از سایت تلاش.
- ۸- بازتاب اندیشه ۱۳۸۳ شماره ۲۶ مقاله سکولاریسم و سکولاریزاسیون.
- ۹- عبدالکریم سروش، روشنفکری دینی و چهار معنای سکولاریسم، روزنامه شرق ۱۳۸۳/۶/۲.
- ۱۰- عبدالکریم سروش، رهایی از یقین و یقین به رهایی، کیان شماره ۴۸ سال ۱۳۷۷.
- ۱۱- اسلام نیازی به صنف روحانی ندارد/ بی بی سی فارسی ۱ اسفند ۱۳۸۸.
- ۱۲- با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود/ جرس ۱ اسفند ۱۳۸۸.
- ۱۳- شصت سالگی عبدالکریم سروش؛ فیلسوف الهی دوران گذار/ بی بی سی فارسی.
- ۱۴- با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود/ جرس ۱ اسفند ۱۳۸۸.
- ۱۵- با رفراندوم اختیارات ولی فقیه حذف شود/ جرس ۱ اسفند ۱۳۸۸.
- ۱۶- مصطفی ملکیان سنت و سکولاریسم مجموعه مقالات تهران صراط.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- رک: مصباح یزدی محمد تقی، نظری گذرا به نظریه ولایت فقیه انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و مصباح یزدی محمد تقی، پرسشها و پاسخها (ج ۱-۵)، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۱۹- خبرگزاری حوزه، ۱۵ آذر ۱۳۹۵، کد خبر: ۴۰۱۲۳۸.

# اسلام خشونت دموکراسی

## اسلام، خشونت و دموکراسی

اندیشه‌های آیه الله مصباح یزدی (ره) به عنوان یکی از برجسته‌ترین مجتهدان و فیلسوفان فقه سیاسی معاصر، در طول عمر با برکت ایشان مورد تهمت‌ها و هجمه‌های رسانه‌ای شدیدی از سوی برخی جریان‌های فکری و سیاسی قرار گرفته است. از مهم‌ترین این هجمه‌ها، معرفی ایشان به عنوان «تئوریسین خشونت» و نافی حقوق شهروندان و آزادی‌های مدنی مردم است. نقدی که برخاسته از عدم‌آگاهی دقیق با اندیشه‌ها و سیره عملی ایشان است. این اتهامات و نقدها حتی بعد از رحلت ایشان نیز ادامه داشته است: «مرحوم آیه الله مصباح یزدی (ره) در پاره‌ای از دیدگاه‌ها و نظرات خود - که حتماً احتمال خطا در آنها راه داشته و نمی‌توانسته به عنوان معرفت و اسلام ناب قلمداد شود - آن چنان راسخ و صاحب حق می‌کرد که به خود اجازه می‌داد بعضاً مخالفان خود را به جهل و کفر و فسق و خیانت و ارتداد و... متهم کند و چهره‌ای خشن و مهاجم از خویش در طیفی از افکار عمومی و خبیگان ترسیم کند.»<sup>[۱]</sup>

اما واقعیت مواضع فرهنگی آیه الله مصباح (ره) در ورای این حجمه‌های رسانه‌ای چه بود؟ و ایشان از چه اندیشه‌ای دفاع می‌کرد؟ آیا ایشان خود را در دوگانه «آزادی» و «خشونت» قرار داده و مدافع خشونت بود یا از راه سومی در این میان سخن می‌گفت که با مبانی لیبرالیستی و مبتنی بر غرب‌گرایی خیلی‌ها سر ناسازگاری داشته و این موجب اتهام «رادیکالیسم» به ایشان شده است؟ اندیشه ایشان در مورد «آزادی» و حقوق مردم، «تساهل و تسامح»، «دموکراسی» چیست؟ که این همه مورد توجه نقادانه غیر منصفانه همراه با تقطیعات فراوان قرار گرفته است؟ آیا ایشان نظر شاذ و نادری را طرح کردند که در اندیشه شیعی سابقه نداشته است؟ یا در ادامه همان مبانی اندیشه‌ای امام خمینی (ره) قدم بر داشته‌اند؟ مجموعه اندیشه آیه الله مصباح در زمینه تساهل و تسامح و آزادی و بحث مهم جایگاه مردم و دموکراسی را در دو بخش طور خلاصه می‌توان بازگو کرد:

### دین اسلام و تساهل و تسامح

مجموع احاث ایشان در این بحث را به صورت اجمالی در سه بخش ارائه می‌کنیم:

#### ۱- شناسایی هدف از تفسیرهای لیبرالیستی از آزادی و ضرورت مقابله با این تفسیرها

ایشان در این زمینه، به اهداف این گروه‌ها از ترویج ارزشمندی آزادی به نحو مطلق و ضد ارزش بودن خشونت اشاره می‌کنند: «هدف از این که، بخصوص طی چند سال اخیر، مسأله خشونت را به عنوان ضد ارزش مطلق مطرح می‌کنند و در مقابل، تسامح، تساهل، مدارا و نرمش را به عنوان ارزش مطلق مطرح می‌کنند و چنان این تبلیغات گسترده و حساب شده در رسانه‌ها، مطبوعات و مجلات انجام می‌گیرد که حتی برخی از خواص فریب خوردند و به دام توطئه‌های فرهنگی دشمن افتادند، چیزی جز گرفتن غیرت و تعصّب دینی از مردم مسلمان نیست، تا در موقع لازم به دفاع از اسلام و انقلاب برنخیزند. شاهد آن،

حوادثی بود که اخیراً رخ داد و هنوز حقایق زیادی فاش نگشته است که تدریجاً آشکار خواهد شد. اینجا بود که بنده، بر حسب تشخیص خودم، احساس کردم که خطر فرهنگی عظیمی که مقدمه توطئه نظامی و براندازی نظام است، ما را تهدید می‌کند و به صحنه آمدم و تصمیم گرفتم که به شبهات و القانات دشمنان پاسخ گویم و نقشه‌های فرهنگی آنان را بر ملا سازم و مردم را هشیار سازم و عافیت‌طلبان و کسانی را که در اثر تبلیغات دشمن به خواب غفلت رفته‌اند، بیدار گردانم و لااقل با ایجاد تردید و شک در باورها و اندیشه‌های کاذبی که تحت تأثیر تبلیغات فرهنگی غرب کسب کرده‌اند، آنها را متوجه خطر عظیمی بکنم که کیان فرهنگ و دین آنها را تهدید می‌کند و با ایراد شوک به جامعه و طرح پرسشهایی باعث گردم که کمتر آنان تحت تأثیر آن تبلیغات دشمنان قرار گیرند.»<sup>[۲]</sup>

«از جمله ابزارهای فرهنگی که در دو دهه پس از انقلاب - بخصوص در دو، سه سال اخیر - از آن استفاده می‌کنند، مفاهیمی از قبیل تساهل و تسامح و مداراست و آنها را به عنوان ارزش مطلق مطرح می‌کنند و در مقابل، قاطعیت و خشونت را مطلقاً محکوم می‌کنند. دلیل این رویکرد این است که آنان دریافته‌اند که آنچه ضامن بقای نظام اسلامی است عشق و علاقه مردم و بخصوص جوانان و بسیجیان به اسلام و رهبری است؛ تا آنجا که حاضرند برای دفاع از این ارزشها - که به قیمت خون صدها هزار شهید به دست آمده - جان خود را به خطر افکنند. آنان با تبلیغات و استفاده از ابزارهای فرهنگی تلاش می‌کنند که شجاعت، ایثار، شهامت و نیروی معنوی غیرت و تعصب دینی را از مردم بگیرند. از این رو، انواع خشونت‌های منفی و غیر انسانی و ظالمانه‌ای را که در دنیا انجام گرفته است و نتایج شوم و دردناکی به بار آورده، به رخ مردم ما می‌کشند، تا به آنها چنین القاء کنند که خشونت چنین آثار بد و زشتی را دارد؛ پس خشونت مطلقاً محکوم و مذموم است. یعنی حتی اگر کسی به تندی حرف بزند، شعار مرگ بر امریکا

سر دهد و یا اگر لازم شد در برابر آشوبگران بایستد و آنان را سر جای خود بنشانند، رفتارش خشونت است و محکوم و مذموم می باشد.»<sup>[۳]</sup>

«تأسف و تأثر بالاتر این است که عده ای چنین مطالب و طرز تفکری را به نام دین ترویج می کنند و می گویند اصلاً اینها متن اسلام و صریح خود قرآن و روایات اسلامی است. آنان در این رابطه به آیات و روایاتی از قبیل: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ، لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً، إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصْطَظِرٍ استناد می کنند. اینان «حریت» را در این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که: لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً، به معنای همین آزادی و ننگاری و بی بندوباری و پای بند نبودن به ارزش ها تفسیر می کنند.»<sup>[۴]</sup>

«فرهنگ اصیل اسلامی این است که مسلمان در قبال تضعیف ارزش ها و توهین به مقدسات دینی و رواج منکرات «تکلیف» دارد امر به معروف کند و «وظیفه» دارد نهی از منکر نماید و ساکت ننشیند. مروجان فرهنگ تساهل و تسامح می گویند اولاً در عصر پست مدرنیسم دیگر سخن از تکلیف و وظیفه گفتن غلط است، و ثانیاً اصولاً انسان نباید نسبت به مسایلی که پیرامون او رخ می دهد زیاد سخت بگیرد، متعصبانه برخورد کند. رویه درست این است که انسان کوتاه بیاید و با روحیه ای بزرگوارانه با همه چیز و همه کس و هر فکر و رفتاری روبرو شود. بالاخره در یک جامعه همه که مثل شما فکر نمی کنند. هر کس برای خودش عقیده و روش و مینشی دارد. اگر بخواهیم زندگی خوب و راحتی داشته باشیم باید یکدیگر را «تحمّل» کنیم و «تولرانس» داشته باشیم. اگر کسی نعوذ بالله خواست به خدا و پیامبر هم فحش و ناسزا بگوید مهم نیست؛ او به پیامبر ناسزا می گوید، شما هم برای پیامبر صلوات بفرستید! یک عده می خواهند کاباره و مراکز فساد و فحشا داشته باشند، مهم نیست؛ شما هم بروید مسجد درست کنید و جلسه دعای کمیل و زیارت عاشورا ترتیب دهید.»<sup>[۵]</sup>

«عده ای در پرتو نفی مطلق خشونت، هر حرکتی را که در دفاع از



اسلام و ارزشهای اسلامی انجام می‌گیرد، خشونت‌آمیز و نامطلوب قلمداد می‌کنند و آن را محکوم می‌کنند. عده‌ای اصل جهاد را زیر سؤال بردند و آن را خشونت‌آمیز معرفی کردند و یکی از آنها در سخنرانی خود در دانشگاه تهران و در دهه عاشورا گفت: کشته شدن سیدالشهداء علیه السلام عکس‌العمل خشونت‌ی بود که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) (در جنگ بدر انجام داد! یعنی آن شخص، جهاد اسلامی و جنگها و غزوات پیامبر اکرم را محکوم می‌کند و می‌گوید وقتی پیامبر مشرکان را می‌کشد، فرزندان آنان نیز می‌آیند و فرزندان پیامبر را می‌کشند. اگر پیامبر آنها را نکشته بود، فرزندانشان فرزندان پیامبر را نمی‌کشتند! بواقع، او یزیدیان را تبرئه و اسلام و پیامبر را محکوم می‌کند. آن وقت نه تنها کسی دم بر نمی‌آورد که آن سخن توهین به پیامبر اکرم و تحریف شخصیت امام حسین و جریان کربلا و انکار ضروریات دین است، بلکه برخی در روزنامه‌های خود سخنرانی او را چاپ می‌کنند و با تیر بزرگ از آن تبلیغ می‌کنند! متأسفانه، مسؤولین در برابر این رسوایی‌ها حساسیتی نشان نمی‌دهند.»<sup>[۶]</sup>

## ۲- معرفی دیدگاه اسلام در زمینه آزادی و خشونت و نقد دیدگاه مطلق بودن ارزشمندی آزادی

ایشان در این زمینه، مواردی که در دین دستور به برخورد محترمانه و ضرورت شنیدن حرف گروه‌های مختلف شده است و از طرفی مواردی که در آن دستورهای مبتنی بر برخورد و خشونت شده است را معرفی می‌کنند. به تعبیر دیگر در دین اسلام بین عرصه‌ها و شرایط مختلف تفکیک شده است و در برخی موارد حکم به ضرورت احترام و گفتگو شده و در برخی موارد حکم به برخورد و خشونت است: «اگر کسی قصد توطئه و ضربه زدن نداشت حتی اگر نسبت به اصل دین و ضروریات و احکام اسلام شبهه و سؤال دارد، می‌تواند مطرح کند و باید با کمال احترام و رعایت حیثیت و شخصیت او به سخنانش گوش داد و با استدلال و منطق به او پاسخ گفت. چرا که اسلام دین منطق و

متکی بر استدلال و برهان است و در هر شرایطی از مسلمانان و علماء می‌خواهد که با کمال متانت، بردباری، سعه صدر و با استفاده از منطق قوی و با تکیه بر براهین عقلی و الهی به شبهات و سؤالات پاسخ گویند و حقانیت اسلام را به اثبات برسانند. از این رو، قرآن فرمان می‌دهد که حتی اگر در هنگامه نبرد، فردی از میان سپاه دشمن پرچمی سفید برافراشت و نزد مسلمانان آمد تا در حقانیت اسلام تحقیق کند و پرسش خویش را مطرح سازد، باید مسلمانان او را در حفاظت و اسکورت خویش قرار دهند که کسی به او صدمه نزند و با رأفت و مهربانی سخنانش را گوش کنند و با ارائه دلیل و حجت و برهان، حق را به او بشناسانند؛ پس از آن باز با اسکورت او را به جای اول خویش هرچند در میان سپاه دشمن باشد باز گردانند.<sup>[۶]</sup> قرآن می‌فرماید حتی اگر کسی که برای تحقیق و پرسش آمده، اسلام را نپذیرفت و مسلمان نشد، باز با اسکورت او را به محل امن خود باز گردانید و نباید کسی متعرض او شود. اگر کسی از روی عناد و توطئه برای براندازی نظام اسلامی شبهه‌افکنی کند و در عقاید، اصول و ارزشهایی که مردم مسلمان سخت بدان پایبند هستند، تشکیک ایجاد کند، باید با او برخورد شود و حساب او با کسی که سؤال و شبهه دارد و صادقانه می‌خواهد شبهه و سؤال خود را مطرح کند و پاسخ دریافت کند، متفاوت است. اسلام برای طرح سؤال و بحث علمی، گرچه در مورد ضروری‌ترین اصول و معارف اساسی اسلام باشد، جایگاه و ارزشی خاص قائل است. اسلام هیچ‌گاه جلوی سؤال کردن را نمی‌گیرد و مانع آن نمی‌شود. نه تنها مانع پرسش نمی‌شود، که برای پاسخ به سؤال و رفع شبهه تا آن حد اهمیت قابل شده که حتی اگر کسی از دشمنان اسلام در میان معرکه جنگ و آتش و خون گفت، من در مورد حقانیت و حقیقت دین شما سؤال دارم، اسلام دستور داده شرایطی برای او فراهم آورید که بتواند بیاید و پاسخش را بگیرد.

اما نکته‌ای که باید در این رابطه به آن توجه داشت این است که «هر

سخن جایی و هر نکته مقامی دارد». سؤال و پرسش محترم است؛ اما باید در چارچوب همان نظام ارزشی کلی اسلام قرار گیرد؛ یعنی نحوه و شرایط طرح سؤال به گونه‌ای نباشد که موجب ضرر به دیگران و بازداشتن آنان از کمال نهایی و انحراف از مسیر کمال باشد. سؤال و شبهه علمی دینی باید در محل خودش طرح شود، نه این که مثلاً در جمع بچه‌های مدرسه یا هر جمع دیگری که با مبانی اسلام و بحث‌های فلسفی و کلامی آشنا نیستند طرح شبهه شود. اگر کسی سؤال دارد، سؤالش را در محافل علمی و در جمع متخصصان مربوط، در حوزه علمیه و مجامع علمی نظیر آن طرح کند و هیچ مشکلی هم ندارد. طرح سؤال، درست نظیر ترتیب دادن مسابقه کشتی بین دو پهلوان است. مسابقه کشتی و زورآزمایی بدنی اشکال ندارد اما به شرط این که در شرایط مساوی باشد. اگر يك نوجوان سبك وزن را که تازه پا به عرصه کشتی گذاشته با پهلوان و قهرمان اول کشتی در سنگین وزن رودرروی هم قرار دهند نتیجه کشتی از قبل معلوم است! کشتی و مبارزه علمی و دست و پنجه نرم کردن در مباحث دینی نیز هیچ اشکالی ندارد، اما به شرط این که با رعایت شرایط و ضوابط خاص خودش باشد؛ اگر این گونه شد، نه تنها ضرر ندارد که زمینه رشد و استحکام مبانی و معارف دینی را نیز فراهم می‌کند. اما اگر کسی شرایط و ضوابط را رعایت نکرد و پرسش را به گونه‌ای طرح نمود که موجب فساد عقیده و گمراهی دیگران می‌شود، باید جلوی او را گرفت؛ همان گونه که جلوی توزیع هر کالای مضر دیگری گرفته می‌شود. آیا در مسایل پزشکی به بهانه این که آزادی است، می‌شود هر میکروبی را در سطح کوچه و خیابان پخش کرد؟! در حالی که آوردن همین میکروب در آزمایشگاه و نزد متخصصان، برای مطالعه و تحقیق روی آن هیچ مشکل و محذوری ندارد. نه تنها مشکلی ندارد، که بسیار هم مفید است.<sup>[۸]</sup>

اما در مورد مواردی که در اسلام دستور به مقابله و خشونت شده است که در موارد ضرورت است و این موارد در فقه و اندیشه اسلامی

مشخص است و در حقیقت برای جلوگیری از خشونت های بعدی است، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

«یک مورد جهاد ابتدایی است که مخصوص به دوران معصومین است و الان ما موردی نداریم بخوایم در جامعه مان جهاد ابتدایی را مطرح کنیم. خب، خود این جهاد ابتدایی هم اول باید با ارشاد و هدایت و نصیحت باشد. اینجور نیست که در جهاد ابتدایی اول لشکرکشی کنند و بگویند که یا مسلمان بشو یا تو را می کشیم؛ آن طور که غربی ها در بعضی از تواریخ شان یا شعارهایشان مطرح می کنند. مورد دوم جنگ دفاعی و جهاد دفاعی است که اگر دشمنی به کشور اسلامی حمله کند، حمله فیزیکی به مرزهای جغرافیایی اسلام، و اموال و نفوس مسلمان ها به خطر بیفتند، برای دفاع، مسلمان ها واجب است که دسته جمعی جهاد کنند. البته در همه این جنگ ها، باز ارزش های خاصی در جنگ در قوانین اسلام مطرح شده است. مثلاً آب را مسموم نکنند، درخت ها را نبرند، مزارعشان را نسوزانند، به پیر مردها و پیرزن ها و کسانی که بی طرف هستند در جنگ لطمه نزنند و ویرانی به بار نیاورند. این ها ارزش های اخلاقی است که از نظر اسلام مطرح شده ولی به هر حال جنگ، جنگ است. در جنگ نان و حلوا پخش نمی کنند، آدم کشتن است و شمشیر و نیزه، یا امروز موشک و بمب و این چیزها. قسم سوم نوع دیگری از جهاد هست که در اصطلاح فقهی به آن «قتال اهل بغی» می گویند، یعنی، جنگی که جنگ داخلی است. وقتی یک حکومت حق اسلامی تشکیل می شود و کسانی سر به شورش بردارند، باید با آن ها جنگید و سرکوب کرد. فرض این است که حکومت حقی وجود دارد که کسانی در داخل می خواهند این حکومت را سرنگون کنند. نمونه اش هم جنگ جمل، جنگ صفین و جنگ نهروان است که امیرالمومنین سلام الله علیه در مقابل مارقین و ناکثین و قاسطین انجام دادند. موارد دیگری هست که جنگ رسمی نیست ولی نوعی دفاع است. یکی دفاع از شخص است، دفاع شخصی. من مثال زدم و گفتم که شب آدم در خانه اش خوابیده،

یک وقت بلند می‌شود می‌بیند یک کسی با کلت بالای سرش ایستاده است. این چه کار کند؟ اگر خودش سلاح داشته باشد و بتواند مبارزه کند، باید مبارزه کند ولو طرف را بکشد. اگر دفاع خودش جز به این میسر نباشد، می‌تواند طرف را بکشد. اینجا نه دسترسی به دادگاه هست، نه دسترسی به پلیس هست، نه دسترسی به قانون دیگری هست.

اسلام تجویز می‌کند که از خودت دفاع کن.»<sup>[۹]</sup>

«از جمله مواردی که خشونت حتی از ناحیه مردم تجویز شده است، آنجاست که مردم احساس کنند که کیان اسلامی در خطر است و توطئه‌ای علیه نظام اسلامی شکل گرفته است و دولت اسلامی به تنهایی قادر به دفاع از نظام اسلامی نیست. چون وقتی دولت اسلامی پی برد که توطئه‌ای علیه نظام شکل گرفته، وظیفه دارد که خود اقدام کند، حال اگر اقدام دولت کافی نبود، مردم موظف‌اند که به کمک دولت اسلامی بشتابند و از کیان اسلام و نظام دفاع کنند. معنای سخن ما این نیست که در همه جا باید دست به خشونت زد. بنده تنورسین خشونت نیستم، بلکه معتقدم که رحمت و مهربانی اصل است و تنها به هنگام ضرورت و اضطرار باید دست به خشونت زد. سخن من این است که وقتی دولت اسلامی وجود دارد، باید بر طبق رأی دادگاه و مقامات ذیصلاح دولت اسلامی عمل شود؛ اما اگر کار از دست دولت اسلامی خارج شد و برای حفظ اسلام و نظام راهی جز قیام خشونت‌آمیز مردمی نبود، خشونت واجب است.»<sup>[۱۰]</sup>

«دفاع از مقدسات دین در صورتی که تشکیل دادگاه ممکن نباشد از موارد دیگر جواز اعمال خشونت از طرف مردم است که قید مهم اطاعت از حکومت در این مورد خیلی مهم است. کسی که اهانت به مقدسات اسلام کرده، مه‌دور الدم است. سلمان رشدی را در هیچ دادگاهی هم محاکمه‌اش نکردند. فتواست و برای کسی که ثابت شد او علیه مقدسات اسلامی توهین کرده، خونس هدر است. این فتوای بنده نیست. فقط فتوای علمای این زمان هم نیست. همه فقهای اسلام از

شیعه و سنی، بر این فتوا اتفاق دارند. اختلاف بین شیعه و سنی در این است که فقط توهین به شخص پیغمبر اسلام، این مجازات را دارد یا نسبت به سایر مقدسات و ائمه اطهار هم این حکم ثابت است؟ شیعه می‌گوید که توهین به ائمه اطهار (ع)، مثل توهین به پیغمبر اکرم (ص) است و آنها فقط در مورد پیامبر اکرم (ص) می‌گویند پس این فتوای من نیست. اتفاق شیعه و سنی است. البته اگر ولی فقیه، نهی کند و بگوید به تشخیص خودتان عمل نکنید، یعنی مصلحت نمی‌داند هرکس به تشخیص خودش عمل کند، از باب اطاعت ولی فقیه، نباید هر کسی به تشخیص خودش عمل کند اما فتوای کلی، همان است. همینطور که در سایر مسائل هر کسی باید مصداق تشخیص بدهد اینجا هم باید تشخیص بدهد و البته خودش را هم آماده کند که اگر نتوانست فردا در دادگاه ثابت کند، گردنش را در حکومت اسلامی بجرم قتل می‌زنند. اما وقتی ولی فقیه می‌گوید که بدون حکم دادگاه، این کار را نکنید، اطاعت ولی فقیه، مقدم بر آن است. مثل اینکه در همه احکام، اطاعت ولی فقیه، حاکم بر احکام اولیه است یعنی در این شرائط، دیگر جازز نیست هر کس طبق تشخیص خودش کسی را مهدور الدم دانست، مجازات کند بلکه باید بدست حکومت اسلامی انجام شود.<sup>[۱۱]</sup>

با توجه به این نکات است که تأکید می‌کنیم آزادی به طور مطلق ممدوح نیست، چنان که خشونت هم به طور مطلق مذموم نیست.

### ۳- طرح چند پرسش و پاسخ به آنها

#### - اصل در اسلام رحمت است یا غضب؟

«جواب این است که خداوند هم دارای صفت رحمت است و هم دارای صفت غضب. هم «ارحم الراحمین» است و هم «اَشَدَّ المعاقبین»؛ و از ۱۱۴ سوره قرآن، ۱۱۳ سوره با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز می‌گیرد که در آن دو عنوان از صفت رحمت خدا؛ یعنی، «رحمان» و «رحیم» آمده است. تنها یک سوره از قرآن با «بسم الله» آغاز نشده است اما در سوره نمل دو بار عنوان «بسم الله» آمده است



و علاوه بر طلیعه سوره، در میانه سوره نیز تکرار شده است؛ آنجا که ملکه سبا نامه حضرت سلیمان به خود را که با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز شده است، بر قوم خود می‌خواند. به هر حال، در قرآن ۱۱۴ مرتبه عنوان «بسم الله الرحمن الرحیم» تکرار شده که در آن دو صفت از رحمت الهی ذکر گردیده است. اما در کنار معرفی رحمت بی‌کران الهی، آیاتی نیز ویژگی خشم و غضب خدا را معرفی می‌کنند؛ خدایی که ما به آن معتقدیم فقط اهل خشم و غضب نیست. بلکه هم دارای رحمت است و هم دارای غضب، و بی‌تردید رحمت او بر غضب و خشم او برتری و چیرگی دارد. البته رحمت خدا غضب او را نفی نمی‌کند، بلکه بر آن سبقت دارد و تا آنجا که حکمت و لطف و فضل الهی ایجاب کند، بندگان مشمول رأفت و رحمت حضرت حق خواهند بود و خشم و غضب الهی ظاهر نمی‌گردد؛ مگر در هنگامی که ضرورت باشد خداوند عده‌ای را گرفتار خشم و غضب خود گرداند. از این روست که می‌نگریم خداوند بر اقوامی چون قوم عاد، ثمود و لوط - که داستان‌شان در قرآن نیز آمده است - غضب کرد و با فرود آوردن عذاب خویش بر آنها، نابودشان ساخت. چرا که آنان با آن که پیامبران الهی مکرر آنان را دعوت به هدایت کردند و برای این که مسیر هدایت در برابرشان آشکار و هویدا شود، معجزات و نشانه‌های الهی را نیز ارائه دادند. بنابراین، خدایی که در قرآن معرفی شده است، عبوس نیست، بلکه خدای رحمت و مهربانی است و تنها به هنگام ضرورت و جایی که حکمتش ایجاب کند، خشم و غضب خویش را بروز می‌دهد. پس در برابر این سؤال که آیا اسلام مبتنی بر رحمت و مهربانی است و یا مبتنی بر سخت‌گیری و خشونت است؛ می‌گوییم: در اسلام اصل، رحمت است و بنابراین است که رحمت و رأفت حاکم گردد، اما در موارد خاصی که قرآن نیز به آنها اشاره دارد، نباید رحمت و رأفت نشان داد و آنجا باید سخت‌گیری، شدت عمل و خشونت نشان داد. خداوند نیز هم دارای صفت رحمت است و هم دارای خشم، غضب و انتقام.<sup>[۱۲]</sup>

- آیا این تفسیر از شریعت تحمیل سلیقه به دیگران نیست؟

اصلاً مگر دین هم امری سلیقه‌ای است و حد و حدود آن و تفسیر آن با سلیقه افراد مشخص می‌شود؟ سلیقه مربوط به شیوه‌ها و روش‌هایی است که انسانها در زندگی عادی خود دارند؛ مثل سلیقه‌ای که افراد در انتخاب جنس و رنگ لباس دارند، در اینجا کسی نباید سلیقه خود را بر دیگران تحمیل کند شعاع مطلق نکردن رأی و نظر فقط در ارتباط با مسائل فرعی و ظنی دین صحیح است. در آنجا نیز نظر کسانی پذیرفته است که با پشتوانه و اندوخته فراوان علمی و آشنایی با دین و اجتهاد در مسائل دینی و فقهی و با اتخاذ روش صحیح اجتهادی و متد قابل قبول به استنباط می‌پردازند و فتوا و رأی خود را استخراج و بیان می‌کنند اما در اعتقادات، اصول و قطعیات اسلام نباید انسان سلیقه و نظر خود را اعمال کند. در اینجا تنها همان چیزی صحیح است که ۱۴۰۰ سال پیش پیامبر و سپس ائمه اطهار، صلوات الله علیهم اجمعین، فرموده‌اند و همه علما و فقها نیز بر آن اتفاق داشته‌اند و در باب قطعیات اسلام هر قرآنی جز قرائت پیامبر و ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - باطل است، و به هیچ وجه پذیرفتنی نیست که کسی بگوید من قرائت جدیدی از دین دارم.»<sup>[۱۳]</sup>

- آیا این تفسیر از شریعت با آیه لا اکراه فی الدین سازگار است؟

«در مسئله‌ی لا اکراه فی الدین دو احتمال فرض می‌کنیم اول این که دین اکراه بردار نیست چون قوام دین به اعتقاد قلبی است اعتقاد به خدا و قیامت و رفتاری متناسب با آنها و طبق دستور خدا؛ تا کسی اعتقاد نداشته باشد، دین ندارد. اعتقاد هم با اکراه پیدا نمیشود؛ پس دین اصلاً اکراه بردار نیست دوم این که کسی را نباید به پذیرش دین وادار کرد. حال سؤال می‌کنیم که آیا ابتدائاً کسی را نمیتوان به دین واداشت یا نه در هیچ شرایطی ما در دین هیچ الزام و اکراهی نمیتوانیم داشته باشیم اگر بگویید که تا ابد، هیچ کس در هیچ

موردی حق ندارد به عنوان دین کسی را به کاری ملزم کند، پس مسئله‌ی جهاد و قتال چیست. این جزء دین است یا نه همان قرآنی که لا اکراه فی الدین گفته است، این را هم گفته است این همان قرآنی است که میگوید: قاتلوهم حتی لا تكون فتنه. چه طور به آن جمله‌ی قرآن میشود استناد کرد، به این نمیشود؟ پس معنای آیه‌ی لا اکراه فی الدین این نیست که در دین هیچ نوع اکراهی نیست زیرا سراسر قرآن شهادت میدهد که الزامهایی هست یعنی در عمل میشود کسانی را وادار به انجام کاری کرده اگر انجام ندادند تعقیبش کنند. (السارق و السارقة فاقطعوا یدیهما). آیا این اکراه نیست با بریدن دست کسی که دزدی کرده است وادارش میکنید که دزدی را ترك کند. اکراه یعنی با تهدید کسی را وادار کنند که از اراده‌ی خود دست بردارد؛ مثلاً، تهدید کردن دزد و زناکار به بریدن دست و صد تازیانه اینها در دین هست با کسانی که گستاخ هستند و میگویند اینها ربطی به دین ندارد، بلکه چیزهایی عادی بوده که در آن زمان گفته شده است و دین فقط همان رابطه‌ی انسان با خداست باید از در دیگری وارد بحث شد. به هر حال آن قرآنی که میگوید: لا اکراه فی الدین احکام الزامی - که به یک معنا توأم با اکراه است - هم دارد. اینها خود دلیل است بر این که، معنای اول مطلوب است نه معنای دوم به هر حال اگر با آیات قرآن نتوانیم استناد کنیم سنت و روایات متواتر بسیاری در زمینه‌های مختلف داریم پس این آیه دلالتی بر معنی دوم ندارد و اگر توهم شود که چنین دلالتی دارد، آیات دیگر و یا سنت قطعی و سیره‌ی پیغمبر (ص) و ائمه‌ی اطهار (علیهم السلام) اثبات می‌کند که احتمال اول مورد نظر است. <sup>[۴]</sup>

حال قضاوت را با خواننده محترم و می‌نهیم که آیا تفاوت نهادن میان آزادی تفکر و ارزش نهادن برای آن و نفی توطئه‌ها و ضد ارزش تلقی کردن آن‌ها تئوری خشونت و ترویج رادیکالیسم است یا احترام قائل شدن برای کرامت انسان‌ها و ارزش تفکر آن‌ها؟ ما معتقدیم میان آزادی تفکر و آزادی عقیده تفاوت است. اگر اعتقادی بر مبنای تفکر باشد،

عقیده‌ای داشته باشیم که ریشه آن تفکر است، اسلام چنین عقیده‌ای را می‌پذیرد، غیر از این عقیده را اساساً قبول ندارد. آزادی این عقیده آزادی فکر است. اما عقایدی که بر مبنای وراثتی و تقلیدی و از روی جهالت، به خاطر فکر نکردن و تسلیم شدن در مقابل عوامل ضد فکر در انسان پیدا شده است، اینها را هرگز اسلام به نام آزادی عقیده نمی‌پذیرد. قرآن اسم آن چیزی را که اروپایی می‌گوید بشر را باید در آن آزاد گذاشت، زنجیر می‌گذارد؛ می‌گوید شکر این را بکنید که خدا به وسیله این پیغمبر این بارهای گران یعنی خرافه‌ها را از دوش شما برداشت، این زنجیرهایی را که خودتان به دست و پای خودتان بسته بودید برداشت.

آیا آزادی فکر - که می‌گوییم بشر فکرش باید آزاد باشد - شامل عقیده به این معنا می‌شود؟ مغالطه‌ای که در دنیای امروز وجود دارد در همین جاست. از یک طرف می‌گویند فکر و عقل بشر باید آزاد باشد، و از طرف دیگر می‌گویند عقیده هم باید آزاد باشد؛ بت پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد، گاو پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد، اژدها پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد؛ هر کسی هر چه را که می‌پرستد، هر چیزی را به عنوان عقیده برای خودش انتخاب کرده باید آزاد باشد، و حال آن که این گونه عقاید ضد آزادی فکر است. همین عقاید است که دست و پای فکر را می‌بندد. آنوقت می‌آیند تعریف می‌کنند که بله انگلستان یک کشور صد در صد آزاد است، تمام ملل در آنجا آزادی دارند، بت پرست بخواهد بت پرستی کند دولت به او آزادی می‌دهد، گاو پرست هم بخواهد گاو پرستی کند چون آنجا مرکز آزادی است به او آزادی می‌دهند، حتی وسیله برایش فراهم می‌کنند، معابد و معبودهای آنها را محترم می‌شمارند و می‌گویند بله، بشر عقیده‌ای دارد باید آزاد باشد! خود اعلامیه حقوق بشر همین اشتباه را کرده است. اساس فکر را این قرار داده است که حیثیت انسانی محترم است، بشر از آن جهت که بشر است محترم است (ما هم قبول داریم) و چون

بشر محترم است، پس هرچه را خودش برای خودش انتخاب کرده، هر عقیده‌ای که خودش برای خودش انتخاب کرده محترم است! عجباً! ممکن است بشر خودش برای خودش زنجیر انتخاب کند و به دست و پای خود ببندد، ما چون بشر را محترم می‌شماریم و او را در این کار آزاد بگذاریم؟! لازمه محترم شمردن بشر چیست؟ آیا این است که ما بشر را در راه ترقی و تکامل هدایت کنیم؟ یا این است که به او بگوییم چون تو بشر و انسان هستی و هر انسانی احترام دارد، تو اختیار داری، هرچه را که خودت برای خودت بپسندی من هم برای تو می‌پسندم و برایش احترام قائلم ولو آن را قبول ندارم و می‌دانم که دروغ و خرافه است و هزار عوارض بد دارد، اما چون تو خودت برای خودت انتخاب کرده‌ای من آن را قبول دارم؟! آن چیزی که خودش برای خودش انتخاب کرده زنجیر است. او برای دست و پای فکر خودش زنجیر انتخاب کرده، تو چطور این زنجیر را محترم می‌شماری؟! این محترم شمردن تو این زنجیر را، بی‌احترامی به استعداد انسانی و حیثیت انسانی اوست که فکر کردن باشد. تو بیا این زنجیر را از دست و پایش باز کن تا فکرش آزاد باشد.

دین اسلام و دموکراسی و جایگاه رأی مردم و انتخابات آیت‌الله مصباح یزدی (ره) در باب نقش مردم در حکومت اسلامی، در کتب مختلف خویش مبانی و ادله و شبهات مربوط با آن را طرح کرده‌اند. این بیانات موجی از تخریب‌ها و اتهامات را به ایشان وارد ساخته که ایشان در ادامه تئورسین خشونت، هیچ نقشی برای مردم قائل نبوده و از این منظر، مخالف امام خمینی (ره) مشی نموده‌اند. در ادامه خلاصه بیانات و مهم‌ترین محورهای فرمایش ایشان را بدون پیش داوری مورد ملاحظه قرار می‌دهیم تا به دیدگاه صحیح ایشان دست پیدا کنیم تا انشالله بی‌مایگی این اتهامات نشان داده شود. بیانات ایشان را در دو محور ارائه می‌کنیم:

### نقش مردم در حکومت اسلامی

در باب نقش مردم در حکومت اسلامی در زمان غیبت و

نظام ولایت فقیه سه نظر وجود دارد:

۱- نظری که معتقد است اصل تشریع حکومت و حاکمیت فقیه از طرف خدا و امام زمان (علیه السلام) است؛ تعیین شخص و مصداق آن هم باید به نوعی به امام زمان (علیه السلام) انتساب پیدا کند، اما تحقق عینی و استقرار حکومتش بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد.

۲- نظری که معتقد است اصل مشروعیت حکومت و حاکمیت فقیه در زمان غیبت به نصب عام از طرف خدا و امام زمان (علیه السلام) است اما تعیین شخص آن و همچنین تحقق و استقرار حکومتش بسته به رأی و انتخاب مردم است.

۳- نظری که بصورت يك احتمال مطرح شده که بگوییم در زمان غیبت امام زمان (علیه السلام) حتی اصل مشروعیت فقیه و حکومتش نیز منوط به پذیرش و قبول مردم است.

به اعتقاد آیت الله مصباح یزدی (ره) نظر صحیح از میان سه رأی مطرح شده در این زمینه، همان نظر اول است که معتقد است اصل تشریع حکومت و حاکمیت فقیه از طرف خداوند و امام زمان (علیه السلام) است و همچنین تعیین شخص آن هم باید به نوعی به امام معصوم و اجازه آن حضرت، انتساب پیدا کند اما تحقق و استقرار حاکمیت و حکومتش بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد. دلیل ایشان بر این مدعا این است که ما بر اساس ینش اسلامی معتقدیم که علت ایجاد همه هستی و جهان و از جمله انسانها، خداوند است. اوست که لباس وجود را بر اندام همه موجودات پوشانده و به آنها هستی بخشیده است و هر آن چه که در آسمانها و زمین است همه از آن خداوند است و او مالک حقیقی همه آنهاست. (فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) بر اساس تفکر اسلامی، همه انسانها عبد و مملوک خدا هستند؛ آن هم نه ملک اعتباری و قراردادی که بر اساس جعل و اعتبار بوجود آمده باشد بلکه ملک حقیقی؛ یعنی حقیقتاً هیچ جزء از وجود ما از آن خودمان نیست و هستی ما تماماً از اوست و هیچ چیز حتی يك سلول هم که متعلق به خودمان باشد و ما آن را بوجود آورده باشیم نداریم. از طرف دیگر، عقل هر انسانی



درک می‌کند که تصرف در ملک دیگران بدون اجازه آنان مجاز نیست و کاری ناپسند و نارواست و شاهدش هم این است که اگر کسی در آن چه که متعلق به ماست (مثل خانه و ماشین و کفش و لباس و...) بدون اجازه و رضایت ما تصرف کند ناراحت می‌شویم و فریادمان بلند می‌شود و معتقدیم در حق ما ستم شده است. این قضاوت بر اساس همان قاعده عقلی است که هر کسی می‌فهمد که تصرف در ملک دیگران ناروا و ناپسند است. بنابراین، اگر از طرفی همه عالم و از جمله همه انسان‌ها ملک حقیقی خداوند هستند و تمام هستی و ذرات وجود آنها متعلق به خداوند است و از خود چیزی ندارند، و از طرف دیگر هم عقل تصدیق می‌کند که تصرف در ملک دیگران کاری ناروا و ناپسند و ظالمانه است، بنابراین هیچ انسانی حق تصرف، نه در خود و نه در دیگران را، بی‌اذن و اجازه خداوند ندارد. و بدیهی است که لازمه حکومت، گرفتن و بستن و زندان کردن و جریمه کردن و مالیات گرفتن و کشتن و اعدام و خلاصه انواع تصرف‌ها و ایجاد محدودیت‌های مختلف در رفتارها و زندگی افراد و مردم جامعه است؛ بنابراین حاکم باید برای این تصرفات، از مالک حقیقی انسان‌ها که کسی غیر از خداوند نیست اجازه داشته باشد و گرنه تمامی تصرفات او بر اساس حکم عقل، ناروا و ظالمانه و غاصبانه خواهد بود. بر اساس ادله‌ای که در دست داریم خداوند این اجازه و حق را به پیامبر اسلام و امامان معصوم بعد از ایشان داده است. (الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ)، (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

همچنین بر اساس ادله اثبات ولایت فقیه، در زمان غیبت چنین حقی به فقیه جامع‌الشرایط داده شده و از جانب خدا و امام زمان (علیه السلام) برای حکومت نصب شده است. اما دلیلی در دست نداریم که این حق به دیگران و از جمله، به آحاد مردم و افراد يك جامعه و مسلمانان هم داده شده باشد. البته این نصب، نصب عام است؛ یعنی فرد خاصی را معین نکرده‌اند بلکه صفاتی بیان شده که در هر فردی یافت شود او برای

این کار صلاحیت دارد.

اما چون روشن است که يك حکومت با چند حاکم مستقل سازگار نیست و در صورت وجود چند حاکم مستقل، دیگر «يك» حکومت نخواهیم داشت ناچار باید يك نفر از میان آنان انتخاب شود. اما این انتخاب در واقع نظیر دیدن هلال ماه است که اول ماه را ثابت می‌کند و نظیر تعیین مرجع تقلید است. توضیح این که: ما به عنوان مسلمان مکلفیم که ماه رمضان را روزه بگیریم. اما برای این که بدانیم ماه رمضان شده یا نه، باید رؤیت هلال کنیم و ببینیم آیا هلال شب اول ماه در آسمان دیده می‌شود. اگر هلال ماه رؤیت شد آن گاه کشف می‌کنیم که ماه رمضان شده و باید روزه بگیریم. در این جا این گونه نیست که ما به ماه رمضان مشروعیت بدهیم؛ یعنی ماه رمضان را ماه رمضان کنیم بلکه در خارج یا هلال شب اول ماه واقعاً وجود دارد یا واقعاً وجود ندارد، اگر هلال ماه وجود داشته باشد ماه رمضان هست و اگر نباشد ماه رمضان نیست. آنچه ما در این میان انجام می‌دهیم و به عهده ما گذاشته شده تنها کشف این مسئله است که آیا هلال ماه وجود دارد یا نه؟ و یا در مسئله تقلید، ما معتقدیم هر مسلمانی که خودش متخصص در استنباط و شناسایی احکام دین نیست باید از کسی که چنین تخصصی را دارد، که همان مجتهد است، تقلید کند. ما با تحقیق فقط می‌خواهیم کشف کنیم که آیا چنین صلاحیتی در او وجود دارد یا ندارد. بنابراین، کار ما «خلق و ایجاد» آن صلاحیت نیست بلکه «کشف و شناسایی» آن است.

در مورد ولّی فقیه هم مسئله به همین ترتیب است. یعنی با نصب عام از ناحیه خداوند و امام زمان (علیه السلام) فقیه حق حاکمیت پیدا کرده و مشروعیت دارد و ما فقط کارمان این است که این حق حاکمیت را که واقعاً و در خارج و قبل از تحقیق ما وجود دارد کشف و شناسایی نماییم. با این بیان معلوم می‌شود که تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری از جانب مردم و بعد هم تعیین رهبر بوسیله این نمایندگان،

حقیقت و ماهیتش چیزی غیر از آن‌چه گفتیم، یعنی کشف و شناسایی فردی که واجد صلاحیت و مشروعیت برای منصب ولایت فقیه و رهبری است نخواهد بود. این مسئله نظیر کشف و شناسایی مرجع تقلید است که در آن مورد هم شخص خاصی برای تقلید معین نشده بلکه يك سری ویژگی‌های عام بیان شده و هر کس دارای چنین ویژگی‌هایی باشد مرجعیت او مورد قبول و رضای خدا و امام زمان (علیه السلام) خواهد بود.

تا این‌جا معلوم شد که تحقق و استقرار حکومت و حاکمیت فقیه در زمان غیبت امام معصوم تماماً به پذیرش جامعه و مقبولیت مردمی بستگی دارد. یعنی این مردم و مسلمانان هستند که باید زمینه تحقق و استقرار این حاکمیت را فراهم کنند و تا مردم نخواهند نظام اسلامی محقق نخواهد شد و فقیه در اصل تأسیس حکومت خود هیچ‌گاه متوسل به زور و جبر نمی‌شود بلکه نظیر همه پیامبران و امامان، تنها در صورتی که خود مردم به حکومت وی تمایل نشان دهند دست به تشکیل حکومت خواهد زد. در این مورد هم نظیر همه احکام و دستورات الهی، مردم می‌توانند به اختیار خودشان آن را بپذیرند و اطاعت کنند و می‌توانند هم نافرمانی کرده سرپیچی نمایند. البته مردم در طول تاریخ ملزم و مکلف بوده‌اند که به حاکمیت الهی و حکومت پیامبران و امامان تن دهند و حق حاکمیت آنان را به رسمیت شناخته بپذیرند و اگر نپذیرفته‌اند در پیشگاه خداوند گناه کار و معاقب خواهند بود.<sup>[۱۵]</sup>

### شباهت نقش مردم در مشروعیت

در ادامه برخی شباهت مهم در مورد نظر ایشان را طرح کرده و به پاسخ ایشان خواهیم پرداخت.

- آیا این نظریه، مخالف بیان امام خمینی (ره) است که «میزان رای ملت است»؟!

حضرت آیه الله مصباح یزدی (ره) در این زمینه با بیان خاطره لطیفی به جواب این سوال می‌پردازند: «پیش از پیروزی انقلاب، یک سال به

مناسبت ماه مبارک رمضان در مسجد سید اصفهان سخنرانی داشتم. شخصی همراه با چند نفر از کسانی که بعدها در جمهوری اسلامی به وزرات رسیدند، برای پاسخ به پرسش های خود وقت خواستند. او می گفت: پرسش های من را فقط باید از قرآن پاسخ بدهی و آن ها را برای من اثبات کنی! به وی گفتم: پیش از این که شما سؤال کنید، من سؤالی را از قرآن مطرح می کنم. اگر آن را جواب دادی، همه آن چه را که پرسشی از قرآن برای اثبات می کنم. گفتم: در اسلام گوشت سگ حلال است یا حرام؟ گفت: این که معلوم است، گوشت سگ حرام است. گفتم: از قرآن اثبات کن. ما آیه ای که گوشت سگ را حرام دانسته باشد، نداریم! پس از اندکی تأمل گفت: این را همه می دانند. به او گفتم: همه می دانند معنا ندارد. قرار بر این شد که شما از قرآن برای من اثبات کنید. مگر نه این که همه چیز را باید از قرآن اثبات کرد؟! سپس به او گفتم: من از قرآن اثبات می کنم که گوشت سگ حلال است. وی با تعجب پرسید: از چه راهی اثبات می کنید؟ گفتم در قرآن آمده است: قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ؛ قرآن به صراحت می گوید: بیش از چهار چیز را حرام نمی شناسد. گوشت خوک، گوشت مردار، خون و چیزهایی که برای غیر از خدا ذبح شده باشد. پس، نه تنها هیچ جا نگفته است که گوشت سگ حرام است؛ بلکه گفته است غیر از این چهار مورد، چیزی حرام نیست: لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ. بنابراین من از قرآن اثبات کردم که گوشت سگ حلال است. حال آیا شما گوشت سگ می خورید؟! بعد به او گفتم: عزیز من! قرآن تفسیری و بیانی دارد. قرآن می فرماید که تفسیرش به عهده پیغمبر است. قرآن، متشابهات، محکّمات، ناسخ و منسوخ دارد. هر کسی که نمی تواند همه چیز را از قرآن دریافت کند. در قرآن هم محکّمات داریم و هم متشابهات. این گونه نیست که هر کسی هر حرفی زد، بدون در نظر گرفتن جوانب دیگر به آن استناد کنیم. باید ببینیم در کجا این حرف را

زده است. این که امام می فرمود: میزان رأی ملت است، یعنی حتی اگر برخلاف قرآن باشد؟! آیا امام چنین چیزی گفت؟! ما برای استنادهای خود، برای شناخت اسلام و وظایف مان منابعی داریم. محکومات قرآن، سنت و یا روایاتی که دلیل متواتر دارد، برای شیعه و سنی حجت است. اما گاهی جمع آیه‌ای با آیه دیگر ابهام‌هایی را به همراه دارد. این جاست که باید به متخصص مراجعه کرد. همه عالم هم همین کار را می‌کنند. در دنیا مرسوم است که اگر ابهامی در قانون پدید آید به مفسرش مراجعه می‌شود. در قانون پیش‌بینی شده است که هر جا ابهامی وجود دارد، کسی که نظرش معتبر است نظر دهد. قوانین عادی را باید مجلس شورای اسلامی و قانون اساسی را باید شورای نگهبان تفسیر کند. قرآن می‌فرماید «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أَمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ»؛ آن‌هایی که به دنبال فتنه می‌گردند، به متشابهات استناد می‌کنند. باید از اهل خبره پرسید.

باید ببینیم امام کجا فرمود میزان رأی ملت است. آن‌جا که کسی بخواهد برای مردم تعیین وظیفه کند. شرکت مردم در انتخابات و رأی اکثریت آن‌ها مورد تأیید امام است، اما کسانی نباید بگویند باید کسی را که ما می‌گوییم تعیین کنید، این‌جا میزان رأی مردم است. حال آن‌که، میزان رأی مردم است برای این نیست که نماز بخوانید یا نخوانید، اسلام را بپذیرید یا نپذیرید. این‌جا میزان رأی مردم نیست؛ بلکه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» آن‌جا که خدا و پیغمبر چیزی را تعیین کردند، هیچ‌کس حق دخالت ندارد. در عالم بالاتر از شخص پیغمبر اسلام وجود ندارد. خداوند به ایشان می‌فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» پیغمبر هم حق ندارد در کار خدا دخالت کند. این‌ک آیا میزان رأی مردم است؛ یعنی می‌توان بر خلاف پیغمبر عمل کرد؟! بله در آن‌جایی که چارچوبش معلوم است، می‌توان گفت این‌جا میزان رأی

مردم است.»

شاهد مهم این برداشت از فرمایشات امام، منظومه بیانات امام خمینی ره است. «در بحث مشروعیت اعمال ولایت توسط ولیفقیه، جا دارد این جمله را که همه شما خوانده‌اید و در صحیفه نور هست را یادآور شوم که امام فرمودند: اگر رییس‌جمهور به نصب ولیفقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است، اطاعت او اطاعت طاغوت است؛ معنای این جمله چیست؟ برای این کلام چه توجیهی میتوان کرد؟ فرض این است که مردم، با روش صحیح از طریق انتخابات صحیح کسی را به عنوان رییس‌جمهور انتخاب کرده‌اند، در این فرض است که میفرماید: اگر ولی فقیه او را نصب نکنند، طاغوت است و نه تنها وجوب اطاعت ندارد، که اطاعتش حرام است. ولایت باید از طرف خدا باشد: طاغوت وقتی از بین میرود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود؛ خداوند نیز ولایت را به پیغمبر (ص) داده، پیغمبر از طرف خدا، ائمه معصومین (ع) را نصب فرموده، ائمه معصومین با ولایتی که از طرف خداوند داشتند فرمودند: فقد جعلته حاکماً، الردّ علیه کالرد علینا و هو علی حد الشرک بالله؛ اکنون این فرضی را که امام فرمودند، رییس‌جمهوری را که مردم از طریق انتخاب صحیح، انتخابش کنند چرا باید طاغوت باشد؟ چرا نفرمودند اگر فاسق است، طاغوت است، بلکه فرمودند اگر ولیفقیه نصب نکنند، طاغوت است؟ این کلام قابل هیچ توجیه دیگری نیست؛ یعنی از محکّمات است و هرچه دیگر که خلاف این باشد، باید در سایه این کلام تفسیر شود. حدیثی را هم که خواندم، الردّ علیه کالردّ علینا و هو علی حد الشرک بالله برای این است که، مگر مردم با خلفای بنیامیه و یا بنیعباس بیعت نکردند؟ آنها چه کم داشتند؟ البتّه بعضیهایشان به زور بود، ولی بسیاری هم به زور نبود. اگر فقط صرف انتخاب مردم و رأی آنان کافی بود، حکومت‌های آنان باید حکومت‌های صالحی بود. آیا ما باید در صحیح بودن یا خطا بودن رفتار معصومین شک کنیم؟



متأسفانه در کشور ما اگر به بعضی از مقامات توجه کنیم، کتابهایشان را بخوانیم، سخنرانیهایشان را گوش کنیم، و مقالاتشان را نگاه کنیم، میبینیم که در همین سیاق است. کسی که منتحل به شیعه هم هست میگوید مشروعیت حکومت به رأی مردم است، پس چون مردم به خلفا رأی دادند حکومت آنها معتبر است. بنابراین، شکی نیست که آنچه عنصر اصلی برای اعتبار ولایت فقیه است، حکم خدا و پیغمبر است».<sup>[۱۶]</sup>

در واقع نظر امام بر آن است که رأی مردم هیچ تلازمی با مشروعیت ندارد. امام خمینی در روز تنفیذ حکم ریاستجمهوری شهید رجایی به صراحت میگوید که رأی مردم نه به کسی مشروعیت میدهد و نه مشروعیت را از کسی میگیرد: «چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد، این جانب رأی ملت شریف را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم و... اگر خدای ناخواسته برخلاف آن عمل نمایند، مشروعیت آن را خواهم گرفت».<sup>[۱۷]</sup>

- آیا این نظریه، جایگاه و نقش جمهوریت و مردم را زیر سوال می‌برد؟

«جواب این است که برخی گمان کرده‌اند که تنها راه ارج نهادن به مردم و تأمین حقوق و آزادی‌های واقعی آنان این است که آنان را در «مشروعیت» و «حقانیت» حکومت اسلامی سهیم کنیم! درحالی که برای ارج نهادن به مردم لازم نیست آنان را در جایگاه خداوند قرار داده و منزلت ربوبیت به آنان عطا کرده و حق تشریع و تقنین و نهی و امر و منع و زجر را به آنان واگذار سازیم. حقانیت یک حکومت و حق اعمال ولایت حاکم، ربطی به مردم یا اکثریت آنان ندارد، نمی‌توان از مردم انتظار داشت چیزی را به کسی اعطا کنند که خود ذاتاً و اساساً فاقد آن هستند. اما در سایر مسائل حکومتی مانند کارآمدی نظام، گزینش مسؤولان و نظارت مستمر بر کارهای آنان و مهم‌تر از همه اینها در اصل تحقق حکومت اسلامی مردم جایگاه منحصر به فردی دارند.

بدون تردید، همدلی و همراهی مردم در عینیت بخشیدن به حکومت پیامبر اکرم (ص) نقش بسیار اساسی داشت... در نظام جمهوری اسلامی نیز اولاً مردم در عینیت بخشیدن به ولایت فقهی جامع الشرائط نقشی کلیدی و بی بدیل دارند، زیرا هر چند ولایت فقیه جامع الشرائط از ناحیه خداوند و به واسطه نصب عام از سوی امام معصوم است، اما تحقق و عینیت ولایت او وابستگی به خواست و اراده مردم دارد... در نظام اسلامی نه تنها «حق» نظارت بر عملکرد مسؤولان به مردم واگذار شده است بلکه بر اساس تعالیم اسلام و با توجه به فریضه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر همه مردم «مکلف اند» که با رعایت موازین، نظارت دائمی و مستمر بر عملکرد مسؤولان داشته باشند و اجازه تخطی از موازین قانونی و شرعی را به آنان ندهند. امر به معروف و نهی از منکر در حقیقت نوعی ولایت است که همه مردم نسبت به یکدیگر و مسؤولان و کارگزاران نسبت به مردم و مردم نسبت به کارگزاران دارا هستند. و روشن است که چنین ولایت و نظارتی در هیچ یک از نظام های دموکراتیک وجود ندارد. افزون بر همه اینها کسانی که دغدغه مردم و توجه به مردم را دارند اگر اندکی نیک بنگرند خواهند دید که تنها راه برای ارزش واقعی قائل شدن به مردم، بازگشت به تعالیم و احکام اسلامی و تلاش در جهت تحقق آن ها است. در حکومت اسلامی و در سایه تعالیم اسلامی است که اگر به حقوق و اموال یک زن غیر مسلمان هم تجاوز شود، رهبر آن جامعه می گوید اگر کسی از غصه دق کند، جا دارد. به راستی در کدامیک از نظام هایی که مشروعیت خود را وابسته به رأی اکثریت می دانند، چنین چیزی را می توان دید؟ آیا در دموکراسی های غربی، که مشروعیت خود را وابسته به خواست و رأی اکثریت می دانند، مردم از چنین جایگاهی برخوردارند؟ چرا آنچه خود داریم از بیگانه تمنا کنیم؟»<sup>[۱۸]</sup>

- این نظریه، مخالف اصل پنجاه و ششم قانون اساسی در باب حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش است؟

اصل پنجاه و ششم قانون اساسی می‌گوید: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم‌او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرّقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند». براساس این قاعده، عده‌ای بر آن‌اند که نتیجه بگیرند در هر حوزه‌ای، هرچه مردم بخواهند، باید تحقق یابد و خواست مردم باید تأمین شود؛ زیرا مقتضای «حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش»، چیزی جز این نیست. آیت‌الله مصباح (ره) در پاسخ به این شبهه بیان می‌کند: «حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش، یک بعد خارجی و یک بعد داخلی دارد. از بعد خارجی و بین‌المللی، مقتضای این اصل، آن است که هیچ ملت و دولتی حق حاکمیت بر مردم کشوری دیگر و دخالت در تعیین سرنوشت آنان را ندارد و هر ملتی خود باید درباره سرنوشت خویش تصمیم‌گیری کند. بنابراین، هیچ ابرقدرت و دولتی حق ندارد برای ملت ایران تصمیم بگیرد. همچنین از بعد داخلی، مقتضای این اصل آن است که در داخل جامعه اسلامی ایران، کسی از پیش خود، حق حکومت و حاکمیت بر دیگری را ندارد. اما سؤال این است: اگر خداوند متعال برای کسی حق حاکمیت قرار دهد، چطور؟ آیا آن را نیز نفی می‌کنیم؟ آیا قانون اساسی ما می‌گوید که مردم حق دارند حتی حاکمیت خدا را نفی کنند؟ آیا اسلامیت این نظام چنین تفسیری را برمی‌تابد؟ در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تصریح شده است: «جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به: خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او...». این بخش، این اصل را نشان می‌دهد که مردم حق ندارند احکام خدا را نسخ کنند یا بگویند که ما نظام اسلامی نمی‌خواهیم یا گمان کنند معنای جمهوری اسلامی این است که براساس جمهوریت می‌توانند از اسلامیت نظام دست بردارند، بلکه اساس جمهوری اسلامی بر این است که حق تشریع

و قانون‌گذاری مخصوص خدا باشد. بنابراین، تردیدی نیست که روح کلی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت خدا و اسلام است. از این رو اسلامی بودن، شاخصه جدایی‌ناپذیر و قطعی نظام ماست. در این زمینه، همان‌گونه که در اصل چهارم قانون اساسی آمده است، در بُعد قانون و قانون‌گذاری، تمام قوانین باید منطبق بر احکام و شریعت مقدس اسلام باشد. تشخیص اسلامی بودن قوانین نیز طبق قانون اساسی بر عهده فقهای شورای نگهبان است. البته اعضای شورای نگهبان دوازده نفر، مرکب از شش فقیه و شش حقوق‌دان هستند؛ اما درباره انطباق یا عدم انطباق قوانین مصوب با قوانین اسلامی، فقط شش عضو فقیه این شورا نظر می‌دهند. اگر ما از قانون اساسی حمایت می‌کنیم، به دلیل همین اصل و دیگر اصول مشابه آن است که بر اجرای اسلام و احکام اسلامی تأکید کرده‌اند و می‌گویند هر چه برخلاف موازین اسلامی باشد، اعتباری ندارد. <sup>[۱۹]</sup>

#### - وکالت فقیه یا ولایت فقیه؟

گاهی گفته می‌شود بر اساس این قاعده فقهی که «الْأَمْرُ لِلْعَدْلِ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» مردم بر دارایی‌های خودشان سلطه دارند مردم بر جان و مال خودشان مسلط هستند و نسبت به آنها حق دارند و می‌توانند این حق را به دیگری واگذار کنند و یا در مورد آن به دیگری وکالت بدهند. بر این اساس در زمان غیبت، مردم خودشان باید بروند و حاکم تعیین کنند، و برگزاری انتخابات عمومی هم در واقع به همین معناست که مردم آن حقی را که در تصرف جان و مال خودشان دارند به دیگری واگذار می‌کنند. آیت‌الله مصباح (ره) در پاسخ به این مسأله می‌فرماید: «سؤال ما این است که چه کسی گفته است که نظر اسلام این است و مردم چنین حقی را دارند؟ بلکه بر عکس، همه مسلمان‌ها می‌دانند که انسان حق ندارد هرگونه که دلش می‌خواهد رفتار کند و در خودش تصرف نماید؛ ما حق نداریم چشم خود را کور کنیم؛ حق نداریم دست خودمان را قطع کنیم؛ حق نداریم اعضا و جوارح بدن خودمان

را بسوزانیم و فاسد کنیم. در مورد اموال و دارایی‌های خودمان نیز حق هر گونه تصرفی نداریم. مثلاً نمی‌توانیم بگوییم چون این ماشین یا خانه مال خودم است دلم می‌خواهد آن را آتش بزنم و بسوزانم. چرا خودکشی در اسلام حرام است؟ این بر اساس همان مبناست که انسان‌ها حق ندارند هر طور که دلشان می‌خواهد در وجود خودشان تصرف کنند. از نظر تفکر و بینش اسلامی، همان طور که پیش‌تر نیز گفتیم، همه ما عبد و مملوک خداوند هستیم و وقتی همه هستی ما از او باشد بدون اجازه او حق هیچ گونه تصرفی حتی در خودمان را نیز نداریم. پس ما که حتی حق تصرف در خودمان را نیز نداریم چگونه می‌توانیم به دیگران این حق را تفویض کنیم که بتوانند در جان و مال آحاد جامعه و امور مربوط به آن دخالت و تصرف نمایند؟ ما چگونه می‌توانیم حق وضع و اجرای قانون در مورد خودمان و سایر افراد را، که لازمه هر حکومتی است، به دیگران واگذار کنیم در حالی که اصولاً صدور احکام و قوانین از جانب خداوند و بیان آنها در شریعت به این معناست که ما برای تعیین قوانین مربوط به شخص خودمان هم باید تابع مالک حقیقی خویش بوده و مطابق خواست و اراده او رفتار کنیم. این ولایتی که به فقیه نسبت می‌دهیم آن چیزی است که خداوند برای فقیه تعیین کرده و امام زمان (علیه السلام) بیان فرموده است نه این که مردم به او ولایت داده باشند. اگر بر اساس "الْأَناسُ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ" مردم حق داشته باشند به هر کسی خودشان مایلند حق ولایت و حاکمیت داده و به او مشروعیت ببخشند سؤال می‌کنیم که اگر روزی مردم اصلاً ولایت و حکومت فقیه را نخواستند و رأی دادند که یک فرد غیر فقیه، مثلاً یک دکتر یا یک مهندس، در رأس حکومت باشد آیا حکومت او از نظر خدا و رسول مشروع است؟ اگر حقیقتاً رأی مردم مشروعیت‌آور است فرض می‌کنیم مردم به حکومت یزید و هارون الرشید و رضاخان پهلوی و امثال آنان رأی بدهند، آیا در این صورت حکومت آنها از نظر خدا و رسول مشروع و بر حق می‌شود؟

ما از کسانی که معتقدند رأی مردم مشروعیت آور است سؤال می‌کنیم اگر مردم فردا رأی بدهند که ما قانون اساسی فعلی را که با محوریت ولایت فقیه تدوین شده نمی‌خواهیم موضع شما چه خواهد بود؟ آیا خواهید گفت نظر اسلام همین است؟ آیا آنان که با ادّعی پیروی از خط امام، نفهمیده و نسنجیده و یا احیاناً از روی عمد و عناد از این سخن حضرت امام خمینی (قدس سره) سوء استفاده می‌کنند که «میزان رأی ملت است» معتقدند که اگر مردم رأی دادند ما نظام ولایت فقیه را نمی‌خواهیم و اصل ولایت فقیه را در قانون اساسی قبول نداریم، باید بگوییم میزان رأی ملت است و نظر اسلام همان است که مردم رأی داده‌اند؟ یا آن چه که از سراسر فرمایشات حضرت امام استنباط می‌شود این است که ولایت فقیه يك اصل خدشه‌ناپذیر است و به همین دلیل هم هست که در قانون اساسی از آن به عنوان «اصل غیر قابل تغییر» یاد شده است.»

#### - آیا بیعت در زمان صدر اسلام، نشان دهنده نقش مردم در مشروعیت نیست؟

برخی خواسته‌اند با تمسّك به مسئله بیعت که در صدر اسلام بسیار معمول و متداول بوده است چنین نتیجه‌گیری کنند که مشروعیت حاکم اسلامی از رأی و انتخاب مردم ناشی می‌شود و مثلاً می‌گویند رسول خدا(ص) در غدیر خم از مردم خواست تا با حضرت علی(علیه السلام) بیعت کنند؛ اگر مشروعیت یافتن حکومت حضرت علی(ع) واقعاً هیچ ارتباطی به رأی مردم نداشت پس اصرار پیامبر بر بیعت مردم با آن حضرت برای چه بود؟ آیت الله مصباح در پاسخ به این شبهه افراد می‌فرماید: «با اندکی تحقیق و تدبیر در مورد جایگاه بیعت در تاریخ صدر اسلام و اعراب آن زمان و همچنین فرمایشات پیامبر اکرم(ص) و نیز آیه شریفه (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...) که در روز غدیر خم نازل شده بخوبی روشن می‌گردد که بیعت در واقع عهدی بوده که شخص بیعت کننده برای اطاعت و فرمان برداری از شخص



بیعت شونده با او می‌بسته است؛ یعنی اعلام آمادگی شخص بیعت کننده برای همکاری و همراهی با يك فرمانده یا حاکم بوده است. و این مسئله غیر از مشروعیت بخشی و دادن حق حاکمیت به يك فرد است. حقیقت امر در بیعت، سپردن التزام به اطاعت از حاکم مشروع و بر حق بوده است نه آن که مشروعیت نیز با بیعت ایجاد گردد.

بنابراین خلاصه و نتیجه مجموع آن چه در این قسمت گفتیم این است که بر اساس مبنای صحیح اسلامی، مشروعیت ولی فقیه به نصب عام از طرف امام معصوم (علیه السلام) است و مردم در تحقق و استقرار و عینیت بخشیدن به حکومت و حاکمیت فقیه، نقش صد در صد دارند. و این دقیقاً شبیه آن چیزی است که در مورد مشروعیت حکومت پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) و نقش مردم در حکومت آنان بیان کردیم.

### پی‌نوشت:

- ۱- یادداشت مهدی نصیری در پی رحلت آیه الله مصباح یزدی رحمه الله علیه.
- ۲- نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۳۱.
- ۳- محمد تقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱ ص ۲۲۸.
- ۴- محمد تقی مصباح یزدی، نظریه حقوقی اسلام، ج ۱، ص ۳۲۲.
- ۵- نظریه حقوقی اسلام ج ۱ ص ۳۲۴.
- ۶- نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۳۱.
- ۷- وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ [و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد، به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود (و در آن بیندیشد)؛ سپس او را به محل امنش برسان، زیرا آنها گروهی ناآگاه‌اند.].
- ۸- نظریه حقوقی اسلام، ج ۱، ص ۳۵۲.
- ۹- مصاحبه با روزنامه «کیهان» - ۱۴ شهریور ۱۳۷۸.
- ۱۰- نظریه سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۲۵۵.
- ۱۱- محمد تقی مصباح یزدی، خشونت و تساهل، کتاب نقد، ۱۳۷۹، شماره ۱۴ و ۱۵.
- ۱۲- نظریه سیاسی اسلام، ج ۲ ص ۳۰۲.
- ۱۳- نظریه سیاسی اسلام، ج ۲ ص ۳۰۳.
- ۱۴- دین و آزادی صص ۲۴-۲۶.
- ۱۵- نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۶۹.
- ۱۶- پایگاه اطلاع‌رسانی آثار حضرت آیت‌الله مصباح یزدی، در نشست دفتر پژوهش‌های فرهنگی، مشهد مقدس، ۱۳۸۴/۹/۱۷.
- ۱۷- صحیفه امام خمینی (ره)، ج ۱۵، ص ۶۷.
- ۱۸- جمهوری اسلامی و مجلس خبرگان، احمد حسین شریفی کاظم قاضی زاده حکومت اسلامی شماره ۴۰.
- ۱۹- حکیمانه ترین حکومت.



## مقدمه بحث



## سیری در اندیشه ولایت فقیه

به حق می‌توان نظریه ولایت فقیه را محوری‌ترین و مهم‌ترین پایه و اساس نظام سیاسی اسلام در عصر غیبت امام زمان (عج) دانست. نظریه‌ای که در آخرین سالهای قرن بیستم، عملاً کارایی و صلاحیت دخالت دین را در امور جامعه بر همگان روشن ساخت و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی (ره) با تکیه بر همین نظریه توانستند علیرغم میل همه قدرت‌های استعمارگر دنیا، نظام حکومت اسلامی را ایجاد کرده و به خوبی آنرا اداره کنند. علامه مصباح یزدی (ره) یکی از مهمترین اندیشمندانی هستند که از این نظریه دفاع کرده و با جدیت تمام در صدد پی ریزی مبانی عقلی و نقلی برای آن برآمدند. دو کتاب «حکیمانه‌ترین حکومت» و «نظری گذرا درباره ولایت فقیه» از جمله کتاب‌هایی هستند که ایشان در آنها، به ارائه نظرات خود در باب ولایت فقیه پرداخته‌اند. در اینجا ابتدا خلاصه‌ای از نظرات ایشان در مورد مقوله ولایت فقیه طرح می‌شود و پس از آن به بررسی شبهات و اندیشه‌های متقابل با آن خواهیم رفت. آیت الله مصباح (ره) بحث از ولایت فقیه را در چهار بخش کلی مرتب می‌کند:

# ولایت فقیه

## اصل نظریه ولایت فقیه

به طور خلاصه می توان گفت که «نظریه ولایت فقیه» در واقع مدلی از نحوه حکومت داری و اداره جامعه انسانی است. در این مدل، در شرایط عدم حضور فرستاده خداوند (پیامبر یا امام معصوم) به ناچار و از باب سلسله مراتب تشکیکی موجود در بین انسان ها، اداره جامعه باید به شخصی سپرده شود که بیشترین قرابت نظری و عملی را به فرستادگان الهی دارد. به بیان ساده تر در زمان غیبت امام، کسی باید زعامت امور را در دست بگیرد که هم از لحاظ نظری عالم به علوم دینی و متواریات امامان باشد و هم از لحاظ عملی بتواند بهترین و نزدیک ترین تصمیم را به تصمیم امام معصوم اتخاذ نماید. این شخص کسی جز فقیه نمی تواند باشد، چرا که هم عالم به علوم دینی است و هم با استفاده از همین علم می تواند، جامعه را به سعادت برساند. این خلاصه نظریه ولایت فقیه است اما برای اثبات آن به بیان مقدمات مختلفی نیاز است.

### مقدمه اول: مفاهیم

عبارت ولایت فقیه از دو واژه ولایت و فقیه تشکیل شده است:

الف) ولایت: این واژه در اصل لغت به معنای آمدن چیزی بعد از چیزی دیگر است بدون آنکه بینشان مانعی فاصله اندازد. (نزدیکی، نصرت و یاری، امارت، سرپرستی، محبت و دوستی). در اصطلاح ولایت کاربردهای گوناگونی دارد:

۱) ولایت تکوینی: قدرت تصرف در موجودات و امور تکوینی (محل بحث ما در بحث ولایت فقیه، ولایت تکوینی نیست).  
۲) ولایت تشریعی: اذن تصرف در امور؛ گاهی مراد از ولایت، حق امر و نهی کردن و فرمان و دستور دادن است. این نوع ولایت، متضمن حق تصرف در جان، مال و آبروی افراد است. محل بحث همین قسم است؛ یعنی سخن در اینجا آن است که آیا فقیه می‌تواند چارچوب قوانین الهی و در راستای اذن خداوند متعال، در جان، مال و آبروی انسان‌ها تصرف نماید یا خیر؟

ب) فقیه: فقیه در لغت به معنای فهم عمیق همراه با دقت و تأمل است. در اصطلاح نیز «فقیه» به کسی گفته می‌شود که در استنباط احکام شرعی از منابع معتبر اسلامی، از قدرت کافی برخوردار باشد و ملکه فقاهاست در او تحقق یافته باشد.

ج) ولایت فقیه: با توجه به معنای ولایت و فقیه، مراد از ولایت فقیه آن است که متصدی و زعیم جامعه اسلامی که حق حکمرانی برای اوست، کسی است که قدرت استنباط احکام الهی را بر اساس منابع معتبر داراست.

## مقدمه دوم: ویژگی‌های ولی فقیه

کسی که می‌خواهد در جایگاه ولی فقیه بنشیند باید ویژگی‌های زیر را دارا باشد:

### ۱. علم به آموزه‌ها و احکام الهی (فقاهاست)

در حقیقت تمام احکام صادره از سوی حاکم اسلامی و تصمیماتش، باید در چارچوب احکام شرع باشد و این امر حاصل نمی‌شود مگر با قدرت اجتهاد و فقاهاست حاکم. بنابراین کسی که در



رأس حکومت اسلامی قرار می‌گیرد، لازم است به منابع دینی مسلط باشد و قدرت استنباط احکام الهی از آنها را داشته باشد. از چنین کسی به «فقیه» یا «مجتهد» تعبیر می‌شود؛ یعنی اسلام‌شناسی که در همه اصول و فروع دین، مجتهد است و قدرت درک ابعاد سیاسی اسلام را نیز دارد. البته لازمه چنین مقامی این نیست که آن شخص، مقلدانی نیز داشته باشد و به اصطلاح مرجع تقلید باشد؛ چرا که آنچه در اداره حکومت اسلامی ضرورت دارد، علم به قوانین الهی از طریق استنباط در منابع است.

## ۲. برخورداری از کفایت، کاردانی و تدبیر

کسی که در رأس حکومت اسلامی است لازم است علاوه بر قدرت استنباط احکام الهی، توانایی و مهارت لازم برای اداره کشور را داشته باشد تا بتواند مصالح را به شکل مطلوب‌تر و فراگیرتر تأمین کند. زمان‌شناسی، دشمن‌شناسی، دوراندیشی، تیزهوشی، زیرکی و کیاست، شجاعت و قاطعیت در تصمیم‌گیری از عناصر مهم در اداره کشور است.

## ۳. برخورداری از صلاحیت اخلاقی، تقوا و عدالت

مجری قوانین در دولت اسلامی و همه کارگزاران و مدیران جامعه باید علاوه بر آشنایی به قوانین، از صلاحیت و شایستگی‌های اخلاقی نیز برخوردار باشند تا از سبّت و امکاناتی که در اختیاران قرار گرفته، سوءاستفاده نکنند و آنها را در جهت انجام مسئولیتی که به عهده گرفته‌اند به کار گیرند و اغراض شخصی و گروهی و جناحی باعث تخطی آنها از محدوده وظایفشان نگردد. پس مجری قانون باید از صلاحیت اخلاقی و از مرتبه‌ای از تقوا و عدالت برخوردار باشد که بتواند در مقابل هوا و هوس و منافع شخصی و گروهی مقاومت کند و حق را بر آنها مقدم دارد.

## مقدمه سوم: پیش فرض‌های نظریه ولایت فقیه

نظریه ولایت فقیه دارای پیش فرض‌های مختلفی است که عبارتند از:



## ۱. ضرورت حکومت

از مهمترین اصولی که تمام عقول انسانی نسبت به آن اذعان می کنند، ضرورت تشکیل حکومت به منظور ساماندهی امور اجتماعی و سیاسی جامعه است. این پیش فرض از جمله مسائلی است که کسی با آن مخالفت نورزیده و نیاز به بحث جدی ندارد.

## ۲. عدم مشروعیت ذاتی یک فرد یا گروه خاص برای حکومت

سوال مهم این است که آیا فرد یا گروهی ذاتا و به خودی خود مشروعیت دارند. یا مشروعیت حکومت نسبت به هیچ کس ذاتی نیست بلکه امری است عرضی و از ناحیه کس دیگری باید به آنها اعطا شود؟ در پاسخ به این سؤال برخی از فیلسوفان و مکتب‌های فلسفه سیاسی چنین پنداشته‌اند که مثلا اگر کسی قدرت فیزیکی و بدنی بیشتر و برتری دارد می تواند حکومت را به دست گیرد اما مبانی نظریه سیاسی ولایت فقیه مخالف این گرایش است. این نظریه بر این پیش فرض مبتنی است که حق حاکمیت، ذاتی هیچ فردی از افراد انسان نیست و خودبخود برای هیچ کس تعین ندارد. میراثی نیست که از پدر و مادر به او منتقل شود بلکه مشروعیت حاکم و حکومت باید از جای دیگر و منبع دیگری.

## ۳. خدا؛ تنها منبع ذاتی مشروعیت

این اصل که یکی از مبانی مهم نظریه ولایت فقیه و فلسفه سیاسی اسلام است و همه مسلمانان بر آن توافق دارند و شاید بسیاری از اصحاب شرایع آسمانی دیگر غیر از اسلام هم آن را قبول داشته باشند، این است که حق حاکمیت و حکومت و امر و نهی کردن اصالتا از آن خدای متعال است. البته باید توجه داشت که حکومت کردن به معنای خاصش و این که کسی مباشرت در کارها داشته باشد و امور را مستقیما رتق و فتق نماید اختصاص به افراد انسان دارد و به این معنا بر خداوند متعال صدق نمی کند. اما به معنای وسیع تری که حق حاکمیت ذاتی و تعیین حاکم را شامل شود مخصوص خداوند متعال است. با پذیرفتن این اصل است که فلسفه سیاسی اسلام از سایر مکاتب موجود در این

زمینه جدا می‌شود و نظریه ولایت فقیه با سایر نظریات حکومت و سیاست تفاوت اساسی پیدا می‌کند.

#### ۴. عدم جدایی دین از سیاست

جدایی دین از سیاست (سکولاریزم) بدین معناست که حوزه و قلمرو هریک از دین و سیاست با یکدیگر متفاوت است و «هیچ کدام از آنها نباید در امور مربوط به قلمرو دیگری دخالت کند» و یا به تعبیر دیگر «هیچ یک از دین و سیاست در قلمرو دیگری دخالت نمی‌کند». سکولاریزم در واقع از اروپای قرون وسطی شروع می‌شود و باید ریشه‌های آن را در این عصر و در دوران تسلط کلیسا بر همه شئون اروپا و مردم این قاره جست‌وجو کرد. در دوران رنسانس این وضعیت تغییر کرده و تمام مصیبت‌ها و محرومیت‌ها و عقب افتادگی‌های اروپا در طی این چند صد سال بر سر کلیسا آوار شد. در این زمان شعار «خدا، آسمان، ملکوت» جای خود را به سه محور دیگر یعنی «انسان، زمین، زندگی» داد و حساب دین از مسایل جدی زندگی جدا شد. این گرایش بنام سکولاریسم، یعنی این جهانی و دنیایی، معروف شد و براساس چنین تفکری بود که گفته شد اگر خدایی و دینی هست و کسی به آن معتقد است خودش می‌داند و خدای خود، آنچه واقعیت دارد این است که انسان باید کار کند و پول در بیاورد و زندگی و تفریح کند و حکومت تشکیل بدهد و قانون وضع کند و مجرمین و تبهکاران را مجازات و زندانی کند و جنگ و صلح داشته باشد و این‌ها ربطی به دین ندارد. برخلاف نظری که در غرب معاصر مطرح است، در اندیشه اسلامی هیچگاه جدایی دین از حوزه‌های مختلف اجتماعی مطرح نبوده لذا هم‌انتم و هم‌علمای دینی مسلمان همواره در طول تاریخی یکی از فعال‌ترین افراد جامعه خود قلمداد شده و در امور مختلف اجتماعی و سیاسی اظهار نظر می‌کردند چرا که آنها امور اجتماعی را یکی از شئون دین می‌دانستند نه امری جدای از آن.



## ادله اثبات ولایت فقیه

برای رسیدن به یک حکم شرعی، چهار راه وجود دارد: قرآن (کتاب)، روایت (سنت)، اجماع (اتفاق فقها)، عقل (عقل قطعی). جهت دست‌یابی به حکم شرعی، یکی از این راه‌ها کفایت می‌کند اما علامه مصباح برای اثبات ولایت فقیه از هر چهار نوع دلیل استفاده می‌کند.

### عقل

علامه مصباح (ره) ۳ استدلال عقلی را در جهت اثبات ولایت فقیه به کار می‌گیرند:

#### ۱. استدلال بر اساس اصل تنزل تدریجی

این استدلال که هم در سخنان شیخ مفید به چشم می‌خورد و هم در فرمایشات امام خمینی (ره) وجود دارد، به این شکل است که: الف) فلسفه تشکیل حکومت اسلامی، تأمین مصالح مسلمین از طریق اجرای احکام الهی است. ب) عالی‌ترین و مطلوب‌ترین نوع حکومت، که بالاترین سطح

مصالح مسلمین را تأمین می‌کند، حکومتی است که امام معصوم (ع) در رأس آن باشد و کلیه کارگزاران حکومتی نیز از عصمت برخوردار باشند.

ج) اگر تأمین یک مصلحت لازم و ضروری در حد مطلوب و ایدئال آن میسر نباشد، باید نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. اگر امکان فرض بالا وجود نداشته باشد، عقل حکم می‌کند که باید به مرتبه پایین‌تر آن، یعنی شخص معصوم در رأس و برخوردای از کارگزاران غیر معصومی که از دیگران بالاتر باشند.

د) در زمانی همچون عصر غیبت که از یک سو لازم است حکومتی تشکیل گردد و از سوی دیگر، دسترسی به حاکم معصوم (ع) وجود ندارد، نیز عقل حکم می‌کند که کسی جای معصوم بنشیند که از نظر شرایط لازم برای اداره حکومت (از جمله علم به قوانین الهی) نزدیک‌ترین فرد به معصوم باشد تا از این طریق، تحصیل مصلحت به آن اندازه که ممکن است در همین قالب محقق شود.

ه) بنابراین زمانی که در عمل، به معصوم و حکومت او دسترسی نداریم و تأمین این مصلحت در حد مطلوب و ایدئال میسر نیست، حکم عقل این است که به بهانه دسترسی نداشتن به مصلحت ایدئال و مطلوب حکومت، نه می‌توان از اصل مصلحت وجود حکومت، به طور کلی صرف‌نظر کرد و نه می‌توان همه حکومت‌ها را با وجود مراتب مختلف آنها یکسان دانست و به جواز هر یک از آنها به طور مساوی رأی داد؛ بلکه باید به دنبال نزدیک‌ترین حکومت به حکومت معصوم و نزدیک‌ترین مصلحت به مصلحت ایدئال باشیم. پس باید به کسی مراجعه کرد که در شرایط لازم برای اداره حکومت یعنی علم به قوانین الهی، عدالت و تقوا، و نیز کفایت و تدبیر، سرآمد دیگران و نزدیک‌ترین فرد به معصوم باشد.<sup>[۱]</sup>

## ۲. استدلال بر اساس جامعیت و جاودانگی احکام اسلامی

این استدلال که بیشتر در آثار آیت الله جوادی آملی بر آن تأکید شده،

به این شکل است که:

احکام اسلام جامعیت داشته، شامل احکام اجتماعی نیز می‌شود؛ خداوند در عصر حضور پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع)، اجرای احکام اجتماعی و حکومت را به آنها سپرده است؛ در صورت دسترسی نداشتن به معصوم، دو صورت متصور است:

الف) یا خداوند از اجرای احکام اجتماعی خویش دست می‌کشد؛  
ب) یا همچنان بر اجرای این احکام تأکید دارد؛  
فرض اول باطل است، چون اسلام دین خاتم و جاویدان است و احکام ثابت آن چه فردی، چه اجتماعی، همیشگی است و در هیچ زمانی تعطیل بردار نیست؛ حال که احکام الهی در عصر غیبت باید اجرا گردد، خدا اجرای آن را:

الف) یا به شخص اصلاح می‌سپارد؛

ب) یا به شخص غیر اصلاح؛

فرض دوم باطل است؛ چون اولاً نقض غرض و خلاف حکمت خداوند است که با وجود اصلاح، اجرای احکام الهی را به دست کسی بسپارد که همچون او نمی‌تواند انسان‌ها را به سمت سعادت و کمال سوق دهد؛ ثانیاً انتخاب گزینه‌ای است که عقلاً مرجوح است و در نتیجه به حکم عقل، کار ناشایسته‌ای است. بنابراین در عصر غیبت، باید کسی عهده‌دار امور مسلمین و اجرای احکام الهی گردد که در این زمینه، نسبت به دیگران، اصلاح می‌باشد و اصلاح، کسی است که نسبت به شرائط لازم برای اداره حکومت اسلامی، یعنی علم و آگاهی به قوانین اسلام، تقوا و عدالت و قدرت تدبیر و اداره جامعه، سرآمد دیگران باشد.<sup>[۲]</sup>

### ۳. استدلال بر اساس قدر متیقن مأذون در تصرف

این استدلال که از سوی فقهایان همچون آیت الله بروجردی نیز بیان شده به این شرح است که: «تردیدی نیست که ائمه (ع) امر شیعه را در عصر غیبت به حال خود رها نکرده‌اند؛ قطع و یقین وجود دارد که ایشان فقهای شیعه را برای حل و فصل برخی مسائل مبتلا به جامعه،

همچون قضاوت و اجرای احکام و حدود الهی، در عصر غیبت منصوب فرموده‌اند و در میان فقها اتفاق نظر وجود دارد که به غیر فقیه چنین اذن تصرفی داده نشده است. ضرورت تشکیل حکومت، تنها منحصر به عصر حضور نبوده، در عصر غیبت هم به ضرورت خود باقی است؛ چرا که تمام آنچه که علت برای تشکیل حکومت در آن زمان بوده، هم اکنون نیز باقی است. حال اگر در امور دیگر مربوط به اداره جامعه و حکومت، تردید ایجاد شد که آیا فقهاء می‌توانند عهده‌دار آن امور گردند که می‌دانیم قطعاً در برخی امور، منصوب از طرف اهل بیت هستند؛ و یا اینکه غیر فقها می‌توانند عهده‌دار آن امور گردند که می‌دانیم قطعاً [در برخی امور مشخص]، منصوب از طرف اهل بیت نیستند؛ در این صورت، چون یقین وجود دارد که به غیر فقیه، اذن تصرف در برخی امور عمومی مربوط به جامعه داده نشده است، بنابراین حق اعمال ولایت و حکومت نیز نخواهد داشت. چون امر دایر مدار بین نصب نکردن و نصب فقیه عادل است، [چون هیچ کسی قائل به نصب غیر فقیه از سوی ائمه نشده است] اگر فرض نصب نکردن باطل گردید، می‌توان به نصب فقیه یقین پیدا کرد.<sup>[۳]</sup>

### کتاب و سنت

علامه مصباح به دو مورد از مهمترین این آیات اشاره می‌کند:

۱. آیه اولی الامر: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» مهمترین نکته ای که در مورد این آیه وجود دارد این است که اطاعت از اولی الامر در امتداد و در طول اطاعت از خدا و رسولش معرفی شده است.

۲. آیه حضرت لوط: «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره ۲۴۷). طبق این آیه نیز ولایت پیامبران و ائمه با اذن و اراده خدا صورت گرفته لذا در طول ولایت



الهی قرار دارد همانطور که می‌توان ولایت‌هایی نیز در طول اینها در نظر گرفت.

## ۱. روایت «اللهم ارحم خلفائی» از پیامبر اکرم (ص)

حضرت سه بار فرمود: خداوند! جانشینان مرا مورد رحمت خود قرار ده. سؤال شد: جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من خواهند آمد و راوی حدیث و سنت من هستند و بعد از من حدیث و سنت مرا به مردم می‌آموزند.<sup>[۴]</sup> مراد از جانشینی فقها از پیامبر (ص) هم این است که وظایف و شئونیه که در نشر احکام الهی و اجرای آنها در قالب تشکیل حکومت اسلامی و تدبیر امور جامعه اسلامی بر عهده پیامبر بود، بر عهده فقها نیز خواهد آمد. این حدیث خودش خلیفه را معنا کرده و گفته جانشینان من کسانی هستند که راوی احادیث و سنت من هستند و آنها را به مردم می‌آموزانند. به همین خاطر، اینکه شامل اجرای احکام الهی شود، نیازمند به دلیل دیگری است و به صرف این حدیث اثبات نمی‌شود.

## ۲. فرمایش امیرالمؤمنین (ع) بعد از پذیرش حکومت

حضرت فرمود: «اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علماء، عهد و پیمان نگرفته بود که برای شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم.» این عبارت صراحت دارد که پذیرش حکومت-و از این بالاتر تلاش برای به دست آوردن آن-از سوی حضرت علی(ع)، به عنوان یکی از علمای دین، با هدف مقابله با ظلم و جلوگیری از تعدی و تجاوزگری ستم‌کاران بوده است. پس از جمله وظایف علماء این است که با در دست گرفتن حکومت، در جهت تحقق عدالت و مقابله با ظلم، تلاش نمایند.

## ۳. مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (ع)

از امام صادق (ع) درباره دو نفر از شیعیان که در مورد قرض یا

میراث، اختلافی داشتند و برای حل و فصل آن به سلطان و قاضی ای مراجعه کردند که منصوب از طرف حضرت نبودند. سؤال کرد: آیا این کار آنان روا بوده است؟ حضرت فرمود: «هر کس در مورد حق یا باطلی به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت مراجعه کرده است؛ و هر چه را که به حکم آنها بگیرد، در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گر چه آنچه دریافت می‌کند، حق ثابت او باشد؛ زیرا که آن را به حکم و با رأی طاغوت گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود؛ پرسید پس شیعیان در این امور چه کنند؟ حضرت فرمود: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی راوی حدیث و صاحب نظر در حلال و حرام ما و عارف به احکام ماست. باید چنین کسی را به عنوان حکم بپذیرند، زیرا من او را حاکم بر شما قرار دادم. پس هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و ما را رد کرده است و کسی که ما را رد کرده است خدا را رد کرده و چنین چیزی در حد شرک به خداست.<sup>[۶]</sup> او شیوه اثبات ولایت فقیه با این روایت عبارتند از:

الف) مسأله قضایی بود، اما حضرت با عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» از این مسأله جزئی، شیعیان را به یک مطلب کلی (نه تنها قضاوت بلکه اداره جامعه) رهنمون شوند. آیت الله بروجردی در مورد این فراز از روایت فرموده‌اند که مراد از «حاکماً» کسی است که تمام امور اجتماعی که از وظایف افراد نیست، اما شارع راضی به ترکشان نیست، به ایشان واگذار می‌شود که یکی از آنها قضاوت است. پس مراد از «حاکماً» تنها قضاوت نیست.<sup>[۷]</sup> واژه‌های حکم، حاکم و حکومت، به ویژه در تعبیرات اسلامی، ظهور در ولایت عامه و رهبری تمام شئون جامعه اسلامی دارد.<sup>[۸]</sup>

ب) امام که از مراجعه به قضات غیر منصوب در این مسأله جزئی، تا این حد برآشفته می‌گردند، آیا می‌پذیرند که امور حکومت که لازمه‌اش تسلط حاکم بر جان، مال و عرض مسلمین است، به حال خود رها شود و به دست طاغوت، یعنی کسی که منصوب از طرف

ایشان است، بیفتد؟ وقتی که امام (ع) راضی نیست شیعیان در آن امر جزئی قضایی، که بخش کوچکی از کار حکومت است، به طریق اولی نخواهد پذیرفت که شیعیان به امر مهم حکمت که جان، مال و عرض مسلمین در اختیار حاکم قرار می‌گیرد، بی‌توجه باشند و اجازه دهند فردی بر آنان حکومت کند که مأذون از طرف ایشان نباشد.

#### ۴. توفیق شریف از حضرت حجت (عج)

برخی این روایت را محکم‌ترین بر نصب فقها و حتی دال بر ولایت مطلقة فقیه دانسته‌اند.<sup>[۸]</sup> لذا علامه مصباح نیز بیشتر از بقیه، روی این روایت تمرکز می‌کنند. در دوران غیبت صغرا، نامه‌ای از طریق محمد بن عثمان العمری، یکی از نواب خاصه حضرت حجت (عج) به آن حضرت رسید که در آن از ایشان سؤالاتی مطرح شده بود. حضرت در توفیق (نامه)، ضمن پاسخ به سؤالات این عبارت را مکتوب فرمودند: «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رؤاة حديثنا، فإنهم حجتی علیکم، و أنا حجة الله علیهم؛ در حوادث و پیشامدهای پیش‌رو، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر ایشانم».<sup>[۹]</sup> مراد از راویان حدیث در اینجا فقها هستند، نه کسانی که صرفاً چند حدیث را حفظ کرده، برای دیگران نقل می‌کنند، چرا که معقول نیست افرادی به صرف حفظ و نقل چند حدیث، حجت از ناحیه آن حضرت بر روی زمین گردند، به همان شکل که آن حضرت، حجت از ناحیه خداوند متعال، به سبب شأن و جایگاه رفیعش بر کل جهانیان گردید؛ «حوادث واقعه» نیز فقط احکام شرعی و فتواها نیست که فقها صادر می‌کنند؛ چرا که این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه است و نیازی به ذکر آن نبوده است؛ چون شیوة رایج آن زمان نیز همین بوده است و مردم برای متوجه شدن حکم شرع، به فقها رجوع می‌کردند. پس مراد از «حوادث واقعه» کلیة پیشامدهای اجتماعی و گرفتاری‌هایی است که برای مردم و مسلمین روی می‌داده است.<sup>[۱۰]</sup>

## اجماع

ولایت فقیه به معنای سرپرستی و زمامداری امور دینی و دنیایی مسلمین توسط فقیه به نیابت از معصوم (علیه السلام) زمانی که مردم از دسترسی به معصوم (ع) محروم اند، از لحاظ علمی، ریشه در دوران حاکمیت معصومان (ع) دارد. ارسال فقهی همچون مالک اشتر به مصر به امر حضرت علی (علیه السلام) و اعطای اختیارات فراوان در عرصه های عمومی و امور سیاسی-اجتماعی به او، نمونه ای از تحقق عملی ولایت فقیه به حساب می آید. اما آنچه در اینجا محل بحث است، پیشینه ولایت فقیه در عصر غیبت و در فرض عدم دسترسی به امام معصوم (ع) است.

### اجماع فلاسفه مسلمان در بحث ولایت فقیه

از نظر فارابی، ریاست در مدینه فاضله، در درجه اول، متعلق به رئیس اول یعنی همان نبی است که به او وحی نیز می شود و چنین شخصی، در اوصاف و ویژگی های حمیده، از دیگران افضل است. در صورتی که کسی با این ویژگی ها حضور نداشت، برای اینکه جامعه بر اساس قوانین شریعت اداره شود، باید به سراغ رئیس ثانی رفت. رئیس ثانی ضرورت دارد، حکیم باشد، عالم به شرایع و سنن و روش هایی باشد که رؤسای اول مدینه آن را بنا نهاده اند و بر آنها تحفظ داشته باشد...<sup>[۱۱]</sup> فارابی در جای دیگر تصریح می کند در نبود رئیس اول باید کسی جانشین او گردد که در تمام آن صفات و ویژگی ها، نظیر او باشد و ادامه دهنده راه رئیس اول باشد. از نظر فارابی، فرد جانشین رئیس اول [نبی-امام] به دلیل آنکه باید برخی احکام قدیم را تغییر دهد و احکام جدیدی جای آن بنشانند، نیاز به قوه استنباط حکم یا همان تفقه دارد تا بتواند بر اساس نصوص و تصریحات رئیس اول، احکام مربوط به زمان و مکان خود را در چارچوب احکام صادره از سوی رئیس اول صادر نماید، چنین کسی همان فقیه است.<sup>[۱۲]</sup>

به نظر ابن سینا کسی می تواند خلافت و ریاست مسمین را بر عهده

گیرد که از سوی اهل خبره و نظر، احراز شود وی علاوه بر شرائطی همچون برخورداری از استقلال سیاسی، عقل اصیل، شجاعت، پاکدامنی، تدبیر نیکو، در علم به احکام شریعت نیز از همگان برتر است. در این صورت، تبعیت از چنین شخصی بر همگان لازم است و هر کس سر به مخالفت نهاد بر تمام اهل بلد لازم است با چنین شخص طغیان‌گری قتال نمایند.<sup>[۱۳]</sup> از نظر ملاصدرا نیز، همان‌گونه که ملک واسطه میان خدا و پیغمبر، و پیغمبر هم واسطه میان ملک و اولیاء یعنی ائمه معصومین (ع) است، ائمه اطهار (ع) نیز واسطه میان نبی و علما هستند و علما نیز واسطه میان اهل بیت (ع) و سایر انسان‌ها هستند.<sup>[۱۴]</sup> بعد از نبی (ص)، اهل بیت (ع) از اختیارات و شئون پیامبر عظیم الشان برخوردار می‌گردند و پس از ایشان، علمای اهل معرفت، یکی بعد از دیگری تاروی قیامت، این امور را عهده‌دار می‌شوند.<sup>[۱۵]</sup>

### اجماع فقها در بحث ولایت فقیه

هر چند شیعه و اهل سنت، در بحث مشروعیت حاکم، از جهت مبانی، دارای اختلاف نظرهای جدی هستند، لیکن در مشروط بودن حاکمیت سیاسی به فقاها و اجتهاد به دلیل بدهت آن، اشتراک نظر دارند. جای تردید نیست که در کلام فقهای شیعه، اصل ولایت فقیه، به عنوان یکی از اصول مسلم، پذیرفته شده است و کسی از فقها را نمی‌توان یافت که در این زمینه تشکیک نموده باشد. به بیان دیگر هر چند در خصوص میزان اختیارات فقیه در بین فقها اختلاف نظر وجود دارد اما در مورد نفس ولایت اجتماعی و سیاسی فقها در جامعه همه اتفاق نظر دارند. کسی که با کلمات فقها آشنا است می‌داند که مسأله «ولایت فقیه» جزو مسائل روشن و واضح در فقه شیعه است. شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن ادریس حلی، علامه حلی، شهید اول، محقق کرکی، محقق اردبیلی، ملا احمد نراقی، محمد حسن نجفی صاحب الجواهر، شیخ مرتضی انصاری، مرحوم نائینی و آخوند خراسانی از جمله فقیهانی هستند که در کتب خود به مسأله ولایت فقیه تأکید کردند.

### پی‌نوشت:

- ۱- ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، حکیمانه‌ترین حکومت؛ کاوشی در نظریه ولایت فقیه، ص ۱۹۰-۱۹۵.
- ۲- ر.ک: عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاهاست و عدالت، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ محمد تقی مصباح یزدی، حکیمانه‌ترین حکومت؛ کاوشی در نظریه ولایت فقیه، ص ۱۹-۱۹۸.
- ۳- حسین الطباطبائی، البدر الظاهر فی صلاة الجمعة و المسافر، ص ۵۶ (ص ۷۲).
- ۴- محمد بن حسن الحر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸ ص ۵۳.
- ۵- وسائل الشیعه، ج ۱۸ ص ۹۸ ح ۱.
- ۶- البدر الظاهر فی صلاة الجمعة و المسافر ص ۵۶-۵۷.
- ۷- محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱ ص ۳۹۵.
- ۸- آقارضا همدانی، مصباح الفقیه، ج ۱۴ ص ۲۸۹.
- ۹- محمد بن علی بن بابویه صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲ ص ۴۸۳ ح ۲.
- ۱۰- حکیمانه‌ترین حکومت؛ کاوشی در نظریه ولایت فقیه، ص ۱۹۹.
- ۱۱- فارابی آراء اهل المدينة الفاضلة، ص ۱۲۹.
- ۱۲- فارابی، الملة و نصوص اخرى ص ۵۰.
- ۱۳- ابن سینا، الالهیات من کتاب الشفاء ص ۵۰۲.
- ۱۴- صدرالدین شیرازی، المبدأ و المعاد فی الحکمة المتعالیه، ج ۲ ص ۸۱۷.
- ۱۵- شواهد الربوبية شاهد پنجم، اشراق نهم، ص ۳۷۶.





## نحوه انتخاب ولی فقیه

اصل اولی در فقه اسلامی، ولایت نداشتن کسی بر کس دیگر است، مگر آنکه با دلیل یقینی، ولایت شخصی اثبات گردد. در اینجا آنچه یقینی است ولایت یک فرد است و درباره ولایت مجموعه‌ای از افراد، شک وجود دارد. بنابراین باید به همان قدر یقینی که ولایت یک فرد است اکتفا کرد. علاوه بر این، این احتمال وجود دارد که یکی از فقهای شورای یادشده اصلح از سایرین باشد. در این صورت، از آنجا که ملاک مشروعیت نظر شورای رهبری اکثریت خواهد بود، اگر نظر آن شخص اصلح، در اقلیت قرار گرفت لزوماً باید کنار گذاشته شود. آیا می‌توان پذیرفت که نظر افراد غیر اصلح بر اصلح مقدم شود؟! منطق عقل و شرع می‌گوید باید سراغ اصلح برویم. حال که ولایت فردی است نه شورایی، چگونه و با چه ساز و کاری می‌توان از میان افراد متعددی که حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی هستند، یک نفر را به عنوان ولی فقیه تعیین کرد؟

## نظریات در نحوه تعیین «ولی فقیه»

در این باره دو نظریه کلی وجود دارد:

### ۱- نظریه انتصاب

بر اساس این دیدگاه، در عصر غیبت، فقیه‌ای که واجد شرایط علمی و عملی است، از طریق نصب عام، وظیفهٔ اِعمال ولایت را بر عهده دارد؛ در عصر غیبت نیز همچون عصر حضور امام معصوم (ع)، تنها منشأ مشروعیت حاکمیت فقها، مأذون بودن آنان از سوی خداوند است و مردم در تحقق و فعلیت یافتن حکومت و حاکم مشروع نقش دارند. فقیه‌ای که در شرایط لازم برای اِعمال ولایت، از دیگران اصلح باشد، حق اِعمال ولایت دارد. این وظیفهٔ مردم است که از هر طریق ممکن، آن فرد اصلح را کشف کنند. در این صورت، دیگر صحبت از انتخاب نیست تا کسی بگوید من بر اساس حق انتخاب خود، به فرد غیر اصلح رأی می‌دهم. در اینجا [تنها] حکومت آن فرد اصلح اعتبار دارد. تذکر این نکته نیز جا دارد که تشخیص فرد اصلح از میان فقهای موجود، از عهدهٔ عامهٔ مردم بر نمی‌آید. لذا در چنین مواردی، عقلایی‌ترین شیوه این است که برای تشخیص و کشف آن فرد اصلح، به اهل خبره و کارشناسان فن اعتماد شود. در واقع کشف فرد اصلح توسط اهل خبره، به این معنا نیست که آنان به او ولایت می‌بخشند، بلکه در حقیقت زمینهٔ اِعمال ولایت او را فراهم می‌سازند. در فقه شیعه از آغاز عصر غیبت، هیچ فقیه نامداری، اذن تصرف فقیه در امور جامعه را مقید به نظر دیگران نکرده و ایشان اتفاق نظر داشته‌اند که مشروعیت اِعمال ولایت توسط فقیه، از ناحیهٔ بالا یعنی خداوند بوده است نه از پایین و از ناحیهٔ مردم. نظریه انتصاب مورد قبول علامه مصباح و بسیاری از فقهای معاصر است.

### ۲- نظریه انتخاب

مطابق این نظریه<sup>[۱]</sup>، در عصر غیبت [بر خلاف عصر حضور] هم اذن خداوند و ائمهٔ اطهار (ع) مشروعیت بخش ولایت فقهاست و هم انتخاب و پذیرش مردم در آن دخیل است. بر اساس این دیدگاه،

ولایت از دو طریق جعل می‌شود: یکی نصب خداوند و دیگری انتخاب مستقیم یا غیر مستقیم مردم. طریق دوم هم دو شرط دارد: (۱) طریق اول یعنی نصب الهی امکان نداشته باشد. (۲) مردم کسی را به عنوان ولی خود برگزینند که شرایط تعیین شده از سوی شرع مقدس اسلام را (نظیر فقاہت، عدالت و کفایت) داشته باشد. قائل این دیدگاه، بر این اعتقاد است که طریق اول یعنی نصب در عصر غیبت امکان وقوعی ندارد، به ناچار باید به طریق دوم تن داد که همان انتخاب مردم است. به زعم قائل این دیدگاه، نسبت به عصر غیبت نصب خاصی وجود ندارد و برای نصب عام هم پنج راه متصور است که در تمام آن راه‌ها إشکالاتی وجود دارد؛ لذا چاره‌ای جز واگذار کردن این امر به انتخاب مردم نیست. این پنج راه عبارتند از:

الف) نصب عام تمام فقهای هر عصر و ولایت داشتن فعلی تک تک فقها به صورت مستقل: این فرض باطل است چرا که هدف از تشکیل حکومت برقراری نظم، وحدت و انسجام به منظور اجرای احکام الهی در جامعه اسلامی است، و ولایت و زعامت استقلالی تک تک فقها مخلّ چنین هدفی است. لذا چنین نصبی از سوی شارع حکیم، قبیح است.

ب) نصب تمام فقها اما مجاز بودن اعمال ولایت توسط تنها یکی از آنها: این صورت هم باطل است؛ زیرا اولاً آن شخصی که مجاز به اعمال ولایت است، با چه ملاکی مشخص می‌گردد؟ اگر بگویید توسط مردم انتخاب گردد، پس پذیرفتید که انشاء ولایت با انتخاب مردم است. ثانیاً در صورت اعمال ولایت یک فقیه انشاء ولایت توسط سایر فقهاء، کاری لغو خواهد بود و خداوند منزّه از چنین امری است.

ج) نصب یک فقیه به صورت غیر معین و تلاش برای کشف آن مصداق از سوی دیگران: این راه نیز پذیرفته نیست؛ چرا که راهی برای یاتن آن شخص جز از طریق انتخاب مردم وجود ندارد و لذا چنین نصبی لغو و بی‌ثمر خواهد بود.

د) نصب تمام فقها و اِعمال ولایت از سوی تمام آنها مشروط به اینکه عملکرد هر یک از آنها مطابق نظر تمام فقهاء باشد: این راه نیز قابل تحقق نیست؛ چرا که چنین توافقی عادتاً غیر ممکن است و عقلاء نیز چنین روشی را بر نمی تابند.

ه) نصب مجموعه فقها و اِعمال ولایت مشترکاً؛ بدین معنا که تمام فقها در یک عصر به منزله یک امام باشند و به صورت مشترک، اعمال ولایت کنند: این روش نیز غیر ممکن بوده و بر خلاف سیره عقلاست. به دلیل وجود اشکالات در این پنج فرض، در نهایت آقای منتظری می گویند ناچاریم به سمت انتخاب برویم. ایشان می گوید همانطور که در ولایت فقیه شرطی به نام «فقاہت» و شرطی به نام «عدالت» و شرطی به نام «کفایت» داریم، شرط دیگری هم داریم و آن «مقبولیت» است.

#### پی نوشت:

۱- ر.ک: حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱ ص ۴۰۵-۴۱۷.



## شبهات

بعد از اثبات نظریه «ولایت فقیه» از سوی علامه مصباح، ایشان به سراغ تقابل با شبهات در این زمینه و نقد دیدگاه‌های مختلف در این زمینه می‌پردازند. نکته مهمی که ایشان در بحث شبهات به آن توجه می‌کنند، تفکیک شبهات مختلف از یکدیگر و پاسخ دادن متناسب با همان نوع از شبهات است. به طور کلی می‌توان شبهات وارده بر نظریه ولایت فقیه را به ۳ دسته کلی تقسیم کرد:

### ۱. شبهات فلسفی

#### • جدایی دین از سیاست

یکی از مسائل فلسفی و نظری که یادگار دهه های اخیر علم است، تفکیک حوزه های مختلف معارف بشری از یکدیگر است. برای مثال از اواخر قرن ۲۰ به بعد شعار جدایی دین از امور اجتماعی مثل سیاست، توانست تمام مجامع علمی جهان را به خود مشغول سازد. مبنای اینگونه تفکیک ها نیز ۲ موضوع اساسی است: اولین مساله شهرت بیش از حد مسائل زبانی و ادبیاتی است. یکی از دلایل جدایی

علوم در نوع زبان مورد استفاده آنها نهفته است. بسیاری با این استدلال که زبان دین زبان موعظه و نصیحت است، بر این شدند که پس نمی توان آن را در مسائل مختلفی مثل حکمرانی دخالت داد. دومین مساله نیز تفکیک روش های مختلف و انحصار تلقی علم بر روش تجربی است. در فلسفه باستان تمام روش ها در عرض یکدیگر انسان را به حقیقت می رساندند اما در عصر مدرن، روش های غیر تجربی که در دین و امور متافیزیکی کارایی دارند، از دایره علم خارج شده و لذا نمی توان آنها را برای استفاده در امور اجتماعی استفاده کرد. علامه مصباح(ره) در این میان در مقابل این دو مینا، سعی می کند تا با چیش مبانی فلسفی خود ابتدا این را اثبات کند که هدف دین صرفاً زندگی فردی یا سعادت اخروی نیست لذا نمی توان تمام معارف آن را از نوع موعظه دانست. مضاف بر اینکه روش تجربی کمترین اعتبار معرفت شناختی را دارد لذا نمی تواند دین را از حوزه های مختلف علمی خارج سازد. در اینجا به برخی از شبهات وارد شده در مورد موضوع جدایی دین از سیاست اشاره می کنیم:

۱. به فرض اگر گفته شود که دین، یک امر کلی است، ولی سیاست و حکومت، اموری جزئی هستند، پس ربطی به هم ندارند، در این استدلال، سه ادعا مطرح شده است:

الف) دین، تنها مسأله ای کلی است.

ب) سیاست صرفاً مسائل جزئی است.

ج) کلیات با جزئیات ارتباطی ندارند.

در این اشکال، سه مغالطه وجود دارد. نه دین، تنها کلیات است (و چه بسا وارد در جزئیات شده است) و نه سیاست، صرفاً جزئیات است، (بلکه سیاست نیز گاهی براساس مبانی بسیار کلی بنا شده و نمی توان آن را از ریشه ها و بنیادهای نظری اش جدا کرد) و نه کلیات و جزئیات با هم بی ارتباطند.

۲. دین، ثابت است و سیاست، متغیر؛ بنابراین، دین و سیاست،



با هم بی‌ارتباطند. در این مورد نیز باید بدانیم که نه دین، همه چیزش ثابت است، بلکه احکام متغیر نیز دارد و نه سیاست، همه‌اش متغیر است، بلکه بسیاری از مبانی نظری سیاست، ثابت است و نه این که ثبات و متغیرات با یکدیگر بی‌ارتباطند.

۳. دین برای سعادت فردی آمده و ارتباطی با حکومت ندارد؛ این جا نیز باید ابتدا روشن شود که از دیدگاه کلامی دینی، «سعادت» یعنی چه؟ سعادت از دیدگاه لائیک، یک تعریف دارد و از دیدگاه اسلامی، تعریفی دیگر. همین‌طور کارکردی که در دیدگاه لیبرال برای دین قائلند با کارکردی که ما از قرآن و سنت برای دین، استنباط می‌کنیم، یکی نیست. در مقوله «ارتباط» نیز چنین است، یعنی در مفهوم ارتباط فرد با جامعه، و ارتباط سعادت فردی و سعادت اجتماعی نیز اختلاف داریم. چه بسا در خود این «ارتباط» خدشه شده است که این بخصوص پاسخ عقلی دارد.

۴. دین برای آخرت آمده نه برای دنیا، این سؤال، در درجه اول، موضوع بحثی کلامی است. باید دید تعریف دنیا و تعریف آخرت در تفکر اسلامی چیست؟ آیا می‌شود میان اینها تفکیک قایل شد؟ در تفکر اسلامی می‌گوییم که آخرت، باطن دنیاست و دنیا، مزرعه آخرت است. حال آیا می‌شود اسلام را پذیرفت و بین دنیا و آخرت تفکیک قائل بود و خط قرمز بر تعریفی که اسلام از دنیا و آخرت و ارتباط این دو با یکدیگر دارد، کشید؟!

۵. دین برای «اخلاق» آمده و حکومت ربطی به اخلاق ندارد؛ باید پرسید که چه تعریفی از اخلاق و انسان دارد و اصلاً فضیلت و رذیلت اخلاقی در انسانها چگونه به وجود می‌آید و چگونه تضعیف و تقویت می‌شود؟

۶. دین برای تربیت آمده و تربیت، ارتباطی با حکومت ندارد. در این باره نیز باید قبلاً با اینها وارد این بحث شد که «تربیت»، چه مقوله‌ای است و آیا می‌شود جامعه‌ای را بدون داشتن اهرمهای قدرت در

آن جامعه تربیت کرد؟ آیا می‌توان گفت رسانه‌های فرهنگی یک جامعه، دانشگاه‌ها، تحقیقات موزه‌ها، وزارتخانه‌ها، سیستم‌های اقتصادی، برنامه‌ریزی‌ها، دستگاه حقوقی و قضایی آن هیچ ربطی به دین نداشته باشند و تابع دکت‌ترین دینی نباشند و با این حال، بتوان جامعه را تربیت کرد؟ در واقع آیا یک فرد و حتی یک کودک را می‌توان بدون دخالت در نحوه معیشت و ارتباطات و حقوق و مناسباتش تربیت کرد؟ بعد از بیان این نمونه‌ها باید دانست که یکی از مهمترین طرفداران نظریه جدایی دین از سیاست (سکولاریسم) که از این منظر، نقدی‌ای را به نظریه «ولایت فقیه» مطرح می‌کند، مهندس بازرگان است. ایشان دو سال پیش از فوت، طی یک سخنرانی در انجمن اسلامی مهندسین تهران مسائلی را مطرح نمود که در مقاله‌ای با عنوان «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» منتشر شد. در این مقاله ایشان اشکالاتی را بر ولایت فقیه و حکومت اسلامی وارد کرد که در آثار قبلی خودشان می‌توان جواب همه آن اشکالات را یافت. روح کلی مقاله این است که دین فقط برای طرح مسأله خدا و آخرت آمده و هیچ ادعای دیگری از جمله در باب حکومت ندارد که ادله‌ای نیز در این راستا آورده‌اند. آقای بازرگان چند دلیل برای ادعای خود ذکر می‌کنند:

### الف) فردی بودن حوزه های مختلف دین و عدم ورود به حوزه های اجتماعی

قبلاً شرعیات اصول و فروع دین را با تذکر این که اگر کسی این اصول را نداند و به فروع دین عمل نکند، مسلمان نیست، یادمان می‌دادند. از این پس، ظاهراً نه مسلمانی در گرو اعتقاد به اصول و عمل به فروع دین خواهد بود و نه ثبات و قطعیت احکام اسلام به قوت خود باقی است و این که عمل به دین، زندگی را قرین سلامت خواهد کرد، جزء عقاید سنتی و کهنه درآمده است. ما گمان می‌کردیم اسلام، حاوی بهترین دستورهای اخلاقی و اجتماعی و حکومتی است و برای اصلاح ما و رواج عدالت و سعادت در جامعه آمده، (اما معلوم شد این) نظریه‌ای

خام و کودکانه و ایدئولوژی زده بوده است، با پیدایش افکار مترقی ناسیونالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم در غرب، روشنفکران مسلمان نیز به فکر ایدئولوژی و جهان بینی اسلامی افتادند. ایشان در واقع مدعی می‌شود که در بنیادهای نظری اسلامی چیزی به نام اجتماعیات، حقوق سیاسی و اجتماعی، تنظیم مناسبات بشری و تشکیل حکومت وجود ندارد و این دیدگاه به سبب پیدایش مشکلات جهان اسلام و تحت تأثیر دیدگاههایی مانند کمونیسم و سوسیالیسم در جهان پدید آمد و ما برای این که از قافله آنها عقب ننایم، مجبور شدیم ادعا کنیم که اسلام نیز به حکومت و اجتماع و حقوق اجتماعی و عدالت پرداخته است. براساس این تحلیل، پیش از پیدایش ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم، که ایشان از آنها به عنوان افکار مترقی یاد می‌کند، اسلام، فاقد هستی‌شناسی و جهان بینی و معارفی درباره انسان و جهان بوده است. در نقد ادعاهای آقای بازرگان باید گفت:

۱. از نگاه جامعه‌شناسی معرفت می‌توان پذیرفت که در هر دورانی، متفکران اسلامی به دلیل رواج شبهاتی خاص، به سوی خاصی، بیشتر توجه کرده و به برجسته‌سازی آن بخش از معارف دین که بیشتر مورد سؤال و شبهه بوده، پرداخته‌اند. از این رو، در دوران ظهور مارکسیسم، علمای اسلامی بیشتر به اقتصاد اسلامی و فلسفه تاریخ در اسلام یا بررسی دترمینیزم‌های اجتماعی پرداخته‌اند و در دوران شیوع لیبرالیسم، به ابعاد دیگری از اسلام (از قبیل عقلانیت و معرفت، شناخت، فلسفه سیاسی و...) عطف توجه بیشتری کرده‌اند؛ اما روشن است که جامعه‌شناسی معرفت غیر از خود معرفت است و این مسأله دلیل بر این نیست که قبل از آن، دین اسلام در این حوزه‌ها حرفی نداشته بلکه مسلمانان به آن حرف‌ها توجه نمی‌کردند.

۲. ایشان به اسلام به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف اجتماعی نگاه می‌کند؛ ابتدا چون مبارزه، مد روز بود و به گمان فایده داشتن، اسلام را سیاسی معرفی کردن و بعثت را با ایدئولوژی گره زدن و سپس

باز هم براساس فایده‌گرایی، دین را جدا از سیاست و حکومت دانستن. در این نگاه، دین مستقلاً هدف را روشن نمی‌کند و تأمین احکام دین و رسیدن به عقاید دینی و تخلق به اخلاق دینی هدف نیست، بلکه ابزاری است برای تأمین منافع مادی و اجتماعی؛ بدین‌سان ممکن است در یک دوره استفاده از آن به نظر درست آید، که از آن استفاده می‌شود. حال که دانش بشری به سطح بالایی رسیده، استفاده از دین، درست نیست؛ پس آن را باید کنار نهاد.

### ب) نقد دنیاگرایی و سوء استفاده از دین در حکومت

اشکال دیگری که آقای بازرگان به حکومت اسلامی وارد می‌کند، این است که تشکیل حکومت و رفتن به سوی سیاست، نوعی دنیاگرایی است و کسانی که از حکومت اسلامی سخن می‌گویند، در واقع دین را برای دنیا می‌خواهند.

در نقد سخنان آقای بازرگان باید گفت:

«نکته مهمی که در لابلای عبارات آقای بازرگان هویداست، آن است که آنچه ایشان در اواخر عمر از آن عدول کرده، طرز فکر قبلی خودش می‌باشد (یعنی نگاه سودطلبانه اجتماعی به دین). به عبارت دیگر، نه دیدگاه سیاسی - حکومتی امثال ایشان به دین در دهه‌های قبل، دیدگاهی دقیقاً دینی بوده و نه دیدگاه «انحصار دین در آخرت و خدا» در سالهای اخیر، دیدگاهی برآستی معنوی و دینی است. در واقع دو نوع عدم تعادل در این تفکر رخ داده که اولی تحت تأثیر مارکسیسم و ناسیونالیسم (که پیشتر مد روز بوده) و دومی تحت تأثیر بیشه‌های لیبرال (که اینک مد روز است) واقع شده است. حال آن که در معارف دینی ما، نه سیاسی بودن دین به معنای «دین فدای دنیا» و «دین در خدمت دنیا و دنیاطلبان» بوده و نه «معنوی و اخروی بودن دین» به معنای بی‌توجهی به زندگی اجتماعی و سرنوشت انسانها و بی‌اعتنایی به حقوق و وظایف سیاسی و اقتصادی و تربیتی آنهاست. دعوت به آخرت، مترادف با رهبانیت نیست و سیاسی بودن دین نیز معطوف به دنیای چربتر (به هر

قیمت) و دنیوی کردن دین مردم نیست. دینی کردن دنیا با دنیایی کردن دین تفاوت جوهری دارد و ما باید متوجه این تفاوت باشیم.»

### • صلاحیت مردم برای انتخاب

همانطور که در بخش نحوه انتخاب ولی فقیه بیان شد، آقای منتظری به دنبال اثبات صلاحیت مردم برای انتخاب ولی فقیه است و در این راه از دو دلیل عمده استفاده می‌کند اما علامه مصباح (ره) با پذیرش دیدگاه انتصابی، به نقد دیدگاه‌های آقای منتظری می‌پردازد. ایشان بحث‌های زیادی را در مورد مدل دموکراسی غربی و نقش مردم در انتخاب مسئولین نظام مطرح کرده و در نهایت نسبت به این مساله نقد جدی وارد می‌کنند.

به نظر ایشان وقتی ما اولاً در مسائل انسان‌شناسی اثبات کردیم که انسان دارای ضعف در علم بوده و نمی‌توان تمام مصالح خود را درک کند و ثانیاً در مباحث سیاسی بیان کردیم که رهبر یک جامعه باید کسی باشد که بتواند تمام مصالح مورد نیاز جامعه را محقق سازد، پس به هیچ عنوان نمی‌توانیم نقشی برای انتخاب مردم در مشروعیت بخشی به حاکم قائل شویم هر چند که همراهی آنها با حاکم می‌تواند سیر فعالیت او را تسریع بخشد. بعد از بیان این مبانی، علامه مصباح (ره) بیان می‌کنند که دیدگاه انتخاب‌گرایی آقای منتظری در دو مدعای اصلی خود، یعنی عدم امکان نصب فقها در عصر غیبت و امکان جعل ولایت به وسیله انتخاب مردم، مبتلا به اشکال است.

الف) مدعای اول: عدم امکان جعل نصب فقها در عصر غیبت: این دیدگاه بین نصب خاص و عام خلط کرده است، آنچه امکان نصب ندارد، نصب خاص است، اما نصب عام امکان وقوعی دارد و توسط اهل بیت (ع) واقع شده است و اعمالش وجوب کفایی دارد.

ب) مدعای دوم: امکان جعل ولایت به وسیله مردم: این مدعا هم دچار اشکال و غیر ممکن است و تالی فاسدهای فراوانی دارد. از جمله: ۱) انشاء ولایت از شئون الهی است که جز برای فقها و مؤمنین

عادل در صورت نبود فقها، جعل شده است. انشاء نه از شئون مردم است و نه خدا آن را به آنها واگذار کرده است.

۲) انتخابی بودن، مستلزم محدود شدن ولایت فقیه به حدود زمان و مکان است؛ یعنی فقیه، برای کسانی حکمش اعتبار خواهد داشت که او را انتخاب کرده اند؛ حال آنکه چنین پیامدهایی مورد پذیرش شریعت الهی و حتی قائل همین دیدگاه نیست؛ چرا که ولایت فقیه محدود به زمان مشخصی نبوده و نیز از جهت مکانی، ولایت او حتی در حق کسانی که در خارج از مرزها هستند نافذ است؛

۳) لازمه این دیدگاه آن است که فقیه از زمانی ولایت داشته باشد که مردم او را انتخاب نمایند، در این صورت لازم می آید که اجرای بخش وسیعی از احکام اسلام تا زمان انتخاب مردم، تعطیل شود؛ قاطبة فقهای شیعه از همان صدر اسلام تا کنون، بسیاری از تصرفات همچون تصرف در خمس، زکات، انفال و وجوهات شرعیه، قضاوت، اجرای حدود الهی و... را در محدوده اختیارات خود انجام داده اند و هیچ گاه اِعمال ولایت خود را مشروط به انتخاب مردم نکرده، به همان میزانی که دستشان باز بود، در امور مسلمین ورود پیدا می کردند.

## ۴. شبهات دینی

### • تشکیک در معنای ولایت

آقای دکتر حائری در کتابی با عنوان حکمت و حکومت، که در لندن منتشر شد، چند اشکال صریح راجع به ولایت فقیه مطرح می کند:

۱. ولایت در اسلام به معنای حکومت نیست!

به نظر ایشان ولایت فقیه اساساً به معنای حکومت نیست. ولایت به معنای حکومت اسلامی بدون غایت است و ملاً احمد نراقی و همه فقهای که از اول تا عصر حاضر از حکومت اسلامی سخن گفته اند، مغالطه لفظی کرده اند. آنان متوجه قضاوت میان شیری که آدم آن را می نوشد و شیری که آدم را می درد، نشدند. یعنی علمای اسلام یک کلمه «ولایت» را در روایات دیده اند و تصور نموده اند آن ولایت به



معنای حکومت است. آقای دکتر حائری تا جایی پیش می‌رود که حتی تعبیر کلمه «ولّی» را در خطبه غدیر که پیامبر اکرم در باره امیرالمؤمنین به کار برده‌اند، به معنای محبت و دوست داشتن می‌گیرد؛ یعنی یکی از ضروریات شیعه را منکر می‌شود؛ زیرا چنانچه «ولّی» را از تشیع بگیرند، در آن صورت شیعه در مسائل حکومتی صدر اسلام با اهل سنت سخنی برای گفتن ندارد. مجمل صحبت ایشان این است که ولایت فقیه به معنای حکومت است (حکومتی که تابع شریعت اسلام می‌باشد)، احتیاج به حکومت نیز علامت سفیه بودن است و ما چون عاقلیم، نیاز به ولّی نداریم. دلیل دیگر ایشان این است که کلمه حکم و حکومت به معنای قضاء و داوری در دعاوی و فصل خصومات، در روایات به کار رفته و به معنای مصطلح «حکومت سیاسی» نیست. در متون شیعی چیزی که اثبات زعامت سیاسی در عصر غیبت برای فقیه عادل کند و دلیل شرعی به نفع حکومت اسلامی باشد، نداریم.

آیت‌الله مصباح یزدی در نقد سخنان آقای حائری می‌گوید: «اجمالاً پاسخ ایشان این است که به غیر از معنایی که استنباط نموده‌اند، معنای دیگری نیز برای ولایت در روایات به کار رفته است. آقای دکتر حائری حاضر می‌شود یکی از محکّمات و زیربناهای تفکر شیعی را خدشه‌دار سازد و ولایت را به محبت معنی کند نه حکومت، تا ثابت کند که ولایت فقیه نیز به معنای حکومت نیست. باید از ایشان پرسید مگر مردم جوامع غیردینی که برای خودشان حکومت دارند، سفیه و مجنون و محجورند و مگر فقط دیوانگان و صغار نیاز به حکومت دارند و عقلاً از حکومت و قانون بی‌نیاز هستند. کافی است تنها یک مرور سطحی در آیات و روایات و در سیره اهل بیت انجام شود. صدها روایت داریم که در آنها والّی، ولایت، متولّی، و ولّی به معنای حاکم و رئیس و زعیم سیاسی و... به کار رفته است. حال ما فرض می‌کنیم هر جا تعبیر «حکم» در روایاتی مانند مقبوله عمر بن حنظله و سایر ادله آمده، تنها به معنای قاضی و حکم است - که البته چنین

چیزی نیست؛ زیرا اولاً، ما تنها دنبال لفظ حاکم نیستیم و با صدها تعبیر دیگر و از دهها طریق دیگر مسأله ضرورت حکومت عاقل تابع ضوابط اثبات شده است. ثانیاً، کلمه حاکم فقط به معنای قاضی نیامده و در معانی مختلفی به کار رفته است - و این که در روایات ما آمده که در عصر غیبت امامان معصوم علیهم السلام فرمودند: ای شیعیان ببینید چه کسانی از شما آگاهتر، فقیه‌تر، با تقواتر، و به فکر حقوق مردم هستند، «انسی جَعَلْتُهُ حاکماً علیکم» ما او را حاکم بر شما قرار دادیم، منظور قاضی است و مسایل حکومتی نیست.

اگر این فرض محال را نیز در نظر بگیریم، باید به این آقایان یادآور شویم که مسأله قضا و داوری، برجسته‌ترین مظهر حکومت است؛ یعنی اگر می‌خواهید ببینید حکومت در یک جامعه در دست کیست، باید ببینید مسند قضا از آن کیست. می‌گویند منظور روایات حکومت اسلامی نیست، بلکه مراد این است که تنها قوه قضائیه در دست فقها باشد. می‌پرسم شما به هر کجای دنیا که بروید و بگوئید ما از شما حکومت نمی‌خواهیم، اما فقط قوه قضائیه را به ما بدهید، چه خواهند گفت؟ آیا جدا کردن قوه قضائیه از بقیه حکومت، در واقع به معنای مثله کردن حکومت نیست؟ قوه قضائیه که تنها در مسائل شخصی دخالت نمی‌کند، بلکه در درجه اول عهده‌دار اجرای حقوقی عدالت اجتماعی در جامعه و مسؤول نقد حکومت است.

افزون بر این، آیا شریعت اسلام تنها در مباحث قضایی سخن گفته، یا این که در خارج از حریم مباحث قضایی نیز حرفی زده است؟ رجوع به متون اسلامی آشکار می‌سازد که احکام شریعت اسلامی منحصر در احکام قضایی نیست، بلکه در باب مناسبات اقتصادی، حقوقی، تربیتی و سیاسی نیز احکام فراوانی وجود دارد. حال سؤال دیگر این است که آیا احکام یاد شده باید اجرا شوند یا نه؟ آیا چون امام معصوم غایب است، باید آن دسته از احکام تعطیل شود؟ مسلماً پاسخ منفی است. بنابراین، احکام مزبور چگونه و به دست چه کسی باید اجرا شود؟

به این سؤال هر پاسخی که داده شود، به حکومت اسلامی بازمی‌گردد؛ گرچه نام آن را ولایت فقیه نگذارند. حال قانونی که باید در جامعه اجرا شود، باید چه قانونی باشد؟ مسلمان می‌گوید قوانین اسلامی و لایک می‌گوید قوانین لایک. اگر قرار شد زندگی اجتماعی بدون قانون نشود و اجرای قانون بدون حکومت میسر نباشد و قانون اسلامی باشد، که یک مسلمان عاقل اینها را می‌پذیرد، نتیجه منطقی که بلافاصله به دست می‌آید این است که آن حکومتی که اجرای این قانون را به عهده می‌گیرد خود باید پایبند به این قانون باشد، قانون اسلامی مورد نظر را بشناسد، و در این میان، شناخت اجتهادی بهتر است، و در اجرای آن قانون به عدالت رفتار کند. معنای ولایت مجتهد عادل همین است و چیز دیگری نیست.»

## ۲. عدم جمع ولایت و جمهوریت

به نظر ایشان جمهوری اسلامی که جمع اسلامیت با جمهوریت است یک تناقض عقلی و یک معمای لاینحل و نامعقولی بیش نیست؛ معمایی که عقل بشریت هرگز از عهده حل آن برنخواهد آمد. ایشان می‌گوید اسلامیت با جمهوریت منافات دارد؛ زیرا اسلامیت و ولایت یعنی احکام و ضوابط خاصی باید اجرا شود و همه باید مطیع باشند و هیچ شخص یا نهادی را نشاید که تعدی کند. این، تعریف ایشان از اسلامیت است که به گفته خودشان با جمهوریت منافات دارد. پس جمهوری آن نظامی است که این شرایط را ندارد؛ یعنی همه نباید مطیع آن باشند و اشخاص و نهادها می‌توانند تعدی کنند.

در نقد این دلیل آقای حائری نیز آیت‌الله مصباح می‌فرماید:

«از ایشان می‌پرسیم این تعریف از جمهوری و جمهوریت، در کدام قاموس علوم سیاسی در دنیا از یونان باستان تا امروز وجود دارد؟ این تعریف جمهوریت نیست؛ این تعریف هرج و مرج است. در اصل، نهاد حاکمیت براساس قانونمندی و سلسله مراتب مدیریتی چیده شده است. حتی در فلسفه سیاسی غرب که توماس هابز و

ماکیاولی بنیانگذاران این تفکر هستند، همه می‌گویند دولت مدرن، دولت مطلقه است. مسأله اطاعت‌پذیری و قانونمداری و شهروندی به عنوان اصل ثابت جامعه مدنی لیبرال مطرح است. حال همین موضوع وقتی در جمهوری اسلامی می‌آید، خلاف می‌شود و به زعم آقایان با جمهوریت منافات می‌یابد. آیا در نظام جمهوری قانونمندی و سلسله مراتب مدیریتی و التزام به آن مطرح نیست؟ فرق جمهوری اسلامی و حکومت لائیک در این تبعیت از نهادهای حاکمیت نیست، بلکه فرق در محتوای قوانین آن می‌باشد، و گرنه معنای حاکمیت همین است که آقایان با آن مخالفت می‌کنند.»

### • روایات منع از حکومت

آقای عبدالکریم سروش دلایل بسیاری علیه ولایت فقیه یاد می‌کند. زیربنای اصلی ادله ایشان بر بحث قبض و بسط شریعت استوار است که آن هم برگرفته از تلفیقی از دیدگاه‌های هرمنوتیکی امثال شلایر ماکر و... در غرب و نظریات بازیهای زبانی ویتگنشتاین و... و بحثهایی است که برخی متکلمان مسیحی در غرب مطرح کرده‌اند. کل قبض و بسط، فتوکپی و ترجمه بدون رفرنس از این گونه ایده‌هاست که قبل از ایران، در مصر و شبه جزیره هند، ترجمه و وارد جهان اسلام شده بود.

### ۱. تک معنایی نبودن مفاد دین

از جمله چیزهایی که ایشان در همان قبض و بسط نتیجه‌گیری کرد و از مبانی ادله ایشان علیه حکومت اسلامی می‌باشد، این است که از نظر این جریان، اصولاً مفاد دین، متعین و معلوم و قابل تشخیص و مرزگذاری نیست. دقیقاً مرز معارف و احکام دین کجاست، معلوم نمی‌شود. هیچ کس نمی‌تواند محکم و با اطمینان بگوید که چه چیزی، اسلامی است و چه چیزی، اسلامی نیست؛ زیرا برداشتها شخصی و نسبی است و ما هیچ معیاری نداریم برای این که داوری کنیم که برداشت چه کسی از اسلام، درست است و برداشت چه کسی نادرست؟ بنابراین منطقاً هر نسبیتی را می‌شود به قرآن و روایات داد و باب تفسیر به رأی

باز است. مثلاً بنده براساس دیدگاه خودم به این نتیجه می‌رسم که دین ربطی به حکومت ندارد، آن گاه وارد قرآن و روایات می‌شوم. آقای سروش در پاسخ به این سؤال که دین چیست؟ همان دیدگاه متکلمان مسیحی کالونی و لوتری را مطرح می‌کند. همان دیدگاه آقای جان هیک که در باب پلورالیسم دینی آمده است. خلاصه این دیدگاه این است که در دین، نوع عقاید، اهمیت ندارد. احکام عملی - واجب و حرام فقهی - نیز مهم نمی‌باشند و اینها اصلاً جزء گوهر دین نیستند. بنابراین، دین یعنی تجربه شخصی و باطنی و حالتی که به انسان دست می‌دهد. بدین سان هم عرفان و هم دین، یعنی یک تجربه روانی - شخصی، بدون التزام به احکام عملی و عقاید کلامی خاص. از این روست که ایشان در مقاله «صراطهای مستقیم» خویش می‌گویند همه ادیان عالم مساویند و همه صراط مستقیم هستند.

سخن آیت الله مصباح (ره) در نقد سخنان آقای سروش این چنین است: «با این دیدگاه هرمنوتیکی عملاً حتی خود وحی نیز اعتباری نخواهد داشت چرا از زاویه دید پیامبر نقل شده لذا به طور کلی دین زیر سؤال می‌رود و این ربطی به حکومت و سیاست ندارد. اگر کسی دین را یک تجربه شخصی روانی تعریف کرد، معلوم است که از این دین هیچ وقت حکومت و سیاست و ولایت فقیه بیرون نمی‌آید. اینها به نام عرفان، فقه و شریعت و معارف و عقاید را حذف می‌کنند، ولی بعد معلوم می‌شود که عرفان را نیز قبول ندارند؛ زیرا تجربه روانی که در الهیات غرب آمده نوعی معرفت و آگاهی نیست، بلکه یک حادثه است. حال آن که عرفان اسلامی، نوعی شهود و معرفت است. عرفان در الهیات لیبرال، پروتستان و کلام مسیحی غیر از عرفان در اسلام و متون اسلامی است.»

## ۲. عدم تقسیم حکومت به دینی و غیر دینی

ایشان می‌گویند حکومت و سیاست که دینی و غیردینی ندارد. حکومت تنها مربوط به دنیای مردم است و در هر جای دنیا و با هر مرام

و مسلکی تفاوت نمی‌کند.

سخن آیت الله مصباح (ره) در نقد سخنان آقای سروش این چنین است: «اما این را قبول داریم که چه دین بگویند و چه نگویند، عدل و ظلم واقعا وجود دارد، حسن و قبح نیز همین طور. البته حسن و قبح عقلی و ذاتی را با یکدیگر نباید اشتباه کرد. تا این جا را ما می‌پذیریم. اما سؤال این است که آیا برای دانستن اینها به شریعت نیاز نداریم؟ اگر در تشخیص ارزشها راهنمایی لازم نیست و همه انسانها خود، آنها را تشخیص می‌دهند، این همه بحث و مجادله بر سر تشخیص و مصادیق ارزش و ضدارزش در جهان برای چیست؟ ارزشها قابل تقسیم به دینی و غیردینی هستند، به این معنی که دین مصادیقی را ارزش معرفی می‌کند و مصادیق دیگری را ضدارزش. البته بدان معنی نیست که چون دین گفته فلان امر ارزش است ارزش شده، بلکه منظور این است که ما بدون کمک وحی نمی‌توانیم همه مصادیق ارزش و ضدارزش را بفهمیم و بشناسیم. نیاز به نبوت نیز برای همین بوده است و گرنه چه نیازی به ارسال رسل و فرستادن دین بوده است؟ اصلاً امر حکومت هم به کنار، فرق دین و کفر چیست؟

حال اگر کسی قبول کرد که ارزشهای اسلامی واقعا موجودیتی دارند، سؤال این است که آیا روش با ارزش ارتباطی دارد یا نه؟ آیا با هر روشی می‌شود به ارزش خاصی رسید؟ آیا خود روشها به ارزشی و غیرارزشی تقسیم نمی‌شوند؟ حقیقت این است که ارزشها و روشها در تفکر دینی گامهایی واقعی به سوی کمالات واقعی و مطلق تلقی می‌شوند. در تفکر اسلامی، همه ارزشها در سایه یک ارزش مطلق، ارزش می‌شوند. آن ارزش مطلق همان تقرب به خداست که تنها تکامل واقعی و حقیقی در عالم انسانی است. روش تحقق این ارزشها و نیل به آن، همانا عبودیت است. روشهای مشروع نیز روشهای وصول به ارزشها و تحقق اهداف ارزشی، چه به طور مستقیم چه با واسطه، همگی فروع یا مقدمات عبودیتند. ارزشهای اسلامی را در متن اصول عقاید و



اخلاقیات اسلام و روشهای اسلامی برای نیل به این ارزشها را در فقه اسلامی، می‌توان سراغ گرفت. ارزشهایی از قبیل عدالت، علم، نظم، برادری، محبت، حق‌شناسی، ایثار و .. همگی از آن‌رو ارزشی‌اند که راه کمال انسانها را هموار می‌کنند و ظلم و جهل و فقر و فلاکت و فساد و فحشا و رشوه و سایر محرّمات و گناهان ضد ارزشند؛ زیرا راه کمال و عبودیت را سدّ می‌کنند. احکام فقهی، روشهای وصول به کمالات را نشان می‌دهند و کانالهای عبودیت و استکمال را بیان می‌کنند. جهاد و زکات و نماز و امر به معروف و نهی از منکر و ... روشهایی برای تحقق ارزشها هستند و لذا ارزشی‌اند. قمار، زنا، میخوارگی، سرقت، غصب، استثمار، دروغ و ... مانع تحقق ارزشها و کمال آدمی از نظر فردی و جمعی هستند، از این‌رو، ضد ارزش و حرامند. بنابراین ارزش و ضد ارزش به معنای عام کلمه، در سه سطح، قابل بررسی است: عقاید، اخلاق و رفتار.»

### ۳. عدم تساوی دین و فقه

اشکال دیگر آقای سروش از این قرار است: فقه یک علم سرتاپا دنیوی است و در خور دنیاست از این رو نمی‌توان دین را صرفاً محدود به فقه دانست. آنانی که طرفدار ولایت فقیه هستند، در واقع ادعا می‌کنند که اسلام فقط فقه است لذا به گفته آقای سروش اسلام فقاهتی بی‌فایده است.

سخن آیت‌الله مصباح (ره) در نقد سخنان آقای سروش این چنین است: «اولاً اسلام فقاهتی یعنی اسلامی که علاوه بر رعایت اخلاق، راهبردهای عملی نیز دارد؛ یعنی روش عملی تحقق ارزشها را گفته است. معنای اسلام فقاهتی این نیست که اسلام فقط فقه است. ثانیاً کدام یک از نظریه‌پردازان اسلامی و فقهای شیعه حکومت اسلامی را حکومتی یافته‌اند که بی‌توجه به مسائل عقلی و اعتقادی و اخلاق اسلامی جامعه و نیز حقوق شرعی مردم، تنها در پی اعمال مقررات و احکام فرعی به هر ترتیب و هر قیمتی می‌باشد. ثالثاً ولایت فقیه در هیچ

نظریه فقهی بدین معنی نبوده که همه مشکلات اجتماع و حکومت، از سنخ امور حقوقی فرض شده است. بسیاری از جوانب حکومت، البته حقوقی نیست؛ اما جوانب حقوقی را در جامعه اسلامی، براساس حقوق اسلامی باید حل کرد نه حقوق بشر غربی، و مناسبات اجتماعی را در حریم فقه اسلامی باید تنظیم کرد، نه دستگاههای حقوقی لیبرال! از طرف دیگر، فقه اسلامی صرفاً حقوق به معنای اخصّ (حقوق جزایی) نیز نیست، بلکه تنظیمات رفتاری براساس احکام خدا و رسول صلی الله علیه و آله، بنا به فرض، در راستای اخلاق اسلامی و مبتنی بر عقاید اسلامی تشریع شده‌اند و در این صورت بر کدام بخش از حیات بشری می‌توان انگشت نهاد که بی‌ربط با حق و حقوق و وظیفه باشد؟! اینکه آقای سروش متأسف است از اینکه در باب حکومت، بیشتر فقهاء سخن گفته‌اند و فیلسوفان مسلمان اغلب به امور عامه و مابعدالطبیعه - و نه سیاست مدن - اکتفا کرده‌اند. این تأسف بجاست اگر مراد از آن عدم کفایت مذاکرات کلامی و عقلی در باب فلسفه سیاست و حقوق در جهان اسلام و محافل علمی و دینی ما باشد و قابل انکار نیست؛ اما چرا باید بحث فقهی از بحث فلسفی بیشتر باشد؟! پاسخ واضح است؛ زیرا گذشته از مبادی عام و عقلی در مقوله حکومت و مدنیت، کلیه متفکران مسلمان در پیشفرض‌های مهمی مربوط به این مقوله در سایه نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نحوی منطقی به اجماع می‌رسند و چه نیازی به تجدید مطلع در این باب می‌تواند باشد تا همواره گفت‌وگو از صفر و از ابتدا شروع شود؟!»

#### ۴. متناقض بودن عبارت حکومت دینی

حکومت یعنی الزام، قانون، زندان، برخورد خشن، جریمه و غیره، اما دین یک چیز لطیف است. دین یعنی حبّ، محبت قلبی و لاکراهی فی الدین، اما حکومت همه‌اش اکراه و الزام و قانون و خشونت و برخورد است و اساساً حکومت با دین قابل جمع نیست. پس حکومت دینی امری است پارادوکسیکال!

در نقد این سخنان نیز آیت‌الله مصباح می‌فرماید: «اولاً، معنای «لا اکراه فی الدین» آن چیزی نیست که ایشان استنباط کرده‌اند. «لا اکراه فی الدین» در مورد پذیرش اصل دین است. تکلیف پیامبران ابلاغ حق و باطل به مردم و برخورد با آنانی است که خلاف قوانین شریعت عمل می‌کنند اما دیگر آنها مسؤول این نیستند که مردم حتماً در دل نیز ایمان بیاورند. البته اگر قوانین حکومتی و اجتماعی را نقض کنند باید با آنها برخورد شود و در جای جای قرآن بر این امر تأکید شده و این فقط مخصوص حکومت‌های دینی نیست، در حکومت‌های لائیک نیز همین‌طور است. اصولاً قانون یعنی آنچه اجباراً و از سر کراهت نیز باید اطاعت شود. اگر حاکمیت وضع قانون نکند یا قوانینش لازم‌الرعایه نباشد، حکومت نیست. چگونه است که قوانین لائیک با حقوق بشر و با آزادی عقیده و ایمان سازگار دانسته می‌شود، اما نوبت به قوانین اسلام که می‌رسد، نقض ایمان آزاد و نوعی اکراه است؟! بدین‌سان، چنانچه تکلیف الهی به معنای اکراه در دین نباشد، نظریه ولایت فقیه نیز مستلزم اکراه در دین نخواهد بود. بعد اجتماعی و حکومتی ربطی به مسأله ایمان قلبی ندارد. منطقه دل اصولاً زوربردار نیست. مسلم است که کسی با اکراه و اجبار نمی‌تواند مؤمنی را کافر و یا کافری را مؤمن گرداند؛ اما بحث حکومت بحث ایمان قلبی نیست، بحث سازماندهی جامعه است.

ثانیاً، ایمان آزادی که آقای سروش از آن دم می‌زند، یعنی چه؟ ایمان به چه؟ و آزاد از چه؟ آیا حتی آزاد از عواقب منطقی خود ایمان است؟! آیا ایمان آزاد، مدلولات و ملزوماتی ندارد؟! آیا مؤمن می‌تواند به لوازم عملی ایمان خود بی‌مبالا باشد؟! ایمان آوردن تکویناً آزاد است، اما اساساً ایمان به سلسله‌ای از اصول و فروع، به معنای سلب آزادیهای بدوی ماقبل ایمان از خویشستن است. الزامی است که مستند به اختیار است. فقه، چیزی جز مقررات دینی نیست. منطقی نیست که کسی مدعی شود اسلام را پذیرفته، اما چون ایمان باید آزاد باشد،

مقررات اسلام را نمی‌پذیرد! این تناقض دیگری است؛ زیرا همین که فرد یا جامعه‌ای به چیزی ایمان آزاد آورد، در واقع ملتزم به لوازم آن نیز شده است و این جا پای یک ضرورت منطقی و نه اجباری قهرآمیز در میان است. یک انسان منطقی که مشاعرش کار می‌کند، با پذیرش اصول عقاید اسلام، منطقا فروع اخلاقی و فقهی را که بر این اصول متفرع می‌شود نیز آزادانه پذیرفته است، و مگر تسلیم و ایمان، مفهومی جز این دارد؟! در غیر این صورت باید ایمان آزاد آقای سروش را همان تردید بلکه تکذیب دانست؛ زیرا ایمان نمی‌تواند تنها لقلقه زبان و یک اقرار لفظی باشد.»

### ۵. تافی حق و تکلیف

سروش می‌گوید در تفکر دینی، دائم از تکلیف سخن گفته می‌شود، در حالی که در تفکر مدرن و حکومتداری، دائم سخن از حق است. در پاسخ به این نگاه ایشان، آیت‌الله مصباح می‌فرماید: «اولا تکلیف و حق دو روی یک سکه‌اند. تکلیف بنده در برابر شما می‌شود حق شما به گردن بنده. اصلاً تکلیف بدون حق و حق بدون تکلیف وجود ندارد و امکان تحقق برای آن متصور نیست. اگر ولیّ فقیه به عنوان حاکم حقوق و اختیاراتی دارد، قطعاً به همان اندازه مسؤولیت و تکلیف دارد و باید در دنیا و آخرت پاسخگو باشد. قدرت بدون مسؤولیت و مسؤولیت بدون قدرت، معنی ندارد. ثانیاً زبان دین تنها زبان تکلیف نیست، چنان که زبان دین، تنها زبان حق نیز نیست. زبان دین زبان حق و تکلیف با هم است. آری، زبان سکولار، تنها زبان حقوق بشر است، تا بشر هر کار دلش خواست انجام دهد و در آن جا مسؤولیت مطرح نیست.»

### ۳. شبهات تاریخی و اجتماعی

آقای محسن کدیور یکی از کسانی است که با جدیت تمام به دنبال نقد نظریه ولایت فقیه است. ایشان به طور معمول از دو روش برای نقد این نظریه استفاده می‌کند که هر دو در واقع با استناد به امور تاریخی و

اجتماعی به دنبال ابطال نظریه ولایت فقیه هستند. (در حالی که ابطال این نظریه نیاز به دلایل فلسفی یا فقهی دارد) در اینجا خلاصه‌ای از دو استدلال آقای کدیور بیان خواهد شد:

### الف) پیشینه تاریخی نداشتن نظریه ولایت فقیه

مهمترین استدلالی که آقای کدیور از آن بهره می‌برد، این است که نظریه ولایت فقیه در بین فقهای متقدم شیعه سابقه نداشته و یکی از ابداعات امام خمینی (ره) است.

آیت الله مصباح یزدی (ره) در نقد این دیدگاه می‌فرماید: «اولین مساله اینکه ایشان در سایت خود برخی از فقهای متقدم شیعه را معرفی کرده و معتقد است که این افراد مخالف نظریه ولایت فقیه بوده اند. برای مثال به نظر ایشان آیت الله مهدی شمس الدین، نظریه ولایت مردم بر خودشان را برتر از ولایت فقیه می‌دانستند. ذکر اسامی و نظرات فقهای متقدم در این باره دو نتیجه را در ضمن خود دارد: اول اینکه پس نظریه ولایت فقیه در زمان این فقها نیز وجود داشته که آنها با آن مخالف کرده اند. دوم اینکه از خلال نظر آنها اینگونه بر می آید که آنها نه در اصل ولایت فقیه بلکه در محدوده اختیارات ولی فقیه اختلاف نظر داشتند. دومین مساله نیز اینکه برخلاف نظر آقای کدیور مساله ولایت فقیه یکی از مسائل اجماعی بین فقها و حتی فلاسفه مسلمان بوده است. در بخش ادله اثبات ولایت فقیه به تفصیل نظرات فقهای بزرگ شیعه و سنی در این باره بیان شده و اجماع محصل از اقوال آنها حاصل شده است.»

### ب) ابتدال فقها در سیاست

دومین استدلالی که آقای کدیور به آن متوسل می‌شود، حتمی بودن به ابتدال کشیده شدن فقها در بطن سیاست است. به نظر ایشان از آنجایی که سیاست عرصه دروغ‌گویی، نیرنگ و فساد است، ورود فقها به این عرصه نتیجه ای جز به ابتدال کشیده شدن خود آنها ندارد. نقد آیت الله مصباح (ره) به این وجه استدلال ایشان چنین است: «اولا منظور ایشان از سیاست همان سیاست مدرنی است که بر مبنای

انسان‌شناختی‌ها بزی استوار است و فقط با نیرنگ و حیل می‌توان آن را اداره کرد. اما در مدل سیاست‌ورزی اسلامی و دین، حاکم به دنبال سعادت شهروندان است و شهروندان نیز از این بابت به او عشق می‌ورزند و همکاری می‌کنند. ثانیا حتی برفرض قبول این مسأله که عرصه سیاست عرصه‌ی سالمی نیست، شاید این نتیجه گرفته شود که این فساد بخاطر عدم حضور فقها در آن عرصه بوده و لذا فقها باید به آن ورود کرده و این عرصه را نیز به سمت هدایت بشر سوق دهند.»







## مقدمه بحث

### تبیین علم دینی

ایده «علم دینی» یا اسلامی سازی معرفت، ایده نوظهوری نیست و از دیرباز دغدغه های جدی اندیشمندان مسلمان بوده است. مسأله علم دینی از آنرو اهمیت دارد که برای طرح ریزی در حوزه نرم افزاری تمدن اسلامی از لوازم اصلی و اساسی است. علم دینی محصول اسلام شناسی و علم شناسی دقیق است. مدافعان علم دینی به طور دقیق هویت علم را شناختند و اسلام را خوب فهم کردند. آنها در راستای اقامه دین به دنبال تحقق دین در تمام ارکان فردی و اجتماعی می باشند. آنها به درستی فهمیدند که علم، مبتنی بر یکسری جهان بینی و وابسته به نظام ارزشی است و علم جدید را حامل جهان بینی و نظام ارزشی مادی و لیبرالی می دانند. معتقدند با تکیه بر جهان بینی و نظام ارزشی الهی و اسلامی، می توان علم جدیدی ایجاد کرد، که حق بین تر واقع بین تر باشد و ابعاد بهتر و بیشتر و دقیق تری از پدیده های مورد مطالعه را نشان دهد.

این مسأله به شدت مورد مخالفت روشنفکران غرب گرا و برخی گفتمان های فکری بوده است. از جمله سردمداران مخالف با علم دینی، عبدالکریم سروش است. او در جلسه ۱۴ مجموعه سخنرانی هایی که تحت عنوان سلوک دیندارانه داشتند بیان می کنند: «در کشور ما به دلیل وقوع انقلاب اسلامی و هوس ناصواب اسلامی کردن همه چیز یعنی گستردن سایه دین بر سر همه چیز که من نام آنرا ماکسیمانیسم دینی نامیده ام، حاکمان ما بر آن شده اند که این سایه را بر سر علوم نیز بیندازند. این هوس باطل و یک خیال باطل و رویای تحقق ناپذیر است.» تصور ایشان این است که «ایده علوم انسانی اسلامی» و «ایده اسلامی سازی علم» محصول وقوع انقلاب بوده است و هوسی از سوی

حاکمان این انقلاب است. در حالی که این ایده اساساً ربطی به انقلاب اسلامی ندارد، بلکه انقلاب محصول و معلول این ایده است. البته پس از انقلاب اسلامی، هم نیاز بیشتری به این ایده احساس شد و همچنین مدافعان جدی‌تری پیدا کرد. اساساً این ایده اختصاص به کشور ما ندارد، در کشورهایی مانند هند، پاکستان، مالزی، مصر و حتی فلسطین اشغالی این حرکت شروع شده است.

سخنان مدافعان ایده علم دینی این است که این علوم انسانی غربی حتی در کانون تولید هم، در حل مسائل و بحران‌های اجتماعی و انسانی موفق نبوده‌اند. در کتاب رابطه علم و دین چنین آمده است: «به اعتقاد ما، روشی که امروزه بر فضای علمی غرب غالب است و کم‌یا بیش به کشورهای دیگر هم سرایت کرده است، هرچند عناصر درستی دارد، ولی من حیث المجموع روشی ناقص و نادرست است. تکیه ما بر نادرستی علوم غربی به دلیل سیطره این علوم بر فضای علمی و دانشگاهی ما از یک سو، و ریشه‌دواندن آنها در تاروپود جامعه و ساختار اداری و سیاسی کشور از سوی دیگر است که حیات اجتماعی ما را به شدت تحت تأثیر قرار داده است، به‌ویژه در علوم انسانی که به یک معنا، نرم‌افزار مدیریت کشور و تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان در ساحت‌های مختلف اجتماعی به حساب می‌آید. ما در مقابل، روشی را پیشنهاد می‌کنیم که بتواند جلوی آن آسیب‌ها و آفت‌ها را بگیرد و از نواقص آن به دور باشد. آموزه‌های اسلامی دانشمند مسلمان را به گونه‌ای تربیت می‌کند که بتواند از این کاستی‌ها و کژی‌ها دور و سالم بماند، و از این جهت، اسم این روش و علم برآمده از آن را «اسلامی» می‌گذاریم.»<sup>[۱]</sup> آیت‌الله مصباح (ره) همچنین درباره اهمیت پرداختن به علم دینی می‌فرماید: «بخش دیگر [علوم انسانی]، علمی است که سطح خاص‌تری دارد و بیشتر با نخبگان ارتباط پیدا می‌کند؛ با کسانی که در نهادهای مختلف دولتی و شبه‌دولتی در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها فعالیت می‌کنند. این افراد از یک سلسله گزاره‌های علوم انسانی استفاده می‌کنند



که اگر خدای ناکرده انحرافی در آن‌ها پیدا شود، ابتدا زیانش متوجه گروه خاصی می‌شود؛ ولی نهایتاً با واسطه به سایر مردم هم سرایت می‌کند؛ مثل مسایل اقتصادی، حقوقی، سیاسی و... اگر اقتصاد ما به معنای واقعی کلمه اقتصاد اسلامی نباشد و کسانی بر اساس همان تنوری‌های اقتصادی غربی که در دنیا معروف است، تصمیم‌گیری کنند، اختلالاتی در دستگاه‌های مربوط پیدا خواهد شد و طبعاً با واسطه، نقایص آن به عموم مردم هم سرایت می‌کند. مثلاً اگر در بعضی از برنامه‌های اقتصادی بر اساس اقتصاد رایج جهان و اقتصاد لیبرال تصمیم‌گیری شود این احتمال وجود دارد که بعضی از قوانین ما با مسایل ربوی آلوده شود. این اشکال، اول متوجه نخبگانی است که در قوه‌ی مقننه یا در دولت و وزارت اقتصاد یا وزارت‌های مربوط دیگر در تصمیم‌گیری‌ها مؤثرند؛ ولی به هر حال فساد آن به همه جامعه سرایت می‌کند. این هم بخشی از علوم انسانی است که مستقیماً با همه‌ی مردم سروکار ندارد؛ ولی با واسطه‌ی نخبگان، تصمیم‌گیران، برنامه‌سازان و تصمیم‌سازان به مردم هم می‌رسد.»<sup>[۲]</sup>

آیت الله مصباح یزدی (ره) از بزرگترین و نخستین اندیشمندان اسلامی است که سالیان متمادی دغدغه بحث علم و دین را داشته است. یکی از امتیازات ویژه آیت الله مصباح این است که افزون بر اینکه در علوم مختلف اسلامی صاحب‌نظرند، با عمده‌ترین رشته‌های علوم انسانی نیز آشنایی عمیقی دارند و در بسیاری از آنها صاحب تالیف و نظریه هم هستند. تاکنون آثار فراوانی در دانش‌هایی همچون علوم سیاسی، اخلاق، حقوق و تعلیم و تربیت، مدیریت، اقتصاد، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی از ایشان منتشر شده است. در کنار اینها از نزدیک با فضا‌های دانشگاهی و مجامع علمی در ایران و غرب و جهان اسلام آشنایی دارند. به تعبیر حجت‌الاسلام شریفی، به صورت مشخص آیت الله مصباح (ره) از دهه پنجاه در زمینه رابطه دین و علوم انسانی به صورت نظری و عملی اقداماتی را انجام داده است.<sup>[۳]</sup> در نیمه دوم دهه پنجاه، با پذیرش مسئولیت بخش

آموزش مؤسسه در راه حق، برای نخستین بار تلاش کرد برخی از طلاب جوان را به کمک یک برنامه آموزشی مدون، با علوم انسانی و علوم رایج دانشگاهی آشنا سازد. وی سپس در دهه شصت (در سال ۱۳۶۶) تأسیس مرکزی تخصصی در این زمینه با عنوان «بنیاد فرهنگی باقرالعلوم» تأسیس کرد و فارغ التحصیلان دوره‌های آموزشی مؤسسه در راه حق را در گروه‌های تخصصی تری مثل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، علوم تربیتی، مدیریت، تاریخ، کلام و دین‌شناسی به کار گرفت.

سپس در سال ۱۳۷۴ش با ادغام آن دو بخش، یکی از بزرگترین مراکز آموزشی و پژوهشی را در حوزه علمیه قم با نام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) تأسیس کرد؛ که تاکنون در سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا، چند هزار فارغ التحصیل در رشته‌های مختلف علوم انسانی داشته است. اسلامی سازی علوم انسانی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و قرار گرفتن اسلام و آموزه‌های اسلامی در جایگاهی در کشور ما و به تبع در بسیاری از کشورهای اسلامی، از اهمیت بیشتری برخوردار شد. رهبران انقلاب، از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون همواره این دغدغه را داشته‌اند. به همین منظور در نخستین گام، ستاد انقلاب فرهنگی ایجاد شد که بعدها به شورای عالی انقلاب فرهنگی تغییر یافت و تقریباً همزمان دفتر همکاری حوزه و دانشگاه با مسئولیت آیت الله مصباح یزدی (ره) راه‌اندازی گردید. این مرکز در گام اول، با حضور یکصد نفر از اساتید دانشگاه و عده‌ای از عالمان حوزوی، تلاش شد دیدگاه‌های رایج غربی در پنج حوزه با توجه به دیدگاه‌های اسلام، پالایش و زمینه شروع به کار دانشگاه‌ها فراهم شود.<sup>[۴]</sup> رابطه علم و دین عنوان کتابی است که نظریات و دیدگاه‌های استاد مصباح (ره) را در این حوزه به تفصیل بازبینی و بررسی کرده است. علاوه بر آن، چند مقاله نیز عهده‌دار تفصیل این دیدگاه شده‌اند.

#### پی‌نوشت:

- ۱- محمد تقی مصباح یزدی، رابطه علم و دین، ص ۳۳.
- ۲- مصاحبه با آیت الله مصباح، علم دینی و اسلامی سازی علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح یزدی، ماهنامه معارف، شماره ۸۶.
- ۳- احمد حسین شریفی، مبانی علوم انسانی اسلامی، ص ۴۶، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- ۴- احمد حسین شریفی، مبانی علوم انسانی اسلامی، ص ۴۶، چاپ دوم، ۱۳۹۳.



## تعریف علم و دین از منظر آیت الله مصباح (ره)

آیت الله مصباح (ره) در تحلیل مسأله «علم دینی» همچون بسیاری دیگر از موضوعات، از تحلیل واژگان به کار رفته در این ترکیب و سپس تحلیل اصطلاح ترکیبی علم دینی شروع می کند و بدین ترتیب با شفاف سازی واژگان و اصطلاحات، سعی می کند هم بسیاری از نقدها به «علم دینی» را پاسخ دهند، هم بسیاری از دیدگاه های موجود در این رابطه را تحلیل و بررسی نمایند و هم دیدگاه مورد نظر خود را به صورت شفاف و مشخص و در چارچوبی تعریف شده عرضه نمایند.<sup>[۱]</sup> قضاوتی کلی درباره رابطه علم و دین، قضاوتی خام و غیرعلمی است، بلکه باید از یک سو، معانی مختلف علم از یکدیگر تفکیک گردد، و از سوی دیگر، تعاریف مختلف دین و اجزاء گوناگون آن به طور مجزا در نظر گرفته شده، رابطه هر یک از گزینه های ممکن با یکدیگر سنجیده شود.

ایشان معتقدند اگر علم را به عنوان مجموعه مسائلی که محوری واحد آنها را به یکدیگر مرتبط کرده، تعریف کنیم، سؤالی که در اینجا مطرح می شود آن است که آیا هر رشته علمی، از آن جهت که مجموعه ای از سؤال هاست،



علم نامیده می‌شود، یا تنها مجموعه جواب‌های صحیح به آن مسائل «علم» اند؟ اگر گزینه نخست را انتخاب کنیم و مجموعه‌ای از مسائل را علم بدانیم، اسکت یک علم را همین مسأله‌ها - از آن جهت که مسأله‌اند - تشکیل می‌دهند، بنابراین هر تلاشی برای حل یک مسأله - خواه این تلاش موفق باشد یا ناموفق - کوششی عالمانه در راه یافتن پاسخ یک سؤال است. بر اساس این اصطلاح، همه این نظریات علمی‌اند، زیرا در علم بودن، کشف واقع شرط نیست، بلکه هدف علم آن است که تئوری‌هایی مطرح و پردازش شود و فرمول‌هایی به دست آید که بتوان از آنها در زندگی استفاده کرد. اما اگر گزینه دوم را بپذیریم، یعنی علم را فقط پاسخ صحیح مسائل را علم بدانیم، در این صورت، جواب‌ها و راه‌حل‌هایی که مطابق با واقع نباشند، یا بعدها کشف شود که کلیت نداشته یا غلط بوده‌اند، اصلاً علم به حساب نمی‌آیند، بلکه به عنوان شبه‌علم، علم‌نما، یا اوهام طبقه‌بندی می‌شوند.<sup>[۲]</sup>

تعریفی که آیت‌الله مصباح (ره) از علم در ترکیب علم دینی استفاده برمی‌گزینند و بر اساس آن به تحلیل مسأله می‌پردازند این است که: «(علم) برحسب تعریف مورد قبول، مجموعه قضایایی است که از موضوع و محمولی تشکیل شده، پاسخی برای اثبات یا نفی می‌طلبند. هر تلاشی در این راه، تلاشی از سنخ آن علم به شمار می‌رود که به تناسب علم مربوط نام‌های مختلفی بر آن می‌نهند؛ فقهات (در فقه)، تفلسف (در فلسفه)، و پژوهش علمی (در علوم تجربی). بنابر این تعریف، اولاً، تک‌گزاره‌هایی که حاکی از واقعیات نفس‌الامری یا مبین روابط ارزشی باشند علم تلقی نمی‌شوند؛ ثانیاً رشته‌های علمی که مشتمل بر گزاره‌های ارزشی و دستوری باشند در دایره علوم جای می‌گیرند؛ ثالثاً روش علم منحصر در تجربه حسی نخواهد بود، بلکه مجموعه شناخت‌هایی که حول یک محور باشند مصداقی از علم به حساب می‌آیند، خواه با روش عقلی حاصل شوند، یا با روش‌های نقلی، شهودی، یا تجربی.»<sup>[۳]</sup>

در اینکه منظور از دین چیست، بیش از «علم» اختلاف و تعدد دیدگاه وجود دارد. از منظر آیت الله مصباح دقیق‌ترین دین، تعریف آن بر اساس هدف و غایت است. به این صورت که دین عبارت است از: «نظامی اعتقادی، ارزشی و رفتاری که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر بیان شده است.» بنابراین، دین به دو شرط همه امور زندگی انسان، اعم از فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی را در بر می‌گیرد: شرط اول آنکه نقش آنها در سعادت ابدی انسان لحاظ شود و شرط دوم اینکه در چارچوب اختیار و اراده انسان باشند؛ زیرا امور غیر اختیاری به خودی خود، نقشی در سعادت یا شقاوت آدمی ندارند.<sup>[4]</sup> بر اساس تعریف پذیرفته شده از دین، دانسته می‌شود که دین اصالتاً تعهدی نسبت به تبیین حقائق خارجی و عینی ندارد؛ دین صرفاً موظف است آن دسته از حقایقی که اولاً، آگاهی از آنها شرط سعادت است و ثانیاً، هیچ راه دیگری برای فهم و درک آنها نیست، برای بشر بیان کند. بر این اساس، متعهد است حقایق مربوط به تفصیل و جزئیات مبدأ و معاد و نبوت و سایر اصول اعتقادی را بیان کند. در کتاب رابطه علم و دین آمده آیت الله مصباح (ره) تعریف مختار خود را اینگونه توضیح می‌دهد: «(دین) نیز در تعریف منتخب ما، اسلام ناب است که هدف اصلی آن نشان دادن راه سعادت به انسان‌هاست. به همین دلیل، همه تعالیم نظری و عملی که به این هدف معطوف باشد جزء دین است، و محدود به آموزه‌هایی نیست که از منبع یا روش خاصی به دست آمده باشند. منبع این آموزه‌ها به تناسب مسأله مورد بحث می‌تواند خود واقعیت، عقل، وحی، یا طبیعت محسوس باشد. دستیابی به تعالیم دین اسلام درباره موضوعات مختلف نیز به تناسب موضوع ممکن است با روش شهودی (علم حضوری)، عقلی، نقلی، یا تجربی میسر گردد.»<sup>[5]</sup> ایشان در جایی دیگر فرمودند: «با توجه به تعاریف علم (کشف حقیقت) و دین (برنامه جامع فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی) ترکیب علم دینی شکل می‌گیرد. در تعریف صحیح

علم دینی باید شأن ذاتی دین و هدف اصلی آن حفظ شود که همانا بیان حقایقی است که دسترسی به آن‌ها از راه‌های متعارف و عمومی فهم امکان‌پذیر نیست.<sup>[۶]</sup>

بنابراین «آنچه خارج از این چارچوب در متون دینی مورد اشاره قرار گیرد، اموری جنبی است که نه بیان آنها به کمال دین می‌افزاید، و نه عدم بیان آنها نقصی برای دین به‌شمار می‌آید.»<sup>[۷]</sup> «به عبارت دیگر، بیان ارزش رفتارهای انسان از جهت تأثیرگذاری آنها بر سعادت یا شقاوت انسان در حیطه وظایف دین قرار می‌گیرد، و نه همه حیثیات و مسائل مربوط به انسان یا حتی افعال انسانی.»<sup>[۸]</sup> از این‌رو بیان واقعیات مربوط به حقایق فیزیکی و شیمیایی، پدیده‌های زمین‌شناختی و کیهانی، ساختمان بدن انسان، بیماری و سلامت جسمانی، آسیب‌های روانی و راه درمان آنها، و هزاران مسئله دیگر مانند آنها از وظایف دین به‌شمار نمی‌روند. لذا حضور دین در همه عرصه‌های زندگی انسان به معنای آن نیست که همه مسائل بشری از لحاظ کیفیت وقوع خارجی در دین آمده است، بلکه به معنای این است که دین ارزش‌گذاری همه رفتارهای بشری و بیان رابطه آنها با سعادت یا شقاوت ابدی را عهده دار است. به این صورت که کلیات این امور در دین آمده است و تطبیق این قواعد کلی بر امور جزئی باید بر اساس روش اجتهادی صورت بگیرد.<sup>[۹]</sup> «به دیگر سخن، وظیفه اصلی دین این نیست که روابط میان پدیده‌ها را تبیین کند، بلکه رسالت دین بیان رابطه پدیده‌ها با روح انسان و نقش آنها در تأمین مصلحت ابدی انسان است. وظیفه کشف خواص فیزیکی و شیمیایی مواد و تبیین میزان و نوع عناصری که برای تشکیل مواد مختلف لازم‌اند بر عهده علم است، ولی بیان نحوه استفاده از اشیا برای تأمین سعادت واقعی انسان از عهده علم خارج است، و این وظیفه سترگ بر دوش دین نهاده شده است.»<sup>[۱۰]</sup>

## نقش دین در ابعاد علوم و نظریه علم دینی آیت الله مصباح

نظریه علم دینی آیت الله مصباح (ره) بر این مبنا استوار است که هویت علم و ساختار و چارچوب اصلی علم را مبانی علم تشکیل می دهد. اگر این مبانی اسلامی باشد، علم نیز اسلامی خواهد بود. علم اسلامی مبتنی بر مبانی هستی شناسی، معرفت شناسی، الاهیاتی و دین شناسی، انسان شناسی و ارزش شناسی باید ایجاد شود. البته ایشان مسائل و مقاصد نیز دخیل می دانند اما نقش آفرینی مبانی در علوم را پررنگ می دانند. علم انسانی اسلامی علمی است که مبانی آن نیز اسلامی باشد اما اینکه فقط با اسلامی بودن مبانی انتظار داشته باشیم، علم اسلامی باشد صحیح نیست. در مقاله ای تحت عنوان «مدیریت اسلامی» که اوائل دهه هفتاد مطرح بود، در شماره ۱۷ مجله معرفت: «دین با ارائه مبانی تصدیقی و اصول موضوعه خاص که متناسب با جهان بینی الاهی است، دین از این طریق در نظریه های علوم اثر می گذارد. مثلاً دانشمندی که معتقد به خدا و تدبیر حکیمانه اوست و اعتقاد به جهان غیب و ماوراء طبیعت و روح مجرد و حیات ابدی دارد، نظریه های ماتریالیستی را نمی پذیرد و بدیل آن نظریه های موافق با جهان بینی الاهی و انسان شناسی دینی را برمیگزیند.»<sup>[۱]</sup>

یکی از نقاط قوت موجود در نظریه علم دینی استاد مصباح (ره) که جان کلام نظریه ایشان بوده و کاربرد نظریه علم دینی را در علوم انسانی معنادار ساخته است، توجه به ساحت های گوناگون علم و ارتباط آن با دین است. از نظر ایشان، علوم انسانی دارای دو مقام توصیف (Descriptive) و توصیه (Normative) است. منظور از مقام توصیف، ساحتی از علم است که تنها به توصیف یک پدیده و چگونگی پدید آمدن آن و عوامل تأثیرگذار در پیدایش و تحول آن میپردازند. این مقام اشارهای به مسائل ارزشی ندارد و به خودی خود توصیه های در زمینه انجام یا ترک کاری نخواهد داشت. آقای

آقای مصباح (ره) معتقد است دین علی الاصول در ابعاد توصیفی علوم انسانی دخالتی نمی‌کند، اما همین که این علوم پا به عرصه توصیه و بیان دستورالعمل و هنجار می‌گذارند، ممکن است با هنجارها و ارزشهای دینی تصادم پیدا کنند. دین در این عرصه می‌تواند یاور علم باشد. البته با استفاده از مجموع سخنان ایشان به دست می‌آید که منظور ایشان این نیست که دین به هیچ وجه در بعد توصیفی علوم نقشی ندارد بلکه منظور ایشان آن است که نباید از متون دینی و رسالت دین انتظار داشت که مستقیماً قواعد و قوانین ناظر به توصیف پدیده‌ها را در اختیار ما قرار بدهد.<sup>[۱۲]</sup>

بنابراین طبق نظر آیت الله مصباح (ره): «در علوم انسانی تا جایی که سخن از تشریح ماهیت یک پدیده انسانی یا اجتماعی و تبیین رابطه آن با دیگر پدیده‌هاست، با علم محض سروکار داریم. این علوم که صرفاً به توصیف واقعیات انسانی و اجتماعی می‌پردازند میان دین‌داران و بی‌دینان، مسلمانان و غیرمسلمانان مشترک‌اند. ولی به محض آن که پا را از توصیف فراتر گذاشته، به قلمرو ارزش‌گذاری، هنجاریابی، و توصیه دستورالعمل‌های اقتصادی، حقوقی، تربیتی، و مانند آنها وارد شویم، به مرزهای مشترک با دین پا گذاشته‌ایم. به عنوان نمونه، در مباحث اقتصادی، مطالعه و تبیین کانیسم‌های علمی حاکم بر بازار جزئی از علم اقتصاد است که دینی و غیردینی ندارد. ولی هنگامی که بحث از کمیت و کیفیت تولید، نوع کالا، هدف از تولید، قیمت‌گذاری، رقابت، فروش، و مانند آنها به میان می‌آید، ارزش‌هایی در تعیین این مسائل دخالت دارند که با هدف دین تداخل پیدا می‌کنند. از این‌رو، اعتقادات، اخلاقیات، و احکام عملی دین می‌توانند اصول موضوعه، پاسخ‌ها، و دستورالعمل‌های اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهند.»<sup>[۱۳]</sup> بر این اساس، اقتصاد دینی (اسلامی) علمی است که مبانی عقیدتی و ارزشی دین را در سطوح مختلف این علم مد نظر قرار می‌دهد و با آن مطابقت دارد، یا دست‌کم با آنها تنافی ندارد. ضرورت این مطابقت و

عدم تنافی یک الزام تعبدی صرف نیست، بلکه خود بر اصولی مبتنی است که در جای خود با برهان عقلی به اثبات رسیده است، و به همین دلیل مورد قبول و تأکید ماست. در مقابل، نظریاتی علمی که یا بر مبانی ضددینی مانند ماتریالیسم، انکار مجردات، و انکار روح مستقل از بدن مبتنی اند، یا روش‌ها و رفتارهایی را پیشنهاد می‌کنند که با باورها یا ارزش‌های دینی ناسازگار یا در تضادند، مصادیق علم غیردینی یا ضددینی به شمار می‌آیند. «علومی که در مبانی، ارزش‌ها یا روش‌هایشان با یکی از مؤلفه‌های دین (باورها، ارزش‌ها، و احکام) دارای مرز مشترک باشند، می‌توانند دینی یا غیردینی باشند. این‌گونه علوم، در صورتی دینی خواهند بود که در آنها نظریاتی را مبنا قرار دهیم که مورد تأیید دین باشند، یا دست‌کم دین آنها را نفی نکند؛ خواه این نظریات را دیگران مطرح کرده‌باشند، یا خود بر اساس مبانی دینی نظریه‌ای را ابداع کرده، به عنوان احتمال مطرح کنیم و با دلایل منطقی و روش معتبر آن را اثبات و نظریات رقیب را نقد نماییم. بنابراین، چنین نیست که با داشتن منابع و حیانی اسلام، از همه علوم بی‌نیاز باشیم، چرا که حتی در مسائل عملی و ارزشی نیز دست‌کم برای شناخت موضوعات، به علوم مختلفی نیاز داریم. ازسوی دیگر، چنان نیست که با شناختن و فراگرفتن علوم، از دین بی‌نیاز شویم، چرا که شناخت موضوعات بدون تعیین حکم عملی آنها از سوی دین، تضمینی برای راه یافتن به سعادت حقیقی ندارد.»<sup>[۱۴]</sup>

در ترکیب وصفی علم دینی، «دینی» صفتی برای علم است. آیا این وصف توضیحی است یا احترازی؟ اگر قید «دینی» توضیحی باشد، به این معناست که هر علمی دینی است، ولی تلقی عمومی از این ترکیب آن است که این قید احترازی است و حاکی از آن است که علم، در یک حالت و بر اساس یک سلسله ملاک‌ها دینی است و در حالتی دیگر، غیردینی... لازمه نقش احترازی برای وصف «دینی» در ترکیب علم دینی این است که در سایه این نسبت، وصفی برای علم حاصل شده



است که اگر این قید را نمی‌آوردیم، آن وصف را نمی‌داشت.»  
بنابراین اساساً اسلامی کردن علمی که موضوعات، مسائل و اهداف آنها هیچ تضاد و ارتباطی با دین ندارد، معنا محصلی ندارد. علوم دینی به علم علمی گفته می‌شود که اولاً مبانی، ارزش‌ها، موضوعات، مسائل، روش یا اهداف‌شان با یکی از مؤلفه‌های سه گانه اصلی دین یعنی باورها، ارزش‌ها و احکام دارای مرز مشترک باشند و ثانیاً در آنها نظریاتی را مبنای قرار بدهیم که مورد تأیید دین باشند، یا دست کم دین آنها را نفی نکند.<sup>[۱۵]</sup> بر همین اساس زمانی که به قلمرو ارزش‌گذاری، هنجار یابی و توصیه‌های اجتماعی، روانشناختی، اقتصادی، مدیریتی، تربیتی، حقوقی و امثال آنها وارد می‌شویم به مرزهای مشترک با دین پا گذاشته‌ایم و اینجا جایی است که با علوم انسانی غربی یا غیر اسلامی متفاوت می‌شود.

استاد مصباح(ره) معیار دینی بودن علم را اولاً در امکان توصیف ارزشی علم شمرده، ثانیاً همراهی و همسویی علم با دین را ملاک دینی خواندن علم می‌داند. در این تصویر، علم ماهیتی سه وجهی می‌یابد؛ علم لایه شرط و بی طرفی که فاقد ارزش‌گذاری دینی است، علم موافق و ملایم دین که «علم دینی» نامیده می‌شود و علم مخالف دین که همان علم سکولار است. در تصویر استاد از علم، پس از استعدادسنجی علم، همسویی منابع، مبانی، روش، مسائل، اهداف و نتایج علم با دین، معیار دینی شدن علم دانسته شده است. به نظر می‌رسد در این مرحله تمام معیارهای ذکر شده به یک میزان موضوعیت دارند و هیچ یک ترجیحی نخواهد داشت.<sup>[۱۶]</sup>

مخلص کلام از دیدگاه آیت الله مصباح، علم کشف واقع است و دین الهی حق منحصراً دین اسلام است که راه سعادت و شقاوت انسان‌ها را در حوزه باورها و ارزش‌ها مشخص می‌کند. بنابراین، علم دینی علمی است که در حوزه‌های مرتبط با سعادت و شقاوت انسان و باورها و ارزش‌ها از منابع صحیح دینی و با استفاده از روش‌شناسی

صحیح (روش فقهاتی) بدان رسیده باشیم و نتیجه نیز یقینی باشد. در متون دینی، مسائل مختلفی مطرح شده است که ناظر به علوم طبیعی، پزشکی و ... است. از آنجاکه شأن دین هدایتگری به سمت سعادت است، علم دینی باید همسو با این شأن تعریف شود. بنابراین، هر گزاره‌ای که با روش‌های معتبر اثبات شود علم دینی نخواهد بود، زیرا دین وظیفه‌ای در قبال کشف روابط علیّ میان پدیده‌ها ندارد. آنچه برای دین ضرورت دارد شناخت و بیان تأثیر پدیده‌ها در سعادت و شقاوت انسان است. این امر در بسیاری موارد با عمل اختیاری انسان در ارتباط است. در میان علوم، موضوع علوم انسانی بررسی کنش‌های ارادی و آگاهانه انسانی، و احکام و آثار و پیامدهای آن است، مانند علم اخلاق یا حقوق. بنابراین و با توجه به جایگاه بی بدیل علوم انسانی در ساخت تفکر بشری و سبک زندگی انسان‌ها، از دیدگاه استاد، اسلامی کردن علوم در گستره علوم انسانی اسلامی محقق می‌شود.<sup>[۱۷]</sup> آیت الله مصباح می‌فرماید: «ما می‌گوییم يك اختلاف مبنایی در متدلوژی علوم انسانی داریم. و آن اختلاف این است که اگر مطلبی را براساس تعبد بر وحی، مستند و اثبات کردیم، این هم علم است؛ علم به معنای اعتقاد یقینی کاشف از واقع. علم اسلامی دایره ادله‌اش وسیع‌تر و متدلوژی آن گسترده‌تر است. باید توجه داشته باشیم اگر از عرف جهانی اصطلاح علم خارج شدیم و پوزیتیویست‌ها دیگر این را علم ندانستند، این گناه و ذنب لایغفری نیست دست کم ارزش داخلی دارد و ارزشش بیشتر از مباحثی است که از راه حس اثبات می‌شود. اگر ما بتوانیم سیطره فرهنگی‌مان را در این بخش گسترش بدهیم و هویت علمی خودمان را بیشتر اثبات کنیم، دنیا هم خواهد پذیرفت.»<sup>[۱۸]</sup>

### پی‌نوشت:

۱- احمدحسین شریفی، مبنای علوم انسانی اسلامی، ص ۴۶، چاپ دوم، ۱۳۹۳.

- ۲- محمدتقی مصباح‌یزدی، رابطه علم و دین، ص ۷۴-۷۵.
- ۳- همان، ص ۱۲۲-۱۲۳.
- ۴- احمدحسین شریفی، مبانی علوم انسانی اسلامی، ص ۲۵۴، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- ۵- محمدتقی مصباح‌یزدی، رابطه علم و دین، ص ۲۰۴.
- ۶- مصاحبه با آیت الله مصباح، علم دینی و اسلامی سازی علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح‌یزدی، ماهنامه معارف، شماره ۸۶.
- ۷- محمدتقی مصباح‌یزدی، «سلسله گفت و شنودهایی در مورد مباحث بنیادی علوم انسانی، فصلنامه مصباح، س ۲، ش ۸ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۱۸-۱۹.
- ۸- محمدتقی مصباح‌یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱: ۶۲.
- ۹- احمدحسین شریفی، مبانی علوم انسانی اسلامی، ص ۲۵۶، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- ۱۰- محمدتقی مصباح‌یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۵۹-۶۰.
- ۱۱- محمدتقی مصباح‌یزدی، مدیریت اسلامی، مجله معرفت شماره ۱۷.
- ۱۲- احمدحسین شریفی، مبانی علوم انسانی اسلامی، ص ۲۵۹، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- ۱۳- محمدتقی مصباح‌یزدی، پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی، ص ۲۸۶.
- ۱۴- محمدتقی مصباح‌یزدی، «سلسله گفت و شنودهایی در مورد مباحث بنیادی علوم انسانی»، فصلنامه مصباح، س ۲، ش ۸ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۱۹-۲۰.
- ۱۵- احمدحسین شریفی، مبانی علوم انسانی اسلامی، ص ۲۰۷-۲۰۸، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- ۱۶- جعفر سالمی، مصطفی جعفرطیاری، چیستی علم سکولار و علم دینی و معیارهای آن در دیدگاه استاد مصباح و آیتالله جوادی آملی، پژوهشنامه امامیه، سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۳۹۸، ص ۲۷-۴۵.
- ۱۷- عسکری سلیمانی امیری و آسیه گنج‌خانی، بررسی چیستی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت الله مصباح‌یزدی، آیین حکمت سال نهم پاییز ۱۳۹۶ شماره ۳۳.
- ۱۸- مصاحبه با آیت الله مصباح، علم دینی و اسلامی سازی علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح‌یزدی، ماهنامه معارف، شماره ۸۶.



## تفاوت بومی سازی علوم با اسلامی سازی

منظور از بومی سازی و اسلامی کردن علوم، صرف تعویض اصطلاحات نیست، بلکه تغییر جهان بینی ها و استفاده از منبع وحی در تولید علم است. گزاره هایی که به نام علوم انسانی شناخته می شود و در اطرافش کتاب ها نوشته شده، خاستگاهش مغرب زمین است و خواه ناخواه تأثیر فرهنگ و ادبیات غرب در آن ها تعبیه شده است. اصطلاحاتش با همان اصطلاحاتی که موافق فرهنگ غربی است شکل گرفته است و سردمداران و صاحبان نظریه های معروف آن، عمدتاً اهل مغرب زمین هستند. کتاب های دانشگاهی ما نیز با اندکی تغییر، ترجمه ای است از کتاب هایی که در اروپا و آمریکا نوشته شده است. یک یا چند مثال اروپایی را برداشته اند، مثال ایرانی گذاشته اند و به اصطلاح بومی سازی شده است. به نظر ما، تا آن جا که مربوط به اصطلاحات و ادبیات باشد، مشکلی ایجاد نمی شود؛ ولی بحث های دیگری هست که برمی گردد به بینش ها و جهان بینی ها، به یک نظریات زیربنایی که در مبانی عمدتاً با فرهنگ غرب سازگاری دارد و بر آن اساس پایه ریزی شده است. مسأله اینجاست که یک اصطلاحی بار فرهنگی دارد.<sup>[۱]</sup>

## موانع تحقق فرایند بومی‌سازی در علوم انسانی

مشکل جدی ما تا به حال، خودباختگی بود. فکر می‌کردیم نهایت علمی که ما به دانشگاه می‌توانیم بیاموزیم، ترجمه مطالبی است که دانشمندان غربی در اختیار ما قرار داده‌اند. جوانان ما را این‌طور تربیت کرده بودند که خودتان در این زمینه‌ها چیزی ندارید. اگر چیزی یاد بگیرید، همین‌هاست که ما به شما می‌دهیم. همان‌طور که در زمینه صنعت و تکنولوژی القا شده بود. این روزها آن‌چه برای ما مهم است این است که با توجه به این که در یک شرایط اجتماعی و سیاسی بسیار استثنایی در طول تاریخ قرار گرفته‌ایم، روح خودباوری و اعتماد به نفس که در جوانان بیدار شده را تقویت کنیم تا در حرکتی که آغاز شده، قدم‌های بلندی بردارند. امروز این امکانات فراهم شده که بتوان در یک فضایی احساس استقلال فکری کرد. جرئت نقد افکار دیگران را پیدا کرد، البته نقد بعد از فهم صحیح. آن وقتی واقعاً نقد ما پذیرفته و قابل قبول است که حرف طرف مقابل را درست درک کرده باشیم، نه این که یک تصور اجمالی داشته باشیم. هنر بزرگ شهید مطهری این بود که وقتی می‌خواست افکار دیگران را نقد کند، نظریه‌های آن‌ها را بهتر از خودشان تبیین می‌کرد. بارها از مارکسیست‌ها شنیده شد که ایشان نظریه‌های مارکسیستی را از خود ما بهتر تبیین می‌کند و آن وقت به حق هم نقد می‌کرد.<sup>[۲]</sup> این که می‌بینید در بسیاری از زمینه‌های علوم انسانی عقب هستیم، به خاطر این است که در این زمینه‌ها برنامه‌ریزی نشده است. علوم طبیعی و تجربی چون نتایج دنیوی داشته، انگیزه زیاد بوده است. کار بنیادی در این جاها چون منافع مادی زیادی ندارد، باید با انگیزه‌های الهی انجام گیرد. البته این کار، کار یک نفر یا دو نفر نیست، به یک مجموعه انسانی مناسب نیاز دارد. به مجموعه‌ای از انسان‌هایی نیاز است که دو خصلت داشته باشند: اولاً باورشان باشد که اینها باید تغییر کند. ثانیاً همت این کار را نیز داشته باشند. متأسفانه نه آن باور وجود دارد و نه آن همت.

### پی‌نوشت:

- ۱- مصباح یزدی، محمد تقی، بازخوانی سخنان آیت الله مصباح یزدی در مورد پالایش علوم انسانی، خبرگزاری فارس، حوزه آئین و اندیشه، شماره ۸۹۰۶۰۶۰۶۹۴.
- ۲- مصباح یزدی، محمد تقی، بازخوانی سخنان آیت الله مصباح یزدی در مورد پالایش علوم انسانی، خبرگزاری فارس، حوزه آئین و اندیشه، شماره ۸۹۰۶۰۶۰۶۹۴.





## راهکارهای اساسی اسلامی سازی علوم انسانی از منظر آیت الله مصباح (ره)

طبق نظر ایشان دو گام اساسی برای اسلامی سازی علوم انسانی وجود دارد:<sup>[۱]</sup>

### گام نخست: نقد علوم علوم انسانی رایج

یکی از اولین گام‌ها برای اسلامی سازی علوم، تبیین و نقد علوم رایج، تشخیص سره از ناسره در میان نظریات مطرح، و اثبات نظریاتی استوار بر اساس مبانی صحیح است. نقدها همه در یک سطح نیستند، بلکه برخی روبنایی و برخی زیربنایی اند. برای تولید علم دینی و اثبات نظریات صحیح، از هیچ‌یک از دو نوع نقد مذکور بی‌نیاز نیستیم. ساده‌ترین و روبنایی‌ترین شکل برخورد با علوم موجود آن است که نتایج تحقیقات آنها با همان متد تجربی خودشان، و براساس اصول موضوعه‌ای که در آنها پذیرش عام یافته‌اند، مورد بررسی نقادانه قرار گیرند تا روشن شود آیا به اصول و روش‌های خود پای‌بند بوده‌اند یا خیر. این اولین گام برای خروج از تقلید کورکورانه بوده، روندی جاری در

همه علوم است که محققان در هر زمینه سعی می‌کنند تا نقاط ضعف تحقیقات، نظریات، و مکاتب حوزه تخصصی خود را بیابند و با اصلاح آنها، علم را گامی به پیش برانند.

رویکرد حقیقت‌جویانه به علوم ایجاب می‌کند که در مرحله اول، حوزه معرفت‌شناسی تقویت شود. به این منظور، باید راه‌های صحیح کشف واقعیت - که چه بسا اعتبار برخی از آنها خیلی بیش از ادراکات حسی باشد - شناسایی، اثبات، و ارزش‌یابی شوند. تنها پس از معرفت‌شناسی است که نوبت به حوزه متافیزیک و هستی‌شناسی می‌رسد که اصولی عقلی - مانند اصل علیت و مسائل مربوط به آن - را بررسی و اثبات می‌کند که مورد نیاز علوم‌اند و در فلسفه اثبات می‌شوند. برای تولید علوم بر اساس مبانی استوار و متین عقلی به چنین طرح جامع و گسترده‌ای نیاز است، و پذیرفتن چنین طرحی با آموزه‌های اسلامی کاملاً موافق است. در آموزه‌های اسلامی اثبات می‌شود که راه‌های کسب معرفت منحصر به حس و تجربه نیست، بلکه از همه راه‌هایی که انسان‌ها در اختیار دارند می‌توان به معرفت دست یافت؛ راه‌هایی مانند عقل، شهود عرفانی انسان‌های برجسته‌تر، و معارف و حیانی که انسان‌های ممتازی به نام انبیا می‌توانند مستقیماً از خدای متعال تلقی کنند. همچنین در جای خودش اثبات می‌کنیم که اعتبار راه‌های غیرحسی نه تنها کم‌تر از روش حسی و تجربی نیست، بلکه اعتبار ادراکات بسیاری از آنها از ادراکات حسی - که منشأ علوم تجربی‌اند - بیشتر می‌باشد.

### گام دوم: تبیین و اثبات مبانی علوم

گام بعدی در تولید علم دینی یا اسلامی سازی علوم آن است که اصول موضوعه آنها را بر اساسی استوار بنا کنیم. اصول موضوعه مشترک میان همه علوم را می‌توان به چند دسته کلی تقسیم نمود: مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی، و مبانی دین‌شناختی. البته این تقسیم حصر عقلی نیست و می‌توان به تناسب

موضوعات و اهداف مختلف، مبانی دیگری نیز به این فهرست افزود. بنابراین، اولین گام برای تولید علم دینی، و اسلامی کردن علوم، این است که مبانی علوم را با دلایل متقن اثبات کنیم. ادعای ما این است که می‌توانیم با دلایل عقلی یقینی، منظومه‌ای از علوم و معارف را ارائه بدهیم که منطقی‌ترین بحث‌ها در آن مطرح شده و به اثبات رسیده باشند، و با مبانی فکر اسلامی هم‌خوانی داشته باشند. از این‌رو می‌توان آن را علم اسلامی یا علم دینی نامید، زیرا این حقایق همان چیزی است که اسلام - و به فرمایش مقام معظم رهبری، «قرآن» - می‌گوید. این منظومه فکری از اساسی‌ترین نقطه در فکر بشر که معرفت‌شناسی است، شروع شده، به دنبال آن هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، و دیگر علوم و معارف می‌آیند. تا معرفت‌شناسی صحیحی نداشته باشیم، نوبت به حل مسائل هستی‌شناختی نمی‌رسد، و بدون داشتن فهمی صحیح از مسائل کلی هستی (فلسفه)، شناخت درستی از پدیده‌ها - اعم از پدیده‌های طبیعی و انسانی - نخواهیم داشت، و بدون شناخت کامل پدیده‌ها، درک روابط علی و معلولی (و دیگر انواع رابطه) میان آنها میسر نمی‌شود.

در علوم انسانی هم وضع به همین منوال است. در آنجا هم منطقاً باید از نقطه‌ای شروع کرد که ریشه‌ای‌ترین مسائل حل شوند، و بر اساس آنها باید با طی مراحل منطقی، گام به گام پیش رفت تا به شناخت حقیقت انسان رسید. علم دینی در صورتی معنایی معقول خواهد داشت که دین حاکی از حقایقی باشد که از سوی خداوند علیم و حکیم نازل شده است. ایمان به حقایقی چون خداوند، وحی، و حیات اخروی، رابطه میان زندگی دنیا و آخرت را چون پیوستاری ترسیم می‌کند که اعمال اختیاری انسان در این جهان نقشی اساسی را در تکامل و یا انحطاط نهایی او ایفا می‌کنند، رفتارهای او می‌توانند در سعادت یا شقاوت ابدیش تأثیرگذار باشند، و دین برای هدایت بشر به قدم گذاشتن در راهی است که به سعادت منتهی می‌شود. در این صورت است که

همه افعال انسان رنگ ارزشی به خود می‌گیرد، و دین حق دارد درباره آنها قضاوت کند. کوتاه سخن آن‌که دین ورای نتایج دنیوی رفتارها، به حیثیتی از رفتارها نظر دارد که موجب سعادت یا شقاوت می‌شود. «برای فهم و کشف نظر دین، باید در انتخاب منابع و چگونگی فهم آنها دقت و وسواس بسیار به خرج داد، به گونه‌ای که اگر قرار است، حتی به عنوان یک احتمال، به روایتی استناد شود، باید روایتی معتبر و از نظر فقهی قابل استناد باشد. بی‌دقتی و سهل‌انگاری در سند یا دلالت آنچه به دین نسبت داده می‌شود می‌تواند موجب سوء تفاهم‌هایی بزرگ شده، انحراف‌هایی در اندیشه و عمل را به بار آورد.»<sup>[۲]</sup>

### بی‌نوشت:

۱- خلاصه‌ای از ص ۲۳۷ - ۲۵۳ کتاب رابطه علم و دین.

۲- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مجموعه مقالات حقوق، مقاله ۹، ص ۹.







## مقدمه بحث

### تعدد قرائت‌ها و پلورالیسم

«از جمله مباحثی معرفتی که در سال‌های پس از دوم خرداد به صورت جدی حتی در نشریات غیرعلمی و روزنامه‌های ژورنالیست سیاسی مطرح می‌شد، بحث پلورالیسم دینی یا قرائت‌های مختلف از دین بود. برخی حقیقت واحد را نفی می‌کردند و برخی از قرائت‌های متعدد از حقیقت واحد سخن می‌گفتند و عده‌ای به همزیستی ادیان و مذاهب مختلف در کنار یکدیگر می‌پرداختند. عده‌ای به «تعدد آرا و فتاوی‌ای علما» استناد می‌جستند و همگی آیت الله مصباح را مخالف دیدگاه‌های خود می‌پنداشتند و برای اثبات ادعای خود به تیر برخی از روزنامه‌ها که از میان سخنان علمی و مفصل ایشان انتخاب می‌شد، استناد می‌جستند.»<sup>[۱]</sup> برای نمونه می‌توان به این سخن عمادالدین باقی اشاره کرد: «مصباح یزدی تنها یک قرائت را از دین می‌پذیرد و قرائت‌های دیگر را ناسخ قالب عمومی می‌داند؛ پس برای دفاع از قرائت خویش مجبور است که با قرائت‌های دیگر مبارزه کند... سخنان ایشان قرائت خاصی از دین را در معرض همگان وامی‌گذارد و با توجه به قرائت غالب بین علما که مصباح یزدی می‌خواهد با این آرا مبارزه کند و همین که وی می‌کوشد رأی خود را بر دیگر آرا چیره سازد، سبب خودکشی وی می‌شود»<sup>[۲]</sup>

«بحثی که از دکتر سروش (با کتاب صراط‌های مستقیم و قبض و بسط توریک شریعت) تا آقای مجتهد شبستری گرفته تا حتی رئیس جمهور وقت (آقای خاتمی) به آن پرداختند و رسانه‌ها هم بیش از پیش به آن دامن می‌زدند. رئیس جمهور وقت حتی اختلاف علما را محصول قرائت‌های مختلف از دین دانست.»<sup>[۳]</sup> دکتر عبدالکریم سروش یکی از شخصیت‌هایی است که به ترویج نظریه پلورالیسم دینی در ایران



پرداخت، با این وجود بارها از پذیرش دعوت آیت الله مصباح برای مناظره، سرباز زد و حتی از پذیرش دعوت شخصیت‌های دیگر نیز اجتناب کرد. بسیج دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف، بیان کرد: «تا کنون گروه‌های دانشجویی، ۱۷ بار از آقای کدیور، ۱۲ بار از آقای محمد مجتهد شبستری و ۲۱ بار از آقای سروش برای مناظره با شخصیت‌های علمی دعوت کرده‌اند که این آقایان هر بار به بهانه‌ای امتناع ورزیده‌اند.»<sup>[۴]</sup> بحث تعدد قرائت‌ها یک بحث علمی است که بیشتر باید در مباحث معرفت‌شناختی از آن بحث کرد و به آن پرداخت، اما به دلایل مختلف در آن زمان نقل مباحث ژورنالیسم اندیشه بود و از استاد دانشگاه تا راننده تاکسی هم از آن دم می‌زدند.

البته بحث تعدد قرائت‌ها با وجود اینکه با پلورالیسم مبانی مشترکی دارد و حرف‌ها هم تا حدودی به هم شبیه‌اند اما دو نظریه‌اند و تعدد قرائت‌ها، در زمینه فهم‌ها و معرفت‌های مختلف از دین واحد مطرح است و پلورالیسم در زمینه اختلاف‌های ادیان گوناگون؛ قصد ما این است که از مبانی مشترک این دو نظریه بحث کنیم و تا حدودی به ابعاد مشترک آن دو نظر داریم؛ شاید هم بتوان یک وجه جامعی و یک تعریف واحدی از پلورالیسم ارائه داد که نظریه تعدد قرائت‌ها را هم در بگیرد. آن مفهوم جامعی که می‌توان در نظر گرفت این است که پلورالیسم اساساً به معنای پذیرش کثرت است؛ پلورالیسم سیاسی یعنی به رسمیت شناختن احزاب گوناگون و پرهیز از تک‌حزبی و پلورالیسم فرهنگی یعنی پذیرفتن فرهنگ‌های گوناگون. بر این اساس می‌توان در یک مفهوم مشترک گفت پلورالیسم دینی یعنی پذیرش کثرت در حیطه دین و به رسمیت شناختن همه ادیان یا فهم‌های متعدد از یک دین؛ به تعبیری دیگر، پلورالیسم یعنی پذیرش کثرت؛ اگر این کثرت در حیطه یک دین خاص و فهم‌های متعدد از دین خاص باشد، عموماً از آن به «تعدد قرائت‌ها» تعبیر می‌کنند. اما پلورالیسم به پذیرش فهم‌های کثیر و متعدد از دین خاص یعنی همان تعدد قرائت‌ها منحصر نیست بلکه «به رسمیت شناختن ادیان گوناگون و

حق دانستن همه ادیان» را هم شامل می‌شود.

بنابراین پلورالیسم دینی و پذیرش کثرت در دین، دو قسم است:

۱. پذیرش کثرت در یک دین خاص: یعنی اینکه فهم‌های متعدد از یک دین خاص همه معتبرند که عموماً از آن به نظریه «تعدد قرائت‌ها» یاد می‌شود؛

۲. پذیرش و به رسمیت شناختن ادیان گوناگون: که عموماً از آن به «پلورالیسم» تعبیر می‌شود که بر طبق آن معنای مشترک می‌توانیم آن را پلورالیسم به معنای خاص بنامیم.

- در زمینه قسم دوم ما با سه سؤال عمده مواجه هستیم: آیا دین حق واحد است یا متعدد؟ اگر دین حق واحد است، وضعیت نجات و رستگاری پیروان بقیه ادیان چیست؟ آیا معنای انحصار حقانیت به دین واحد، این است که پیروان دیگر ادیان اهل نجات نیستند؟ و سؤال آخر اینکه نحوه رفتار و تعامل با پیروان دیگر ادیان چگونه باید باشد؟. بر اساس این پلورالیسم سه قسم خواهد بود:

۱) پلورالیسم در حقانیت: یعنی اعتقاد به اعتبار و حقانیت ادیان گوناگون (هرچند متعارض و متضاد باشند)

۲) پلورالیسم در نجات: اعتقاد به نجات‌یافتگی و رستگاری پیروان ادیان گوناگون؛

۳) پلورالیسم رفتاری: اعتقاد به لزوم رفتار مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان گوناگون؛

ما ابتدا از پیشینه و زمینه پلورالیسم دینی در غرب و ایران بحث می‌کنیم، بعد به لوازم ناپذیرفتنی این دو نظریه می‌پردازیم و سپس به رابطه تعدد قرائات با اختلاف فتاوا اشاره می‌کنیم و در انتها از اقسام پلورالیسم به معنای خاص بحث می‌کنیم.

### بی‌نوشت:

۱- گفتمان مصباح ص ۵۰۱.

۲- عمادالدین باقی، روزنامه‌ی آریا، ۱۹ بهمن ۱۳۷۸- نقل گفتمان مصباح ص ۵۰۶.

۳- روزنامه‌ی همشهری، ۲۳ تیر ۱۳۷۸- نقل گفتمان مصباح ص ۵۰۸-۵۰۹.

۴- روزنامه رسالت، ۲۱ دی ۱۳۷۹- نقل از گفتمان مصباح ص ۵۳۳-۵۳۵.



## پیشینه و زمینه نظر به پلورالیسم دینی و تعدد قرائت‌ها

زادگاه و بستر طرح مسأله تعدد قرائات مغرب زمین است.<sup>[۱]</sup> ناسازگاری مفاد کتاب مقدس با اکتشافات علمی و اختلافات مذهبی و جنگ‌های خونین پروتستان‌ها با کاتولیک‌ها از زمینه‌های پلورالیسم است. مصلحان جامعه برای از میان برداشتن درگیری‌های مذهبی، به تئوری‌سازی روی آوردند و پلورالیسم دینی و پذیرفتن قرائت‌های متعدد را مطرح کردند و گفتند همه دین‌ها درست است و بر این اساس نه کاتولیک‌ها بر خطا هستند و نه پروتستان‌ها بدعت‌گذارند و نه ادیان دیگر باطلند؛ زیرا متون مقدس بیش از یک معنا دارند و این معانی نیز در عرض یکدیگر هستند و هیچ یک بر دیگری ترجیح ندارد. یعنی دو عامل در پلورالیسم و تعدد قرائت‌ها تأثیرگذار بود یکی عامل فکری (یعنی به هدف سازگار کردن مفاد کتاب مقدس با داده‌های علوم تجربی) و دیگری عامل سیاسی-اجتماعی (به هدف خاتمه دادن به جنگ‌های مذهبی) که البته هیچ یک از دو زمینه در ایران وجود ندارد.

سؤال این است که وقتی در ایران هیچ یک از این دوزمینه نبود، پس عامل طرح پلورالیسم و تعدد قرائت‌ها در ایران چه بود؟ چه چیزی باعث شد که این مسأله در ایران طرح شود؟

از دیدگاه آیت الله مصباح ظن قوی درباره طرح پلورالیسم در ایران، انگیزه سیاسی است. استعمارگران و کسانی که در پی جهانی‌سازی فرهنگ غربی هستند به یادی خود در کشورهای مختلف سفارش کرده‌اند تا زمینه فرهنگی این امر را فراهم آورند یکی از آن زمینه‌ها این است که مردم را برای پذیرفتن افکار و آرای متضاد آماده کند؛ زیرا تا زمانی که دیگران، مثلاً مسلمانان بر حقانیت عقیده خود اصرار داشته باشند زمینه جهانی شدن فرهنگ آمریکایی فراهم نخواهد شد. البته از نظر ایشان در برخی از موارد ضعف نفس و غربرگی باعث شده تا برخی به تعدد قرائت‌ها روی آورند، و برخی دیگر نیز انگیزه خیرخواهانه دارند پو می‌خواهند مردم به ویژه جوانان را به دین جذب کنند. آنان به این منظور به طرح تعدد قرائات متون می‌پردازند تا متون دینی با نظریات رایج علمی منافاتی پیدا نکند.<sup>[۲]</sup>

### لوازم و تبعات پلورالیسم و تعدد قرائت‌ها

از نظر آیت الله مصباح شاید بتوان گفت مهم‌ترین شبهه برای دین‌زدایی و دورکردن مردم از هدایت الهی و تعالیم انبیا علیهم‌السلام همین شبهه تعدد قرائات باشد که بر اساس آن حتی اگر دو قرائت ضد یکدیگر باشند باز هم هر دو قابل پذیرش است. آنها معتقدند که قواعد ادبی و واژه‌شناسی و اصول محاوره عقلایی هیچ یک در فهم متون دینی معتبر نیست و آنچه ملاک است ذهنیت مخاطب است؛ لذا هیچ ابایی ندارند که برای یک آیه یا روایت، معنایی را بر خلاف قواعد ادبیات عربی و فهم عرفی بیان کنند. از این بالاتر آنان برای کل اسلام صرف‌نظر از آیات و روایات و ادله عقلی، قرائت جدیدی مطرح می‌کنند و برداشت مسلمانان را از صدر اسلام تا کنون «قرائت سنتی» می‌نامند. و بلکه فراتر از این گفته‌اند مسأله این است که در حال حاضر واقعاً اثبات

قطعی حقانیت یا بطلان یک دین غیر ممکن شده است و هیچ راهی نیست که بگوئیم اسلام حق است یا باطل! از این رو بین اسلام یا دیگر ادیان و مذهب فرقی نیست. بحث پلورالیسم و تعدد قرائت‌ها بنابر اینکه آن‌ها را متفاوت معنا کنیم، حداقل از دو مبنای مشترک برخوردارند یکی هرمنوتیک فلسفی و دیگری نمادین بودن زبان دین، که جایگاه اصلی بحث از این دو مبنا، مباحث معرفت‌شناختی است، اما می‌توان گفت این نظریه با صرف‌نظر از مبانی آن (که در معرفت‌شناسی مورد نقد قرار گرفته‌اند - ر.ک: مجتبی مصباح و عبدالله محمدی، معرفت‌شناسی) لوازمی دارند که قابل پذیرش نیستند:

### ۱. بی معنا بودن هدایت‌گری دین

دین برای هدایت بشر است و می‌خواهد هدف و سعادت و راه رسیدن به سعادت را به بشر بنمایاند و اگر فهم‌های مختلف و قرائت‌های گوناگون از دین معتبر باشد، هدایت‌گری دین، معنا نخواهد داشت. و معنا ندارد که فهم‌های متعارض منجر به سعادت شوند. مانند آن است که خدا به جای فرستادن کتاب هدایت و مراقبت و صیانت از تحریف آن، صفحاتی خالی را در اختیار بندگان قرار دهد و از ایشان بخواهد هر یک، به دلخواه خویش، راه هدایت را در آن بنگارد.

### ۲. لغو بودن بعثت انبیاء

اگر همه فهم‌ها و قرائت‌ها معتبر باشند، فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی، کاری لغو و بیهوده خواهند بود؛ چرا که فرستادن انبیاء و تلاش‌های طاق‌فرسای ایشان برای ابلاغ پیام الهی لغو خواهد بود. و بر اساس معتبر بودن همه فهم‌ها و عدم امکان تحقق فهم واحد، هیچ‌گاه پیامبران نمی‌توانند پیام الهی را به بشر انتقال دهند و مقصود انبیاء به هیچ وجه حاصل نخواهد شد.

آیت الله مصباح در این‌باره می‌فرماید: «اگر ما قایل به قرائت‌های متعدد از دین باشیم، نتیجه آن خواهد شد که بودن و نبودن دین تفاوتی نخواهد داشت. دینی که معانی متضادی را برتابد و قابل تفسیرهای

گوناگون باشد و هرکسی بتواند خواسته خود را بر آن تحمیل کند، بود و نبودش مساوی است.»<sup>[۳]</sup>

۳. بی معنا بودن مقررات دینی  
قانون و مقررات زمانی مفید خواهد بود که فهم پذیر باشند اما وجود مقرراتی که فهم آنها ناممکن است و هر تفسیری از آنها معتبر باشد، با نبود آنها هیچ تفاوتی ندارد.

۴. بی معنا شدن اطاعت و عصیان  
معنای اطاعت از یک دین، لبیک گفتن به پیام خداوند و معنای عصیان نافرمانی از دستورهای الهی است. اگر قرار باشد متون دینی به خودی خود پیامی در بر نداشته باشند، و هر کسی بر اساس پیش فرض‌ها و ذهنیت خود آنها را تفسیر کند و همه آن تفاسیر معتبر باشد، هر گناهکاری می‌تواند رفتار خویش را به متون دینی مستند کند و معتبر بداند.

### رابطه تعدد قرائت‌ها با اختلاف فتوا

یکی از شواهدی که عمده‌تاً برای تأیید نظریه تعدد قرائت‌ها به آن تمسک می‌شود، وجود فتاوی‌ای گوناگون و حجیت آنها است. آنها می‌گویند همینکه شما فتوای گوناگون را می‌پذیرید و عمل به هر کدام را کافی می‌دانید، به معنای پذیرش فهم‌های گوناگون و قرائت‌های گوناگون است. سؤال این است که آیا بین تعدد قرائت‌ها و حجیت فتاوی‌ای گوناگون چه نسبتی برقرار است؟ آیا حجیت فتاوی‌ای مختلف مستلزم پذیرش نظریه تعدد قرائت‌ها است؟

از نظر آیت الله مصباح علی‌رغم اینکه در محدوده خیلی کوچکی، ما با ظنات روبرو هستیم و در این وادی تا حدودی فتاوی‌ای گوناگون وجود دارد، اما بین حجیت فتاوی‌ای گوناگون با معتبر بودن قرائت‌های مختلف از دین تفاوت‌های زیادی وجود دارد، از جمله:

۱. اختلاف فتاوا اختصاص به مسائل جزئی ظنی و غیر یقینی دارد و ما در اسلام هزاران مسائل قطعی حتی در حوزه جزئیات داریم.



مثلاً تعداد مسائلی که فقهای ما در مورد نماز صبح ذکر کرده‌اند حدود دوهزار مسأله است، ولی تنها در ۵۰ عدد از آنها اختلاف وجود دارد، بقیه مورد اتفاق‌اند. بنابراین تکثر و اختلاف نظر در بخشی از مطالب دینی که دلیل یقینی ندارد، قابل پذیرش است. در حالی که نظریه تعدد قرائت‌ها خود را منحصر به این بخش خیلی نادر نمی‌داند حتی در کلی‌ترین اصول عقیدتی، قرائت‌های گوناگون را معتبر می‌داند.

۲. یک فتوا در صورتی پذیرفتنی است که صاحب آن فتوا

متخصص باشد و به صورت روشمند به آن فتوا رسیده باشد، در حالی که قائلین به نظریه تعدد قرائت‌ها هیچ شرطی را برای صاحب قرائت متفاوت و نحوه رسیدن به آن قرائت قائل نیستند. «در مواردی که دلیلی قطعی و روشن برای مسایل دینی وجود ندارد، باید بر اساس دلایل ظنی موجود تلاش‌هایی در جهت فهم آنها صورت گیرد. اما آیا همه می‌توانند در این وادی گام نهند و به عنوان قرائت خود از دین، فتوا صادر کنند؟! یا آن‌که بررسی ادله احکام و مسایل دینی نیز مانند دیگر حوزه‌های علوم و معارف، نیاز به دانش و روشی خاص دارد؟ آیا به دلیل اختلاف فتاوی مراجع تقلید و عالمان دین، دیگرانی که مجتهد نیستند و توان بررسی ادله احکام را ندارند، می‌توانند به میدان استنباط و اجتهاد و فتوا وارد شوند؟! واضح است که در این حوزه معرفتی همانند موارد دیگر، فقط صاحب‌نظران و متخصصان حق اظهار نظر دارند و دیدگاه غیر متخصصان اعتباری نخواهد داشت. آیا اگر دو یا چند پزشک در تشخیص یک بیماری و نحوه درمان آن اختلاف نظر داشتند، افراد دیگری که پزشک نیستند نیز می‌توانند نسخه‌ای دیگر بدهند؟!

کسی که در زمینه‌ای اظهار نظر می‌کند باید روش‌شناسی آن علم را بداند و به مسایل آن کاملاً آگاه باشد. مگر به هرکسی اجازه می‌دهند که طبابت کند؟ روشن است که باید در رشته پزشکی درس خوانده و گواهی از دانشگاه محل تحصیل خود داشته باشد. این بدان سبب است تا مدعیان دروغین بازشناخته شوند و جان مردم محفوظ بماند. دین

نیز نیاز به کارشناس و متخصص دارد. متخصص در شناخت احکام اسلام «مجتهد» نامیده می‌شود، همچنان که «پزشک»، متخصص در شناخت بیماری‌ها و نحوه معالجه بیماران با داروهای ویژه آن است. همان‌گونه که همه عقلا در مسایلی که به اظهار نظر متخصص نیاز دارد فقط به متخصص و کارشناس مراجعه می‌کنند، در معرفت دین نیز باید به دین‌شناس مراجعه کرد. مجتهد دین‌شناس کسی است که سالیان متمادی با شیوه تحقیق و پژوهش در این علم کار کرده و توانایی بالایی برای استنباط و فهم احکام و معارف دینی کسب کرده است. با این وجود آیا در مسایل دینی مراجعه به کسی که الفبای پژوهش در این علم را هم نمی‌داند عاقلانه است؟! آیا به دلیل این‌که قرآن «بَيَانُ لِلنَّاسِ» (۱) است می‌توان به کسی مراجعه کرد که حتی نمی‌تواند ترجمه درستی از آیه و حدیثی ارایه دهد؟! هیچ عاقلی اجازه نمی‌دهد در مسایل و مطالبی که نیاز به اظهار نظر کارشناس و متخصص دارد و در میان صاحب‌نظران مورد اختلاف است، غیر متخصص اظهار نظر کند.»<sup>[۴]</sup> بنابراین به تعبیر آیت الله مصباح «آنچه که گفته‌اند «اختلاف نظر فقیهان در مسایل فقهی همان اختلاف قرائت‌ها است و بدان معنا است که در همه امور دینی می‌توان نظری بر خلاف آنچه تا کنون گفته شده ابراز کرد»، سخنی کاملاً بی‌اساس و نادرست است. اختلاف نظر فقیهان فقط در مسایل ظنی و مشکوک است نه در یقینیات و ضروریات. به علاوه، نظر غیر متخصص در این حوزه، فاقد اعتبار است.»<sup>[۵]</sup>

### پی‌نوشت:

۱- مصباح یزدی، تعدد قرائت‌ها ص ۱۴.

۲- همان ص ۱۸-۲۲.

۳- تعدد قرائت‌ها، ص ۸۶.

۴- تعدد قرائت‌ها ص ۷۲-۷۳.

۵- تعدد قرائت‌ها ص ۷۴.



## اقسام پلورالیسم

گفتیم که در زمینه ادیان گوناگون ما با سه سؤال مختلف مواجه هستیم: یکی اینکه آیا دین حق واحد است یا متعدد؟ دوم اینکه اگر دین حق منحصر به یک دین است آیا نجات و رستگاری هم منحصر به یک دین است و پیروان بقیه ادیان اهل نجات نخواهند بود؟ و سوم اینکه پیروان ادیان گوناگون چگونه با هم رفتار کنند؟ آیا تنها راه همزیستی مسالمت‌آمیز ادیان گوناگون، حق بودن همه ادیان است؟ ما ابتدا از سؤال سوم و پلورالیسم رفتاری از نظر آیت الله مصباح

بحث می‌کنیم:

### ۱) پلورالیسم رفتاری

مقصود از پلورالیسم رفتاری، آن است که با پیروان ادیان گوناگون با نرمی رفتار کنیم و از جنگ و نزاع مذهبی با ایشان بپرهیزیم؛ یعنی مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز برای جلوگیری از جنگ‌ها و تخاصمات است. به عبارت دیگر کثرت‌ها به عنوان واقعیت‌های اجتماعی پذیرفته شوند و مصلحت جامعه، این نیست که به جان هم بیافتند، بلکه

باید همزیستی داشته باشند. آیت الله مصباح می گوید: «این مفهوم از پلورالیسم، از نظر ما کاملاً مورد قبول و مورد تأیید است. ما این پلورالیسم را در بین دو فرقه از یک مذهب، بین دو مذهب از یک دین و بین دو دین الهی پذیرفته ایم.»<sup>[۱]</sup> این دیدگاه از نظر اسلام در شرایطی خاص پذیرفته است. «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجوکم من ديارکم أن تبرّوهم و تُقسطوا الیهم ان الله یحبّ المقسطین» (ممتحنه/۸) «خداوند شما را نهی نمی کند که با کسانی که با شما در مذهب جنگ نمی کنند، و شما را از وطنتان اخراج نمی کنند، به عدالت و نیکی رفتار کنید؛ زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.» امام علی (علیه السلام) به مالک اشتر می فرماید: «حتی کسانی که دین و مذهبی دیگر دارند در انسانیت مانند تو هستند از این رو با آنها خوش رفتار و مهربان باش»<sup>[۲]</sup> همچنین فرموده است «هرکس اهل کتابی را که در جامعه اسلامی و تحت حمایت حکومت زندگی می کند، را بیازارد، مرا آزرده است.»<sup>[۳]</sup> بنابراین اقلیت های مذهبی چنانچه با حکومت اسلامی معاهده ای داشته و تا زمانی که به حقوق مسلمین تجاوز نکنند، می توانند در کشورهای اسلامی آزادانه زندگی کنند و مسلمانان موظفند با نیکی با آنها رفتار کنند. این اصل در رفتار مسلمانان در طول تاریخ نیز مشاهده شده و مورخان غربی نیز حاکمان اسلامی را پیشتازان وضع قوانین منصفانه با پیروان ادیان دیگر می دانند.<sup>[۴]</sup>

از نظر آیت الله مصباح، «در اسلام همزیستی مسالمت آمیز با ادیان الهی (نه مشرک) پذیرفته شده است. حتی ممکن است تحت شرایطی، جامعه ی اسلامی با یک «جامعه ی مشرک» هم قرارداد همزیستی امضا کند و مادامی که طرف، تخلف نکرده باشد، به آن عمل کند و این مسأله در احکام روابط بین الملل اسلام مذکور است؛ کما اینکه در صدر اسلام میان مشرکان و مسلمانان چنین قراردادی وجود داشت، لکن آنها به قرارداد خیانت کردند. اسلام می گوید: مادامی که آنها پایبندند، شما قراردادتان را به هم نزنید. پس همزیستی با ادیان

الهی و حتی با مشرکین در فقه اسلام وجود دارد.»<sup>[۵]</sup> در عبارتی ایشان از این نوع پلورالیسم به پلورالیسم عملی تعبیر می‌کنند و می‌فرمایند: «پلورالیسم و کثرت‌گرایی یک بُعد عملی دارد که از این جهت اسلام داعیه‌دار نرمش و مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان و مذاهب مختلف است. اگر نگوییم مبتکر و پیشقدم در این زمینه اسلام است، لااقل اسلام موافق با رعایت حقوق اقلیت‌های مختلف دینی و مذهبی است و در این جهت توجه به سخن بلند و معروف مولا علی علیه السلام کفایت می‌کند که وقتی شنیدند اصحاب معاویه خلخال از پای یک دختر یهودی کشیده‌اند، فرمود: اگر شخص مسلمان از غصه این امر بمیرد، جا دارد.»<sup>[۶]</sup> اما پلورالیسم رفتاری با پلورالیسم در حقانیت تلازمی ندارد. یعنی رفتار مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان دیگر به معنای به رسمیت شناختن و حق بودن دین ایشان نیست.

## ۲) پلورالیسم در نجات

سؤال دیگر این است که آیا نجات و رستگاری منحصر به یک دین است؟ آیا اگر ما دین حق را در یک دین منحصر کنیم، آیا لازمه‌اش این است که نجات و رستگاری هم در همان دین منحصر باشد؟ یکی از اساسی‌ترین خاستگاه‌های پلورالیسم حل مسأله نجات و رستگاری در مسیحیت بود، که بر طبق آموزه‌های آنان تنها راه نجات و سعادت، از دین مسیح می‌گذرد، که با سؤالاتی مواجه شد، یکی اینکه پس تکلیف کودکانی که غسل تعمید نداده می‌میرند، چیست؟ همچنین وضعیت پیامبران قبل از حضرت مسیح که مسیحی نبودند چه می‌شود؟ یکی از راهکارهایی که در غرب برای خروج از این بن‌بست طرح پلورالیسم در حقانیت بود که بر طبق آن بین نجات و حقانیت تلازم دو طرفه است. طبق این دیدگاه، همه ادیان حق و معتبرند در نتیجه پیروان آنها هم اهل سعادت و نجات خواهند بود. (البته جان‌هیک شیطان‌پرستی و ادیان خودم‌محور را استثنا می‌کرد)

### بررسی:

نجات و رستگاری مستلزم حقانیت نیست هرچند حقانیت مستلزم رستگاری است اما رستگاری متوقف بر حقانیت نیست. یعنی گرچه پیروان دین حق شایسته ورود به بهشت اند اما این به معنای این نیست که نجات یافتگان منحصرأً پیروان دین حق اند. قرآن با آن که حقانیت را منحصر در اسلام می داند، پیروان ادیان دیگر را نیز تحت شرایطی اهل نجات می شمارد. به همین خاطر از نگاه اسلام دایرة رستگاری و نجات، از دایرة حقانیت وسیع تر است.

آیت الله مصباح در این باره می فرماید: «ما در واقع سه گروه افراد داریم: ۱- کسانی که حق را شناخته اند اما به دلیل لجاجت و تعصب و دشمنی و عوامل دیگر زیر بار آن نمی روند؛ ۲- کسانی که حق را نمی شناسند اما همه گونه امکانات برای کشف آن در اختیارشان هست؛ ۳- کسانی که حق را نمی شناسند و امکان نیل به آن را هم نداشته و ندارند. از نظر معارف اسلامی آن چه مسلم است گروه اول اهل عذاب و مخلّد در آتشند. جاهل مقصّر نیز به اندازه تقصیری که کرده عذاب می شود اما ممکن است مخلّد در آتش و عذاب نباشد. با جاهل قاصر، که مستضعف فکری هم از جمله افراد آن به شمار می رود، نیز در روز قیامت معامله خاصی می شود که در بعضی روایات آمده و به هر حال این گونه نیست که مستقیماً و بدون هیچ گونه مقدمه ای او را به جهنّم ببرند. بنابراین، بین این عقیده که «تنها يك دين حق در جهان وجود دارد» و «جهنمی شدن اکثریت قریب به اتفاق مردم کره زمین» هیچ تلازمی وجود ندارد.»<sup>[۷]</sup>

### ۳) پلورالیسم نظری یا پلورالیسم در حقانیت

آیا دین حق، واحد است یا متعدد؟ به تعبیر آیت الله مصباح «سخن بر سر این است که در برخورد با پدیده کثرت در میان ادیان و مذاهب، آیا می توان همه را بر حق دانست؟ آیا می توان گفت اسلام حق است، مسیحیت هم حق است؟ برای پاسخ به این سؤال نگاهی به محتوای



اسلام و مسیحیت می‌اندازیم تا ببینیم که می‌توان به حقانیت هر دو اعتراف کرد یا پذیرفتن حقانیت یکی مستلزم انکار دیگری است؟»<sup>[۸]</sup>

آنچه عموماً تحت عنوان پلورالیسم دینی قرار می‌گیرد، این قسم از پلورالیسم است که بر طبق آن همه ادیان در عرض هم معتبر و حق‌اند هرچند با هم ناسازگار و متعارض باشند؛ آیت الله مصباح در اینباره می‌فرماید: «پلورالیسم تنها ناظر به پلورالیسم عملی نیست و معتقدان به این نظریه معمولاً آن را به پلورالیسم نظری نیز توسعه داده و می‌گویند نه تنها در عمل با هم نمی‌جنگیم و نزاعی نداریم بلکه اصلاً به لحاظ نظری، همه ادیان می‌توانند صحیح باشند و هر کس به هر کدام از آنها معتقد باشد و به دستورات آن عمل کند، به سعادت و رستگاری نائل خواهد شد و اعتقاد و عملش پذیرفته خواهد بود. البته در این که چگونه می‌شود همه ادیان، علی‌رغم تناقضات و تضادهایی که دارند، صحیح و بر حق باشند، تفسیرهای مختلفی شده [است].»<sup>[۹]</sup>

### پی‌نوشت:

- ۱- هفته‌نامه‌ی پرتو سخن، ۲ آبان ۱۳۸۰ ص ۴-نقل از گفتمان مصباح ص ۵۱۸.
- ۲- نهج البلاغه تحقیق صبحی صالح نامه ۵۳.
- ۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۷ ص ۱۴۷.
- ۴- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴ ص ۴۳۲.
- ۵- هفته‌نامه‌ی پرتو سخن، ۲ آبان ۱۳۸۰، ص ۴-نقل از گفتمان مصباح ص ۵۱۸.
- ۶- ر.ک: محمدتقی مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۴ ص ۲۵۵.
- ۷- محمدتقی مصباح یزدی، کاوش‌ها و چالش‌ها ج ۱ ص ۶۷-۶۸.
- ۸- پرسش‌ها و پاسخ‌ها ج ۴ ص ۲۵۵.
- ۹- کاوش‌ها و چالش‌ها ج ۱ ص ۱۱۵.



## تفسیرها و مبانی پلورالیسم نظری

طبق برخی از تفسیرها حقیقت متعدد است و طبق برخی دیگر، حقیقت واحد اما راه‌های رسیدن به آن متعدد است و طبق برخی دیگر حقیقت واحد به طور کامل به فراچنگ هیچ دینی نمی‌آید بلکه هر دینی بخشی یا چهرای از آن حقیقت را می‌بیند. که مثال منشور برای توضیح این تفسیرها مثال خوبی است. پلورالیسم نظری، از مبانی‌ای برخوردار است که این مبانی در لایه زیرین خود، ریشه در نسبیت معرفت‌شناختی دارد و نظریه تعدد قرانت‌ها هم با پلورالیسم نظری با کمی تفاوت در تبیین، در این مبانی مشترک است. کدام مبانی فلسفی و مبانی معرفت‌شناسانه منطقی می‌تواند به پلورالیسم منجر شود؟ کسانی... هستند که ابتدا از مبانی فکری و فلسفی خاصی شروع می‌کنند و بعد بر اساس آن مبانی به پلورالیسم می‌رسند، نه آن که اول دلشان خواسته باشد و عقل به دنبال دل حرکت کرده باشد. در این جا می‌خواهیم ببینیم کدام مبانی فلسفی هست که اگر فرد از آنها شروع کند به پلورالیسم می‌رسد؟

در مسأله شناخت واقعیت و کشف حقیقت، اگر کسی معتقد شود که

عقل می‌تواند به حقیقت دست پیدا کند، طبیعتاً وجود حقایق متعدده در مسأله واحد را نخواهد پذیرفت. چنین کسی به طور فطری حقیقت را يك چیز می‌داند و به دنبال آن است که این حقیقت واحد را از طریق دلیل و برهان کشف کند. اگر يك مسأله ریاضی یا فیزیک به او بدهند، معتقد است که يك جواب صحیح بیشتر ندارد و اگر به پاسخی دست پیدا کند، می‌داند که این پاسخ یا غلط است و یا درست و نمی‌شود پاسخ‌های صحیح متعدد وجود داشته باشد. اما اگر کسی در مسأله شناخت حقیقت معتقد باشد که انسان راهی به واقعیت ندارد و از هر ابزاری، چه عقل و چه تجربه، برای کشف واقعیت استفاده کند حداکثر این است که به حقیقت نزدیک تر می‌شود، اما هیچ‌گاه به خود واقعیت دست نمی‌یابد، این جاست که راه برای انواع نظریه‌های نسبی‌گرایانه، شک‌گرایانه و پلورالیستی باز می‌شود. امروز افراد زیادی در سراسر دنیا طرفدار این نظریه هستند که حقیقت، فراتر از عقل و علم و شناخت انسان است و انسان هر چه هم تلاش کند تنها به نمودهایی از واقعیت دست می‌یابد و تنها برخی از وجوه و ابعاد حقیقت برای او کشف می‌شود. مکاتب مختلفی همچون مکتب کانتی، نئوکانتی، شک‌گرایی و نسبی‌گرایی، در این جهت مشترکند که می‌گویند: «ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم واقعیت را آن گونه که هست درک کنیم».

بر اساس چنین مبنای فلسفی، صدق و کذب گزاره‌ها نسبی می‌شود؛ یعنی هر گزاره‌ای تنها درصدي از واقعیت را نشان می‌دهد و نسبتی از حقیقت را در بر دارد و گزاره‌ای که حقیقت را صد در صد بنمایاند، وجود ندارد. همه گزاره‌های علمی، از چنین ویژگی‌ای برخوردارند و اصلاً ماهیت علم چیزی غیر از این نیست. نباید تصور کرد که علم آمده که بگوید: «این است و جز این نیست» خیر، علم نه چنین ادعایی دارد و نه هرگز می‌تواند این گونه باشد. در نظریه علمی، سخن از تأیید و ابطال است و نه از کشف یا عدم کشف واقعیت. حداکثر ادعای يك نظریه علمی این است که تا مادامی که نقضی بر من وارد نشده، من

مورد تأیید هستم و هرگاه که نقضی بر من وارد شد ابطال می‌شوم و نظریه دیگری جایگزین من می‌شود و این سیر همچنان ادامه می‌یابد و نظریه های علمی، یکی پس از دیگری تکمیل می‌شوند و نظریه ای که هیچ تغییر نکند و برای همیشه ثابت باشد، در علم وجود ندارد.

کسانی که در بحث معرفت شناسی و ارزش شناخت، از چنین تفکری جانب داری می‌کنند، از منطق و فلسفه و به اصطلاح بحث های متافیزیکی، به گونه ای تحقیر آمیز یاد می‌کنند و آنها را غیر علمی و فاقد هرگونه اعتباری می‌دانند و وقتی چنین مباحثی مطرح می‌شود با حالتی خاص و لحنی معنادار می‌گویند: «بگذریم، اینها که فلسفه است». اینان می‌گویند ما فقط برای علم ارزش قائلیم و معنای علم هم این نیست که واقعیت را صدر در صد کشف کند، بلکه هر نظریه ای یک وجه از وجوه واقعیت، و نه تمام آن را، نشان می‌دهد. قانون جاذبه نیوتن یک وجه از واقعیت را برای ما کشف می‌کند و قانون نسبیت انیشتین هم وجه دیگری را، و هیچ کدام تمامی واقعیت را برای ما کشف نمی‌کند و چون چنین است، پس هم این درست است و هم آن. بدین ترتیب است که به نوعی کثرت گرایی در معرفت شناسی می‌رسیم که خود در واقع، نوعی نسبیت گرایی یا شکاکیت است. البته برخی از افراد مایل نیستند که این نظریه را به شکاکیت برگردانیم و می‌گویند لازمه این نظریه، نسبیت گرایی هست اما سر از شک گرایی در نمی‌آورد. به هر حال مهم نیست که اسم آن را نسبیت گرایی یا شک گرایی بگذاریم، بالاخره حرف این نظریه این است که واقعیت به دست ما نمی‌رسد و علم هیچ گاه نمی‌تواند اعتقاد یقینی (به معنای کشف صد در صد) به ما بدهد.

### توضیح پلورالیسم با استفاده از مثال منشور

همان طور که گفتیم این نظریه می‌تواند مبنای اندیشه پلورالیسم قرار گیرد، چون بر اساس این تفسیر از علم، هر نظریه علمی در حکم یک رویه و یک زاویه از منشور است که قسمتی از واقعیت را باز می‌نمایاند و هر کس بسته به زاویه ای که نگاه می‌کند همان بخش از

واقعیت را می‌بیند. تمام واقعیت در دید هیچ کس نیست و پنخش در سطوح مختلف منشور است. اگر پلورالیسم را این گونه تفسیر کنیم آن گاه می‌توانیم بگوییم حقیقت یکی است، البته حقیقت واحدی که برای هر کس به گونه‌ای جلوگر می‌شود؛ یعنی حقیقت واحد در واقع همان کل منشور است که دارای سطوح و وجوه مختلفی است و هر نظریه علمی به منزله یکی از سطوح این منشور است و نتیجه نهایی همین می‌شود که هیچ یک تمام حقیقت را در بر ندارد.

اگر همین مثال و تشبیه منشور را در نظر بگیریم و بخواهیم در مورد پلورالیسم و تفسیرهای مختلف آن واضح تر صحبت کنیم، یک تفسیر این است که بگوییم حقیقت واحد است اما راه‌های رسیدن به آن متفاوت است، همانند منشور که یکی شیئی بیشتر نیست ولی چون هر کس از یک زاویه به این منشور می‌نگرد ممکن است تصویر واقعیت در نگاه او متفاوت از آنچه دیگران می‌بینند جلوه‌گر شود، چون رویه‌های مختلف منشور ممکن است رنگ‌های مختلف و خواص مختلفی داشته باشند. منشوری را در نظر بگیرید که یک رویه آن از آینه محدب و یک رویه آن از آینه مقعر و یک رویه آن از جنس آینه صاف درست شده باشد. اگر سه نفر و هر کدام از یک زاویه، تصویر شیئی واحدی را در این منشور ببینند قطعاً سه تصویر متفاوت خواهند داشت، در حالی که ما به عنوان ناظر خارجی می‌دانیم که در حقیقت همه آنها تصویر یک شیئی واحد را می‌بینند که به علت اختلاف زاویه دید و محل ایستادن آنها، خودشان گمان می‌کنند سه شیئی متفاوت را نظاره می‌کنند. به هر حال، این همان تفسیر پلورالیسم به صراط‌های مستقیم است که می‌گوید یک حقیقت واحد بیشتر نداریم که راه‌های مختلفی برای رسیدن به آن حقیقت واحد وجود دارد. مطلوب و معبود همه دین‌داران، و بلکه همه انبای بشر، یک چیز بیشتر نیست و همگی در طلب آن حقیقت واحدند، منتها یکی از راه مسیحیت می‌رود، یکی از راه اسلام، یکی از راه یهودیت و سرانجام همه این راه‌ها به مقصد

واحدی ختم می‌گردد.

تفسیر دیگر از پلورالیسم این است که بگوییم نه، حقیقت واحد نیست، بلکه به تعداد رویه‌های منشور، متعدد است. هر کس از هر زاویه‌ای که نگاه می‌کند، حقیقت برای او همان است. اختلاف رنگ و خواص رویه‌های مختلف منشور باعث می‌شود که یکی حقیقت را سبز و محدب و دیگری آبی و مقعر و سومی زرد و صاف ببیند، و حقیقت هم چیزی جز این تصویرها نیست و تصویرها هم که بالبداهه مختلفند، پس حقیقت نیز به تبع آنها مختلف می‌شود. روشن است که این تفسیر از پلورالیسم با تفسیر آن به صراط‌های مستقیم به سویی حقیقت واحد، تفاوت دارد.

تفسیر سوم از پلورالیسم هم این است که حقیقت یا باطل بودن هر یک از گزاره‌های یک دین یا یک علم را به طور جداگانه در نظر نگیریم، بلکه درباره مجموع گزاره‌های آن به صورت یک جا قضاوت کنیم؛ مثلاً وقتی سؤال می‌کنیم مذهب شیعه حق است یا باطل، مجموعه اعتقادات شیعه با هم مورد نظر باشد. بر اساس این تفسیر از پلورالیسم نمی‌توانیم به حق یا باطل بودن هیچ دینی حکم کنیم، زیرا تمامی ادیان، هم مشتمل بر گزاره‌های درست و هم مشتمل بر گزاره‌های خطا و باطل هستند. به عبارت دیگر، همه ادیان هم حقند و هم باطل، حق هستند به اعتبار برخی از محتوای آن و باطلند به اعتبار برخی دیگر از محتوای آن. پس چون هر مذهبی، مجموعه‌ای از اعتقادات و افکار و احکام و ارزش‌های راست و دروغ و حق و باطل است، بنابراین همه ادیان از ارزش مساوی برخوردارند و هر کدام را که بگیریم تفاوتی نمی‌کند.

### نظریه وحدت حقیقت در حوزه معرفت دینی

در مقابل تفکر پلورالیسم دینی با تفسیرهای مختلف آن گرایش دیگر این است که بگوییم مجموعه‌ای از گزاره‌های دینی وجود دارند که همگی درست و حقیقتند و اعتقاد به گزاره‌های مخالف آنها، باطل محض است. این نظریه معتقد است که حقیقت واحد است و نسبت به



این شخص و آن شخص، این جامعه و آن جامعه، این زمان و آن زمان هیچ تفاوتی نمی‌کند. بر اساس این گرایش، ما می‌توانیم مجموعه‌ای از اعتقادات و ارزش‌ها و احکام داشته باشیم. که تمامی آنها حقیقت دارند و سایر مجموعه‌ها غیر از این مجموعه، یا به طور کلی باطلند و یا هر یک از آنها آمیزه‌ای از گزاره‌های حق و باطل با هم هستند. آن چه در ذهن ما شیعیان وجود دارد همین نظریه است. شما اگر به مردم کوچه و بازار مراجعه کنید، می‌بینید اعتقاد آنها این است که تنها عقیده بر حق و صحیح، عقیده شیعه و معارفی است که از اهل بیت عصمت و طهارت و چهارده معصوم علیهم السلام سرچشمه گرفته است و بقیه ادیان و مذاهب یا به کلی باطلند یا به هر اندازه‌ای که با اعتقادات شیعه اختلاف دارند، همان قسمت از تعالیم آنها باطل است. این چیزی است که در ارتکاز ذهنی همه من و شما وجود دارد و تا قبل از این که تفکر پلورالیسم مطرح گردد، کسی از حقانیت دین و مذهب، تصویری غیر از این نداشت.<sup>[۱]</sup>

### نقد و بررسی پلورالیسم

از نظر آیت الله مصباح علاوه بر نقد مبانی پلورالیسم، قائلند که توحید اسلام با تثلیث مسیحیت قابل جمع نیست که کسی بتواند قائل به حقانیت هر دو باشد و می‌گویند: «آیا عقل هیچ انسانی چه رسد به انسان مسلمان می‌پذیرد که توحید و تثلیث هر دو صحیح و حق‌اند. یکی می‌گوید تا موحد نشوی و خدای یگانه را نپذیری وارد جرگه مسلمانان نمی‌شوی و شرط اولیه برای ورود به اسلام و حقانیت، توحید است؛ و دیگری می‌گوید تا تثلیث را نپذیری مسیحی نمی‌شوی و نجات پیدا نمی‌کنی و به سعادت نمی‌رسی. بین این دو سخن، فاصله بسیار است. کما اینکه اگر این دو دین را با بودائیت که می‌گوید نه خدایی وجود داشته و نه وجود خواهد داشت، مقایسه کنیم هیچگاه این‌ها با هم جمع نمی‌شوند. «خدا وجود دارد» با «خدا وجود ندارد» متناقض هستند، همانگونه «خدا سه تا است» با «خدا وجود ندارد»، متناقض

هستند. جمع بین اینها به شوخی و افسانه نزدیکتر است تا به مطلبی جدّی و واقعی.<sup>[۲]</sup> خلاصه اینکه «معارف دینی، چه در بخش عقاید و چه در بخش احکام و مسائل اخلاقی و ارزشی، تابع واقعیت‌ها است و در همه این زمینه‌ها حقیقت یک چیز بیشتر نیست و دین حق، یکی است و تعدد و تکثر بردار نیست. آن چه هم در بخش احکام و ارزش‌ها احیاناً دیده می‌شود که حکم آن تغییر می‌کند و مثلاً راست گفتن، گاهی خوب و گاهی بد تلقی می‌شود، دلیلش آن است که ما موضوع را با تمام قیودش در نظر نگرفته و بیان نکرده ایم و گرنه، راست گفتن را اگر با حدود و قیود خاصی در نظر بگیریم، همیشه خوب یا همیشه بد خواهد بود و هیچ گاه تغییر نخواهد کرد.»<sup>[۳]</sup> «دین منطقی و معقول اسلام همیشه از مخالفین دعوت به بحث و گفتگو کرده و می‌گوید ما اهل مباحثه و مناظره هستیم، اگر شما ما را قانع کردید و حقانیت و صحت راه خود را اثبات کردید ما از سخن خود دست برمی‌داریم و به شما می‌پیونديم و اگر ما ثابت کردیم که برحقیم، شما هم بیایید و به ما ملحق شوید. حتی بالاتر از این، می‌گوید اگر هم تسلیم منطق و حق نمی‌شوید، بیایید طبق عهد و قرارداد با هم زندگی کنیم و خون یکدیگر را نریزیم، حرف ما را هم نمی‌خواهید، نپذیرید. نهایتاً اگر کسی حرف منطقی و حق را نپذیرفت و حاضر به صلح و معاهده و همزیستی نشد، هر ناظر منصفی تصدیق می‌کند که چاره‌ای جز برخورد نمی‌ماند. در تنازع و درگیری کافی نیست که یک طرف نزاع و تعرض نکند، بلکه باید طرفین جلوی تجاوز و تعدّی خود را بگیرند تا رفع خصومت و جنگ شود. پس راه صحیح این نیست که بگوییم همه برحقند، بلکه می‌توان فقط خود را حق دانست و در واقع هم فقط یک گروه بر حق باشد، اما هیچگاه با دیگران خصومت و جنگ نورزید.»<sup>[۴]</sup>

بنابراین این قسم از پلورالیسم به هیچ وجه قابل پذیرش نیست و از نظر اسلام مردود است، البته مبانی آن باید جداگانه مورد بحث و بررسی قرار گیرد که از حوصله این بحث خارج است. (ر.ک: پرسش‌ها

و پاسخ‌ها ج ۴ از آیت الله مصباح و معرفت‌شناسی از مجتبی  
مصباح و عبدالله محمدی و هرمنوتیک از آقای الهی راد)

بی‌نوشت:

۱- ر. ک: کاوش‌ها و چالش‌ها ج ۱ ص ۹۱-۹۵.

۲- پرسش‌ها و پاسخ‌ها ج ۴ ص ۲۶۰.

۳- کاوش‌ها و چالش‌ها ج ۱ ص ۱۰۷-۱۰۸.

۴- پرسش‌ها و پاسخ‌ها ج ۴ ص ۲۶۴.



## گزارش رصدی

✎ یادداشت‌های شخصیت‌هایی اعم از: حجت الاسلام صفدر الهی‌راد، حسن رحیم‌پور ازغدی، سروش دباغ، احمد زید آبادی، پرویز امینی، مهدی نصیری، محمدعلی رامین، حجت الاسلام مهراب صادق‌نیا و... .

✎ سخنرانی شخصیت‌هایی نظیر: حجت‌الاسلام مهدی میرباقری، حجت الاسلام احمدحسین شریفی، محمد فنایی اشکوری، حجت الاسلام محمد سروش محلاتی و... .

✎ مصاحبه‌ی شخصیت‌هایی مانند: حجت‌الاسلام علی‌اکبر رشاد، حجت الاسلام محمد عرب‌صالحی، حجت الاسلام علی ذوعلم، مهدی جمشیدی، مصطفی ملکیان، حجت‌الاسلام والمسلمین خسروپناه و... .

دوره آموزش مبانی اندیشه‌های اسلامی

طرح اسلام‌آباد

طلاب اصفهان



## یادداشت |

### علامه مصباح؛ حکیم در میدان

✦ حجت الاسلام دکتر صفدر الهی‌راد

بسیار دشوار است سخن گفتن در مورد شخصیتی که عمق ابعاد مختلف حیاتش مانع از توصیفش می‌گردد. حضرت استاد مصباح را می‌توان عصاره فکری سه استاد برجسته و بی‌نظیرش یعنی امام خمینی ره، علامه طباطبائی ره و آیت الله بهجت ره دانست. جامعیت فکری و دقت‌های علمی‌اش، جامعیت اجتماعی و بصیرت سیاسی‌اش، و جامعیت اخلاقی و اخلاص عمیقش حاکی از حضور آن سه روح بزرگ در ایشان است. چه زیبا علمدار انقلاب، عمار خویش را توصیف کرده است: «بنده هم به سهم خودم قدر آقای مصباح می‌دانم... این سه جهت در ایشان جمع است؛ هم علم، هم بصیرت به معنای حقیقی کلمه و هم صفا. این سه تا با هم در وجود ایشان خیلی ارزشمند است». (آبان ۱۳۸۹)

علامه مصباح، حکیمی است که با نگاهی عمیق، اندیشه‌های نظری



حجت الاسلام  
دکتر صفدر  
الهی‌راد

عضو هیات علمی گروه  
کلام و فلسفه دین مؤسسه امام  
خمینی (ره)

اسلام ناب را به میدان عمل و اجتماع امتداد داده و عرش علم را به فرش سیاست گره زده است. از این رو، ایشان را می‌توان جزو شخصیت‌های کم‌نظیری دانست که نه علم را برای علم آموخته و گسترش داده است؛ از این رو، تلاش می‌کند تا اندیشه‌های نظری را برای تحول عملی بکار گیرد؛ این تحول از علوم انسانی تا سلوک اجتماعی-سیاسی را شامل می‌شود. و نه سیاست را گسسته از فکر و نظر دنبال کرده است. از این رو، همواره نظریه‌های سیاسی-اجتماعی خویش را به جنبه‌های نظری دین مرتبط می‌کند.

اخلاص عمیق مصباح بزرگ، مانع از آن می‌شد تا میدان سیاست را به نفع تشویق‌های و فشارهای خودی‌ها و حمالات غیرخودی‌ها تغییر مسیر دهد. وقتی رضایت الهی را در حضور تمام‌عیار سیاسی می‌بینند، دیگر خیرخواهی دیگران برای حفظ شأن و جایگاه علمی‌اش اثرگذار نیست. ایشان به حقیقت توحید و اینکه ماسوی‌الله همه عین نیاز و فقر نسبت به خدای متعال‌اند، باور دارد. از این رو، در سلوک سیاسی-اجتماعی‌اش هیچ شأن استقلالی برای خویش و سایر ماسوی‌الله قائل نیست.

چه سخت است برای دیگرانی که نمی‌توانند مثل ایشان بیاندیشند و چه سخت است برای ایشان که دیگران نمی‌توانند همانند او بفهمند. دیگران در این آزمون سخت، سطحی‌نگری را برگزیدند و با ذبح حکمت عمیق، عافیت‌طلبی خویش را اختیار کردند. اما سختی خوب نفهمیدن دیگران، هرگز زانوی مصباح بزرگ را سُست نکرده است. هنوز عده‌ای، تکلیف‌گرایی ایشان را بر انتزاعی و غیر واقعی بودن فلسفه و ناظر به نتیجه نبودن این نگاه! حمل می‌کنند. ولی ایشان با چه زبانی باید بگویند نتیجه برآمده از تکلیف غیر از نتیجه برآمده از نگرش‌های عمل‌گرایی سکولار است! هر نتیجه‌ای با هر روشی مطلوبیت ندارد. از اینجا می‌توان فهمید که خیلی از ما این کلام مهم امام ره که «ما مکلف به وظیفه-ایم نه نتیجه» را تنها شعار خویش قرار دادیم و اساساً فهم



عمیقی از این سخن نداریم.

نگاه نظام-مند و بنیادین حضرت علامه حکیم به تفکر اسلامی و لوازم اجتماعی آن، از ویژگی‌های خاص ایشان است. معظم له پس از حدود ۵۰ سال تلاش علمی و تأملات اساسی، منظومه فکری مستحکمی را با محوریت تفکرات بنیادین ارائه کرده‌اند که هم برای اساتید و محققان و هم برای دانشجویان و طلاب منشأ تحولات فکری، اخلاقی و بصیرتی شده است. در طول تاریخ اسلام، چنین منظومه-ای که مسائل اسلام را بصورت زنجیره-وار و منسجم ارائه کرده باشد، نخستین بار توسط ایشان بنیان-گذاری گردید. چنانکه مقام معظم رهبری در این باره فرموده‌اند: «یکی از خصوصیات آقای مصباح پرداختن به کارهای بنیادی است» (شهریور ۱۳۷۵) بنیان‌گذاری دوره‌های طرح ولایت (آموزش مبانی اندیشه اسلامی) و هدایت علمی و صیانت از جهت-گیری-های این دوره در بیش از ربع قرن از آثار چنین نگاه نظام-مند و بنیادینی به اسلام ناب است. اهمیت دوره‌های فوق برای علامه آنقدر بالاست که بارها به صراحت فرموده-اند: «من در کل عمر ۷۰ سال طلبگی، هیچ کاری بابرکت-تر از طرح ولایت سراغ ندارم».

کادرسازی فکری و تربیتی در سطوح مختلف «نظریه-پردازان»، «اساتید و محققان علوم انسانی»، و «دانشجویان و طلاب و فعالان فرهنگی» از دیگر ویژگی-های حضرت استاد مصباح است. فضل علمی ایشان هرگز در خودشان متوقف نشده است، بلکه در طول حیات علمی خویش، همواره به تربیت نیروهایی پرداخته‌اند که در عرصه-های مختلف، به ویژه عرصه-های فرهنگی، اثرگذارند. نکته قابل توجه اینکه علامه مصباح هرگز این تشکیلات عظیم را در راه تحقق اهداف جریان‌های سیاسی همسو و غیرهمسو هزینه نکرده-اند؛ بلکه رسالت مهم خویش را ارتقای ظرفیت نظام برای تحقق منویات مقام معظم رهبری، از طریق کادرسازی با رویکرد تشکیلات فکری دانسته‌اند.



## مصاحبه |

# آیت الله مصباح (ره) هم مفسر بود و هم به معارف زمان تسلط داشت!

حجت الاسلام علی اکبر رشاد

شخصیت و شکل گیری شخصیت، مانند شکل گیری معرفت است. مانند آفرینش یک اثر هنری است. همانطور که معرفت برآیند یک فرآیند است و یک سیری طی می شود تا به تکفل معرفت در ذهن یک انسان منتهی شود؛ همان طور که یک اثر هنری حاصل یک دوره طولانی و یک فرایند مفصلی است که بسا در ذهن هنرمند از سال ها پیش صورت بسته باشد و آرام آرام پخته و سخته شود تا بر روی بوم یا تابلو بنشیند. شخصیت هم این گونه است. شخصیت ناگهان ظهور نمی کند، شخصیت برآیندی است که یک فرایند طولانی را طی کرده تا صورت بسته است.

شخصیت علامه بزرگوار، متکلم فیلسوف بزرگ، مفسر و قرآن پژوه سترگ و اندیشمند و متفکر بی بدیل بدیع پرداز، آیت الله حاج شیخ محمدتقی



حجت الاسلام  
علی اکبر رشاد

عضو شورای عالی انقلاب  
فرهنگی، رئیس شورای سیاست  
گذاری حوزه های علمیه استان  
تهران و رئیس پژوهشگاه فرهنگ  
و اندیشه اسلامی

مصباح یزدی هم چنین است. ما و نسل ما طی این دهه‌های اخیر با آن مرد آشنا شد ولی مصباح نهالی بود که روزی در خاک قدسی قم در باغ و بوستان حوزه رشد یافت، دست باغبان‌ها او را نواخت و آب‌های زلال در پای این نهال فرو ریخت. بالید، تناور شد، درختی بارور و سایه‌گستر گشت که میلیون‌ها انسان زیر سایه معنویت او و در هاله شخصیت او رشد کردند، راه یافتند و آنها نیز در حد خود با بهره‌گیری از این شخصیت عظیم بالیدند.

آیت‌الله مصباح(ره) از لحاظ شخصیت علمی یک شخصیت جامعی بود و باید تأسف خورد که امروز پس از ارتحال ایشان به صیغه ماضی راجع به او سخن می‌گوییم. ایشان هنوز هستند، با آثارشان زنده هستند، با افکارشان زنده هستند، با محبوبیتی که در قلب‌های مؤمنین داشته و دارند، به زندگی خود ادامه می‌دهند.

ایشان به لحاظ علمی شخصیت جامعی بود. او هم متکلم بود و هم فیلسوف، هم فقیه بود و هم مفسر، هم قرآن پژوه بود و هم تسلط فوق العاده‌ای به علوم انسانی داشت. هم معارف سنتی و به اصطلاح کلاسیک خودمان را داشت و بر آن مسلط بود و هم به معارف زمانه و آرا و افکار عصری تسلط فوق العاده داشت. در میان فقها و حکمای معاصر کمتر کسی را مانند علامه مصباح یزدی می‌شناسیم که این مقدار بر آرا و افکار نو و دیدگاه‌ها و نظریه‌های جدیدی که از این سو و آن سوی عالم به ایران فرا می‌رسید آگاهی و آشنایی داشته باشد.

آیت‌الله مصباح از نظر شناخت مکاتب بسیار بر آرا مسلط بود. کلام او کلام معاصر بود. با اینکه او فیلسوف بود ولی در متکلم بودنش یک متکلم تمام عیار بود ولی نه متکلم سنتی و متکلمی که صرفاً یک سلسله آرایه که از پیشینیان بازمانده باشد را در سینه داشته باشد، بلکه او در کلام نوآوری می‌کرد، مسائل نو را طرح می‌نمود و پاسخ می‌گفت و به همین جهت اگر مکتب کلامی ایشان، به لحاظ مبانی، موضوعات، مسائل، منطق، روش و ادله‌ای که ایشان در بعضی مسائل اقامه می‌کرد

که اختصاص به خود ایشان داشت صورت‌بندی شود و مجموع اینها تدوین گردد، کلام جدیدی شکل خواهد گرفت.

هیچ نکته‌ای و هیچ فقره‌ای و هیچ مطلب درخور بحثی در نه‌ایه الحکمة نبوده است که علامه مصباح یزدی بر آن تعلیقه نزده باشد. و کمتر تعلیقه‌ای ذیل کلمات مرحوم علامه طباطبایی خورده که جنبه انتقادی نداشته باشد. یعنی تعلیقه نه‌ایه الحکمة در حقیقت نوعی نقادی، مطالعه انتقادی، ارزیابی و شرح انتقادی نه‌ایه الحکمة است. این در حالی است که او با نهایت احترام و علاقه‌ای که به استاد خود علامه طباطبایی قائل بوده، در زمان حیات ایشان این تعلیقه نگاری را آغاز می‌کند و در یک نقطه‌ای حدود اواسط نه‌ایه الحکمة می‌آورد که: «در حالی این قسمت را می‌نویسم که استادم علامه طباطبایی به ملکوت اعلیٰ پیوسته است.»

او مجتهد سیاستمدار بود و در سیاست مجتهد و مستقل بود. جهت دیگری که می‌توان به این موضوع افزود این است که او هرگز سیاست را چنان پیشه ندید و او سیاست را چنان اندیشه می‌دید. او سیاست را شغل ندانست و هرگز سمت سیاسی نپذیرفت و هرگز وارد عرصه‌هایی که منتهی به دست یافتن به سمت‌های سیاسی بود، نشد. زیرا شأن ایشان فراتر از این بود. او سیاست را به مثابه مسئولیت، آن‌هم مسئولیت شرعی تلقی می‌کرد.



## سخنرانی |

# دوپرچمدار جنگ فرهنگی

حجت الاسلام مهدی میرباقری

به عنوان مقدمه، ما در دوران بی بدیلی زندگی می کردیم و می کنیم از یک طرف دوران شکل گیری یک تمدن مادی با ادعای حکمرانی بر کل جهان است که لایه های مختلف تمدن از ایدئولوژی و دین مادی خود تا اندیشه های عمیق فلسفی، علوم و فنون تکنولوژی و ساختارها و محصولات سبک زندگی و فرهنگ خودش را شکل داده و در مجموع تمدن را محقق کرده است. با تمام اختلافاتی که در درون اردوگاه های این تمدن بر سر یک امر وجود داشته و دارد، در امر استغنا از انبیا، وحی الهی و ادیان مشترک اند.

البته ادعا این نیست که هر کسی که در جامعه غرب زندگی می کند، بی دین، ضد دین یا اهل مبارزه با خدا و انبیا الهی است، چراکه این امر ادعای غلطی است، به طور مثال حضرت موسی (ع) در کاخ فرعون رشد کردند و همسر فرعون در این فضا می زیست. ادعا این است که



حجت الاسلام  
مهدی میرباقری

استاد حوزه علمیه قم

این تمدن، تمدنی است که مدعی استغنائی بشر از انبیا بوده و تمام ارکان خود را مبتنی بر این ایده شکل داده است. موج فراگیر این تمدن به سرعت مرزهای دنیا و اسلام را تحت تأثیر خود قرار داده و حتی تبدیل به یک پدیده هویت‌ساز در دنیای اسلام شده است، به طوری که بسیاری از مسلمان‌ها هویت اسلامی خود را از دست دادند یا احساس دوشخصیتی می‌کردند، در دوران ما اتفاق عجیبی افتاد که یک مقابله تمام‌عیار به یک جنگ تمام‌عیار با این تمدن شکل گرفت.

این جنگ نرم به سرعت در مقیاس ملی به پیروزی رسیده و مبارزه با قدرت را به نفع اسلام تغییر داد، بدون اینکه امام خمینی (ره) وارد مبارزه مسلحانه شوند به امکانات رژیم پهلوی به نفع انقلاب اسلامی غلبه کردند. انقلاب اسلامی در واقع پاسخی در خور به این حرکت مادی علیه جبهه انبیاست. طبیعتاً موج دوم انقلاب اسلامی از مرزهای ما نیز عبور کرده و منتهی به یک بیداری اسلامی بلکه یک بیداری جهانی شده است. به ویژه با ورود به عرصه تقابل بین‌المللی با استکبار، اشغال لانه جاسوسی، درگیری با شوروی سابق در مرزهای افغانستان، تشکیل جبهه مقاومت و هشت سال دفاع مقدس که به تعبیر امام خمینی (ره) بیداری تمام این ملت‌ها در اثر خون شهدای ما ست این جنگ نرم با استراتژی غلبه خون بر شمشیر به تدریج موازنه جهانی را به نفع اسلام تغییر داده یعنی قدرت نرمی در جهان ایجاد کرده است. این تغییر موازنه نخستین گام بزرگ برای فروپاشی ایدئولوژیک کمونیسم و شوروی سابق بود که مهم‌ترین عامل آن نیز انقلاب اسلامی بود.

گام دوم تهدید فروپاشی اردوگاه لیبرال دموکراسی است که آثار و علائم آن به چشم می‌خورد، لذا طبیعتاً در مقابل این حرکت سریع و رو به پیش جبهه اسلام در دنیا که در ناباوری دشمنان شکل گرفته است و در عصری که آنها احساس غلبه مطلق می‌کردند یک چنین اتفاق عظیمی بیفتد، طبیعی است آنها هم یک آرایش گسترده و جنگ همه‌جانبه‌ای را علیه دنیای اسلام آغاز کردند که آخرین آن جنگ تمام‌عیار و یک



برخورد تمدنی تمام‌عیار است و در آغاز قرن بیست و یکم با یک حمله نظامی به دنیای اسلام شروع شده است. این امر به سرعت از درگیری منطقه‌ای گسترش پیدا و ابعاد تازه‌تری پیدا کرد لذا تمدن غرب به دنبال تغییرات اساسی در منطقه با اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و براندازی قدرت نرم ایجادشده توسط اسلام و انقلاب اسلامی است.

همان‌طوری که ما به فروپاشی ایدئولوژیک غرب می‌اندیشیم و به دنبال این هستیم با تضعیف ایدئولوژی غرب اقتدار و صولت آن را در جهان از بین ببریم آنها نیز به دنبال طراحی یک جنگ ایدئولوژیک با ایران هستند، این آخرین طرحی است که دارند و در آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. آنها به دنبال احیای اسلام آمریکایی هستند که این اسلام آمریکایی دو ضلع دارد یک ضلع آن خشونت و ضلع دیگر آن سازش و انفعال است. غرب دو چهره از اسلام را به جهان ارائه و تلاش می‌کند که این دو چهره را برجسته و تقویت کند. یکی چهره اسلام غرب‌گرا، توسعه‌گرا و سازش‌کار مثل قرائت ترکیه و برخی از نمونه‌های دیگر از اسلام و دومی قرائت خشن از اسلام مانند داعش است. این دو، دو لبه یک قیچی علیه اسلام ناب هستند. آن تفکر حقیقی اسلام ناب انقلابی از ناحیه این دو تفکر در معرض تهدید است، یکی تفکر مثل داعش و ارائه یک چهره خشن و کور از اسلام و دیگری یک چهره سازش‌کار و منفعل نسبت به اسلام است.

دو دهه است که غرب به شدت تلاش می‌کند گروه‌های داخل دنیای اسلام را در یک جبهه ساماندهی کند و پس از آن، دنیای اسلام را بین خشونت و سازش به اسم اسلام میانه‌رو و اعتدال در دنیا مخیر کند. غربی‌ها از یک طرف داعش را شکل دادند و تقویت کردند و از طرفی دیگر غرب‌گراهای داخل دنیای اسلام را یک شبکه کنند. آنها سعی می‌کنند آرام آرام دنیای اسلام را بین دو قرائت خشن و سازش‌کارانه به اسم اعتدال و اسلام میانه‌رو مخیر و به تدریج جریان غرب‌گرا و سازش‌کار را به اسم میانه‌روی بر دنیای اسلام حاکم کنند. در این جنگ

که یک جنگ کاملاً نرم است و می‌تواند به فروپاشی انقلاب اسلامی و جبهه دنیای اسلام ختم شود باید با این دو مقابله کنیم. به گمان بنده شهید سلیمانی از اسوه‌های بزرگ مبارزه در هر دو میدان است، یعنی در برابر دو جبهه انحراف شامل قرائت سازش‌کارانه، منفعل و حداقلی از اسلام و قرائت خشن از اسلام مقابله کرد. درگیری ایشان در مقابل داعش و چهره خشنی که از اسلام ارائه کردند و نقش سردار سلیمانی در مبارزه با جریان داعش، محدود و منزوی کردن آنها و در نهایت اعلام پایان دولت داعش بر احدی پوشیده نیست. به گمان بنده یک نقش مهم دیگر سردار سلیمانی در مبارزه با غرب‌گرایی یعنی جریان سازش و انفعال داشتن است، سردار استقامتی کرده که به تنهایی یک رسانه بزرگ علیه گفتمان سازش است، گفتمان سازشی که از تحقیرشدگی در مقابل غرب آغاز و به فریفتگی، استحاله و انحلال در تمدن غرب ختم می‌شود.

شهید سلیمانی به تنهایی یک رسانه بزرگ علیه این جریان سازش است و می‌شود بر این امر سرمایه‌گذاری کرد. باید روی جلوه شهید سلیمانی در مقابل جریان غرب‌گرایی و سازش و انفعال در مقابل غرب و تحقیرشدگی غرب و ... سرمایه‌گذاری و آن را تحلیل کرد. جبهه سازش‌کارانه در مقابل غرب و غرب‌گراهای درون اسلام با هر نامی که به اسم اعتدال و میانه‌روی نامیده شوند، به تعبیر قرآن جبهه مریض القلب‌ها هستند. در مقابل این جبهه اهل ایمان که اهل محبت الهی هستند و مجاهده می‌کنند قرار دارد، خدای متعال می‌فرماید، سرپرستی شما فقط با خداست، چراکه مؤمنین که دستشان در دست خداست و اقامه صلاه می‌کنند، دائماً در حال دستگیری دیگران و زکات هستند و آنها دائماً در حال خضوع هستند.

مسیر شهید سلیمانی مسیر کسانی است که در قرآن کریم از آنان به عنوان محبوب خدا یاد شده است، آنان در مقابل جبهه مؤمن متواضع هستند، همان‌گونه که شهید سلیمانی در مقابل طفل مؤمن اشکش

جاری می‌شد اما در مقابل تهدیدهای دشمنان ذره‌ای در قلبش وسوسه ایجاد نمی‌شد. آنها جهاد و تلاششان در رده اسلام جهاد دائمی است و هرگز نگران حرف‌ها و حدیث‌ها نیستند. در این مسیر کار خود محکم هستند، وقتی تحت ولایت حق قرار می‌گیرند تبدیل به حزب الهی می‌شوند که غلبه آنها قطعی است و نقطه مقابل آنها کسانی هستند که در مقابل دشمن منفعل هستند.

به گمانم یک جنگ نرم گسترده جمهوری اسلامی ایران از ناحیه سردار سلیمانی با جبهه غرب‌گرایان و کسانی که اسلام را به نفع جریان تجدد تعریف می‌کنند، وجود دارد. البته سردار سلیمانی تنها پرچم‌دار مقابله با داعش نیست بلکه یکی از پرچم‌داران مقابله با جریان غرب‌گرا و جریان منفعل در درون دنیای اسلام است، با این اقدام به عنوان یکی از چهره‌های مقاومت به رسمیت شناخته می‌شوند و قدرشان دانسته می‌شود این امر کمک به شکست جریان غرب می‌کند.

شخصیت علمی ایشان کاملاً مشهود است چراکه ایشان شاگرد ممتاز شخصیت‌های ممتاز همچون آیت العظمی بروجردی، امام خمینی (ره)، علامه طباطبایی و آیت‌الله بهجت بودند. خیل گسترده شاگردان عالم، متقی، سلیم الفکر، بصیر و آگاه به زمان در رشته‌های مختلف علمی و آثار متنوع عمیق و نوآورانه و گسترده‌شان با توجه به نیازهای روز جمهوری اسلامی و دنیای اسلام در گفتگو با شخصیت علمی ایشان ما را مستغنی می‌کند. غیر از آثار سلوک ایشان و تربیت شاگردانی ممتاز و شاگردی طولانی و نفس به نفس با شخصیت آیت‌الله بهجت که بیش از ۱۵ سال به طول انجامید، برای فهم مقام سلوکی عرفانی ایشان شاگردی ایشان کافی است.

دو اقدام مهم ایشان نخست مبارزه مستمر با جریان انحرافی و غرب‌گرایی از قبل انقلاب اسلامی تا بعد انقلابی اسلامی بود. از آن روزی که ایشان برخی از دوستان خود به خاطر این احساس مسئولیت و مبارزه با انحراف جدا شدند و شاگردانشان و خود ایشان مسیر جدیدی

را انتخاب کردند تا دوران انقلاب اسلامی، پیروزی انقلاب و گسترش جریان غرب‌گراها و انحرافی در جمهوری اسلامی ایران در تمام این دوران به شدت در مقابل انحراف مبارزه می‌کردند. علامه مصباح یزدی مثل یک سخنران شهر به شهر می‌رفت و خودش را پرچمدار و ذیل ایشان جمع انبوهی از حوزه و شاگردان ایشان بودند و مبارزه با انحراف و غرب‌گرایی داشتند.

یکی از آثار غرب‌گراها در طول تاریخ تحریف دین بود چون می‌خواستند آشتی با اسلام و تمامیت تمدن غرب را ایجاد کنند، اسلام را تحریف می‌کردند. اقدام دوم علامه مصباح یزدی ایجاد بسط در فرهنگ و معارف دینی، پرداختن به عرصه‌های به روز، تربیت و تربیت خیل عظیم شاگردان موفق در این زمینه بوده است که هم نیازها را بفهمند و برای رفع نیازهای فرهنگی اقدام کنند. از اولین افرادی که در میدان انقلاب فرهنگی برای تولید علوم انسانی به عنوان نام افزود مورد نیاز حکمرانی اسلامی اقدام کردند علامه مصباح یزدی (ره) بودند و آن روزهایی که بیش از ۱۶ ساعت در این زمینه مشغول تلاش بودند دچار کسالت سنگینی شدند.

گام دومی که در این جنگ تمام‌عیار برداشتند حفظ مرزهای فرهنگ اسلامی است که به شدت با جریان‌های انقلابی که می‌خواستند خطوط قرمز فرهنگ اسلام را کم‌رنگ کنند مقابله می‌کردند. از جمله تلاش‌های فرهنگی ایشان به ویژه هجوم فرهنگی و شبیه خون فرهنگی دشمن بعد از سازندگی و آغاز اصلاحات متوجه دنیای اسلام کرد، این طرح زیر نظر علامه مصباح یزدی و با همکاری مؤسسه و شاگردان ایشان اجرا شد که تاکنون ۷۰ هزار نفر از دانشجویان و نخبگان ما این دوره را دیدند و به شدت فضای نخبگان را تحت تأثیر قرار داده و صیانت کرده است. سردار سلیمانی و مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی را از پرچمداران مبارزه با جریان انحرافی درون دنیای اسلام می‌دانم، گرچه ایشان را متهم به خشونت می‌کردند اما به شدت ایشان مرزها را با قرائت‌های کور حفظ

می‌کرد و با قرائت‌های خشن مبارزه می‌کرد و از قرائت‌های سازش‌کارانه و انفعالی که از خطوط اسلام بکاهند و فرهنگ اسلام را تقلیل دهند تا سازش به تمدن غرب پیدا کنند، مقابله می‌کردند. مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی (ره) جزو موفق‌ترین شخصیت‌ها در میدان مبارزه بودند، به تعبیر رهبر انقلاب ایشان، خلأ مثل شهید مطهری را در دوران انقلاب اسلامی پر کردند.



## یادداشت |

### نقش مصباح و سلیمانی در پروژه تمدن سازی

حسین رحیم پور ازغدی

۱. از دی ۹۸ تا دی ۹۹، یک سال کامل، برگریزان بود. از مدد علماء تا دماء شهدا، از ترور مجاهد نبردهای بین الملل و شهید جنبش های آزادی بخش، قاسم سلیمانی و ابومهدی و ترور فیزیکدان بزرگ و بنیان گذار، فخری زاده و... تا فقدان آیت الله مصباح (ره) که قهرمان موشکاف عرصه معرفت و عقلانیت بود. ایران، مردان بزرگی را یک به یک از دست داد و چه به دست آورد؟

در باب سلیمانی، آیت الله عرفان عملی در جهاد کبیر تا جهاد اکبر و از شاهکار برادران گمنامش در سپاه قدس، شهیدان دفاع از مستضعفین جهان و رهایی ملت های دربند، با ده ها سلیمانی بی نام که اسماعیل قاتنی، شهید دیروز و فردا، یک تن از آنان است. همچنان باید گفت و خواهیم گفت، چه تازه اول عشق است و قافله شهر آشوبان کربلا تا همه جا در پنج قاره جهان خواهد رفت و غافلان و بخواب رفته گان را فرمان برپا خواهد داد.



حسن

رحیم پور ازغدی

عضو شورای عالی انقلاب  
فرهنگی



دیدید ملت‌ها و نسل‌ها در سراسر عالم با پیکر سوخته و دست بریده‌اش چه کردند؟ جوانان عالم، باز تشنه الگوی معاصر بودند و یافتند (الگوهای بیشتری در راه‌اند و تا سال بعد، خدا کریم است!)، انقلابیون مسلمان، «چه‌گوارا» صد پله الهام بخش تر خود را و حکومت‌ها، تهدید اصلی بقای خود را و دولتمردان مان راز محبوب نبودن خود را یک‌جا یافتند. جهان نیز اسلام «ترور و خشونت» را در تقابل با اسلام «جهاد و شهادت» شناخت و تفکیک طلا و مطلا، ممکن شد. هزار سلیمانی باید خاکستر شوند تا مکتب سلیمانی، هربار دوباره ققنوس‌وار بر خیزد، مکتبی که سلیمانی را ساخت، باز هم خواهد ساخت، و مکتبی نبود که سلیمانی ساخته باشد. ترامپ و پمپئو در آینده، بی حفاظ‌تر و در تیررس «رزمندگان بدون مرز» خواهند بود و چون سلمان رشدی، دیگر خواب راحت نخواهند داشت اما ضربه اصلی، برباد رفتن هفت‌هزار میلیارد دلار سرمایه‌گذاری آمریکا و چند هزار جنازه سرباز آمریکایی است که مخفیانه و بدون تشییع، دفن شدند در کنار بزرگترین تشییع پیکر در سراسر جهان و شکست اشغالگران غربی در عراق و سوریه و یمن و غزه و افغانستان و... جای مهر انگشتر سلیمانی بر پیشانی تاریخ.

۲. اما رحلت آیت‌الله مصباح(ره)، اتفاق مهمی در حوزه معرفت است و گرچه مردان معرفت، «بی زمان» و بیشتر مسئله آینده ما هستند تا گذشته اما بر ماست تا داغ او تازه است، به آورده‌های ذهن خلاق آن نظریه‌پرداز بزرگ، اداء احترام کنیم. ملایی اهل معنا و فرهنگ‌ساز در معرکه‌های فلسفی و علوم انسانی، بی‌پروا در مواضع علمی بدون چرتکه‌اندازی‌های رائج، نکته سنج، فریب‌ناپذیر و متخصص در آسان کردن سخت‌ترین معقولات و جراح غده‌های بدخیم و پیچیده در تحریف دین که شاید اگر فداکاری و پایمردی او نبود، موج یک انحراف خطر در فکر دینی و حاکمیت سیاسی به‌ویژه در دهه هفتاد با پوشش تقلبی «نواندیشی دینی» و با القاء سکولاریزم در لباس «عرفان» و تزریق «لیبرال دموکراسی» در پرده «جامعه مدنی»، در کار تخریب

مبانی انقلاب خمینی(ره)، حتی بدست معممین درس نخوانده‌ای که به تدریج از گرداب فروپاشیده چپ، به مرداب تعفن راست لیبرال در غلتیدند، به ثمر می‌نشست. آن مقاومت‌ها بود که کینه‌ها پراکنگت اما هنر «فریب نخوردن» و «دقیق بودن» را به جامعه علمی و سیاسی کشور آموخت و بساط شعبده با دین را برهم زد، دین‌سازان را رسوا ساخت تا پس از سال‌ها عوام‌فریبی با افاضات پوششی و عناوین انحرافی در باب «نسبیت معرفت دینی» و «دین منهای معرفت و شریعت و عدالت»، آنان را بی‌لباس و بدون گریم و چهره‌پردازی، انگشت‌نما کرد. پس معلوم باشد چرا بی‌بی‌سی و صدای آمریکا بر پیکر او، جشن گرفته و نقل و نبات می‌پاشند! بپاشند، اما کار از کار گذشت و با عینکی از جنس منطق که مصباح(ره) بر چشم نخبگان نهاد، کار ایشان بشد. آن افشای معرفتی اگر نبود، دین‌ستیزان مخفی شده در پس نقاب «نواندیشی دینی»، تن به خود افشایی نمی‌دادند که پس از سال‌ها رنگ و نیرنگ، خود به صراحت، به همان چه مصباح می‌گفت اعتراف کرده، و انکار کلمه الله، و تحریف وحی و نفی عصمت و رد خطاناپذیری رسول (ص) و طرد ولایت خدا و اولیائش، و باقی فاضلاب فروخورده دهه هفتاد را عاقبت در دهه نود، بالا آوردند و قرآن کریم را نیز ساخته محمد (ص) و دیوان شعر او خواندند. پس از دو دهه نبرد مظلومانه دوباره باید به هزاران برگ تفکر نویرانه این مرد، نگاهی خیره‌تر داشت.

۳. آقای مصباح(ره) را شاید پنج، شش نوبت، بیشتر زیارت نکرده باشم و عمده شناخت بنده از مسیر کتاب‌ها بلکه کتابخانه نظریات او در ده‌ها موضوع تخصصی بود. و هر بار برخلاف چهره‌ای که از او ساختند، ایشان را منصف و نقدپذیر یافتم، خاصه، یک ملاقات که تماماً، صرف نقد طلبگی بر برخی فرمایشات ایشان کردم و هر چه کردم، ذره‌ای امتناع و خودبرتربینی که بیماری اخلاقی برخی علمای حوزه و دانشگاه است، در آن مرد اخلاقی و متواضع، نیافته و مثقالی بی‌انصافی و بی‌توجهی در آن متفکر صبور ندیدم. مجتهد در «اصول

دین» و بری از بی تفاوتی و بی حسی در دفاع از حق بود، در دورانی که بسیاری فضلان فضل فروش، فاقد درک تحلیلی از اصول و محروم از مهارت خودسازی و جسارت خودسوزی، و بیشتر گرفتار اظهار خودند تا درد دین. مصباح از پیشتازان تحول در حوزه و از خط‌شکنان تحجر و مشعل‌داران نوآوری و نواندیشی و زخم خورده اصلاح طلبی خویش در نظام آموزشی و پژوهشی حوزه نیز بود.

۴. پس از سلطنت رضا پهلوی و سپس شهریور سال ۲۰ و اشغال مادی و معنوی ایران که چیزی از ایران نماند و از هر جهت دچار فروپاشی شد، هسته‌های مقاومت فکر دینی در کشور به تدریج فعال و در برابر ایدئولوژی اسلام‌ستیز رژیم شاه، کمونیست‌ها، بهائیت، کسروی‌گری و... خط دفاعی تشکیل دادند. از جمله، حلقه‌ای که در قم، برگرد امام و آقای طباطبایی شکل گرفت، از کارآمدترین هسته‌های مقاومت علمی و عملی بود که تا امروز برکاتش پیداست. ده‌ها متفکر بزرگ و صدها روحانی مبارز، در «معرکه معرفت» و در «جبهه سیاست»، برآستی سرنوشت ایران، تشیع و جهان اسلام را ظرف چند دهه تغییرات اساسی دادند. شاگردان مشترک حلقه طباطبایی و مکتب امام، «عقلانیت دینی» را تکثیر و به روز کرد و این جنبش در تفکر دینی، معادله قوا را تغییر داد؛ مطهری و جوادی آملی و مصباح یزدی و حسن زاده و ده‌ها تن دیگر، به رغم فراز و فرودها و تفاوت‌ها، هریک، جهانی بنشسته درگوشه‌ای بودند و تاریخ تفکر معاصر را به پیش راندند. کارکرد تنوریک شهید مطهری (ره) در دهه سی تا شصت در برابر التقاط چپ، و کارکرد سیاسی شهید بهشتی در برابر لیبرالیسم مذهبی در ساختار حکومت پس‌انقلاب، هرچه بود، آقای مصباح از دهه ۴۰ در کنار آنان و از دهه ۶۰ تا آستانه ۱۴۰۰، بار شهیدان را بردوش کشید و تداوم همان کارکرد علمی و طبعاً هدف همان بمباران‌ها بود که آنان را نیز تا بودند، یک روز بی‌نصب نگذارد. اهمیت کار مصباح و نقطه زنی او در فلسفه‌های مضاف و علوم انسانی را همه می‌توانستند از شدت کینه‌ورزی‌ها حدس

بزنند حتی اگر آشنا به ده‌ها نظریات جدیدی نباشند که در ذهن خلاقش در فلسفه، کلام، عرفان نظری، اصول فقه، معرفت‌شناسی، فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق، فلسفه سیاسی و فلسفه علم به ویژه علوم اجتماعی و نوآوری‌های متدیک در تفسیر قرآن و طبقه‌بندی سنت به تناسب آخرین پرسش‌های جهانی شکفت و روئید و پاسخ گفت و گفت و سوخت و سوخت. شاید در جهاتی، غرب شناس‌ترین میان شاگردان علامه طباطبایی (ره) بود. نمونه بن‌بست شکنی‌هایش در فلسفه‌های مضاف و علوم انسانی، شنیدنی است و شاید در آینده بدان پردازم اما نقداً به مخالفانش پیشنهاد می‌کنم حال که خیالشان از رفتن او راحت و شاید کینه‌ها کمی آرام گرفته باشد، آثار و نظریات او را پس از همه افترااتی که به او بستند، بخوانند و فلسفه موضع‌گیری‌های او را دریابند گرچه همچنان منتقد شیوه یا سلیقه ایشان به‌ویژه در سیاست‌ورزی باشند.



## یادداشت |

### حاصل عمر مصباح یزدی چه بود؟

سروش دباغ

روزگاری، پیش از سفر به انگلستان برای ادامه تحصیل در رشته فلسفه، به سبب انس و علاقه وافرم به مباحث فلسفه اسلامی، افزون بر آثار فلسفی مرحوم طباطبایی (ره) نظیر «بدایه الحکمه»، «نهایه الحکمه» و «اصول فلسفه و روش رئالیسم» برخی از آثار شیخ محمدتقی مصباح یزدی (ره) نظیر «آموزش فلسفه» و شرح ایشان بر «نهایه الحکمه» و «اسفار اربعه» را خواندم و از آنها بهره بردم. مرحوم مصباح یزدی (ره)، ذهن فلسفی منظمی داشت و در تقریر مباحث فلسفه اسلامی، توانمند بود. روزگاری که ایران، فلسفه اخلاق تدریس می کرد، کتاب «فلسفه اخلاق» ایشان را نیز خواندم و آنرا نیکو یافتم و به دانشجویانم معرفی کردم؛ هر چند بعداً از جناب مصطفی ملکیان شنیدم که که عموم مباحث فلسفی اخلاق غرب در آن اثر، محصول زحمات ایشان است، نه جناب مصباح یزدی!



سروش دباغ

پژوهشگر حوزه دین، فلسفه  
و ادبیات

هر چقدر مصباح یزدی (ره) در حوزه فلسفه اسلامی مفید و توانمند بود؛ در حوزه دیانت و سیاست و اجتماع، متأسفانه کارنامه دل‌آزار و ناتراشیده و ناموجهی داشت. روزگاری، در دهه هفتاد شمسی، به حق «تنوریسین خشونت» نام گرفت. هم افرادی که قتل‌های محفلی در شهر کرمان را مرتکب شدند، در دادگاه صراحتاً گفتند در انجام این اعمال، تحت تأثیر سخنان مصباح یزدی (ره) بودیم؛ هم ایشان صراحتاً در سالگرد کشته شدن نواب صفوی در شهر قم، از نبود غیرت نوایی در برخورد با دگرانديشان دینی گله کرد و تلویحاً مخاطبان را به سرکوب این جماعتِ دگر اندیش دعوت کرد؛ هم در کتاب «گفتمان مصباح»، صراحتاً جوانان انقلابی را تشویق می‌کند که اگر مسئولان در امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی کردند؛ خود وارد میدان شوید و به وظایف خود عمل کنید. کسی اینگونه آشکارا دعوت به خودسری و بی‌اعتنایی به قانون و اعمال خشونت می‌کرد و به سبب مستظهر بودن به هسته قدرت، به جایی هم پاسخگو نبود. همچنین، در عموم مواضع سیاسی مصباح یزدی، افزون بر مغایرت با منافع ملی، بی‌توجهی به حقوق بنیادین شهروندان و انسانهای پیرامونی موج می‌زد؛ که ایشان برای اجرای اجباری احکام شریعت؛ تمسک جستن به خیلی از امور راروا می‌دانست و پروای شهودهای اخلاقی عرفی عموم خلائق را نداشت.

امروز می‌اندیشیدم که چه خوب است وقتی از این سرای خاکی رخت بر می‌بندیم و روی در نقاب خاک می‌کشیم، نامی نیک از خود بر جای گذاریم. طی سه - چهار ماه اخیر، چهار نفر از مشاهیر روی در نقاب خاک کشیدند: محمدرضا شجریان، محمد ملکی، شیخ محمد یزدی و شیخ محمد تقی مصباح یزدی. هم شجریان، «آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست»، نامی نیک از خود بر جای گذاشت و هم محمد ملکی؛ که رنج خود و راحت یاران طلبیدند و به سمت بی‌سو پرواز کردند و «پشت حوصله نورها» به آرامی دراز کشیدند.



امیدوارم، در روزگاری نه چندان دور، نگرش و مشی و مرام ملال انگیز و دل آزار محمد یزدی و محمد تقی مصباح یزدی از میان ما رخت ببرند و کمتر شاهد آزار و اذیت منتقدان و صدور احکام قضایی طولانی مدت برای دانشجویان و روزنامه نگاران و فعالان مدنی و کارگران باشیم؛ کمتر تخفیف مراجع و روحانیون مستقل و محترمی چون مرحوم منتظری، سید موسی شبیری و سید کمال حیدری را ببینیم؛ کمتر از تربیون نماز جمعه، خط و نشان کشیدن برای عمرو و زید و تهدید پر عتاب آنها را بشنویم؛ کمتر دعوت به قانون شکنی در پوشش «امر به معروف و نهی از منکر» و اصرار بر اجرای احکام شریعت و فرو نهادن شهوذهای اخلاقی عرفی طنین انداز شود؛ کمتر شاهد نقض آشکار حقوق بنیادین شهروندان، اعم از زنان و کارگران و روزنامه نگاران و... باشیم؛ کمتر شهوذهای اخلاقی عموم خلایق و آموزه های نیکو و رهگشایی چون «اُتی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» به محاق رانده شوند و پیش پای فقه سیاسی، ذبح شوند....!

### \* حاشیه!

آقای دباغ سعی دارند با تفکیک منش سیاسی و معرفتی آقای مصباح (ره) اینگونه القا کنند که معرفت فقهی و فلسفی این حکیم فرزانه به پای امر سیاسی ذبح شده است و منش سیاسی این بزرگوار سراسر خشونت است! این گفتارهای دور از انصاف و انتقادهای بی جا و غیر عالمانه آقای دباغ نشان می دهد که از سیره و اندیشه آیت الله مصباح (ره) غافل است و آگاهی کاملی ندارد. شاید هم مانند پدر مغرضانه دست به قلم شده و اینگونه از مدافعین اصل امر به معروف می نالد!



## مصاحبه |

### تطور فکری قهقرایی دکتر عبدالکریم سروش

حجت الاسلام محمد عرب صالحی

آیت الله مصباح یزدی (ره) در برهه‌ای از دوران سیاسی انقلاب، مورد هجمه فراوان قرار گرفت و ایشان را از همه‌سو بایکوت کرده و نمی‌گذاشتند صدایشان به جایی برسد، گاهی به تنهایی به دانشگاه‌ها می‌رفتند و جلسه می‌گذاشتند. بعد از جلسه بسیاری از دانشجویان می‌آمدند و از ایشان حلالیت می‌طلبیدند. به بیان مقام معظم رهبری بعد از شهید مطهری در پاسخ به شبهات نسل جوان، کسی مانند آیت الله مصباح (ره) نبود. ایشان درباره آیت الله مصباح یزدی (ره) فرمودند: «بنده نزدیک به چهل سال است که جناب آقای مصباح (ره) را می‌شناسم و به ایشان به عنوان یک فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب نظر در مسائل اساسی اسلام ارادت قلبی دارم اگر خداوند متعال به نسل کنونی ما این توفیق را نداد که از شخصیت‌هایی مانند علامه طباطبائی (ره) و شهید مطهری (ره) استفاده کند، اما به لطف خدا این شخصیت عزیز و عظیم‌القدر، خلأ آن عزیزان را در زمان ما پر می‌کند.»



حجت الاسلام  
محمد عرب صالحی

رئیس پژوهشکده حکمت و  
دین‌پژوهی پژوهشگاه فرهنگ و  
اندیشه اسلامی

دانشمند بسیار عمیق و جامعی بودند که امروز با خسارت بزرگ نبود ایشان مواجه شدیم. در واقع آیت الله مصباح (ره) و سردار سلیمانی جبهه فرهنگی و علوم انسانی بودند، چه اینکه سردار سلیمانی مصباح جبهه مقاومت و جهاد در راه خدا بود رحمت و رضوان الهی بر این دو سردار بزرگ و راهشان پر رهرو باد.

### \* به عنوان اولین سوال بفرمایید تطور فکری دکتر سروش درباره حقیقت وحی چیست؟

نخست باید در نظر داشت که بحث ما درباره حقیقت وحی و هستی‌شناسی وحی است. به تعریف وحی و استعمالات قرآنی آن نمی‌پردازیم. برای یافتن تعریف و استعمالات وحی می‌توان به کتاب‌ها رجوع کرد؛ بحث ما در مقوله تعاریف نیست. می‌خواهیم در این باره صحبت کنیم که در ماجرای وحی، بین خدا و رسول او چه گذشت ماهیت و حقیقت وحی چیست؟

نکته دوم این است که تطور فکری، فی‌نفسه نه امری مذموم است و نه مطلوب؛ لذا در اصل تطور فکری بحثی نداریم. مهم مسیری است که تطورات فکری یک انسان در پیش گرفته و سرانجامی که به آن منتهی می‌گردد؛ ما می‌خواهیم ببینیم تطور فکری دکتر سروش درباره قرآن و وحی به چه سمتی سیر کرده است. سوگمنده باید گفت با گذشت زمان، ایشان در سیر فکری خود هر روز از میانی دینی، بدیهیات دینی و آموزه‌های کتاب و سنت فاصله بیشتری گرفته است. دکتر سروش در ابتدای انقلاب مانند دیگران وحی را امری الهی با منشأ الهی می‌دانست که تعریف مشترکی با دیگر عالمان داشت. آرام آرام به جایی رسید که اظهار کرد: وحی، امری الهی با منشأ بشری است. ایشان می‌گوید: خداوند پیامبر را آفرید و وحی از دل حضرت رسول جوشید؛ آنچنان که خداوند زنبور عسل را آفرید، زنبور هم روی گل‌ها می‌نشیند و عسل به جامعه تحویل می‌دهد. شاید مخاطبان ما بار معنایی این گزاره را ندانند. وقتی چیزی از قلب انسان سرازیر شد در حد اعلای خود، مثل

شهودات شخصی عرفا می‌شود: اولاً برای کسی حجت نیست. ثانیاً، امری بشری و تجربه درونی شخصی است و ثالثاً، هر امر بشری، امکان اشتباه دارد. وقتی اصطلاح «تجربه دینی» از فلسفه غرب وارد شد، بار معنایی خودش را دارد و می‌شود: امر بشری شخصی خطاپذیر. و سروش این لوازم را پذیرفته است؛ مستحضر هستید که تجربه درونی دینی دانستن وحی قائلان زیادی در غرب دارد و از جمله آنها جناب شلایرماخر است که از بنیان‌گذاران این نظریه است یا آقای ویلیام جیمز که هر کدام از زوایای خاصی، وحی را بررسی کرده‌اند. صراحتاً می‌گویند: وحی از سنخ تجربه درونی دینی است. جناب سروش هم همین معنای غربی را می‌پذیرد که وحی تجربه دینی، بشری، شخصی و خطاپذیر است. این مرحله دوم تطور فکری ایشان است که وحی را قابل نقد و بررسی می‌داند؛ یعنی می‌توانیم بعضی را بپذیریم و بعضی را رد کنیم.

در مرحله بعدی، ایشان گفت: اساساً وحی از سنخ رویاست. پیامبر در «عالم رویا» این مطالب را دید. این رویاها مانند رویاهای ماست و نیاز به معبر دارد. آن محذورات پیشین در اینجا هم پیش می‌آید که رویا ممکن است برخاسته از پیش‌زمینه‌های ذهنی انسان باشد یا ظرفیت انسان در کیفیت آن، دخیل واقع شود. این خود یک تحول و تطور فکری است اما تحولی قهقراپی و رو به سقوط و دور شدن از دین و آموزه‌های دینی.

مهم‌ترین خطایی که جناب سروش و هم‌فکران او این جا مرتکب شده‌اند خطای روش‌شناختی است که منحصر در مساله وحی هم نیست. یعنی راهی را که برای تبیین ماهیت وحی پیموده‌اند از ابتدا بیراهه است؛ استاد مطهری درباره وحی می‌گوید: «ما در ماجرای وحی حضور نداشتیم تا ببینیم بین خدا و پیامبرش چه گذشت؟!» بنابراین هر چه ما بگوییم تخمین و گمان است. سوال ما از دکتر سروش این است که مگر شما آنجا بودید و حقیقت وحی را حس کردید؟! این که

بدون حضور در یک ماجرا از حقیقت و واقعیت آن سخن بگویم صرف احتمال و ظن و گمان است؛ احتمالات ما ممکن است مطابق واقع هم باشد؛ ولی اعتبار علمی ندارد! فقط کسی می‌تواند از حقیقت وحی پرده بردارد که در آن ماجرا حضور داشته و آن وجود مقدس پیغمبر بوده که وحی را ارانہ کرده و امیرالمومنین (علیه السلام) که پیامبر خدا درباره‌اش فرمود: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲) بطور قطع تو هم می‌شنوی هرچه را من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه را من می‌بینم. می‌خواهم بگویم تنها راه رسیدن به حقیقت وحی، نقل است؛ چون پیامبر و امیرالمومنین (علیهما السلام) ماجرا را دیده‌اند سخنشان در این زمینه اعتبار دارد ولی عقل ما در آنجا حضور نداشته است تا نقل واقع کند، این بزرگترین خطای روش شناختی آقای سروش است.

می‌توان گفت که تطور فکری دکتر سروش در بخش حقیقت وحی پارادوکسیکال است در ابتدا وحی را امری الهی و در پایان آن را امری بشری می‌داند؛ یعنی به تدریج از دین و آموزه‌های آن فاصله گرفته‌اند. در آموزه‌های دینی اگر همه آیات و روایات را جستجو کنید نمی‌توانید آیه یا روایتی در تأیید بشری بودن منشأ وحی پیدا کنید. آیات فراوانی، صریحاً منشأ وحی را خداوند دانسته و بخشی دیگر از آیات قرآن منشأ بشری وحی را نفی می‌کند.

در یک دسته از آیات، قرآن، علاوه بر معانی، حتی زبان عربی قرآن و الفاظ آن را نازل شده از سوی خدا می‌داند و از وحی، به تلاوت و قرائت قرآن بر پیامبر تعبیر شده و یا پیامبر را به قرائت و تلاوت آنچه بر او وحی گردیده فرا می‌خواند؛ پیدا است که تلاوت و قرائت جایی است که الفاظی در بین باشد: «فاذا قرأناه فاتبع قرآنه» (قیامت/۱۸) پس هنگامی که ما قرآن را قرائت کردیم، تو هم خواندن آن را دنبال کن؛ «تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق» (آل عمران/۱۰۸) این آیات خداوند است که به حق بر تو تلاوت می‌کنیم؛ «انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً» (مزل/۵)

ما به زودی بر تو «قول» سنگینی را می افکنیم؛ «انا جعلناه قرآناً عربياً لعلکم تعقلون» (زخرف/۳) به راستی ما این قرآن را «عربی» قرا دادیم، شاید تعقل کنید؛ دسته دیگری از آیات دلالتی دوسویه دارند؛ از یک طرف به نحو صریح بر این امر دلالت دارند که قرآن از سوی خدا نازل شده و از سوی دیگر، انتساب قرآن به پیامبر را نفی می کنند: «تنزیل من رب العالمین و لو تقول علینا بعض الاقوال لآخذنا منه بالیقین ثم لقطعنا منه الوتین» (الحاقه/۴۳-۴۶) قرآن از جانب پروردگار جهان ها فرود آمده و اگر پیامبر پاره ای از گفته های خود یافته را به ما نسبت می داد او را به شدت مؤاخذه می کردیم و سپس رگ قلبش را می زدیم. «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی» (نجم/۳-۵) پیامبر به خواسته و انتخاب خود سخن نمی گوید بلکه فقط وحی الهی را که خداوند به او آموخته بیان می کند. «تلك من انباء الغیب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت ولا قومك» (هود/۴۹) آیات الهی بخشی از اخبار غیبی است که ما به تو وحی نمودیم و نه تو و نه قوم تو آن را نمی دانستید. اشاره دیگری که در این آیه هست اینکه پیامبر را از بعضی از اخبار غیبی آگاه شده می داند و نه از همه آن؛ «ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» (نساء/۸۲) اگر منشأ قرآن غیر خداوند بود هر آینه در آن اختلافات فراوانی می یافتند. دسته های مختلف دیگری از آیات بر این ار دلالت دارند که در این مصاحبه مجال ذکر آن نیست؛ ظاهراً جناب دکترسروش توجهی به این آیات ندارند و آن چه در ذهن خود به آن رسیده را بر آیات قرآن مقدم می کنند.

### \* آیا شبیه چنین تحول فکری باز هم برای ایشان رخ داده است؟

شبیه همین تحول فکری در حوزه دین شناسی هم برای دکتر سروش اتفاق افتاده که اکنون به آن می پردازم. آقای سروش، چندین سال پیش، کتابی به نام «قبض و بسط تنوریک شریعت» نوشت. من آن کتاب را چندین بار خواندم در آن کتاب بیش از سی بار تأکید کرده بودند: دین، امری الهی، ثابت، مانا و ماندگار است. آنجا در بحثی معرفت شناختی



تصریح می‌کند که آنچه تغییرپذیر و نسبی است فهم علما، مفسران و فقیهان است. کتاب بعدی ایشان، «بسط تجربه نبوی» بود. در مقدمه این کتاب می‌گوید: تا کنون معرفت دینی را امری نسبی و تاریخی و گذرا می‌دانستم؛ ولی از این پس، خود دین را نسبی، تاریخی و گذرا می‌دانم. در این کتاب، قائل است که باید تعریفی از دین داشته باشیم و آنگاه آن را منطبق بر آموزه‌های کتاب و سنت کنیم؛ یعنی برون دینی به تعریف دین بپردازیم. اینجا هم همان خطای روش شناختی را تکرار می‌کند. جناب سروش در این کتاب، ابتدا پوستینی کوچک برای دین می‌دوزد و آن را صرفاً مربوط به تأمین سعادت اخروی می‌داند؛ لذا هرآنچه مربوط به سیاسات و اجتماعیات است از حوزه دین خارج می‌شود. ما یک سال است که در قرآن به مطالعه‌ای جمعی می‌پردازیم در این میان به جمله‌ای از آیت الله معرفت رسیدیم که می‌فرمایند: هفتاد درصد آیات قرآن، احکام اجتماعی است. ما در همین کار گروهی که به نیمه قرآن رسیده‌ایم می‌بینیم بیش از این مقدار است! بعضی سوره‌ها تا نود درصد آیاتشان از اجتماعیات است که به تفصیل مشخص کرده‌ایم. چند آیه مربوط به امر به معروف و نهی از منکر است، چند آیه مربوط به جهاد، انفاق، جنگ و قتال و... در حالی که بنا به تعریف آقای سروش باید بخش اعظم آیات را از مفهوم دین خارج کرد.

دکتر سروش کسی است که ابتدا نهج البلاغه را تدریس می‌کرد و کتاب و سنت را قبول داشت ولی حالا خود دین را امری تاریخی می‌پندارد. ایشان دین را شامل ذاتیات و عرضیات می‌داند؛ ذاتیات برای همه زمان‌ها کاربرد دارد و درست است؛ ولی عرضیات باید در همان زمانه و فرهنگ عربی و بدوی جامعه پیامبر خاتم، دفن شود. مقاله «ذاتیات و عرضیات دین» در همان کتاب بسط تجربه نبوی چاپ شده است. این کتاب، مجموعه مقالات و سخنرانی‌های ایشان است. در این مقاله اندک مسائلی را از ذاتیات دین برمی‌شمرد. آقای مجتهد شبستری هم تنها سلوک توحیدی را ذاتی دین می‌داند و همه گزاره‌های دیگر را

از ذاتیات بیرون می‌بیند؛ یعنی شما موحدانه زندگی کن. اینکه چطور می‌شود موحدانه زیست را زمانه معلوم می‌کند نه کتاب و سنت! آقای مصطفی ملکیان هم برداشتی که از حدیث «اِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» دارد این است که صرفاً اخلاقیات، ذاتی دین هستند. کلمات این متفکران پر از مغالطه و خلط مباحث است؛ مثلاً پیامبر در همین حدیث، به «هدف دین» اشاره دارد که تخلُّق جامعه به اخلاق الهی است و نه «خود دین». دین، یک راه است! مکرر در قرآن تاکید شده که دین، صراط است که البته این راه ما را به تخلُّق به اخلاق الهی می‌رساند بله، اگر بخواهیم تدبیر جامعه را بسنجیم به سراغ میزان اخلاق‌گرایی مردم می‌رویم نه اینکه هدف دین را با محتوای دین، خلط کنیم. سروش، حتی مسأله امامت و تعداد ائمه را هم عرضی دین می‌داند!

نمونه دیگر تحول فکری ایشان به مسیر قهقرا در فلسفه سیاسی نمودار است. دکتر سروش در ابتدا از اعوان حکومت و انقلاب به شمار می‌رفت و در شورای انقلاب فرهنگی عضو بود. همین شخص رأی به تعطیلی دانشگاه‌ها داد؛ اما امروز، دین را از سیاست جدا می‌داند و معتقد به لیبرالیسم است که به طور کلی از نظریه اسلامی منقطع است. تحول ایشان در فلسفه حقوق هم شنیدنی است. انسانی که متشرع و متدین بود حالا می‌گوید: در زمانه ما انسان، محقق است نه مکلف و هم جنس‌بازی حق انسان امروز است! البته راه فراری هم باقی می‌گذارد و می‌گوید: من نمی‌گویم کدام حق است و کدام ناحق؛ بلکه می‌خواهم وضع جامعه امروز را بیان کنم. اما ایشان در مشی عملی خود، غالباً حق داشتن را ترویج می‌کند نه اینکه چه چیزی حق است. دکتر سروش می‌گوید: «خدا سخن نگفت و کتاب ننوشت؛ بلکه انسان تاریخی به جای او سخن گفت و کتاب نوشت» در این باره و ادله ایشان نیز توضیح دهید. ایشان ادله مختلفی برای ادعای خود دارد که در این مصاحبه نمی‌توان همه را مطرح کرد. بنده در کتاب «نقد مبانی تاریخ‌مندی قرآن»

و کتاب «تاریخی‌نگری و دین» مفصلاً به این ادعاها پرداخته‌ام. آقای دکتر سروش دو مشکل اساسی دارد که نتوانسته حل بکند؛ یکی اینکه رابطه آیات قرآن با حوادث عینی ۲۳ ساله نبوت پیامبر را نتوانسته درست هضم کند و ایشان گمان کرده که قرآن از پی این حوادث به وجود آمده است؛ یعنی این حوادث بوده‌اند که محتوای قرآن را ساخته‌اند. نکته دوم اینکه ایشان در انسان‌شناسی و پیامبرشناسی به شدت می‌لنگد و بسیار ضعیف است؛ هم انسان را تقلیل می‌دهد و هم پیامبر را در حد انسان‌های عادی فرومی‌کاهد.

اما درباره مشکل اول، نظرشان این است که قرآن، حیث دیالوگی با وقایع عینی دارد که اگر پیامبر در جای دیگری بودند قرآن چیز دیگری بود و اگر فرهنگ و وقایع، گونه‌ای دیگر بود قرآن تفاوت می‌کرد. حتی می‌گوید: اگر پیامبر (ص) مثلاً ده سال دیگر عمر می‌کرد قرآن فربه‌تر می‌شد. از لوازم نظر ایشان این است که قرآن کریم، پاسخگوی همان حوادث و نظایر آنهاست و لاغیر. بنده مفصلاً در چند مقاله این را نقد کرده‌ام. ما رابطه قرآن و حوادث تاریخی را می‌پذیریم؛ ولی سروش گمان کرده چون قرآن در پی حوادث آمده خودش هم تاریخی است. ما معتقدیم خداوند از قالب این حوادث استفاده کرده و آن چه برای همه زمان‌ها برای بشر راه‌گشا و هدایتگر است را بیان نموده است.

یکی دو مثال می‌زنم. مثلاً حادثه غدیر، یک واقعه تاریخی بود که خدای متعال در پی آن، آموزه امامت را نازل کرد، البته تشریع غدیر از سابق بوده ولی ما طبق باور ایشان سخن می‌گوییم، خدای متعال با استفاده از این حادثه تاریخی، تا روز قیامت یک مبین معصوم در کنار قرآن گذاشت که این امامت باید تمام مسائل جدید را پاسخگو باشد. یعنی خداوند در یک حادثه تاریخی آموزه‌ای نازل کرد که از آن پس ضمانت بقای اسلام در همه زمانها مشخص شد و مکانیزم پاسخگویی قرآن به مسائل نوپدید تا روز قیامت در دل قرآن تعبیه شد. مثال دیگر اینکه خداوند متعال در کتاب و سنت، وظایف حکومتی را برای حاکم

شرع، تشریع کرد و با یک قانون، تکلیف متغیرهای بسیاری را در طول زمان‌ها و اعصار روشن ساخت. جناب دکتر سروش به غلط گمان کرده که چون دستورات قرآنی در پی حوادث تاریخی آمده‌اند آنها هم تاریخی هستند. درباره رابطه قرآن با فرهنگ آن زمان، البته در این حد را می‌پذیریم که اگر پیامبر در کشوری با زبان دیگر نازل می‌شد قرآن هم همان زبان را داشت یا نام جنگ‌ها و افراد تغییر می‌کرد؛ اما آقای سروش مجموع مولفه‌های فرهنگی قرآن را برگرفته از فرهنگ شبه جزیره عربستان آن روز می‌داند؛ در حالی که بارها و بارها در آیات قرآن، پیامبر اکرم از پیروی فرهنگ جاهلیت منع شده است.

مشکل بعدی، انسان‌شناسی و پیامبرشناسی سروش است. او می‌گوید: «پیغمبر، محصول فرهنگی جامعه جاهلی بود.» این یعنی پیامبر، زمان‌مند است و به درد زمان‌های دیگر نمی‌خورد؛ نظیر یک محصول هنری که برای جامعه و زمان خاصی، برجستگی و درخشندگی دارد. ببینید در زمانه ما مثلاً فیلم امام علی ع یا مختارنامه یک محصول فرهنگی تولید شده در زمان ماست. اقتضائات این زمان باعث تولید چنین اثر فرهنگی و هنری شده است اما پس از گذشت مدتی این اثر از مد افتاده و دیگر کارایی زمان خود را ندارد و باید با آثار بهتر جایگزین شود. دقیقاً وقتی ایشان قرآن را محصول فرهنگی زمان بعثت میدانند چنین معنایی را اراده می‌کند؛ آقای سروش، قائل است که در زمان‌های دیگر هم دیگرانی آمده‌اند که مطالبی متفاوت و جدید علاوه بر قرآن گفته‌اند؛ مثلاً مولوی را پیامبری می‌داند که کتابش مثنوی است. ایشان می‌گوید تا قبل از مولوی ما بال ایمان را داشتیم و مولوی بال عشق را هم اضافه کرد و الان می‌توانیم به خوبی با دو بال ایمان و عشق پرواز کنیم. در آخرین سخنرانی خود هم بر این مطلب صحنه گذاشته و کلاً چهره‌ای خشن از پیامبر و قرآن به نمایش گذاشته است و مهربان‌ترین پیامبر در دنیا و آخرت را در حد یک عارف مسلح طرفدار کشت و کشتار معرفی کرده است؛ و حب و محبت را مربوط به

مسیحیت دانسته و پیامبر رحمت اسلام را عاری از آن می‌داند!!!  
خیلی عجیب است ایشان حتی به صریح آیه قرآن توجه نمی‌کنند  
و حرف خودش را می‌زند؛ قرآن می‌فرماید: فبما رحمه من الله لنت  
لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك». (آل عمران/۱۵۹)  
بخاطر رحمت و مهری که خدا در قلب تو گذارده با آنها نرم و لطیف  
برخورد می‌کنی و اگر انسان خشن و قسی القلب بودی از اطراف تو  
پراکنده می‌شدند. یا در آیه دیگر پیامبر را رحمت برای عالمیان نامیده  
است؛ (انبیاء/۱۰۷) و در آیه دیگر پیامبر را حریص نسبت به امورات  
مردم دانسته و بزحمت افتادن مردم را برای پیامبر سخت و ناراحت کننده  
می‌داند؛ (توبه/۱۲۸) براسستی چرا دکتر سروش بر این واقعیات چشم  
می‌بندد و این آیات را نادیده می‌انگارد!!!؟ قرآن کریم، سرتاسرش  
محبت و عشق است. همین آیه استرجاع «إنا لله و إنا اليه راجعون»  
(سوره بقره آیه ۵۶). همه‌اش عشق است و بسیار فراتر از شعر «بشنو  
از نی...» مولوی، حکایت و شکوه از دورافتادگی از معشوق است «  
رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله» (نور/۳۷) که بیع و تجارت  
را بازدارنده مردان الهی از یاد معشوق نمی‌داند، «یا ایها الناس انتم  
الفقراء الى الله والله هو الغني الحميد» (فاطر/۱۵) که جنس انسان  
را نیازمند محوری فناپذیر می‌داند، که بی‌نیاز مطلق و پسندیده و  
حمید مطلق است، «یا ایها الذین آمنوا ما لكم اذا قيل لكم انفروا فی  
سبیل الله اثاقلتم الى الارض ارضیتم بالحیوه الدنیا» (توبه/۳۸) «ای  
کسانی که ایمان آورده اید، چه شده است شما را که وقتی به شما گفته  
می‌شود در راه خدا کوچ و مهاجرت کنید، به زمین می‌چسبید، آیا به  
زندگی دنیایی رضایت داده اید!» که چسبیدن به زندگی پست مادی را  
در قبال پرواز به سوی خدا، دون شأن انسان می‌شمارد، الا بذکر الله  
تطمئن القلوب» (رعد/۲۸) که یاد معشوق واقعی را تنها آرام بخش دل  
طوفانی آدم می‌داند، «ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیله صفاً کانهم  
بنیان مرصوص» (صف/۴) خداوند به کسانی که در راه او مجاهده

می‌کنند و همچون دژ آهنین و تسخیر ناپذیرند، عشق می‌ورزد، آیات ۲۲ تا ۲۴ سوره حشر، آیت الکرسی و صدها آیه دیگر، همه در توصیف عشق، معشوق، عاشق و رابطه بین آن دو است. دکتر سروش، مولوی، سهروردی، غزالی و ملاصدرا را پیامبران زمان خود می‌داند که از پیغمبر مطالب بهتری آورده‌اند و از پیامبر (ص) کمک می‌طلبند که خودش نیز بتواند برای زمانه ما چنین محتوایی بیافریند. احمد کسروی هم چنین ادعایی داشت و مدعی پیامبری بود. سروش هم مانند کسروی خاتمیت را نمی‌پذیرد. اما همین دکتر سروش وقتی میخواهد در مورد اینمه (ع) نظر دهد معتقد است ولایت پیامبر بعد از او پایان یافته و به هیچ کس منتقل نشده است و این هم خود یکی از تناقضات ایشان است.

#### \*لوازم الهیاتی این تفکر را هم بفرمایید.

این تفکر بسیار خطرناک است. اولین لازمه آن این است که قرآن کریم که تنها کتاب آسمانی دست نخورده و تحریف نشده است، از حجیت ساقط می‌شود. اگر کتاب و سنت حجت نباشد دین و دینداری بی معنا می‌شود دین یک امر عرفی بشری می‌شود نه امر الهی؛ وقتی قرآن از حجیت افتاد دیگر همه علوم اسلامی بی معنا می‌شود و تمام علوم انسانی اسلامی را باید تعطیل کرد. اینکه این آقایان علم دینی را قبول ندارند می‌تواند به همین خاطر باشد. بالاخره حداقل مبانی، اهداف و غایات علم دینی از کتاب و سنت اصطیاد می‌شود. نکته دیگر اینکه نه تنها کتاب و سنت از حجیت می‌افتد؛ بلکه هیچ آموزه ثابت و مانایی در حوزه علوم انسانی و دین نخواهیم داشت؛ چون همه اینها تاریخی می‌شوند. هیچ الگو و اسوه ثابت و ماندگاری هم نخواهیم داشت؛ وقتی شخصیت عظیم پیامبر و سنت او تاریخی شود، دیگر بقیه علوم و مسائل، به طریق اولی این‌گونه هستند. در یک کلام باید گفت نتیجه دیدگاه‌های سروش بتدریج منتهی به خروج از دین الهی و فاصله گرفتن روزافزون از آموزه‌های قرآن و امامان علیهم السلام می‌گردد. اگر



اظهارات این افراد منظومه شود تناقضاتشان آشکار می‌گردد. دین، عملاً با تاریخ‌مند بودن دیگر کارکردی نخواهد داشت. بعضی گفته‌اند کارکرد دین، صرفاً معنویت است و آن معنویتی که امروز مدنظر است از طریق دین، دست‌یافتنی نیست و باید معنویت رها شده از دین را جست.

### **\* آیا دکتر سروش در بعد شخصیتی خود، اقتضائات فکرشان را می‌پذیرند؟**

ما در حیطه مسائل شخصی ایشان وارد نمی‌شویم؛ اما ایشان صریحاً قائل به لوازمی است که برشمردیم. در نامه‌ای که به آقای سبحانی نوشته بود هفت آیه از قرآن در خصوص علوم طبیعی را آورده و مدعی شد که خطا دارند. کل جریان اعتزال نو که خود را به معتزلیان قدیم منتسب می‌کنند این‌طورند؛ کسانی همچون: محمد مجتهد شبستری، حبیب‌الله پیمان، تا حدی مصطفی ملکیان و در کشورهای غربی و عربی هم فراوان هستند. البته آقای سروش به اقتضای مخاطبان حرف‌هایش را تغییر می‌دهد.

### **\* بالاخره تفکر در خلأ شکل نمی‌گیرد. به نظر شما منشأ و عقبه فکری دکتر سروش کجاست؟**

امثال دکتر سروش و هم‌قطاران ایشان، گرچه از حیث سواد علمی جامع اطلاعاتی از اسلام و قرآن هستند اما طعم عمق اسلام را نچشیده‌اند و باصطلاح اسلام را صرفاً مز مزه کرده‌اند؛ اسلام در عمق وجودشان رسوخ نکرده است، بحث من بی‌سوادی نیست چه آنکه همین دکتر سروش، نهج‌البلاغه و مثنوی را هم حفظ است. اینها چون به عمق مبانی اسلامی پی نبرده‌اند و استخوان بندی و چارچوب معرفتی شان با مبانی دینی عجین نشده است وقتی به سراغ مبانی غربی و فلسفه آن رفته‌اند در آن هضم و مضمحل شده‌اند. در فلسفه علم غربی، فلسفه دین غربی و مباحث هرمنوتیک، ایشان به شدت متأثر از افکار غربی‌هاست. از پوپر به شدت متأثر است، از هرمنوتیک فلسفی گادامر و دیگران هم.

چند سال پیش وقتی استاد من پایان نامه بنده را در هرمنوتیک فلسفی دید گفت: من تعجب می کنم که دکتر سروش همین حرف ها را زده ولی نگفته مال کیست! مبنای انسان شناسی ایشان، دقیقا مبنای هایدگری و گادامری است که انسان را محصور در زمان، فرهنگ و آداب و رسوم جامعه خود می دانند و با اینکه روح مجرد انسان را قبول دارند، قائلند که انسان نمی تواند فراتاریخ و فرازمان خود باشد. متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق نومعتزلی ها خود را عقل گرا می دانند؛ ولی منظور آنان، عقل خودبنیاد غربی است و نه آنچه در شیعه تأکید می شود. غالبا یا در غرب و دانشگاه های غربی درس خوانده اند یا در دانشگاه های غربی موجود در کشورهای اسلامی. این آقایان، به شدت از مباحث معرفت شناسی غربی متأثرند. نکته دیگری که درباره دکتر سروش می توان گفت این است که ایشان علاوه بر تأثیرپذیری از فیلسوفان غربی، از فیلسوفان عربی مانند ابوزید هم به شدت متأثر است. آقای سروش علاوه بر انگلیسی به عربی هم مسلط است و کتاب های عرب ها را می خواند. گاهی می بینیم عین کلام ابوزید در کلمات سروش هم متبلور است. آقای مجتهد شبستری هم بسیاری از سخنان پل ریکور را در «هرمنوتیک کتاب و سنت» خود می آورد بدون اینکه نسبت بدهد که این سخن از کیست!

**\* بعضی از روشنفکران قائلند که ما در حال شدن هستیم که این مقتضی بی ثباتی است. آیا این مدح است یا ذم؟**

«شدن» دو جور است؛ گاهی انسان در مسیر تکامل قرار دارد که در اسلام هم این مسیر، بسته نیست و هرچه برویم تمام نمی شود. پیامبر ما هم که اشرف مخلوقات عالم و کاملترین آنهاست همواره در مسیر تکامل بسوی خداوند است حتی با همین صلوات های ما علو مرتبه بیشتر می یابد؛ چون آن طرف مسیر که به سمت خداست نامحدود است. اما گاهی انسانی سقوط می کند و با اینکه در جهان مادی قرار داده شده تا به سمت تجرّد برود روز به روز صیورورت خود را در مسیری

مادی قرار می‌دهد او هم در حال شدن است. این چه شدنی است که انسان، یک دهه بر موضعی پافشاری کند و دهه بعد همه را باطل سازد، مگر ما چقدر فرصت زندگی داریم؟ بنابراین باید بر هدفی قطعی و یقینی متمرکز شویم و مسیر شدن را بر طبق آن و با راهنمایی کسانی که راه را رفته‌اند ترسیم کنیم. اما در ادامه، اینکه چرا اینها به این افکار رسیدند خاطره‌ای را از جناب سروش نقل می‌کنم که آن را از فرد موثق شنیدیم که خود او از پنج نفر موثق دیگر که همه در آن جلسه حضور داشته و شاهد ماجرا بوده‌اند، شنیده بود. ماجرا از این قرار است که آقای سروش به محضر عارف بزرگ، سید عبدالکریم کشمیری (رحمه الله علیه) می‌آیند و دستورالعمل سلوکی می‌خواهند. قریب به این مضمون مرحوم کشمیری می‌پرسند: می‌خواهی عمل کنی؟ دکتر سروش عرض می‌کند: می‌خواهم عمل کنم. مرحوم کشمیری در آنجا دستورالعملی به جناب ایشان می‌دهد که خود جناب سروش می‌دانند و بنده نمی‌خواهم آن را بازگو کنم ولی خطاب به ایشان عرض می‌کنم اگر آن روز به آن دستورالعمل گردن نهاده بودند و غرور علمی خود را می‌شکستند امروز فرسنگ‌ها از حقیقت قرآن و اهل بیت پیامبر (ع) فاصله نگرفته بودند.

**\*روش دکتر سروش در به کرسی نشاندن مطالب خود چگونه**

**است؟**

یکی از روش‌های آقای دکتر سروش این است که وقتی می‌خواهد آموزه‌های دینی را زیر سوال ببرد نوعاً دوپهلو حرف می‌زند؛ یعنی راه فراری برای خود باز می‌گذارد که نمونه‌هایش را گفتم؛ لذا توصیه من به جوانان این است که ابتدا مبانی دکتر سروش را بگیرند آنگاه پای سخنانش بشینند. مشی دیگر ایشان، استفاده از روش تحلیل به جای برهان و استدلال است. تحلیل به این معنا که مثال‌های عینی همه‌پذیر را می‌گیرد و بر کل تعمیم می‌دهد. این باعث غفلت مخاطب می‌شود و این تصور را برایش ایجاد می‌کند که همه‌جا همین گونه است. روش دیگر ایشان اخذ فراوان مطالب از منابع گوناگون و از دانشمندان

مختلف است، بدون اینکه آن منبع را ذکر و مستند کند، نسبت معرفت و هرمنوتیک فلسفی از همین قبیل هستند. از خصوصیات دیگر آقای سروش، هو کردن رقیب با الفاظ زشت است. ایشان با قلم و بیان ادبی که دارد طرف مقابل خود را از پاسخ‌های بیشتر منصرف می‌سازد، در آغاز ممکن است مؤدب وارد شود؛ ولی با تبادل چندنامه، وقتی در منطق و استدلال کم می‌آورد شروع به فحاشی ادبی می‌کند که این اتفاق، فراوان روی داده است.

باز از خصوصیت‌های او امتناع از رودررو شدن با شخصیت‌های علمی قوی است. البته در دو جا آن هم به‌طور خصوصی با علامه جعفری (ره) و آیت‌الله مصباح (ره) مناظره داشته‌اند. در گفتگو با علامه جعفری (ره)، علامه تأکید می‌کند اگر باز هم مطلبی مانده مطرح کنند تا بحث شود در آخر خطاب به دکتر سروش می‌گویند که حالا که جوابت را گرفتی دیگر اینجا و آنجا فلان حرف باطل را مطرح نکن! ولی جناب سروش، چند روز بعد در دانشگاهی دیگر علیه کلمات امیرالمومنین (ع) سخنانی می‌کند.

روش دیگر ایشان، طرح ادعاهای علمی تخصصی خود برای دانشجویان کارشناسی و مبتدی است که تازه دیپلم گرفته و وارد دانشگاه شده‌اند که متأسفانه نوعی عوام‌فریبی است. یک دانشجوی مبتدی ما چقدر در مسائل فلسفه دین و فلسفه علم ورود دارد که ما به خود اجازه بدهیم ذهن با صفای او را با مطالبی ضدقرآن و اهلیت علیهم السلام مغشوش کنیم. آیا این است معنای تعلیم و تعلم. بسیاری از این بحثها تخصصی است و باید در جلسات علمی با اهل فن مطرح شده و نتیجه آن در اختیار دیگران قرار گیرد.

#### \*نمونه‌ای از مغالطات دکتر سروش را بفرمایید.

یک نمونه از مغالطات ایشان در تبیین حقیقت وحی، خلط انگیزه و انگیزه است که به شدت به آن مبتلاست؛ ایشان می‌گوید: چون انگیزه نزول وحی، حوادث تاریخی بوده خود وحی، به عنوان انگیزه

و نتیجه آن انگیزه، تاریخی و مربوط به همان زمان می‌شود. یعنی چون حوادث تاریخی زمینه نزول وحی را فراهم کرده خود وحی هم تاریخی و زمانمند می‌شود و برای دیگران مفید نیست؛ اجازه بدهید با مثال مغالطه ایشان را روشن کنم؛ جنگ جهانی دوم یک حادثه تاریخی بود، و انگیزه شد تا عقلای عالم دور هم بنشینند و اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب کنند. آیا اگر جنگ جهانی دوم تاریخی و گذراست نتیجه آن هم که به تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر انجامید لزوماً تاریخی و گذراست؟! هیچ تلازمی وجود ندارد؛ می‌تواند تاریخی باشد می‌تواند نباشد یا فرض کنید جایی زلزله‌ای رخ می‌دهد و ساختمان‌ها خراب می‌شوند، آیا قانون منع ساخت‌وساز بر روی گسل‌های زلزله هم که بعد از این زلزله تصویب می‌شود تاریخی و گذراست؟! درباره قرآن هم اگر فرض بگیریم که در پی حوادث تاریخی نازل شده، خداوند از این حادثه استفاده کرده و آموزه‌ای را الی الابد به بشر آموخته است؛ لذا وحی، تاریخی نیست. مسأله تشریع امامت که در بالا اشاره شد یکی از همین آموزه‌هاست.

حرف دیگری هم جناب دکتر سروش درباره پیامبر می‌زند که واقعا در اوج بی‌انصافی است و دل انسان منصف از این همه جفا در حق پیامبر اسلام به درد می‌آید؛ او می‌گوید: «وحی، بحر وجود خدا بود که در کوزه کوچک وجود پیامبر ریخته شد و پیامبر به اندازه ظرفیت خودش توانست از این آب نصیب بُرد.» سرتاپای این جمله، مغالطه است. اولاً کی گفته که وحی، دریای وجود خداست؟ اساساً وجود خدا با کسی شراکت ندارد. وحی، یکی از تجلیات وجود او در مرتبه فیض است. ثانیاً با چه استنادی وحی را به دریای وجود و پیامبر (ص) را به کوزه‌ای کوچک تشبیه می‌کنید؟ چه کسی این حرف را زده؟ اتفاقاً عرفا پیامبر (ص) را تجلی اعظم خدا می‌دانند که وحی بر او جلوه کرده است. پیامبر ما می‌فرماید: «لِیْ مَعَ اللّٰهِ وَقَدْ لَا یَسْعٰنِیْ فِیْهَا مَلِکٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُّرْسَلٌ» من با خدای خودم اوقاتى دارم که در آن اوقات هیچ

پیامبر و فرشته ای به وسعت وجودی من نمیرسد (تفسیر الصافی؛ ج ۱، ص ۱۱۸) یا می فرماید: «آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامه» (علم الیقین فیض، ص ۵) تمام پیامبران در قیامت زیر پرچم من اند. اینکه گفتیم جناب سروش به شدت در پیامبرشناسی و انسانشناسی مشکل دارد اینجاست. آخر در مقام تشبیه، یک انسان عادی هم در مقابل قرآن، کوزه ای کوچک نیست! ابوزید هم گفته: «اگر بگویم پیامبر، مراد خدا را فهمیده، شرک است. قرآن پیام خدایی نامتناهی است بر پیامبری متناهی!» در این جمله هم همان مغالطه وجود دارد. مگر ما می گوئیم پیامبر ما «ذات خدا» را فهمید که آن طرف نامتناهی و این سو متناهی است؟!۹

مغلطه دیگر جناب سروش، جازدن مطالب ظنی به جای مطالب قطعی است؛ مثلاً در تفسیر آیه «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ» که از بین استخوانهای پشت و استخوانهای سینه بیرون می آید (طارق ۷) به طور قطعی می گوید: این آیه بر منشأ نطفه زن و مرد دلالت می کند و حال آنکه یافته های علمی امروز، جز این را می گوید؛ لذا این آیه باطل است! حال آنکه این یک احتمال است و احتمال دیگر این است که ضمیر کلمه «یخرج» به انسان برمی گردد و نه منی. با این تفسیر، «بین صلب و ترائب بودن»، صفت جنین در رحم مادر است که این احتمال را ابن عطیه، نهصد و پنجاه سال پیش در تفسیر مطرح کرده است.

### \*جناب سروش، درباره امامت چه دیدگاهی دارند؟

آقای دکتر سروش کسی بود که نهج البلاغه امیرالمومنین (ع) را در رسانه شرح می داد. ایشان در همان کتاب بسط تجربه نبوی و در مقالات دیگر تصریح می کند که ولایت پیامبر (ص) بعد از ایشان به هیچ کسی منتقل نشده است. در مقاله ذاتی و عرضی، امامت را جزء عرضیات دین برمی شمرد. در تعریف عرضیات، می گوید: می تواند به هر گونه ای باشد و تابع شرایط تاریخی است. یکی از این نومعتزلی ها وقتی عقل خودبنیاد را مطرح می کند می گوید: گذشت آن زمانی که می گفتند



فلان چیز درست است چون علی بن ابی طالب گفته است بلکه فلان چیز درست است چون عقل من می‌فهمد که درست است. این همان است که قبلاً عرض شد که اینها نوعاً تابع عقل خودبنیاد هستند؛ عقل نومعترلی‌ها که سروش هم از این قبيله است، نوعاً عقل خودبنیاد است.

ما هم می‌گوییم هر جا بین عقل قطعی ما و آیه قرآن تعارضی حاصل شد باید آیه را تأویل کنیم و معنای دیگری از آن اصطیاد کنیم یا اگر بین عقل قطعی و روایتی تعارض قطعی پیش آمد روایت را متهم کنیم؛ اما عقل خودبنیاد این نیست او می‌گوید: هر جا را من فهمیدم درست است و هر جا را نفهمیدم باید کنار گذاشت. گویی این عقل خود را ملاک اعتبار و هست و نیست همه چیز می‌داند و همه قلمروها را در حوزه و قلمرو خود می‌انگارد؛ با این تعریف نوبت به تعارض هم نمی‌رسد. با ملاک قرار دادن عقل خودبنیاد، بسیاری از آیات قرآن که مربوط به آینده انسان در عوالم بعد است مردود خواهد بود. چون عقل نمیتواند آنها را بفهمد این در حالی است که حتی گادامر هم می‌گوید: اگر عقل من فهمید کسی از من بهتر می‌فهمد خودش حکم می‌کند که او را تبعیت کنم. این جاست که خدمت جوانان می‌گوییم که بی شک نتیجه پیروی از امثال سروش، جداسدن از قرآن و عترت خواهد بود.

**\* وقتی به روشنفکران غربی می‌نگریم می‌بینیم که آنها در پی محکم کردن پایه‌های تمدن غربی آمده‌اند ولی روشنفکران اسلامی بعضاً آمده‌اند تا جامعه اسلامی را متزلزل کنند. علت این تفاوت را چطور می‌بینید؟**

من جور دیگری این مسئله را می‌فهمم. روشنفکران غربی هم در ابتدا وحی و دین و کلیسا را تخریب کردند که از مارتین لوتر شروع شد؛ ولی این تخریب در آنجا تاحدودی قابل توجیه بود. دینی پر از خرافات با متولیان ظالم و کتابی تحریف شده وجود داشت. اشتباهی که روشنفکران ما می‌کنند این است که همان نسخه غربی را می‌خواهند

درباره اسلام پیاده کنند. مستحضرید که مدرنیسم ادامه فلسفه و دیانت غربی نیست؛ بلکه از فلسفه قرون وسطی و دین بریده شده است. فلسفه غرب و یونان، موضوع وجودشناسی را دنبال می‌کرد؛ اما اکنون به معرفت‌شناسی می‌پردازد. دین در جامعه غربی امری فردی شده و آقایان نوازعتزال هم دین را به همین سطح فرو می‌کاهند. روشنفکران دینی ما به خیال خود تلاش می‌کنند که ما را از مرحله اول دنیای غرب (قرون وسطی) خارج کرده و به مدرنیسم برسانند؛ تمام هم و غم روشنفکران دگر اندیش گویا صرف مدرنیزه کردن اسلام و آموزه‌های دینی و جایگزینی مدرنیسم به جای اسلام است.

### **\* با توجه به مطالبی که نقل شد نسبت ایشان با دیانت اسلامی چگونه است؟**

از آن چه گفته آمد واضح است که این فکر در واقع از دین بریده شده است و در یک دین ذهنی و خیالی که برای خود ساخته و قرن‌ها و فرسنگ‌ها با آن چه قرآن گفته فاصله دارد سیر می‌کند وقتی می‌گویند اگر دین بخواهد بماند باید عرضیات را کنار بگذارد و اخیراً در کلام مجتهد شبستری آمد که اساساً تکلیفی در دین وجود ندارد و این تکالیف مانند اعمال شب قدر هستند که خواستی انجام بده نخواستی به جا نیاور! مستحضر هستید که این گفته‌ها چه نسبتی با دین پیدا می‌کند.

### **\* به عنوان آخرین سوال، چه توصیه‌ای به دانشجویان و علاقه‌مندان به این مباحث دارید تا در دام این افکار نیفتند؟**

اولاً جریان‌شناسی لازم دارد. اینها یک فرد نیستند؛ بلکه یک جریان‌اند. نوعتزال در کل کشورهای اسلامی منتشر است و بیش از شصت درصد کرسی‌های تدریس اسلام در دنیا در دست اینهاست. گمان نکنند هرکس از اسلام گفت اسلام‌شناس و از قرآن گفت قرآن‌شناس است. حتی برخی از اساتید علوم قرآنی دانشگاه‌های کشور خودمان از همین دسته‌اند. اساس کار، جریان‌شناسی است که مبانی فکری جریان‌ها را به انسان می‌دهد. ثانیاً ارتباط وثیق جوانان با

اسلام‌شناسان واقعی است؛ نه هرکس عمامه به سر دارد. دین را از امثال شهید مطهری (ره) و مرحوم مصباح (ره) بگیرند و به پژوهشکده‌های مطرح حوزوی و دانشگاهی مراجعه کنند. زود حرف کسی را نپذیرند؛ چون ظاهر حرف‌های این نومعتزلی‌ها شیرین است؛ ولی وقتی با عالمی اسلام‌شناس بنشینند می‌فهمند که اینها مبنایی قوی ندارند.



## سخنرانی |

# پاسخ به سخنان عبدالکریم سروش درباره علامه مصباح یزدی (ره)

حجت الاسلام احمد حسین شریفی

جناب عبدالکریم سروش در یک سخنرانی که یک روز بعد از رحلت آیت الله مصباح یزدی (ره) ایراد کردند، توصیف‌های غیر منصفانه و ناروایی از این شخصیت بزرگ ارائه می‌دهند و تحلیلی غیر انسانی و ناجوانمردانه از زندگی علمی آیت الله مصباح (ره) عنوان می‌کنند، کسی که اندک آشنایی با فعالیت‌های علمی و عملی آیت الله مصباح یزدی (ره) داشته باشد، تردیدی در مغرضانه بودن و غیر انسانی بودن این سخنان ندارد. هیچ بویی از حقیقت و انصاف در این سخنان نبود بلکه بوی متعفن و تهوع‌آور بغض و کینه و حقد و حسد و کبر و نخوت و غرور از سراسر این سخنرانی و یکایک جملات ایشان، مشام هر انسان آزاده و حق‌طلبی را آزرده می‌کند.

بنده بر حسب وظیفه و دینی که بر عهده خود احساس می‌کنم، خیلی



حجت الاسلام  
احمد حسین شریفی

استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی  
امام خمینی (ره)

مختصر نکاتی را نسبت به این سخنان عرض می‌کنم. ایشان در جملاتی از قول غرض‌ورزی نقل می‌کند که آقای مصباح (ره) در سراسر زندگی‌اش دو دغدغه بیشتر نداشت: یکی شریعتی و دیگری من (یعنی سروش)! خب فهم یافه بودن چنین سخنی چندان دشوار نیست. نگاهی به فهرست فعالیت‌های علمی و عملی آیت‌الله مصباح یزدی (ره) توهم بودن چنین توصیفی را واضح می‌کند. در حوزه علمی کتاب‌ها و سخنرانی‌های آیت‌الله مصباح (ره) ناظر به مباحث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه حقوق، فلسفه سیاست، معارف قرآن، مباحث روان‌شناسی، مدیریتی، جامعه‌شناختی و حدیثی و... همه اینها نشان می‌دهد که آیت‌الله مصباح (ره) بزرگتر از آن بود که دغدغه تمام خود را پرداختن به افراد خرد و حقیری مانند سروش بداند. اساساً یکبار نیز نام ایشان را نه در زبان و نه در قلم جاری ساخت. سبک زندگی آیت‌الله مصباح (ره) به طور کلی این بود که با اشخاص کاری نداشتند و به سراغ اندیشه‌ها می‌رفتند و حقیقتاً به نقد افکار می‌پرداختند و سروش و امثالشان را نیز مقلدانی برای تفکر غرب می‌دانست و لذا به ریشه‌ها می‌پرداختند. این فقط مختص به مباحث علمی نبود و همیشه دلیل را بررسی می‌کردند.

نکته دیگری که ایشان بازگو می‌کند این است که آیت‌الله مصباح (ره) را متهم به درشت‌گویی و درشت‌خویی و تندروی می‌کند. کسی که با آقای مصباح (ره) مأنوس بوده؛ دروغ بودن و غیر منصفانه بودن این سخنان برایش آشکار است. البته از منظر آقای سروش، هر کسی که بر حقیقت پایبند باشد و محکم و استوار از حقیقت دفاع کند، متهم به درشت‌گویی و تندروی و رادیکالیسم و... می‌شود. آیت‌الله مصباح (ره) منطق قوی و برهانی قرآن محور داشت و اهل تفکر بودند. درباره هر سخنی که داشتند فکر میکردند. تمام سخنان ایشان موجود است. پشت تک تک جملات ایشان، فکری نهفته است و البته به نتیجه‌ای که می‌رسیدند با صراحت آنرا بیان می‌کردند و از منظر

امثال سروش این جرم بزرگی است! خود ایشان یک روز عضو انجمن حجتیه هستند و یک روز امام زمان (عج) را انکار می کنند! و این کار را روشنفکری می دانند حال آنکه اگر کسی مثل آقای مصباح (ره) غیر انسانی و غیراسلامی و غیرعقلانی بودن چنین افراط و تفریط هایی را نشان دهند، او را متهم به تندخویی کنند! معلوم است از این منظر، آقای مصباح نفوذ ناپذیر است. البته آقای مصباح که دنبال طمع ورزی و دمدمی مزاج نبودند، بلکه مبتنی بر استدلال و فکر روشن نفوذ ناپذیر بود!

در این سخنرانی از قول مرحوم احمدی خاطره ای نقل می کنند که در اوائل انقلاب و اوائل شورای عالی انقلاب فرهنگی، ایشان (آقای احمدی) نماینده شورا شد و رابط شورا با حوزه علمیه و با آقای مصباح نشست و برخاست داشت و بعد از دو جلسه آقای احمدی استعفاء داد و بیان کرد که در ساعت دوم باید با آقای مصباح دست به گریبان شوی و نمی توان با ایشان گفتگو کرد!

آقای عزیز! چرا دروغ می گوید! صدر و ذیل این سخنرانی شما باوه بودن این خاطره را نشان می دهد. از طرفی می گویند دوست چهل ساله ایشان بود و از سوی دیگر می گویند ایشان گفتند نمی توان با آقای مصباح دو ساعت نشست! این چه دوست چهل ساله ای است که همسفر آقای مصباح (ره) در سفر به مصر و سوریه هستند؟ ولی نمی توانستند دو ساعت باهم حرف بزنند؟ این چه گونه است که آقای مصباح (ره) در موسسه در راه حق، آقای احمدی را دعوت کرد تا زبان انگلیسی و بحث دکارت و امثالهم را آموزش دهد؟ آقای سروش دنبال چه هستید و این سخنان چه عائدی به شما دارد؟! دکتر احمدی تا روزهای آخر عمرشان با آقای مصباح (ره) و موسسه امام خمینی در ارتباط بود. در سال های ۸۱ در دوره ای از میزگردهای معرفت شناسی معروف، شرکت می کرد. ایشان مشتاقانه از تهران می آمدند و خودشان می فرمود: «علی رغم همه مشغله هایی که دارم، با اشتیاق به این جلسه می شتابم.» دکتر احمدی



از سال ۸۰ مدیر راه اندازی نخستین دوره دکترای فلسفه در موسسه آقای مصباح(ره) بود. ما در محضرش تلمذ کردیم و استاد راهنما بنده بود. ده‌ها کتاب از آیت الله مصباح(ره) و شاگردانشان با پیگیری‌های شخصی خودشان در انتشارات سمت چاپ کردند. آقای احمدی به خود بنده فرمودند: «من دوست دارم تا زنده هستم اندیشه‌های آقای مصباح را به دانشجویان معرفی کنم!» و بی اطلاعی دانشگاهیان از اندیشه‌های آقای مصباح را یک خسارت بزرگ به حساب می‌آورد.

در این سخنرانی آقای سروش می‌گوید آقای مصباح فقط یک فیلسوف بود و فلسفه اسلامی را خوب می‌دانست و از این جهت اهل دقت نظر بود اما نه فقیه بود، نه اهل موشکافی بود و نه علوم جدید را میدانست و در دایره تنگ فلسفه گرفتار بود! در حالی که این نشان می‌دهد اصلاً آقای سروش از فعالیت‌های آقای مصباح(ره) اطلاعی ندارد. معلوم نیست با چه چیزی مخالفت می‌کند؟ معلوم نیست از آیت الله مصباح(ره) در ذهنش چه چیزی درست کرده که اینگونه با ایشان مخالفت میکنند؟ طوری سخن می‌گوید که میخواهد شاگردان و تابعین و دوستداران ایشان را از ایشان دور کند و یک نفرتی میخواهد از ایشان ایجاد کند و آلا اطلاعی از فعالیت علمی ایشان ندارد.

آقای مصباح(ره) یک فقیه طراز اول بود. تقریرات بیع امام خمینی(رضوان الله تعالی) را ایشان نوشته بود. آقایان طلاب می‌دانند که کتاب بیع چون بحث‌های روایی کم دارد و بیشتر باید از قواعد کلی و ضوابط فقهی استفاده کرد، نیازمند قدرت اجتهاد و استنباط است و نظریه‌پردازی یک فقیه را نشان می‌دهد. تقریر درس خارج حضرت امام را آقای مصباح نوشته است! ۸ سال درس خارج فقه امام خمینی(ره) و ۱۲ سال درس خارج فقه آیت الله بهجت(ره) را شرکت کرده است. اگر این شخص مجتهد نباشد پس چیست؟ ایشان در سن ۲۳ سالگی ۱۰ جلد (السماء و العالم) بحار الانوار را به سفارش آیت الله عظمی بروجردی تعلیقه زده است؟ ۶۳ سال قبل معتمد آیت الله عظمی

بروجردی بوده است و همه از دقت بی نظیر علمی ایشان باخبرند. توضیحاتی که ذیل این احادیث آمده را نگاه کنید.

آقای سروش! چه کسی رشته های علوم انسانی را در حوزه های علمیه طراحی کرد؟ چه کسی ۱۵ رشته علوم انسانی را از مقطع کارشناسی تا دکترا با سرفصل های مدون عالمانه، دقیق، پله پله ای و ضابطه مند تعریف کرد؟ اگر کسی ناآگاه به علوم جدید باشد، می تواند این کار را انجام دهد و سامان بخشد؟ در بسیاری از علوم جدید، ایشان نوآوری های علمی دارد که کتاب هایش چاپ شده است. در حوزه اخلاق، روانشناسی، جامعه شناسی، مدیریت، اندیشه سیاسی، فلسفه حقوق و اخلاق و... در این علوم اهل نظریه پردازی بودند. چه بر دیده زدید که آفتاب در آسمان را نمی بینید؟

شما سابقاً زمانی ادعا کردید که با آقای مصباح (ره) مناظره کردید و فایل صوتی آن سخنان، موجود است. در آنجا گفتید ایشان در مناظره کم آورد و غش کرد! حال در این سخنرانی مدعی شدید که اصلاً مناظره ای نداشته اید؟ همان موقع نیز بعد از اینکه، دروغ تان آفتابی شد و آقای مصباح (ره) اعلام مجدد آمادگی کردند و گفتند مناظره ما مشروط به حضور ارباب جراند و پخش زنده رسانه هاست؛ دلایل دیگری برای استنکاف از مناظره ها تراشیدید! اوائل دهه ۷۰ بیان کردید که من از ایشان پرسیدم که کتابهای من را خوانده اید، آقای مصباح گفتند نه و لذا مناظره ای انجام ندادید. چند سال بعد بیان کردید که ایشان کتابی در زمینه قبض و بسط ندارد و لذا حاضر نبوده اید که با ایشان مناظره کنید و این بهانه را آوردید. اوائل دهه ۸۰، گفتید که مرید و مقلد غزالی هستید و غزالی نیز قسم خورده که مناظره نکنند! معلوم است که اعلام آمادگی آقای مصباح چه میزان بر شما سنگین آمده که هنوز داغ آنرا فراموش نکرده اید!

شما در این سخنرانی از روی شعف جمله ای از مراد و پدر معنوی خود کارل پوپر نقل می کنید: «ای کاش این عالمان به جای اینکه

یک‌دیگر را بکشند، تئوریهای یک‌دیگر را بکشند و ایده‌ها را نقد کنند!« کاش به همین حرف مرادتان، پای‌بند می‌بودید و یکی از اندیشه‌ها و ایده‌های آقای مصباح(ره) را نقل می‌کردید و آن ایده را نقد می‌کردید تا از توان علمی شما مطلع شویم. بنده به عنوان یکی از کوچکترین شاگردان علامه مصباح یزدی(ره) یک درخواست از شما دارم یکبار برای همیشه، یکبار تن به گفتگو علمی ضابطه‌مند با یکی از مخالفین فکری خود را بدهید. درباره همین ایده اسلامی‌سازی علوم انسانی که شما آنرا نیز به تمسخر می‌گیرید، درباره همین ایده که آنرا خیال خام می‌دانید، یک مناظره‌ای کنیم. آنهم در موضوعی که به قول شما جمهوری اسلامی چهل سال است که برای تحقق آن در تلاش است. بنده هم در اینباره کتاب نوشته‌ام و نیز سخنرانی‌های کرده‌ام و مقالات بنده نیز موجود است. این فرصت را برای اثبات توانمندی خود از دست ندهید آقای سروش!



## مصاحبه |

# آیت الله مصباح نگاهی اصیل و انقلابی به انقلاب اسلامی داشت

حجت الاسلام علی ذوعلم

پیرامون خصوصیات، شخصیت، ابعاد فکری و خدمات انقلابی آیت الله مصباح یزدی گفت: مرحوم علامه مصباح یزدی، یکی از چهره‌های تأثیرگذار در فضای فکری و علمی حوزه‌های علمی و فرائد از آن در عرصه دانشگاه‌ها و تحول در علوم انسانی در نیم قرن اخیر هستند. ایشان چهره برجسته بودند که از شاگردان ممتاز علامه طباطبائی بوده و همچنین از شاگردان مرحوم آیت الله بروجردی و بعد حضرت امام رضوان الله علیه و چهره تأثیرگذار به خصوص دهه‌های اخیر که فقدان ایشان برای حوزه‌های علمیه و برای عرصه معارف اسلامی و علوم انسانی بسیار بزرگ است و جای ایشان جایگاهی است که به زودی پر نخواهد شد. بنابراین در باره اندیشه‌ها و شخصیت ایشان هر مقداری وصف شود، می‌تواند برای آینده حوزه‌های



حجت الاسلام  
علی ذوعلم

عضو هیئت علمی گروه  
فرهنگ پژوهی پژوهشکده فرهنگ  
و مطالعات اجتماعی پژوهشگاه  
فرهنگ و اندیشه اسلامی

علمیه ما جنبه الگوسازی داشته باشد.

مرحوم آیت الله مصباح از معدود چهره‌های فاضل و اندیشه‌ورز در حوزه علمیه هستند که از یک استقلال رأی و یک استحکام و ثبات در دیدگاه‌های خود برخوردار بوده‌وی با اشاره به اینکه ایشان از هیچ شخصیتی پیروی نمی‌کردند اضافه کرد: از معاشران و نزدیکان ایشان این را بیان کردند که آقای مصباح دهه ۹۰ همان آقای مصباح دهه ۳۰ و ۴۰ است. یعنی ایشان آن فکر و اندیشه‌های خود را در این فراز و نشیب‌ها به هیچ وجه تغییر نداده‌اند و این موضوع از خصیصه‌ای در ایشان نشأت می‌گیرد که به هیچ وجه پیروی محض از هیچ کسی نداشتند. یعنی حتی از استاد بزرگوار خود مرحوم علامه طباطبایی هم ایشان به صرف اینکه استادشان هستند لزوماً پیروی نمی‌کنند و آن تعلیقات ایشان بر کتاب نه‌ایه الحکمه این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد که ایشان در آن کتاب در خیلی از مباحث فلسفی سوالات و نقدهایی نسبت به نظر استاد علامه طباطبایی دارند. البته با تواضع این بحث‌ها را مطرح می‌کنند و این خودش یک ویژگی مهم می‌باشد و اصالت اندیشیدن و استدلال در مباحثی که ایشان به آن رسیده‌اند خیلی برجسته است.

### نقش مؤثر آیت الله مصباح در زمان انقلاب فرهنگی

نکته دوم توجه ایشان به نیازهای عینی جامعه است که قبل از انقلاب این توجه و پرداختن به پرسش‌های نسل نو و تلاش برای تأمین خوراک فکری مخاطبان به خصوص جوانان در مشی ایشان مشهود است. ایشان قبل از انقلاب مؤسسه در راه حق را با همکاری چند تن دیگر از فضلاء آن زمان حوزه علمیه راه اندازی کردند که به نوبه خودش بسیار مؤثر بوده و بعد از پیروزی انقلاب هم در مواجهه با دیدگاه‌های اساتید مسلمان دانشگاهی ایشان حضور بسیار فعالی داشتند و به خصوص در دوره انقلاب فرهنگی و تلاشی که انجام شد برای اینکه بتوانند برنامه درسی و مشی محتوایی دانشگاه‌های ما به مبانی دینی و هویت فرهنگی خودمان نزدیک‌تر شود نقش آقای مصباح خیلی

برجسته بود و شاید از همان موقع تأسیس یک مؤسسه که بتواند این کار را به خوبی انجام دهد در ذهن ایشان شکل گرفت تا اینکه در اوایل دهه هفتاد با حمایت رهبر معظم انقلاب ایشان مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی را پایه گذاری کردند که نقش بسیار زیادی در تربیت یک نسل جدید حوزوی آشنا با مباحث جدید و متبحر در مباحث نازل به نیازهای امروز ما داشت.

ایشان از آن قالب بندی‌های سنتی به یک نوآوری و نواندیشی در این زمینه‌ها پرداختند و نقش مهمی در عرصه دینی داشتند و همچنین نگاه جهانی به عرصه‌های علمی که هم در برنامه ریزی خود مؤسسه ایشان نیز مشهود است. این برنامه‌ریزی‌ها عبارت بود از اعزام طلبه به بعضی از دانشگاه‌های خارج از کشور که این طلاب بتوانند آنجا در فضای فکری غرب اندیشه‌های جدید غرب را بشناسند و بتوانند یک مواجهه علمی و عمیق نه فقط یک نگاه ترجمه‌ای و از راه دور با این اندیشه‌ها داشته باشند و خود ایشان هم سفرهای علمی متعددی داشتند که در آن سفرها در مواجهه فکری با صاحبان اندیشه در دانشگاه‌های بزرگ جهان حضور فعال داشتند و اثرگذار هم بودند.

بسیار مخلص، متخلق، متواضع، ساده زیست و مردمی، کاملاً به دور از تجملات و ذخایر دنیوی بودند و این موضوع بسیار در تأثیرگذاری ایشان مؤثر بود. اگر که این خصلت‌های اخلاقی در ایشان وجود نداشت، قطعاً این آثار هم به بار نمی‌آمد. صراحت و شجاعت ایشان در بیان مباحث و مواجهه با شبهات و پرسش‌ها هم در ایشان بسیار قوی بود و در عرصه حضور اجتماعی و سیاسی هم ایشان یک فرد تکلیف مداری بودند. به خصوص در دهه هفتاد که حضور ایشان بسیار مؤثر بود و زمانی هم مرحوم شهید بهشتی از ایشان تعبیر به «مصباح دوستان» کرده بودند که ایشان واقعاً مصباح انقلاب شدند و یک چراغ روشن فروزانی برای تبیین و تحکیم و گسترش تفکر ناب اسلامی در عرصه عقاید و باورها و مباحث فکری بودند که این هم خصلت دیگر



ایشان بود و بسیار ایثارگرانه در این جهت ورود پیدا کردند. البته آثار ماندگاری هم از ایشان به حمدالله باقی ماند و علامه مصباح به یک چهره فکری اندیشه انقلاب اسلامی تبدیل شدند و امیدواریم که مسیر ایشان بتواند، در شاگردان ایشان هم به صورت برجسته‌تر و عمیق‌تری پیش رود انشاءالله.

در یک جمع بندی باید گفت که ایشان سه نوع اثر پایدار از خودشان به جای گذاشته‌اند. یک اثر که مستقیماً محصول ذهن و اندیشه و تفکر ایشان بوده و آن هم اندیشه‌ها و آثار کتبی ایشان است که بعضاً اثر قلمی ایشان و پیاده شده از سخنرانی‌های ایشان نسبت به مباحث و شبهات حوزه‌ها و ولایت فقیه تا فلسفه اخلاق بوده که این بحث هم به عنوان نمونه کتاب فلسفه اخلاق ایشان از معدود آثاری است که درباره فلسفه اخلاق است و در دهه شصت منتشر گردیده و بسیار مؤثر بوده است. دو جلد کتاب آموزش فلسفه از ایشان به جای مانده که به سبک آموزشی نگارش شده و ده‌ها سال است این کتاب یک متن آموزشی در عرصه فلسفه اسلامی، به خصوص برای دانشجویان و کسانی که در فضای حوزوی نیستند، است. مباحث اعتقادی و معارف قرآنی ایشان که یک درک عمیق قرآنی به معارف و منابع و حیانی قرآن کریم است و بعد در فلسفه نیز مثل بحث فلسفه‌های مضاف هم ایشان آثار متعددی در بحث فلسفه سیاست، فلسفه تربیت، فلسفه حقوق و از این قبیل دارند که بخش اولین آثار ایشان در قالب کتاب و محصول علمی را تشکیل می‌دهند. دومین سرفصل از آثار ایشان مؤسسه‌ای است که با نام مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی بنا نهادند و بعد مؤسسه‌های اقماری در امتداد این مؤسسه در بعضی از استان‌ها و خارج از این مجموعه، با استفاده از سبک و سیاق ایشان در این مؤسسه تأسیس شدند که این هم اثر بسیار مهمی است که یک مؤسسه و تشکیلاتی علمی و فکری که در عرصه نیازهای روز و مباحث روز ورود پیدا می‌کند را ایشان پایه‌گذاری کردند. از دیگر آثار ایشان شاگردان علامه مصباح یعنی خیل هزاران

شاگرد ایشان هستند که در ساحت‌های مختلف از فکر ایشان استفاده کردند و روش و رویکرد ایشان را برای خودشان یک الگو قرار داده‌اند، یعنی یک سبک فکری و یک سبک اندیشه‌ای کاملاً عمل‌گرا و بسیار مهم و برخوردار از سلوک اخلاقی و حضور اجتماعی. شاگردان ایشان در این بستر و در این سه نوع آثار بازمانده از ایشان به علاوه فرزندان عالم و فاضل ایشان که آنها هم به هر حال در نسل و نسل‌های آینده آیت‌الله مصباح انشالله این تفکر و تأثیر گذاری را استمرار خواهند داد.

### علوم انسانی اسلامی- قرآنی را بازتولید و بازسازی کنیم

منظومه تفکری آیت‌الله مصباح در واقع فرآوری شده و امتداد یافته چارچوب فکری دو استاد بزرگوار ایشان یعنی علامه طباطبایی و امام خمینی است. تلقی بنده این است که دو بحر بسیار عمیق و بسیار جوشان و خروشان که این دو بحر یکی علامه طباطبایی و دیگری امام خمینی است در نظام فکری علامه مؤثر بوده‌اند. مرحوم آیت‌الله مصباح در واقع برآیندی از این دو بحر را گرفتند و نظام وارده فکری ایشان با توجه به نیازها و ضرورت‌های زمان ساخته و پرداخته شد و در حقیقت این نظام فکری بازآرایی همان اندیشه‌ها است. این نظام فکری، نگاه توحیدی عمیق به عالم و آدم و تنفس و تفکر و فرآوری فکری در نظام دانایی و حیانی و توحیدی است و نکته دوم یک نگاه جامع به اسلام، که هم در عرصه عینی و هم در عرصه علمی و علوم اسلامی و انسانی دیدگاه دارد و می‌تواند نظام تربیتی، نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام فکری، نظام حقوقی و سایر نظامات فکری و اندیشه‌ای را ارائه دهد و در عرصه عینی هم اسلام یک نظام حاکمیتی کارآمد و راهگشا و پیش‌برنده جامعه به سوی کمال و سعادت را می‌تواند پایه گذاری کند و تلقی ایشان از انقلاب اسلامی در همین عرصه تحلیل عملی شد. البته در منظومه فکری مرحوم آیت‌الله مصباح یک نکته مهمی وجود دارد که

نگاه ایشان به اندیشه غربی یک نگاه کاملاً علمی و منصفانه است. یعنی ضمن اینکه به شدت معتقد هستند که ما می‌توانیم علوم انسانی اسلامی و قرآنی داشته باشیم و با استفاده از مبانی و منابع خودمان به بازسازی و بازتولید آن پردازیم، در عین حال استفاده از فرآورده‌های فکری و علمی غرب را نه تنها مجاز می‌دانستند بلکه مفید و لازم هم می‌شمردند. ایشان صریحاً استفاده از دستاوردهای دانش اقتصاد و دانش حقوق در نظامات اجتماعی را تجویز می‌کنند و در آن مباحثی که درباره رابطه علم و دین دارند صریحاً هم توصیه می‌کنند که حتماً باید آنها را مد نظر قرار داد و نقد و پالایش نمود و حتی می‌توان از آن استفاده کرد ولی نه به صورت تقلیدی و نه با آن نگاهی که غرب به این مقولات دارد و در عین حال باید تلاش کنیم که علوم انسانی اسلامی را هم تولید نموده و تعمیق نمائیم و آن را کارآمد و قابل پیاده سازی در صحنه عمل سازیم. بنابراین نگاه ایشان در مواجهه با دانش و علوم غرب، نگاه بسیار واقع بینانه‌ای است، بدون آنکه از نگاه آرمانگرایانه خویش عدول کرده باشند. بعضی از بزرگان ما نگاهشان به دانش‌ها و علوم اجتماعی و علوم انسانی غربی کاملاً نگاهی منفی است ولی ایشان صریحاً در مباحث مطرح می‌کنند که ما می‌توانیم و باید از این تجربه‌ها و علوم استفاده کنیم، ولی اینکه چگونه استفاده کنیم بسیار ظریف است. یعنی به هیچ وجه استفاده از این علوم را با حفظ مبانی فکری خودشان تجویز نمی‌کنند بلکه این تجربه‌های فکری و عقلانی بشر را برای کمک به دستیابی بهتر دانش در جهت تولید علوم اسلامی انسانی و تحول در علوم انسانی رایج و در حل مشکلات و مسائل کنونی جامعه یعنی در مباحث اقتصادی، فرهنگی و سایر موارد جامعه مفید می‌دانند که این هم نکته مهمی در اندیشه مرحوم استاد مصباح است.

## آقای مصباح دیدگاه فلسفی متأثر از علامه طباطبایی داشتند

آیت‌الله مصباح یک متفکر اندیشه‌ورز بود که هیچگاه استقلال و

استحکام فکری خود را از دست نداد. ممکن است بعضی از شاگردان ایشان حتی نسبت به بعضی از دیدگاه‌های ایشان نقد علمی داشته باشند کما اینکه درباره همین بزرگان ما اینگونه بوده است. یعنی آن بستر اندیشه‌ورزی پویا و اجتهادی در حوزه‌های علمیه این مجال را فراهم می‌کند که حتی شاگردان یک استاد هم نسبت به دیدگاه‌های علمی یا فکری استاد خویش، نقد داشته باشند. ولی به هر حال ایشان این استقلال فکری را داشتند و با اینکه یکی از همفکران و همراهان مرحوم شهید بهشتی بودند و به ایشان بسیار احترام می‌گذاشتند و حتی در همین اواخر هم در جلسه‌ای ایشان یک تمجید بسیار عمیق و جدی و مخلصانه از شهید بهشتی داشتند، ولی به هر حال در سال‌های قبل از انقلاب درباره بعضی از مسائل دیدگاهی متفاوت از ایشان را داشتند و مرحوم شهید بهشتی نیز دیدگاه خود را داشتند.

نکته مهم و آموزنده آن این است که چگونه دو شخصیت همراه و همفکر و هم کار می‌توانند در یک موضوعی اختلاف نظر جدی داشته باشند و این اختلاف نظر در عین حال به آن ارتباط صمیمانه و برادرانه‌ی ایشان لطمه‌ای وارد نکند و تا همین اواخر هم هرگز شهید بهشتی استاد مصباح را رد نکردند و ایشان را یک شخصیت فکری مفید و ثمربخش می‌دانستند و استاد مصباح هم هیچگاه آن عظمت و شخصیت شهید بهشتی را نقد و رد ننمودند و بلکه مرحوم استاد مصباح در جلسه‌ای که داماد استاد بهشتی هم حضور داشتند نزدیک به ده دقیقه از شخصیت، دیدگاه، نگاه و افق بلند علمی، مدیریت، تدبیر و آینده‌نگری شهید بهشتی سخن گفتند و تمجید بسیار عمیقی از ایشان نمودند، که برای حضار خیلی شگفت‌آور بود. این نکته را قرار است از این مطلب نتیجه بگیریم که دیدگاه فلسفی ایشان از علامه طباطبایی بوده و بعضی اختلافات فلسفی با ایشان داشتند و در کتاب تعزیرات بر نه‌ایه الحکمه این انتقادات را آوردند. این بحث‌ها را از ایشان شنیده‌ایم و روی آن تأمل داشته‌ایم. البته در آنجا ممکن است شاگردان ایشان بعضاً نقد ایشان بر

استاد خود را نپذیرند و یا ملاحظه‌ای نسبت به آن داشته باشند ولی این فضای آزاد اندیشی علمی در واقع اینطور فراهم بود و هست که استاد مصباح این نقدها را مطرح می‌کردند. به مبانی مردم سالاری دینی هم ایشان دیدگاه‌هایی دارند که با دیدگاه‌های بعضی از بزرگان مخالفت دارد و ممکن است تفاوت‌هایی داشته باشد که به هر حال اگر چه بعضی‌ها سعی می‌کنند این تفاوت‌ها را حل نمایند و قائل به این نباشند که این تفاوت‌ها وجود دارد، ولی انصاف این است که اگر تفاوتی وجود دارد، شنیده شود و به آن رسیدگی شود و به هیچ وجه نباید دیدگاه یک متفکر را به خاطر اینکه ممکن است ما قبول نداشته باشیم یا به آن نقد داشته باشیم، نبینیم. در هر مسئله‌ای باید سعی کرد دیدگاه آن متفکر را دید، ارائه داد و بعد از آن اگر نقدی بر آن نظریه داریم عرض کنیم و بعد هم نگاه تطبیقی و مقایسه‌ای در این زمینه کاملاً می‌تواند ما را راهنمایی خواهد کند.

در مباحث اجتماعی هم ایشان با بعضی از همکاران قدیمی خود کاملاً موضع‌گیری نمودند. به هر حال ایشان نگاهی اصیل و انقلابی به انقلاب اسلامی داشتند و نگاهشان به دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی کاملاً انقلابی بود. علاوه بر این ایشان نگاه‌های غرب‌گرا و تقلیدی از بروکراسی غربی و وادادگی نسبت به سیاست‌های استعماری آمریکا را هیچ وقت نمی‌پذیرفتند و نقد کرده و نسبت به رجال سیاسی گذشته‌ی ما هم نقد جدی داشتند. نقد ایشان نسبت به دولت هم کاملاً مبنایی بود و با آن نگاه غرب‌گرایانه مخالفت داشت و گاهی هم نگاه، نگاه نقد عملکرد و سیاست‌ها بود و هست و در دیدگاه ایشان وجود دارد. نگاه نقادانه ایشان به سیاست‌ها و تدابیر و نوع مدیریت در نظام جمهوری اسلامی ضمن اعتقاد و باور ایشان به بنیان‌های نظام و به خصوص شخص رهبر معظم انقلاب، نیز وجود داشت و این هم باز برای ما یک درس خواهد بود و نشان می‌دهد که اگر شخصی از کلیت نظام جمهوری اسلامی دفاع می‌کند، لزوماً به این معنا نیست که همه‌ی

سیاست‌ها، عملکردها و برنامه‌های دولت‌ها را قبول داشته باشد. ایشان در عرصه عملکردها، شدیدترین نقدها با لحن بسیار شدید و جدی را داشتند و شجاعانه و منطقی، البته محترمانه این نقدها را بیان نمودند و به هیچ وجه در نقدها از دایره احترام و اخلاق خارج نشدند و گاهی هم می‌گفتند که ممکن است مطالبی باشد که ما ندانیم، و در عین حال همواره دفاعی جدی و صد در صدی از اصل نظام داشتند و به همین جهت هم مشی ایشان همواره مورد حمله و هجوم ضد انقلاب می‌شد. وی ادامه داد: در جریان فتنه ۸۸ از طریق شبکه‌های بیگانه تبلیغات منفی گسترده‌ای علیه ایشان شد که مردم در جریان انتخابات مجلس خبرگان رهبری به علامه مصباح رأی ندهند و این بیگانگان برای عدم رأی‌آوری علامه مصباح سریعاً وارد میدان شدند، چون سیاست ایشان سیاستی برای افشاگری دشمنان نظام بود و این هم یک درس است که باید کاملاً به عمود خیمه نظام اعتماد داشته باشیم و از آن تبعیت کنیم، حتی با قرارگیری سیاست‌های نظام در جایگاه نقد؛ که مرحوم علامه مصباح اینگونه بودند.

### نگاه آیت الله مصباح به رهبری یک نگاه ولایی بود

به نظر می‌رسد که مرحوم آیت‌الله مصباح در یک مسیر سلوک عمیق توحیدی قرار داشتند که فراتر از جنبه‌های عقلانی و علمی و نه اسلام فردی و اسلام گریز از جامعه بوده‌اند. در نگاه اسلام اجتماعی غایت مهمترین رکن اعتقاد توحیدی ماست و مرحوم علامه مصباح این را یک بستر برای سلوک خودشان تلقی می‌کردند. نگاه ایشان به رهبر معظم انقلاب، صرفاً یک نگاه سیاسی یا یک نگاه فقهی به عنوان مرجع تقلید نبود، بلکه یک نگاه ولایی بود. آنچه را که نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دوره غیبت ایجاد می‌کند، در حداکثر یک انسان غیر معصوم و در یک جامعیتی که با بهره‌برداری از تعبد و توجه و تضرع به درگاه خداوند متعال و ائمه اهل بیت برای یک فرد حاصل می‌شود را، در حضرت آقا می‌دیدند. یعنی ایشان می‌دیدند که رهبر



معظم انقلاب از چه خودساختگی اخلاقی و چه تواضع عمیق واقعی و از چه مسیر نورانی و از چه انسی با خدای متعال و از چه نگرش توحیدی نابی برخوردار هستند و آن توکل و اقتدار و شجاعت و صراحت در مواجهه با مسائل و تأثیر پذیرفتن از جو سازی‌ها، فضاسازی‌ها و فشارها در مسیر حقی که باید طی بکنند، چگونه در حضرت آقا تبلور پیدا کرده است. بنابراین آن علاقه و ارادت، ناشی از یک حقیقت و معرفتی بود که مرحوم آیت الله مصباح به آن رسیده بودند. این نشان می‌دهد که ولایت‌مداری هرگز از سر جهالت و تقلید نیست بلکه ولایت‌مداری یک عنصر حکایت‌گر رشد و تعالی یک انسان است که ولایت‌مدار می‌شود و نشان می‌دهد که ولایت فقیه از نوع ولایت بر ایتام و محجورین نیست؛ بلکه از نوع پیشوایی در یک مسیر متعالی است که (ولی) زمینه را برای بقیه فراهم می‌کند تا آنها هم به این نقطه اوج نزدیک شوند. بنابراین این مسئله جای موشکافی بیشتری در بحث‌های مفصل‌تری دارد که نگاه مرحوم علامه مصباح به نظام جمهوری اسلامی به هیچ وجه از جنس یک نگاه سیاسی، فقهی و یا یک نگاه صرفاً اجتماعی و مسئله اندیشانه نبوده است، بلکه یک نگاه کاملاً عمیق حکمی، توحیدی، الهی و معنوی بوده که مسیر انسان کامل به معنی جامع در بستر اسلام ناب محمدی در دوران غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جز از این مسیر نیست.

## ضد انقلاب و رژیم ستم شاهی هم می‌دانستند آیت الله مصباح فردی مستحکم و عمیق است

مرحوم علامه مصباح یکی از فضالای مبارز در دوره قبل از انقلاب بودند و یک کارهای تشکیلاتی سری هم داشتند که به اسم ایشان بود و در اسناد ساواک نام ایشان در بستر فعالیت‌های بزرگانی مثل شهید بهشتی، آیت الله خامنه‌ای، مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی وجود داشت و این افراد در واقع در این بستر کاملاً حضور داشتند و البته با برخی از این آقایان از قبل از انقلاب هم اختلاف نظرهایی داشتند. آقای مصباح

بنابراین یکی از همکاران جدی و نزدیک شهید بهشتی بودند و در یک کتابی که چندین سال قبل به اسم مصباح دوستان منتشر شد، که برگرفته شده از نامه شهید بهشتی به یکی از دوستانشان در خارج از کشور است، نکاتی را مطرح می‌کنند و از یاران خودشان در داخل کشور نام می‌برند و آقای مصباح را به عنوان مصباح دوستان مطرح می‌نمایند. ضد انقلاب و رژیم ستم‌شاهی هم می‌دانستند که آقای مصباح یک انسان عمیق و کاملاً مستحکم در مسیر خود است. ایشان هیچ‌گاه از این مسیر برنگشتند. البته ممکن است شیوه ایشان در بحث‌های مبارزاتی، با بعضی از بزرگان متفاوت بوده کما اینکه در مورد استاد مطهری هم همین بحث مطرح است و شایعه است که ایشان اصلاً انقلابی نبودند، ولی در واقعیت این طور نیست، بلکه تاریخ کاملاً حضور این افراد در صحنه انقلاب را از اوایل دهه ۴۰ و در جریان ۱۵ خرداد نشان می‌دهد. حتی در دوره تبعید حضرت امام هم ایشان و چند تن دیگر سعی کردند تا آن راه نورانی امام را زنده و جاری نگه دارند و البته به گونه‌ای باید حرکت می‌کردند که کمترین آسیب متحمل این مسیر شود و علیرغم همه این‌ها، دستگیری‌ها و مزاحمت‌های فراوانی نیز در چندین مقطع از سوی ساواک برای مرحوم مصباح ایجاد شد که همه این موارد جزئی از زندگی نامه ایشان بوده و قابل مطالعه است.

به نظر می‌رسد واقعاً مجاهدت علامه مصباح در عرصه اندیشه و تفکر انقلاب اسلامی، قابل مقایسه با مجاهدت‌های مرحوم شهید بزرگوار حاج قاسم سلیمانی در عرصه جهاد میدانی و جبهه مقاومت است و تقارن وفات آیت‌الله مصباح با سالگرد شهادت شهید سلیمانی نیز به نظر بی‌حکمت نیست و نکته‌ای در آن وجود دارد. ارادت و محبت متقابل این دو بزرگوار و تعبیر علامه مصباح راجع به شهید سلیمانی در همان روزهای اول شهادت ایشان نیز نکته‌ی قابل توجه و تأمل است که تفکر ناب اندیشه انقلاب اسلامی می‌تواند شهید سلیمانی‌ها را تربیت کند و دوستان جوان و انقلابی ما باید به این نکته توجه داشته باشند که

بدون معرفت دینی هرگز نمی‌شود به جایگاهی رسید که شهید سلیمانی و شهدای ما رسیدند. متأسفانه در این دهه اخیر به نظر بنده بعضی از شاگردان علامه مصباح یزدی مقام ایشان را به اندازه‌ای تنزل دادند، که این گلایه را از بعضی شاگردان ایشان می‌توان داشت. عرض بنده این است که علامه مصباح را باید فزاینده‌تر از این بحث‌های جناح بندی دید و ایشان هم به اعتقاد بنده یک انقلابی بود، اگرچه بعضاً در همین بحث‌های جناحی هم نسبت به بعضی از شرایط و اقتضائات، بخشی از شاگردان ایشان شاید آن جایگاه را در حد خود رعایت نمی‌کردند. و نکته آخر هم اینکه ایشان در بین چهره‌های انقلابی هیچ گاه دچار محافظه کاری، التقاط و تنزه طلبی نشد. بعضی از افراد در این چهل سال از انقلاب در اندیشه‌ها و در مسیر عملی خود دچار التقاط شدند که مرحوم مصباح این گونه نبود و ناب بودن خود را در زمان حیات حفظ نمود. بعضی از چهره‌ها محافظه کار شدند که ایشان هیچگاه دچار محافظه کاری نشد و به تعبیر رهبری معظم انقلاب ایشان یک حکیم انقلابی باقی ماند.



## یادداشت |

### مصباح یزدی چه گفت و چه کرد؟

احمد زید آبادی

احمد  
زید آبادی

روزنامه‌نگار و تحلیل‌گر سیاسی  
اصلاح‌طلب

شیخ محمد تقی مصباح یزدی چهره در نقاب خاک فرو کشید. او را می‌توان مناقشه برانگیزترین و در عین حال صریح‌ترین متکلم معاصر حوزه علمیه قم دانست. حرف او اما دقیقاً چه بود و چه کرد؟ پاسخ به این پرسش نیازمند اشاره‌ای کوتاه به نظریه سیاسی آیت‌الله خمینی (ره) است. زنده‌یاد مهندس عزت‌الله سحابی نقل می‌کرد که هنگام اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس، هر که از ضرورت ایجاد «حکومت اسلامی» پس از سقوط نظام شاهنشاهی در ایران سخن می‌گفت، آیت‌الله فوراً تذکر می‌داد که نگویید «حکومت اسلامی» بگویید «جمهوری اسلامی» چرا که «حکومت اسلامی» دارای ویژگی‌هایی است که جامعه ایران تاب تحمل آن را ندارد. مهندس سحابی خود نیز این تذکر را از آیت‌الله گرفته بود!

آیت‌الله خمینی (ره) درباره این نظرش به طور علنی توضیح روشن و مبسوطی نداده است، اما منظور او قابل درک است. از نگاه آیت‌الله

خمینی (ره)، فقیه جامع الشرایط در دوران غیبت امام دوازدهم شیعیان، جانشین و دارای تمام اختیارات سیاسی و دینی اوست. این اختیارات که از آن به «ولایت» یاد می‌کند، در حد همان اختیارات پیامبر اسلام (ص) است و جای چون و چرا هم ندارد. به عبارت روشن‌تر، ولایت فقیه مورد نظر آیت‌الله خمینی (ره) همان ولایت پیامبر (ص) و امامان دوازده‌گانه شیعی است که مشروعیت خود را از خدا گرفته و مردم مسلمان هم موظف به اطاعت از او هستند. از این نگاه، فقیه حاکم جانشین معصوم و «مفترض‌الاطاعه» است یعنی بر عموم مسلمانان واجب است که از دستورات سیاسی و دینی او در جهت اجرای موی احکام شرع و استحکام قدرت حکومتش بی‌قید شرط اطاعت کنند و گر نه به عنوان باغی یا طاغی مجازات خواهند شد.

آیت‌الله خمینی (ره) اما دریافته بود که استقرار «حکومت اسلامی» مورد نظر او در دنیای امروز و بخصوص در جامعه‌ای مانند ایران، امکان‌پذیر نیست، و بنابراین، صورت تعدیل یافته آن را تحت عنوان «جمهوری اسلامی» مطرح کرد تا هم رأی و نظر عموم به صورتی هدایت شده، به صورت مبنای «مقبولیت» نظام به رسمیت شناخته شود و هم اجرای تمام و کمال احکام شرع با سطحی از انعطاف و نوآوری و حتی عدول از اجرای پاره‌ای مجازات‌های شرعی عملی گردد. نظریه آیت‌الله خمینی (ره) به دلیل بنیاد دوگانه‌اش، حتی در زمان حیاتش سبب دو تفسیر متفاوت در بین پیروان او شد و نیروهای وفادار به او به دو دسته چپ و راست تقسیم شدند. تا زمانی که آیت‌الله زنده بود، خود عمدتاً به نفع جناح چپ اما به صورتی کم و بیش متوازن، اختلاف‌های سیاسی بین دو طرف را فیصله می‌داد. پس از فوت آیت‌الله اما اختلاف بین دو جناح بالا گرفت و با پیروزی سید محمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد سال ۷۶، منازعه دو جناح در قالب اصلاح طلب و محافظه‌کار جلوه تازه‌ای به خود گرفت و صف‌آرایی سیاسی بی سابقه‌ای را رقم زد.

اصلاح طلبان با تکیه بر بخشی از میراث آیت‌الله خمینی (ره) و به

ویژه بر مبنای دستاوردهای فکری روشنفکران دینی علی‌الخصوص دکتر عبدالکریم سروش، در صدد اصلاح حکمرانی در جمهوری اسلامی برآمدند و مباحثی مانند دموکراسی، حقوق بشر، تساهل و تسامح و مدارای دینی و ضرورت همزیستی با جهان غرب را وارد ادبیات سیاسی خود کردند. این مباحث مورد استقبال عموم مردم قرار گرفت و موجب نگرانی شدید جناح محافظه‌کار شد. محافظه‌کاران که به دلیل فقر تئوریک یارای بحث آزاد با اصلاح‌طلبان را در خود ندیدند به ناچار به شیخ محمد تقی مصباح یزدی (ره) که از ورزیدگی کلامی بالاتری در بین هم‌گنان خود برخوردار بود، متوسل شدند تا به لحاظ نظری بر تضاد بین نظریه آیت‌الله خمینی (ره) و برنامه اصلاح‌طلبان تأکید کند و با اعلام بطلان راه و روش اصلاحی آنان از نقطه‌نظر دینی، وفاداری قشر مذهبی جامعه ایران به جناح محافظه‌کار را استمرار بخشد. بدین ترتیب، مصباح یزدی (ره) که در دوران حیات آیت‌الله خمینی (ره) به دور از دایره اصلی قدرت و تا اندازه‌ای در انزوا به سر می‌برد، وارد میدان سیاست شد و با سخنرانی‌ای مستمر خود در نماز جمعه تهران، به ستیزی آشکار با مبنای فکر اصلاح‌طلبی برخاست.

جوهر اصلی و جان کلام مصباح (ره) در واقع این بود که نظریه واقعی آیت‌الله خمینی (ره) همان «حکومت اسلامی» با تمام مختصات آن بوده و آیت‌الله صرفاً بنا به اقتضائات روز و از روی مصلحت بحث جمهوری و رأی مردم را پیش کشیده است. او با صراحت، بحث مفترض‌الاطاعه بودن ولی فقیه، ضرورت اجرای تمام احکام جزایی مندرج در رسائل فقهی و مردود بودن عموم دستاوردهای فکری و سیاسی عصر مدرن را از لوازم دینداری به طور عموم و وفاداری به نظریه آیت‌الله خمینی به طور خصوص برشمرد و هرگونه مخالفت با این فکر و اندیشه خود را حرکتی الحادی و کفرآمیز و مقابله خشونت‌آمیز با آن را در صورت ضرورت، مباح و مشروع دانست. مصباح برای تئوریزه کردن نفی اصلاح‌طلبی پا را از این‌س حدود نیز فراتر گذاشت و در حرکتی واکنشی، همه آنچه را که اصلاح‌طلبان حتی در «منطقه الفراغ» نزاع‌های سیاسی و به عنوان ضرورتی برای هر نوع زمام‌داری مطرح می‌کردند، مردود دانست و به عنوان امری ضد دینی مطرح کرد. مصباح (ره) از این طریق کمک شایانی به محافظه‌کاران برای



عقیم کردن حرکت اصلاح طلبی از هر راه ممکن کرد، اما ناخواسته میراثی برای آنان به جا گذاشت که عملاً هرگونه انعطاف فکری و سیاسی برای این جناح را بی‌نهایت پرهزینه و شاید حتی ناممکن کرده است. برداشت مصباح از دیانت اسلام، برداشتی کاملاً ایستا بود چنانکه گویی مجموعه احکام و معارف اسلامی در نقطه نخست خودش منجمد شده است و نه فقط نیازی به تطبیق با مقتضیات روز ندارد بلکه تنها در یک قالب، آن هم قالب فقهی و کلامی مورد نظر اوقابل فهم و تشخیص است! از این رو، او به شیوه برخی اهل ظاهر، هر نوع نوآوری و به روزسازی فکر دینی را در شمار «بدعت» طبقه‌بندی می‌کرد و هیچ نوع تنوع و تکثر در فکر دینی را جایز نمی‌شمرد. این نگاه جامد و قالبی، امروزه امکان هرگونه تحرک و نوآوری فکری و انعطاف و نرمش سیاسی و استراتژیک را از جناح محافظه‌کار یا به اصطلاح امروز اصول‌گرا، سلب کرده و در واقع آنان را گرفتار کرده است. آیت‌الله خمینی هر نظری که داشت اما به فراست دریافته بود که حفظ و تداوم قدرت، مستلزم انعطاف و حتی عدول در مواقع بحرانی و ضروری است. مصباح اما این ویژگی آیت‌الله خمینی را نادیده گرفت و نوعی تصلب و انجماد و انعطاف‌ناپذیری همیشگی را به او نسبت داد. مواجهه اصولگرایان با عواقب این طرز فکر که حامیانشان به آن خو گرفته‌اند، آنها را روزی متقاعد خواهد کرد که مصباح یزدی گرچه آنها را در زمین زدن رقیب اصلاح طلب یاری رسانده اما نیزه را به اندازه‌ای فرو برده که بدن فرد پستی را هم دریده است!

### \*حاشیه!

این یادداشت آقای زیدآبادی ژورنالیسم سیاسی اصلاح طلب در امتداد سیاه‌نمایی منش سیاسی آیت‌الله مصباح (ره) است که با مطالعه اندیشه‌ها و نظام معرفتی و منش سیاسی واقعی آقای مصباح سازگاری ندارد. دوگانه‌سازی اندیشه آقای مصباح با امام خمینی نیز یکی از راهبردهای و خطوط اصلی این جریان است. حال آنکه کلیت نظام فکری و عملی آقای مصباح در امتداد اندیشه‌های ولایت فقیه امام خمینی است. آیا پابندی بر اصول و استواری در برابر انحراف و التقاط به معنای خشونت و انجماد است؟! یا این برچسب‌زنی‌ها در راستای ایجاد گسست نسل تشنه معرفت با این عالم فرزانه است؟



## یادداشت |

# درباره مرحوم آیت الله مصباح یزدی

پرویز امینی

ایشان از جمله معدود روحانیون قبل از انقلاب اسلامی بودند که اندیشه و مسایل دنیای مدرن را جدی گرفتند و باز از معدود روحانیونی بودند که «پروژه فکری» خود را مواجهه اسلامی با این مسائل قرار دادند و تلاش کردند از موضع یک مسلمان باورمند با آنها رویارو شوند. دوره ۶ جلدی فلسفه حقوق، فلسفه اخلاق، انسان شناسی اسلامی، معرفت شناسی، خداشناسی و الهیات و فلسفه سیاسی که به عنوان متون آموزشی از سوی شاگردان ایشان تالیف شده است، یکی از محصولات و رهاوردهای این مواجهه است که مسایل جدید در حقوق و اخلاق و سیاست از منظری اسلامی طرح و بررسی شده است و دیدگاه اسلامی در این حوزه ها تبیین شده است.

یکی دیگر از نقاط تمایز ایشان با دیگر دانشوران مسلمان روحانی و غیر روحانی، اسلامی اندیشی بدون «انفعال» و «التقاط»، با این مسائل



پرویز  
امینی

کارشناس مسائل سیاسی

جدید بود. آیت الله مصباح یزدی (ره) در این باره، سخت حساس و غیر قابل انعطاف بود و اهل سهل گیری و تسامح نبود. بسیاری از مجادلات ایشان با اصحاب فکر و نظر چه در پیش از انقلاب و چه پس از آن ماحصل این سخت گیری در مبانی فکری بود. آیت الله مصباح یزدی (ره) بر عقاید و آرا خود استوار بود و از مخالفت‌ها و فضا سازی‌ها و فشار رسانه‌ای واهمه ای نداشت. در دو دهه گذشته تقریباً هیچ اهل فکری به اندازه او مورد مخالفت و حتی هجو و جو سازمان یافته و طراحي شده قرار نگرفت و البته او بر راه فکری خود مستدام ماند و این فشارها تاثیری بر جهت گیری فکری او نگذاشت.

از دیگر ویژگی‌های ممتاز آیت الله مصباح یزدی (ره)، روحیه و رویکرد تشکیلاتی وی بود که ماحصل آن پاگرفتن مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و برگزاری دوره‌های متوالی طرح ولایت برای دانشجویان بود که اولاً این امکان را فراهم می‌کرد که پروژه اسلامی اندیشی درباره مسایل جدید، خصلت جمعی بگیرد و ثانیاً کادرسازی شود. آیت الله مصباح یزدی (ره) در ادوار حیات فکری خود، مخالفان سرسختی داشت که بسیاری از آنها دعوی سفت و سختی درباره آزادی داشتند اما بارها دعوت او را به گفتگو و مناظره فکری نپذیرفتند در حالیکه او علاوه بر حضور در گفتگوهای تلویزیونی اول انقلاب اسلامی، حاضر شد در دوره اصلاحات نیز با فردی در تراز پایین‌تر، چند دور درباره «مسئله خشونت» گفتگو کند که از تلویزیون نیز پخش شد. با آرا و افکار و مشی سیاسی مرحوم آیت الله مصباح یزدی (ره) می‌توان معقولانه و واقع‌بینانه مخالفت کرد و نظرگاهی دیگر داشت، اما نمی‌توان این واقعیت را کتمان کرد که ایشان از مصادیق و نشانه‌های هستند که مشت ریاکارانه بسیاری از مدعیان آزادی و گفتگو را در دو دهه گذشته باز کردند و نشان دادند این مدعیان از آزادی به عنوان سلاحی علیه آزادی و از گفتگو حربه‌ای برای هموار کردن جاده مونولوگ‌گویی خود استفاده می‌کنند.



## یادداشت |

# چرا آیت الله مصباح از سوی طیفی از نخبگان و جامعه مورد نقد و اعتراض است؟

مهدی نصیری

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی (ره) را باید هم به لحاظ عمق و وسعت اندیشه و هم به جهت خدمات علمی به حوزه‌ها و جامعه در زمره عالمان دینی برجسته معاصر دانست. آن مرحوم از حیث رعایت زنی روحانیت و تواضع رفتاری و مهربانی در تعاملات شخصی نیز زبانزد بود اما غفلت از یک نکته یعنی امکان خطای عالمان و مجتهدان و صاحب نظران دینی در عصر غیبت به دلیل عدم امکان دسترسی به معلم و مفسر معصوم قران و سنت، ایشان را نسبت به پاره ای از دیدگاهها و نظرات خود - که حتما احتمال خطا در آنها راه داشته و نمی توانسته به عنوان معرفت و اسلام ناب قلمداد شود - آن چنان راسخ و صاحب حق می کرد که به خود اجازه می داد بعضا مخالفان خود را به جهل و کفر و فسق و خیانت و ارتداد و... متهم کند



مهدی  
نصیری

مدیر مسئول سابق روزنامه  
کیهان

و چهره‌ای خشن و مهاجم از خویش در طیفی از افکار عمومی و  
نخبگان ترسیم کند.

اساساً وقتی در کلام و فقه تشیع از آزاد بودن و بلکه ضرورت  
اجتهاد در عصر غیبت سخن گفته می‌شود مفهومی جز این ندارد که  
عالمان و متفکران دینی اعم از متکلمان و اصولیان و فقیهان و محدثان  
و مؤرخان و... می‌توانند از منابع دین یعنی کتاب و سنت و عقل، فهم  
و تحلیل - البته روشمند و نه بی ضابطه - ویژه خود را داشته باشند و  
بلکه در صورت احراز مقام اجتهاد مجاز نیستند به آرای دیگران بدون  
تحقیق و از سر تقلید عمل کنند. و این بدان معناست که ما گریزی  
از به رسمیت شناختن اجتهادات و قرائت‌های روشمند گوناگون دینی  
نداریم و مجاز به تکفیر و تخطئه شخصیتی و نسبت دادن انحراف و  
بددینی به صاحب‌نظران نیستیم مگر آن که ثابت شود اولاً اجتهاد آنها  
غیر روشمند و ثانیاً انگیزه شان تخریب دین در جامعه و مثلاً اغراضی  
دنایی و... باشد.

البته این‌گونه اختلاف قرائت‌ها و فهم‌های گوناگون و متضاد، اغلب  
در فراتر از مسلمانات و اجماعیات و قطعیات دینی و عقلی رخ می‌دهد  
و عالمان و صاحب‌نظران شیعه بر سر بسیاری از مسائل دینی و مذهبی  
اتفاق نظر دارند اما با این حال اگر عالم و صاحب‌نظری در مسلمانات  
دینی و مذهبی نیز دچار شبهه و بدفهمی شود و سوء نیت و علم و عمد  
او ثابت نشود، در اینجا نیز الزاماً کفر و ارتدادی رخ نداده و به دلیل  
عدم دسترسی به فصل الخطاب معصوم و حجت‌های بالغه الهی، این  
فرد یا افراد در زمره قاصران و مستضعفان فکری و عقیدتی قرار می‌گیرند  
و به تصریح قرآن مورد عقاب و عذاب الهی نخواهند بود و به تبع آن  
سزاوار توهین و تکفیر و هتک حیثیت و محروم شدن از حقوق انسانی  
و شهروندی و... نمی‌باشند. البته واضح است رسالت و وظیفه عالمان  
و نیز حکمرانی دینی در چنین مواردی روشنگری، پاسخ به شبهه، تبیین  
لغزش، خطا، گفتگو و دفاع از حقایق مسلم و روشن است.

با این مقدمه روشن می‌شود که فقید سعید آیت الله مصباح(ره) در بسیاری از نقدهای تندشان همراه با نسبت‌هایی چون کفر و فسق و انحراف در قبل و پس از انقلاب به برخی از صاحب‌نظران و اندیشمندان و جریان‌ها محق نبوده و حداقل به خطای روشی مبتلا بوده‌اند هر چند که این نقدها به لحاظ محتوایی هم وارد بوده باشد. از روشن‌ترین ادله برای اثبات آنچه گفته آمد این است که آیت الله مصباح در زمره فیلسوفان مسلمان بودند، در حالی که طیفی از عالمان شیعه یعنی متکلمان با فلسفه اسلامی و صدرايي مرزبندی داشته و آن را بر خلاف مبانی قرآن و سنت و عقل می‌دانند. حال اگر قرار باشد نوع برخورد آن مرحوم با مخالفان فکری خود صحیح باشد، باید به متکلمان شیعه حق داد که او را در زمره منحرفان و بد دینان و مخالفان اسلام قلمداد کنند در حالی که خوشبختانه چنین برخوردی در حوزه‌های علمیه تشیع بین متکلمان و فیلسوفان و نیز بین فقهای با مبانی فقهی گوناگون صورت نمی‌گیرد و با دوستی و رفاقت تنها به نقد آرا و گفته‌ها پرداخته می‌شود و نه نقد اشخاص و انگیزه‌ها.

در هر صورت، التفات و توجه به شرایط عصر غیبت و به رسمیت شناختن اجتهادات و قرائت‌های روشمند گوناگون و پرهیز از ادعا و نمایندگی اسلام ناب از سوی هر عالم دینی (چه آن که نایب فکری و اعتقادی در اختیار معصوم است و بس) می‌تواند پایان بخش بسیاری از نزاع‌های زیانبار عقیدتی و سیاسی و فراهم کننده فضای آزاد برای تضارب آراء و اندیشه‌ها باشد. البته پرواضح است که این امر به معنای پلورالیسم مدرن که اساساً قائل به حقیقت مطلق و ثابت نیست و همه آراء و دیدگاه‌ها را حق و یا بخشی از حق می‌داند نمی‌باشد، بلکه منبعث از آموزه‌های کلامی و اصولی شیعه و در زمره بدیهیات آن است که تا حدودی در فضای احساسی و هیجانی پس از انقلاب مغفول واقع شده است. برای آیت الله مصباح(ره) و همه عالمان نیک اندیش و نیک‌کردار از خداوند طلب رُوح و رحمت و رضوان الهی دارم. غفر الله لنا و له.





## یادداشت |

### در نقد یادداشت مهدی نصیری

محمدعلی رامین



محمدعلی  
رامین

معاون مطبوعاتی دولت دهم

اگر فرض «تفکر اسلام ناب» در عصر حیرت محال است، آیا وجود اشتباه در همین تفکر «مطلق گرایی» فعلی خود را هم محتمل می دانید یا خیر؟! شما از یک طرف تواضع و مهربانی و نیز گستره و عمق علمی مرحوم علامه مصباح یزدی را ستوده اید، از سوی دیگر ایشان را متهم به تکفیر دیگران کرده اید... به نظر می رسد، شما هنوز هم مثل سابق، در قضاوت دیگران، بخصوص جدیداً در چنگ انداختن به چهره بزرگان، تعجیل دارید و جسور هستید.

آن چنان حیرت زده در پی اثبات حیرت دیگران هستید، که از هر سوژه ای برای اثبات «حیرت همگان در فهم حقیقت اسلام» بهانه ای می سازید؛ که نه فقط پایبندی به اسلام را منطقاً عبث می سازد، بلکه یقین به اسلام را باطل می نمایاند؛ شما خیلی قاطع، «اسلام علامه مصباح» را خشونت طلب می نامید و ظاهراً احتمال اشتباه در

تحلیل‌های خود هم نمی‌دهید...! شما مسیری را انتخاب کرده‌اید و با شتابی فزاینده در آن می‌تازید و اصلاً هم احساس نمی‌کنید که شاید در یک بن‌بست تئوریک می‌تازید؛ کما این که سابقاً نیز، آنگاه که صاحبان دیدگاه‌های مخالف خود را به منجنيق می‌بستید، هرگز کمترین تردیدی در تحلیل مطلق‌انگارانه خود نداشتید... به رسم یک ربع قرن رفاقت و برادری، اینک پرسشی را مطرح و توصیه‌ای خیرخواهانه را بیان می‌کنم:

سوال- علامه مصباح یزدی (ره) کدام «صاحب اجتهاد روشمند» در کدام حوزه فقهی، فلسفی، کلامی، عرفانی، تفسیری، روایی، تاریخی و... را به «جهل و کفر و فسق و خیانت و ارتداد» محکوم کرده است که آن شخص از قیود ذکر شده در متن خودتان خروج نکرده باشد؟ لطفاً مشخصاً نام ببرید؛ حتی یک مورد هم کافیست تا معلوم شود با کدامین منطق، آیت الله مصباح یزدی را «خسونت طلب» معرفی کرده‌اید. اگر نتیجه‌گیری منطقی خود را از مؤلفه‌ها و مختصات «عصر حیرت» قبول دارید، به تبع آن، روش شخصی و تفکر مطلق‌گرایانه خودتان را نیز بر همان اساس بسنجید و مشخص کنید که به «چه دلیل» هیچ‌کس صاحب حق برای تشخیص «اسلام ناب» نیست، اما فهم شما را باید همگان مطلقاً «مبنای حقیقت مطلق عصر حیرت» بدانند...؟! کسی که گرفتار توهم غیرروشمند «خودحق‌پنداری» بشود، عقل و دین خودش را به مخاطره انداخته است؛ شما احتیاط کنید و کمی با حوصله تر باشید و اگر همه را در زمان غیبت معصوم، «ناحق» می‌پندارید، مطابق همین تئوری، تناقضات مواضع خودتان را هم تشخیص بدهید؛ ضرر نمی‌کنید...



## مصاحبه |

# امتداد دادن به استدلال‌های فلسفی، مهمترین ویژگی آیت‌الله مصباح

مهدی جمشیدی

آشنایی ام با مرحوم آیت الله مصباح به بیست سال گذشته برمی گردد در زمانی نیروهای روشنفکری سکولار از طریق مطبوعات زنجیره‌ای و اصلاحات وارد کارزار فکری وسیع شده و در جامعه تلاطم‌های معرفتی جدی راه انداختند. آن زمان خلأ ذهنی و نخبگانی پر بود از مجموعه‌ای از شبهات و ابهامات اشکالات و پرسش‌هایی که به صورت طبیعی در اذهان شکل می گرفت. به عنوان جوانانی که جویای حقیقت بودیم و به دنبال پاسخی برای پرسش‌هایشان می گشتیم نیازمند منبع و خاستگاه فکری‌ای که به آن تکیه کرده و از او استمداد بطلبیم بودیم.

## آیت الله مصباح عقبه تئوریک نظام اسلامی بود

مابه صورت ناخودآگاه به افراد مختلفی رجوع کردیم و تلاش



مهدی  
جمشیدی

عضو گروه فرهنگ پژوهی  
پژوهشکده فرهنگ و مطالعات  
اجتماعی

کردیم با آنها ارتباط فکری برقرار کنیم اما حقیقتاً علامه مصباح یزدی قله نشین پاسخ دهی به این پرسش‌ها بود و بیشتر و صریح‌تر از همه با جریان لیبرالیسم روشنگری کرد و هزینه‌های گزافی را پرداخت و پای آن از دل و جان و ذهنش مایه گذاشت. ایشان بدون اینکه کمترین مهندسی و هدایتی در کار باشد و دست پنهانی که بخواهد آن را صدر نشین و برجسته کند در اثر استحکام و غنای معرفتی به سرآمدی در جریان مؤمن انقلابی تبدیل شد و مرجعیت فکری و ایدئولوژی را از آن خود کرد. به صورتی که در سالهای بعد رهبر انقلاب ایشان را «مطهری زمان» خواندند و هم ایشان را «عقبه‌تئوریک نظام اسلامی» دانستند این تعبیر سنگین و کم نظیری است و رهبر انقلاب در خصوص کس دیگری این تعبیر را به کار نبرده است. از آن زمان نسل جوان با ایشان ارتباط عمیق فکری برقرار کرد و این ارتباط و همراهی تا همین سال‌ها ادامه داشت و ایشان حقیقتاً منبع مرجع فکری و ایدئولوژی در خور فکری نیروهای انقلابی بودند. اولین مرحله ارتباط عمیق فکری ایشان به زمان اصلاحات برمی‌گردد که از دهه شصت با شاگردانی که داشتند شکل گرفت. ما نیز به عنوان نسل سوم انقلاب محسوب می‌شویم که زمان آشنایی ما نیمه دوم دهه هفتاد بود و از آن به بعد به چهره شاخص زندگی ما تبدیل شدند.

### مقابله با جریان روشنفکری منحرف در دهه هفتاد

هیچ ایراد پنهان و دست نادیده‌ای نبود حوادث را سیر و جهت بدهد بلکه یک بازار فکری آشفته و آمیخته با انبوه مغالطات و شگردهای رسانه‌ای در میان بود که رهبری در اردیبهشت ماه سال ۷۹ به عنوان روزنامه‌های زنجیره‌ای مخالف نظام یاد کردند. در آن جریان کسانی قدرت عرض اندام داشتند که استعداد بینش فکری وسیع داشتند چون این جریان وارداتی و غربی مجهز به سلاح علوم انسانی تجدیدی بود و از این خواستگاه در چشم‌انداز فلسفه سیاسی به جان اسلام و انقلاب و ذهنیت جوان افتاده بود و بی رحمانه تمام ارزش‌های انقلاب را از وحی

الهی تا ولایت فقیه و هر چیزی که نام و نشانی از ارزش‌های انقلابی داشت را هدف قرار داده بود.

## مخالفان قدرت مبارزه با استدلال‌های علمی آیت الله مصباح نداشتند

زمانه‌ای بسیار آشفته بود. بی جهت نبود رهبر انقلاب در قانون اصلاح مطبوعات در مقابل مجلس ششم حکم حکومتی در باب اصلاح مطبوعات را باب کردند. چه دلیلی وجود دارد شخصاً نامه صادر کنند و حکم حکومتی صادر کنند و توقف رسانه را خواستار شوند؟ به دلیل پیامدهای منفی که در آن دهه متصور شده بود رهبری چنین حکمی را صادر کردند. در سویی دیگر کاری که آیت الله مصباح انجام داد یک تنه و مصمم در برابر این جریان ایستاد و ما شاهد بودیم هفتگی و روزانه هر سخنی که می‌گفتند جریان مطبوعاتی و رسانه روشنفکری به ترور شخصیتی این عالم می‌پرداختند و سخن را از محفل و علمی خارج می‌کردند و سعی می‌کردند با عملیات روانی آقای مصباح را وادار به عقب نشینی کنند چرا که در خودشان قدرت مبارزه با استدلال‌های علمی را نمی‌دیدند.

## ورود شفاف و صریح به عرصه بصیرت زایی و تبیین جریان فکری

آنچه که ایشان را برجسته کرد ورود بی پروا و آشکار به عرصه بصیرت زایی و تبیین جریان فکری بود. این جریان کسی که بیشتر نقد کند و عقلانیت انتقادی قوی‌تری داشته باشد را نشانه می‌گیرد به همین دلیل موج تخریب‌ها سمت ایشان می‌آمد. علامه مصباح از اینکه چهره و دیده شود و شاخص و سرآمد باشد کناره‌گیری می‌کرد. آیت الله مصباح در دیدارهایی که با رهبر انقلاب داشتند جایی می‌نشستند که دوربین ایشان را نگیرد در واقع یک انسان عارف مسلک و بی اعتنا بودند و انگیزه این روشنگری خودنمایی و جلوه‌گری نبود. آیت الله مصباح نمی‌خواست مطهری زمانه شود بلکه صرفاً در پی تکلیف و وظیفه

دینی اش بود. همیشه می گفت «آدم باید صبح و شام در فکر خدا باشد» همین انگیزه قدسی و نیت ملکوتی موجب شد تا هر اندازه موج تخریبی شدت گرفت ایشان عقب نشینی نکرد و در هر دوره ای متناسب باهمان دوره پاسخگو بود. در دوره پنجاه در برابر مارکسیسم وارداتی در دهه شصت در برابر موجی که با علوم انسانی و اسلامی مخالف بود در دهه هفتاد و هشتاد موجی که سردمدار فلسفه سیاسی لیبرال بود و مشروعیت الهی و ولایت فقیه را بر نمی تابید مقابله کرد. از زمانی که شخصیت فکری خاص پیدا کرد همیشه در تناسب با زمان سخنی انتقادی گفت نه در خلأ یعنی مسائل را دید و با بحران ها دست به گریبان شد و آنچه که ایشان را تا آخر در صحنه نگه داشت انگیزه قدسی و الهی ایشان بود. از سر تکلیف سخن می گفت و طمع جاه و ریاست نداشت هدفش خدایی بود و صبر لازم برای این کار را داشت.

### آیت الله مصباح فلسفه اسلامی را در حوزه اجتماعی امتداد داد

علامه مصباح (ره) بر خلاف بخش عمده ای از فیلسوفان مسلمان معاصر که بیشتر انتزاعی و بیگانه با مساله های عینی و جز در موارد نادر به این حوزه ورود نمی کنند، توانستند فلسفه اسلامی را در حوزه اجتماعی امتداد ببخشند یعنی نتایج و لوازم عینی آن را بیابد و آن را تشریح و توضیح کند و با افکار عمومی در میان بگذارد. اندیشه و تفکر سیاسی و امتداد و کسب لوازم ذاتی فلسفه ای بود که ایشان مطالعه کرده بود از آن خواستگاه بر می خواست. کاری که ایشان کرد دنبال دادن و امتداد دادن به مبانی نظری و استدلال های فلسفی بود و این ترجمه و انتقال و تبیین کاری بود که دیگران از عهده شأن بر نمی آمد و یا احساس می کردند اگر وارد شوند باید هزینه گزاف بپردازند چه بسا که آیت الله مصباح سال ها و تهمت و دروغ و کذب را به جان خرید ناشی از آن بود که آن مبانی را در عرصه سیاسی و اجتماعی وارد کرد و با جریان های معارض جنگید.



## یکه تازی خط فکری آیت الله مصباح برای جوانان

آیت الله مصباح بدون هیچ دست تبلیغی و هدایت کننده به یک چهره محبوب و اخلاقی تبدیل شد و مهر و محبت او در دل نیروهای جوان مؤمن انقلابی نشست. این نسل که ذهنیت انقلابی و اسلامی شأن بر اساس استدلال‌های آیت الله مصباح ساخته و پرداخته و شکل گرفته ادامه دهنده آن راه خواهند شد. همانطور که رهبر انقلاب گفت «آیت الله مصباح در عرصه شاگرد پروری و تربیت نیرو توانمند است». جوانان نسل سومی و حتی نسل‌های بعدی دست پرورده استدلال‌ها و آثار و گفته‌های این عالم است و این به معنی یکه تازی خط فکری آیت الله مصباح است. این خط کور و منقطع نشده این خط در ذهن بعضی که مؤثر و مولدند نشسته و ادامه پیدا خواهد کرد.

یکی از خصایص متمایز و برجسته ایشان این بود که در حوادث مداخله می‌کرد و همچون علامت و نشانه‌ای روشنگری کرده و به حقیقت رهنمون می‌کرد. اکنون چراغ خاموش شده و ما با حوادثی که رو برو هستیم و معماری نمی‌بینم که از ما دست گیری فکری کند. این خلأ را چه کسی می‌تواند پر کند؟ بعید میدانم مادر زمانه کسی مثل آیت الله مصباح را بیاورد. حقیقتاً در مقاطع حساس و بزنگاه‌های تاریخی ایشان بود که مشعل را بدست می‌گرفت و حقیقت را نشان می‌داد. برای رهبر عمار بود به خصوص در ده‌های اخیر و فتنه ۸۸ و پس از آن با موضع گیری‌های شفاف و صریح و روشننگر ایشان همچون آفتابی، تاریکی‌ها را روشن می‌کرد.

## اخلاق اسلامی ویژگی بارز فیلسوف بزرگ شرق

گوهر گرانبهایی که وجود ایشان مغفول مانده که اخلاق حسنه و محمدی که داشت و حقیقتاً متخلق به اخلاق اسلامی بود. در مواجهه با کسی که سخنانش را نقد می‌کرد آنقدر در لفافه این کار را انجام می‌داد چرا که دل مخاطب دچار رنجشی نشود. در سالهای اندک یادداشت‌هایی از دفاع از ایشان در طول سال‌ها نوشتیم در حاشیه

ملاقاتی بنده را دیدند و رو کردند به من که «ما چطور از خجالت شما در بیاییم» این فیلسوف بزرگ شرق در برابر انسان بی بضاعتی مثل خودم که حداکثر کاری که کردم این بود که در دفاع از ایشان مطالبی بنویسم با این لحن با من صحبت کردند و در چهره ایشان سر سوزنی حالت ساختگی و تصنعی ندیدم و با تمام باور و اعتقاد این حرف را زدند که نشان از اخلاق بسیار عالی ایشان دارد. در اندک ارتباطی که با آیت الله داشتم درس‌های زیادی گرفتم. شاید یک بار ایشان در خصوص مطلبی گفتند «شاید شما به نتیجه درستی برسید که بنده نرم» این بدین معناست که باب گفتگو مسدود نیست و این عالم وارسته خود مرکز بین و خود معیار نبوده است. همیشه جایی را برای بازاندیشی قرار داده و فکرش منجمد و بسته نیست و می‌توانم اشاره کنم که از جلوه‌های اخلاقی و فضائل ایشان محروم و بی توفیق اند کسانی که تصویر مانعی از ایشان در ذهنشان نقش بسته و چقدر جفا کردند جریانی که می‌توان اسمش را تحریف نامید و باعث به وجود آمدن فاصله بین آیت الله مصباح و طبقاتی از جامعه شد و چهره‌ای وارونه از ایشان ترسیم کرد.



## یادداشت |

# او با میانه‌گرایی میانه‌ای نداشت

✎ حجت الاسلام مه‌راب صادق‌نیا

اول سال تحصیلی حوزه و آغاز طلبگی ما بود. همه‌ی استادها برای آشنایی با طلبه‌ها در جلسه‌ی نخست اسم و فامیل‌شان را می‌پرسیدند و با یک لب‌خند می‌گفتند بفرمایید بنشینید. در این میان، یک نفر بود که تا خودش را معرفی می‌کرد، استادها جو‌ری دیگر نگاهش می‌کردند و با احترام می‌پرسیدند: «با حاج آقا نسبتی دارید؟» و او پاسخ می‌داد: «بله، پدرم هستند.» کنج‌کاو شدم که این «حاج آقا» بی‌که پدر هم کلاسی ماست کیست و چرا این همه مورد احترام است. راستش را بخواهید تا قبل از آن‌که وارد حوزه‌ی علمیّه شوم اسم آیت‌الله مصباح یزدی (ره) را هم نشنیده بودم. آن روزها ایشان شخصیتی سیاسی نبودند و به‌طور طبیعی تلو‌یز یون هم کم‌تر اسم‌شان را می‌آورد.

کم‌کم با مجتبی رفیق شدم. بسیار باهوش، افتاده‌حال، درس‌خوان، و اهل مراعات بود. دوستی ما قدری عمیق شد. یک بار که مجتبی به



حجت الاسلام  
مه‌راب صادق‌نیا

استاد دانشگاه علامه طباطبائی  
و حوزه علمیّه قم

جبهه آمده بود، به همراه برخی دیگر از دوستان و هم‌زمان‌شان به منزل پدری ما در دزفول - صفی‌آباد - هم آمدند. سال ۱۳۶۷ من و مجتبی با یک دوست دیگر در مؤسسه‌ی در راه حق ثبت‌نام و در مصاحبه‌ی علمی شرکت کردیم. رئیس آن مؤسسه شخص آیت‌الله مصباح (ره) بود، ولی پسرشان عین‌ما و بدون امتیاز خاصی ثبت‌نام کردند و مصاحبه شدند. آن سال، بنا به دلایلی، من نتوانستم در دوره‌های مؤسسه‌ی در راه حق شرکت کنم ولی رابطه‌ی من و مجتبی تا مدتی درآورد ادامه داشت. آن سال‌ها رفاقت ما سبب شده بود بیش‌تر در باره‌ی پدرشان پرس‌وجو کنم. حرف‌های ضد و نقیض زیادی می‌شنیدم. گاهی ستایش و گاهی نقد. اما اقتدار علمی و شخصیت کاریزماتیک ایشان را موافقان و مخالفانشان باور داشتند و می‌ستودند. چند باری که توفیق، رفیق بود و با ایشان دیدار می‌کردم، جذبه‌های اخلاقی و خوش‌روئی همراه با صلابت ایشان را نیز از نزدیک دیده بودم. بی‌شک این همه شاگردانی که وفادارانه اندیشه‌های استاد خود را تبلیغ و ترویج می‌کنند، از همین ویژگی‌ها اثر پذیرفته‌اند. شاید خیلی از ما نتوانیم با برخی از واکنش‌های سیاسی و اجتماعی، آیت‌الله مصباح یزدی (ره) کنار بیاییم؛ ولی هرگز نمی‌توانیم صداقت و صراحت او را در موضع‌گیری‌هایش انکار کنیم. او هیچ وقت با مجامله، لاپوشانی، یکی به نعل و یکی به میخ زدن، و التقاط میانه‌ای نداشت. او هیچ وقت میانه‌گیر نبود. هرگز نخواست به ذوق و ذائقه‌ی مردم سخن بگوید. هیچ آشتی و صلحی را بر تحقق آن چه درست می‌پنداشت مقدم نمی‌دانست. رحلت تأسف‌بار این استاد برجسته را به همه‌ی شاگردان، علاقه‌مندان، و البته دوست قدیم‌ام دکتر مجتبی مصباح یزدی و سایر اعضای بیت آن بزرگوار تسلیت می‌گویم. خدایش رحمت کند.



## مصاحبه |

# تحلیل شخصیت آیت الله مصباح (ره)

مصطفی ملکیان

سال ۱۳۵۸ که وارد حوزه علمیه قم شدم با آقای مصباح تماس داشتم. آقای مصباح و پدرم در دوران تحصیل در حوزه با هم آشنایی و دوستی داشتند. یکی از نکاتی که کاملاً درباره آن دوران من تحریف شده این است که "من شاگردی آقای مصباح را کرده‌ام" من فقط و فقط در جلسات درس عیب‌النفس اسفار ایشان شرکت کرده‌ام. مراد از شاگردی آقای مصباح اگر چیزی است که در حوزه‌های علمیه متعارف است، من تکذیب می‌کنم.

من دو کار دیگر در ارتباط با آقای مصباح داشتم:

یکی اینکه مدت مدیدی آثار آقای مصباح را نگارش و تنظیم می‌کردم. معمولاً آقای مصباح درسی را طی چند جلسه می‌گفتند، صورت شفاهی به صورت نوشتاری تبدیل می‌شد و به عنوان ماده خام در اختیار من قرار می‌گرفت. من از مجموع این مواد خام با افزوده‌هایی



مصطفی  
ملکیان

اندیشمند، نویسنده و مترجم  
متون اخلاقی و دینی

که معمولاً کم هم نبود، کتابی تدوین می کردم؛ مثلاً کتاب فراسوی مارکسیسم، کتاب جامعه و تاریخ در قرآن، فلسفه اخلاق، حقوق در قرآن، سیاست در قرآن و... در این کار گاهی حجم نوشته من ۴ تا ۵ برابر ماده خام اولیه بود. مثلاً وقتی جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن تدریس شد؛ فقط آقای مصباح توجهشان به کتاب جامعه و تاریخ در سلسله جهان بینی اسلامی آقای مطهری بود اما در کتاب به کتاب های زیادی از غربیان ارجاع شده که اینها کار شخص بنده بود. کار دیگری که انجام می دادم این بود که چه در موسسه در راه حق و چه در موسسه فرهنگی باقرالعلوم و چه بعداً در موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی موادی را برای دانشجویان تدریس می کردم.

من به جهت سه ویژگی به شخص آقای مصباح علاقه داشتم اما هیچ گاه مرید نبودم:

جهت اول اینکه آقای مصباح تا جایی که من اطلاع داشتم، یگانه روحانی ای بود که در دهه ۵۰، به ضرورت یادگیری علوم و معارف غربی توجه داشت و تاکید داشت طلاب باید علوم و معارف غربی را یاد بگیرند. این برای من که همیشه مجذوب فرهنگ و نه تمدن غربی بودم، علاقه برانگیز بود. البته شکی نیست که کسی مثل آقای مصباح غرب شناسی می کرد فقط برای غرب ستیزی. آقای بهشتی در همان زمان ها چه در تهران، چه در قم کسی بودند که ترغیب می کردند طلاب را برای یادگیری علوم و معارف جدید غربی ولی ایشان شخصیت مستقری در حوزه علمیه نبودند. در مدرسه منتظریه یا حقانیه قم آقایان بهشتی و مصباح دو چهره ای بودند که وزانت علمی شان بیش از بقیه بود و اتفاقاً در تقابل حادی هم با هم بودند.

نکته دوم عامل علاقمندی من به ایشان این بود که آقای مصباح در آن زمان خیلی از جلال و جبروت و جاه و مقامی که حول روحانیون بود، کناره می گرفت. آقای مصباح کسی نبود که شان روحانی برای خودش بتراشد؛ خیلی ساده تر رفت و آمد می کرد، ساده تر با طلاب تماس داشت.



نکته سوم این بود که آقای مصباح معمولاً اهل تأمل بود. معمولاً بر سخنان خودش نظارت داشت. من به ندرت دیدم سخنی از دهان ایشان پیرد، بلکه معمولاً سخنانش را مضمضه می‌کرد و با تأمل و تانی پاسخ می‌داد. اهل سنجیده‌گویی بود و سخنان بی‌رویه کمتر از ایشان صادر می‌شد. دلایلی داشت که من مرید ایشان نشدم و از جرگه مصباحیون دور شدم: اول این که آقای مصباح خیلی دست‌خوش تعصب و بی‌مدارایی نسبت به هرگونه دگراندیشی بود و من این روحیه را نمی‌پسندیدم. نکته دوم اینکه آقای مصباح تحمل مخالفت با خودش را نداشت. نمی‌شد ایشان را به جد نقد کرد. جهت دیگری که من از مریدان ایشان نبودم، مربوط می‌شد به مسائل انقلاب. در زمانی که من با ایشان بودم، خودم خیلی موافق انقلاب اسلامی ایران و جمهوری اسلامی بودم و خیلی علاقه شخصی به آقای [امام] خمینی داشتم ولی در نشست و برخاست‌هایی که من با آقای مصباح داشتم، همیشه یک نوع بی‌اعتنائی به این امور می‌دیدم. در آن زمان بسیاری از آرا و انظاری که بزرگان آن زمان جمهوری اسلامی داشتند، را دارای صبغه مارکسیستی می‌دیدند. با بسیاری از مواضع آقای بهشتی مخالفت داشتند. اینها چه مواضع حقی بود و چه ناحق، از نظر من رمانده و گریزاننده بود؛ شاید الان من بعضی از مواضع آقای مصباح را پسندم.

#### \* حاشیه!

مصطفی ملکیان روشنفکری که در متن فتنه علیه انقلاب اسلامی در سال ۸۸ حضور فعالانه داشت، در مصاحبه با نشریه «برای فردا» سخنان کذبی را به آیت الله مصباح (ره) منتسب نموده که سال‌ها توسط دیگر دوستان وی که مدعی آزادی بیان هستند، تکرار شده است و جالبی این ماجرا، پاسخ‌های مستند و مکرر به این سخنان است. آیا ایشان و همفکران وی که منطقی قوی نداشته و متوسل به افترا و کذب شده، به خود زحمت مطالعه مستندات داده‌اند؟ ایشان دل در گرو حلقه کیانی دارد که پیش از آن با مقاومت فکری و معرفتی استاد مصباح (ره) و شاگردان ایشان مواجه شد و از متن آن مقاومت‌های معرفتی، ده‌ها کتاب علمی تولید شد. بله از افتخارات آیت الله مصباح (ره) مقابله فکری با سکولاریسم، لیبرالیسم، معنویت منهای دین، پلورالیسم و دین‌حداقلی بود. آری مصباح، چراغی بود که عریان بودن فکری مدعیان اندیشه وابسته را نشان داد. ملکیان در حالی منکر شاگردی آیت الله مصباح شده که هنوز هم حجره‌های حوزوی او شب بیداری‌هایش را فراموش نکرده‌اند که تا صبح فقط مشغول خلاصه‌نویسی کتاب‌های استاد مصباح بود!



## سخنرانی |

# آشنایی با ابعاد مختلف شخصیتی مرحوم آیت الله مصباح یزدی

محمد فنایی اشکوری

در این ایام با سه رویداد مواجهیم و در سوگ سه عزیز به سر می‌بریم؛ سالگرد شهادت سردار سلیمانی است، ایام اربعین شهادت فخری زاده است و ارتحال علامه مصباح یزدی (ره) است. هر سه حادثه عظیم است و تحملش دشوار. این سه بزرگوار سه ضلع نظام اسلامی به شمار می‌رفتند و سه رکن جامعه ما بودند. آیت الله مصباح یزدی نظریه پرداز و اندیشمند و پشتوانه فکری نظام بودند، شهید سلیمانی مدافع نظام و کشور در برابر دشمنان بودند و شهید فخری زاده عالم و دانشمند بودند و در سنگر علم و فناوری خدمت می‌کردند. در واقع این سه سنگر، سه ضلع مثلث موجودیت و پیشرفت کشورند: اندیشه، علم و فناوری و امنیت و دفاع. این سه مکمل یکدیگر هستند و هر یک بدون دیگری ناکارآمد است. اندیشه نظام و



محمد

فنایی اشکوری

استاد فلسفه و عرفان تطبیقی

انقلاب، اساس و مبنای فکر و جهان‌بینی و راه و رسم زندگی ما را ترسیم می‌کند؛ علم و فناوری ابزار و امکانات پیشرفت را در اختیار ما قرار می‌دهد و دفاع از کشور امنیت ما را تأمین می‌کند. برای هر جامعه‌ای این سه رکن اساسی است و برای ایجاد هر تمدنی وجود این سه رکن و پیشرفت و پویایی آنها ضروری است. بنابراین این سه بزرگوار سه ضلع مثلث پیشرفت انقلاب ما و ارکان سه گانه‌ای بودند که سقف نظام بر آن استوار است.

عرض بنده در محور آیت‌الله مصباح یزدی است و موضوع بحث ما حول شخصیت این استاد گرانقدر است. شخصیت ایشان ابعاد مختلفی دارد که دو وجه برجسته آن یکی وجه فکری و علمی است و دیگر وجه اخلاقی و معنوی ایشان. بنده در این جلسه به وجه اول می‌پردازم. درباره شخصیت علمی آن استاد بزرگ مطالبی شنیدید و از این پس مطالب دیگری خواهید شنید. بنده اندکی درباره وجه فکری و علمی این عالم بزرگ صحبت می‌کنم. این وجه معمولاً ناشناخته‌تر از وجوه دیگر شخصیت ایشان است. بزرگان ما یا در گمنامی به سر می‌برند یا اگر شناخته شدند و در میدان اجتماع فعال هستند، انواع تبلیغات حول آنها شکل می‌گیرد و دشمنی‌ها برجسته می‌شود یا ممکن است در جمع دوستانشان نوعی رابطه مریدی و مرادی برقرار باشد و آن وجه فکری و علمی کمتر محل توجه قرار گیرد. بنده در این فرصت محدود، قدری به این جنبه می‌پردازم، هرچند آیت‌الله مصباح یزدی در این وجه هم ناشناخته نیستند؛ هم به دلیل کثرت آثار علمی و هم اینکه اهل بیان و خطابه بودند و هم شاگردانشان اندیشه‌های ایشان را تا حدی تبیین کردند، اما با این حال شخصیت علمی ایشان برای اکثریت مردم و اهل مطالعه و دانش ناشناخته است. بررسی سیره علمی و فکری این بزرگان برای رهروان این طریق درس‌آموز است و اینها می‌توانند سرمشق و الگوی کسانی باشند که درصدد هستند راهشان را ادامه دهند.

نکته اول این است که مصباح به عنوان یک طلبه خوب درس

خوانده بود و تحصیلات حوزوی خودش را با موفقیت سپری کرده بود. این تحصیلات در رشته‌ها و حوزه‌های مختلف بود، به خصوص در سه حوزه فلسفه، کلام و فقه. در هر سه رشته به صورت درخشانی موفق بودند. هم استعداد سرشاری داشتند و هم تلاش و کوشش و جدیت قابل توجهی داشتند و هم اینکه توفیق الهی رفیقشان بود و اسباب و زمینه‌های رشد علمی ایشان فراهم شده بود؛ مثل بودن در فضای مناسب و داشتن استادان بزرگ مثل علامه طباطبایی، آیت الله بهجت و امام خمینی. این امر باعث شد ایشان به عنوان یک عالم به یک جامعیت علمی دست پیدا کند؛ هم در فلسفه، هم در معارف اعتقادی دین و هم در حوزه اخلاق و فقه. در همه این حوزه‌ها ایشان مجتهد و صاحب نظر بود. تفقه دین را به معنای درست کلمه و نه فقط به معنای فقاقت به معنای خاص خودش دارا بودند.

از ویژگی‌های اساسی ایشان در سلوک علمی، پابندی به عقلانیت بود. مطالعه آثار ایشان، نشستن در پای درس ایشان این نکته را به خوبی نشان می‌داد که آیت الله مصباح ادعایی را نمی‌پذیرفت، مگر آنکه دلیل معتبری داشته باشد و این یعنی عقلانیت. ایشان اهل تقلید و اهل دنباله‌روی نبود و از عقل خودش حداکثر استفاده را می‌کرد. بنابراین بزرگترین مشغله ایشان تفکر بود و در کنار تحصیل به تفکر می‌پرداخت. در هر بحثی وارد می‌شدند، بحث ارائه شده حاصل اندیشه خود ایشان بود و معلوم بود در جزء جزء ارکان آن بحث فکر کردند، نه اینکه صرفاً از کتابی برگرفته باشند یا از استادی آموخته باشند. ایشان به هیچ عنوان اهل تقلید نبود و اهل تفکر و خردورزی بود. اصالت و استقلال در فکر داشت. در اندیشه خودش، خصوصاً در مباحث فلسفی و کلامی تحت تأثیر کسی نبود. از استادان خودش بسیار آموخته بود، اما تا موضوعی برایش حل نمی‌شد، موضعی نمی‌گرفت. تحت تأثیر جو، نظر رایج و غالب و شخصیت‌ها قرار نمی‌گرفت و استقلال در فکر داشت و متفکری اصیل بود. در تفکرش احساسات جایی نداشت.

این امر در آثارشان قابل مشاهده بود که با عقلانیت قدم برمی داشت. بر همین اساس ایشان نقاد و اهل نقد بودند. لازمه تفکر، پایبندی به عقلانیت، تحت تأثیر دیگران نبودن و احساسات را راه ندادن و نقاد بودن اندیشه است. ایشان در هر بحثی وارد می شدند، آرای مختلف را بررسی می کردند و بسیار دیده می شد این آرا را نقد می کردند. رویکردشان نقادانه بود. این اختصاص به حوزه یا محدوده خاصی نداشت. هم اساتید خودشان را به لحاظ نظری نقد می کردند و هم دیگران را. ایشان با اینکه به علامه طباطبائی ارادت می ورزیدند، اما در مقام تفکر کاملاً مستقل بودند و از نقد اندیشه های علامه در فلسفه ابایی نداشتند. کتابی که ایشان درباره نهاییه نوشتند، این امر را اثبات می کند. بسیاری از آرای فلسفی استاد محبوب خودشان را با دقت منطقی نقد کرده است. در مواجهه با فیلسوفان غربی هم همین رویکرد را داشتند و اندیشه های آنها را نقد می کردند.



## سخنرانی صوتی |

### امتیازات فکری آیت الله مصباح یزدی (ره)

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی

شاگردان، اصحاب و تربیت شدگان فکری امام خمینی (ره) و علامه طباطبایی از نظر اخلاقی، انسان‌های اصیل و ریشه‌داری هستند و آیت الله مصباح یزدی (ره) نیز از نظر اخلاقی انسانی وارسته بود، امروز نگران هستیم که انسان‌های مجتهد واقعی و اهل فکر و تأمل که از خودسازی برخوردار بودند و سال‌ها امر اخلاق را جدی گرفتند و خداترس بودند، بروند و جای آن‌ها را انسان‌هایی پُر کنند که نه اصالت علمی و نه اصالت اخلاقی دارند و وقتی وارد صحنه قدرت شوند به صورت یک بازیگر عمل کنند و نقش آفرینی داشته باشند. آیت الله مصباح یزدی (ره) عمر خویش را در تحقیق و تدریس صرف کرد و حق بزرگی در تربیت شاگردان و تدریس منابع و متون مختلف عقلی و قرآنی داشت که برای ایشان از درگاه خداوند طلب رحمت و مغفرت و علو درجات دارم.

آشنایی بنده با علامه مصباح یزدی (ره) به حدود ۵۰ سال قبل و پیش از این که حتی طلبه شوم برمی گردد. در دوران نوجوانی که در منزل پدری در تهران زندگی می کردم و به مدرسه می رفتم، با خانواده گیوه چی یزدی در منطقه



حجت الاسلام  
محمد سروش  
محلاتی

استاد دروس خارج فقه و اصول  
حوزه علمیه قم



نارمک تهران آشنا شدم، با فرزندان این خانواده هم درس و هم کلاس بودم و بعدها متوجه شدم آقای گیوه‌چی پدر علامه مصباح یزدی بودند. همچنین در آن ایام با برادر علامه مصباح که در یک خانه با پدر زندگی می‌کرد، ارتباط داشتم، به واقع خانواده آیت الله مصباح متدین، اصیل و مقید بودند. بعد از اینکه به حوزه آمدم این آشنایی و شناخت از شخص علامه مصباح یزدی بیشتر شد و در مراحل هم از برخی از مباحث علمی ایشان استفاده کردم مانند بحث نهاییه الحکمه و برهان شفا که ایشان در حدود سال ۵۹ تدریس می‌فرمودند.

عمر و فعالیت‌های آیت‌الله مصباح یزدی (ره) در دو بخش قابل تفکیک صرف شد که بخش اول فعالیت‌های علمی و بخش دوم فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی ایشان بود. من نسبت به بخش اول برخی از نکاتی که اطلاع از آن مفید و سودمند است را متذکر می‌شوم و وارد بخش دوم نمی‌شود. فعالیت‌های علمی و تحقیقی مرحوم مصباح یزدی (ره) عمدتاً در دو حوزه فلسفه و علوم قرآنی است و ایشان در هر دو بخش تحت تأثیر علامه طباطبایی (ره) و مشرب علمی علامه هستند، ولی در میان شاگردان علامه طباطبایی (ره) که در تفسیر و فلسفه رشد و بالندگی داشتند، مرحوم آیت الله مصباح یزدی دارای امتیازاتی است که چند امتیاز را در مواجهه با این شخصیت علمی باید مدنظر داشت. امتیاز مهم اول این است که آقای مصباح از یک انسجام فکری برخوردار بود و یک تفکر سیستماتیک داشت. در فکر و ذهن او مسائل و نظریات مختلف آمیختگی نداشت و مشوش نبود و به همین دلیل در مباحثی که در زمینه نظریه حقوقی، سیاسی و اخلاقی اسلام مطرح می‌کرد، می‌توانست نظرات روشنی را بیان، اصول و مبانی را طرح و ادله را مطرح و نتایج آن را بیان کند. همین تفکر منظم، منسجم و فکر سیستمی موجب می‌شد، مباحث فلسفی را نیز با همین امتیاز مطرح کند و معارف قرآن هم که در سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برای عده‌ای از اساتید دانشگاه مطرح می‌کردند از یک انسجام فکری برخوردار و منظومه‌ای به هم پیوسته باشد که انسان بین اجزای مختلف تفکر ایشان می‌بیند؛ این نوع از انسجام در تفکرات رایج حوزوی کمتر دیده می‌شود و این امتیاز مهمی برای ایشان بود.

امتیاز دومی که در فعالیت‌های علمی و شخصیت ایشان می‌دیدم، این بود که آیت‌الله مصباح(ره) از دقت نظر و نکته‌سنجی بسیار بالایی برخوردار بود. فراوان هستند افرادی که در حوزه، فلسفه خوانده‌اند و فلسفه تدریس می‌کنند، اما بسیاری از آن‌ها معلمان و مدرسان خوبی هستند و کتب را به خوبی تبیین می‌کنند، اما از قدرت نقادی برخوردار نیستند در حالی که آیت‌الله مصباح(ره) فردی دقیق‌النظر و برخوردار از قدرت نقادی بود. حاشیه‌ای که ایشان در هنگام تدریس نه‌ایه‌الحکمه تالیف کردند و اتفاقاً مقارن شد با درگذشت علامه طباطبایی(ره)، نمونه‌ای از نقادی‌های فلسفی ایشان است. ایشان در فلسفه برخلاف بسیاری از اقران خود، اهل تقلید نبود و علوم عقلی را صرفاً تقریر و بازگو نمی‌کرد؛ این هم یک امتیاز است که در همه کسی یافت نمی‌شود. اما نکته سوم این بود که ایشان حساسیت بسیار بالایی نسبت به ورود عناصر فرهنگی بیگانه به حوزه اندیشه اسلامی داشت و سعی و تلاش وافر می‌کرد برای اینکه اندیشه اسلامی از همان سرچشمه‌های اصلی خود گرفته شود نه از شاخه‌هایی که بعدها به این جریان افزوده شده و موجب اختلاف و التقاط شده است. به نظرم نفس این حساسیت برای یک عالم اسلامی و متفکر، امر بسیار مبارکی است که اصالت تفکر اسلامی باید حفظ شود و یک عالم و محقق مراقبت کند که اندیشه‌های بیگانه چگونه وارد این متن می‌شود و آرام آرام نوعی از تأثیرپذیری را در متن ایجاد می‌کند. خصوصیت چهارم اینکه نوعی از اعتدال در مباحث عقلی، استدلالی و کلامی در نظرات و مباحث ایشان دیده می‌شد؛ علامه مصباح مباحث کلامی به معنای خاص را ولو با مشرب فلسفی، دنبال می‌کردند. افراط‌گرایی که در مباحث کلامی در زمان ما شایع و رایج است، کمتر در آثار ایشان دیده می‌شد یا اصلاً دیده نمی‌شود. در بحث امامت، شفاعت، نبوت و وحی، ما در زمان خودمان آراء و نظرات تند، افراطی و غیر مدلل فراوان می‌بینیم در حالی که آثار آیت‌الله مصباح(ره) به تصدیق اهل نظر آثاری مستحکم، متین و قابل استفاده است. در آثار معاصران در مباحث اعتقادی و کلامی مباحث ذوقی همچون استناد به اشعار و کلمات عرفا فراوان است و بسیار به رویا و خواب استناد می‌شود در حالی که علامه مصباح در متون اعتقادی، کلامی و استدلالی اصلاً از این شیوه استفاده نمی‌کردند.

ایشان در این مسائل صرفاً اتکا به استدلال و برهان دارند، حتی وقتی استناد به شواهد نقلی می‌کنند پس از آن است که مقتضای برهان را تبیین کرده باشند البته استناد ایشان به روایات در مباحث اعتقادی بسیار محتاطانه است و بر خلاف روشی که هم اینک رایج است که در هر مسأله اعتقادی و فکری به روایتی استناد می‌شود بدون اینکه بررسی دقیقی درباره روایت صورت گرفته باشد، مطلقاً در آثار ایشان چنین روش و شیوه‌هایی وجود ندارد. استدلال، روش و شیوه ایشان در مسائل اعتقادی بسیار محکم و استوار است با اینکه ایشان با روایات انس زیادی داشتند و بخشی از کتاب بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی را ایشان تصحیح کردند، ولی در عین حال حد هر یک از این علوم را رعایت می‌کردند. به خاطر دارم در همان دهه اول که ایشان بحث ولایت فقیه را دنبال می‌کردند، آنجا هم متذکر شدند که اگر بخواهیم بحث ولایت فقیه را براساس روایات اثبات کنیم، حتی براساس روایاتی که از نظر سند و دلالت تام و تمام باشد و مناقشه‌ای در آن نتوان داشت، اثبات مطلب با دشواری مواجه خواهد بود. به هر حال روش ایشان مبتنی بر عقل در مباحث اعتقادی بود و افراط در نقلیات نداشتند و ذوقیات را در امور اعتقادی وارد نمی‌کردند و به وجه غیر معتبر استناد نمی‌کردند. به نظر بنده این‌ها موارد امتیازات مهمی است که در این شخصیت علمی وجود داشت. ما امروز این عالم و متفکر برجسته را از دست دادیم و امیدوارم خلأ ایشان با عالمان و متفکران دیگری از این دست پر شود و کسانی که از این گونه امتیازات برخوردار هستند این مسیر علمی را طی کنند.

آیت الله مصباح یزدی (ره) از نظر اخلاقی انسانی وارسته بود؛ ما در سال‌های اخیر یکی پس از دیگری اصحاب و شاگردان امام خمینی (ره) را از دست داده و می‌دهیم و تقریباً این نسل از شاگردان امام رو به اتمام و انقراض هستند. شاگردان امام و علامه طباطبایی (ره) مشارب مختلف فکری و گرایش‌های مختلف سیاسی داشتند، برخی از آنان در امور سیاسی وارد بودند و برخی اصلاً فعالیت سیاسی نداشتند و آنهایی هم که فعالیت سیاسی داشتند، گرایش‌هایشان متفاوت بود، ولی با صرف نظر از این تفاوت‌ها که البته نقضی هم نیست، آنچه اهمیت دارد این است که یک نوعی از اصالت در میان این شاگردان و اصحاب و تربیت‌شدگان فکری

امام وجود دارد که از نظر اخلاقی، انسان‌های اصیل و ریشه‌داری هستند یعنی تربیت امام چنین تأثیری را در بسیاری از آن‌ها داشته است. امروز که در حال از دست دادن تربیت یافتگان اخلاقی امام خمینی (ره) هستیم، باید به خودمان برگردیم و ببینیم چرا حوزه در حالی که در حال از دست دادن این سرمایه هاست، جایگزین این سرمایه‌های اصیل، افرادی از این جنس نیستند.

آیت‌الله مومن (ره) بیش از ۳۰ سال عضو شورای نگهبان بودند، او از استقلال فکری در حوزه برخوردار بود. او به چرب و شیرین دنیا و لذت‌های دنیوی آلوده نشده بود، زندگی او همان زندگی ۴۰ سال قبل بود. با اینکه در شورای نگهبان ارتباطات قوی داشت، اما از این منصب برای اینکه موقعیتی و امکاناتی برای خود فراهم کند، استفاده نکرد. آیت‌الله مومن با ارتباطاتی که داشت می‌توانست بودجه‌ای را تدارک ببیند و آن را به حوزه بیاورد و دفتری راه بیندازد، اصحابی اطراف او جمع شوند، موسسه‌ای تأسیس کند و این پول را بین عده‌ای تقسیم کند و برای خود پایگاهی بسازد، اما آیت‌الله مومن اهل این حرف‌ها نبود. چند سال قبل وقتی ایشان از دنیا رفت، من یادداشتی نوشتم و آرزویی را مطرح کردم که ای کاش کسی که به جای آیت‌الله مومن یا آیت‌الله مومن‌ها در نظام می‌آیند و می‌خواهند این خلأها را پر کنند، این امتیازات را داشته باشند نه اینکه از روز اول به فکر این باشند که برای خودشان موقعیت و جایگاهی درست کنند. بنده به نوبه خودم از اینکه با درگذشت و فقدان این نسل، ارزش‌های اصیل حوزوی و انقلابی و ارزش‌های اصیلی که امام (ره) و علامه طباطبایی (ره) و بزرگان دیگر داشتند و منتقل کردند و شاگردانی در حوزه تربیت کردند، مخدوش و تضعیف شود و کسانی بیایند که اساساً از این جنس و سنخ نباشند. اصالت‌های علمی و اصالت‌های اخلاقی نداشته باشند و تنها برخی گرایش‌های سیاسی آنها را ترویج کنند تا به مقصد سیاسی خودشان برسند، به شدت نگران هستم و آینده را از این جهت روشن نمی‌بینم.

شخصیت‌های بزرگواری چون علامه مصباح در دهه ۳۰ و ۴۰ با علما و اساتید بزرگی همچون امام خمینی (ره) در ارتباط بودند و همین دلیل چنین تحول روحی در آن‌ها ایجاد شده بود، همان تحولی که شهید مطهری (ره)

در برخی از آثار خودش از جلسات اخلاقی امام (ره) نقل می‌کند که چگونه انسان‌ها را دگرگون می‌کردند. امروز متأسفانه این شخصیت‌های معنوی و اخلاقی و خداترس را یکی پس از دیگری از دست می‌دهیم، ما نگران این نیستیم که برخی از آراء و اندیشه‌های آنان را نمی‌پسندیدیم و نسبت به آنها نقد داشتیم، این اختلاف فکری و نظر در حوزه اجتهاد و استنباط یک نقطه قوت است، ما نگران از آن هستیم که انسان‌هایی که مجتهدان واقعی و اهل فکر و تأمل هستند و از سوی دیگر از خودسازی برخوردار بودند و سالها امر اخلاق را در زندگی خود جدی گرفتند و خداترس بودند، بروند و احیاناً جای آنها را انسان‌هایی پُر کنند که نه آن اصالت علمی و نه آن اصالت اخلاقی دارند و وقتی وارد صحنه قدرت می‌شوند به صورت یک بازیگر عمل کنند و نقش آفرینی داشته باشند. آیت الله مصباح (ره) بازیگر نبود، ایشان یک عالم و متفکر بود و البته همانند هر عالمی و متفکری آراء و نظراتش قابل بررسی و نقد است. بنده هم در سال‌های گذشته به تناسب مسائل مختلفی در این زمینه نکاتی را مطرح کرده‌ام، به هر حال ایشان به لحاظ مشرب فلسفی در سنت فلسفی علامه طباطبایی بود و به لحاظ مشرب قرآنی هم همان سبک و روش را ادامه می‌داد، اما به لحاظ سبک تفکر اجتماعی، تفکراتش متفاوت بود و باید در این باره بحث‌های جداگانه‌ای صورت گیرد. امید است همه ما بتوانیم مسیر صحیح و اصلی علم و اخلاق را با تمام قوت بپیماییم و حوزه ما در آینده هر چه غنی‌تر و بهتر پیش برود.



## مباحثه |

# مشروعیت ولایت، الهی و مقبولیت آن مردمی است!

✍ حجت الاسلام عبدالحسین خسروپناه

**\*در اندیشه مرحوم آیت الله محمدتقی مصباح یزدی، چه نوع فهم و قرائتی از دین و دینداری وجود داشت و رویکرد ایشان به این مسئله چگونه بود؟**

من تعبیر قرائت را خیلی نمی‌پسندم، چون بحث قرائت مختلف از دین، مبتنی بر مبانی نسبی‌گرایی است، یعنی اینکه هر کسی قرائتی از دین دارد و یا اینکه در این زمینه دو نفر انسان هیچ وجه اشتراکی با یکدیگر ندارند. نگاه آیت الله مصباح یزدی به دین، نگاه همه فقها و علمای شیعه و سنی از عصر رسول اکرم (ص) تاکنون بوده و آن هم اینکه دین فقط به رابطه انسان با خدا نمی‌پردازد، بلکه رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خود، رابطه انسان با انسان‌های دیگر و جامعه را نیز شامل می‌شود. بنابراین نظر کسانی که دم از



حجت الاسلام  
عبدالحسین  
خسروپناه

پژوهشگر دینی و استاد حوزه  
و دانشگاه



سکولاریسم می‌زنند و دین را از عرصه‌های اجتماعی جدا می‌کنند، مطابق با نظر متفکران مسلمان نیست، البته نظر برخی از غرب‌زدگان این‌طور است که سکولاریسم غربی را به صورت التقاطی بر آموزه‌های دینی تحمیل می‌کنند، اما متفکران اسلامی چه علمای شیعه و چه علمای اهل سنت، معتقد به حضور دین در عرصه‌های اجتماعی هستند. آیت‌الله مصباح یزدی نیز همین نظر را داشت. تفاوتی که بین نظر ایشان با برخی علمای زمان خودشان بود این نیست که مثلاً علمای زمان سکولار بودند، ولی آیت‌الله مصباح یزدی قائل به پیوند دین و سیاست و جامعه بود. بلکه تفاوت نگاه ایشان با برخی از علمای زمان خودشان این بود که ایشان حساسیت زیادی در تقابل با شبهات داشت، یعنی وقتی شبهه‌ای مطرح و یا از سکولاریسم دفاع می‌شد، به آن جواب می‌داد و با استدلال و منطق آن را نقد می‌کرد. این روحیه دفاعی و پاسخگویی، تفاوت ایشان با برخی از علمای عصر خودشان بود. البته علمای دیگری هم هستند که به شبهات پاسخ داده و می‌دهند که نمونه آن آیت‌الله سبحانی، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله جوادی آملی و یا در عرصه پاسخگویی به شبهات وهابیت، آیت‌الله صافی گلپایگانی و... است، در واقع این‌طور نیست که علمای دیگر نقش دفاعی و پاسخگویی به شبهات نداشته باشند. اما آیت‌الله مصباح یزدی در حوزه پاسخگویی به شبهات کلام جدید، نقش جدی‌تری داشت و در واقع در راه معرفی اسلام جامع‌نگر را که امام(ره) به دنیای غرب معرفی کردند، ادامه داد.

### \* در مقوله رابطه دین و سیاست، ایشان نظریه‌های خودشان را براساس چه مبانی و استدلال‌هایی بیان می‌کرد و چه الزاماتی برای آن قائل بود؟

در این زمینه مبناهای متعددی داشت؛ اول اینکه دین حضور جدی در عرصه سیاست دارد. دوم اینکه احکام کلی سیاست، از دین به دست می‌آید و این احکام تا روز قیامت زنده هستند و کسی حق ندارد این احکام را تعطیل کند. مبنای سوم هم این بود که بخشی از این احکام،

احکام تکلیفی و بخشی از آن وضعی هستند، احکام وضعی مربوط به حقوق انسان‌ها است که مواردی مثل حق آزادی، حق حیات، حق مشارکت و... را شامل می‌شود. ایشان وقتی از اسلام سیاسی یا سیاست اسلامی سخن می‌گویند، معتقد است حاکمیت باید در حد امکان تمام احکام را از جمله حقوق مردم که همان آزادی‌های مشروع است، پیاده کند. لذا اینکه به آیت‌الله مصباح یزدی نسبت می‌دهند که ایشان هیچ شأنی برای مردم در حکومت قائل نیست، نسبت ناروا و دروغ است. چنین کسانی شاهی که برای مدعای خود ارائه می‌کنند، می‌گویند آیت‌الله مصباح یزدی گفته در بحث ولایت فقیه و نصب ولایت فقیه، مردم نقشی ندارند. در صورتی که همه فقها گفته‌اند مردم در این زمینه نقشی ندارند، مثلاً وقتی گفته می‌شود، ولایت پدر بر فرزند، ولایت پدر منصوب از سوی فرزندان نیست که هر فقط خواستند بگویند ولایت پدر را قبول نداریم و یا ولایت را به پدر داده‌ایم، نه این‌طور نیست، زیرا این ولایت را خداوند به پدر داده است و یا ولایتی که خداوند به پیامبر (ص) داده‌اند، این‌طور نیست که مردم مدینه جمع شوند و بگویند یا رسول‌الله ما ولایت را از شما گرفتیم و یا اینکه بگویند امام علی (ع) ولایت ندارند، نه اصلاً این‌طور نیست، بلکه این ولایت را خداوند داده است، ولایت فقیه هم از جانب خداست، اما نکته مهمی در این زمینه وجود دارد و آن هم اینکه این ولایت وقتی بخواهد تحقق خارجی و عینی پیدا کند، حتماً مردم باید آن را بخواهند و در آن مشارکت داشته باشند، چون به زور نمی‌توان اعمال ولایت کرد، کما اینکه در زمان امام علی (ع) با هر نوع زور و نقشه‌ای که شد، اجرا و اعمال این ولایت را از ایشان گرفتند، بعد مردم آمدند به سراغ امام علی (ع) و ایشان هم ولایت را اعمال کردند. بنابراین نصب ولایت با اعمال ولایت متفاوت است، یعنی نصب ولایت الهی و اعمال ولایت حتماً باید با مشارکت و خواسته و پیگیری مردم باشد. امام خمینی (ره) قیام خود را از سال ۴۲ شروع کردند، اما در سال ۵۷

حاکمیت ولایت فقیه را اعمال کردند.

**\* یعنی آنجایی که بحث مقبولیت مطرح می‌شود باید آرا و نظر مردم را لحاظ کرد، و آنجا که بحث مشروعیت مطرح می‌شود باید آن را از این مقوله جدا کرد؟**

بله، مشروعیت فقهی و فلسفی ولایت، الهی و مقبولیت آن مردمی است. امام (ره) در کتاب ولایت فقیه نیز همین نظر را مطرح کرده‌اند. اصلاً نظریه مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی با نظریه امام (ره) تفاوتی ندارد. اما کسانی که ادعا می‌کنند طرفدار امام هستند و امام را قبول دارند، به آیت‌الله مصباح یزدی حمله می‌کنند، اگر این‌طور هست باید این حملات را به امام (ره) هم داشته باشند. بنابراین معلوم می‌شود این‌ها چون نظریه انتصاب ولایت الهی برای فقیه را قبول ندارند، می‌خواهند تلافی آن را بر آقای مصباح پیاده کنند. مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی خیلی صریح به نقد جریان‌های انحرافی می‌پرداخت، به همین دلیل برخی عصبانی می‌شدند و ایشان را به تنوری پرداز خشونت متهم می‌کردند و یا اینکه می‌گفتند ایشان مردم‌سالاری را قبول ندارد و قبل از انقلاب، انقلابی نبوده و یا اینکه عنوان‌نجمن حجتیه است و از این حرکت‌ها و حرف‌های ناجوانمردانه که متأسفانه از سوی عده‌ای بی‌تقوا مشاهده می‌کنیم. اما کسانی که مرد میدان هستند باید منصفانه بحث و نقد کنند، من نمی‌گویم آن‌ها هرچه آیت‌الله مصباح یزدی می‌گویند را قبول کنند، نه؛ کما اینکه آیت‌الله مصباح یزدی نیز نقدهایی به استاد خود یعنی مرحوم علامه طباطبایی داشت و شاید شاگردان آیت‌الله مصباح یزدی نیز نقدهایی به ایشان داشته باشند، اما در نقد دیگران باید انصاف، عدالت و مردانگی لحاظ شود.

**\* یعنی شما معتقدید منتقدان ایشان به فهم درستی از آرای ایشان نرسیده بودند؟**

بله. چون پیش‌فرض این‌ها از اول این بوده که آیت‌الله مصباح یزدی اشتباه می‌کنند، به همین دلیل شروع به نقدهای مغالطه‌گونه علیه

ایشان کردند. در حالی که ابتدا باید حرف را شنید و منصفانه آن را نقد کرد. اخلاق مرحوم آیت الله مصباح یزدی هم این بود، یعنی وقتی می‌خواستند شبهه‌ای را نقد کنند، آن شبهه را آنقدر می‌پروراند و بعد آن را مطرح می‌کرد که برخی خیال می‌کردند انگار آیت الله مصباح آن شبهه را قبول کرده‌اند، اما بعد ایشان آن شبهه را با استدلال نقد می‌کرد.

**\* آیت الله مصباح یزدی به عنوان فقیه، متکلم و فیلسوف شهرت داشتند، به نظر شما کدام یک از این وجوه در شخصیت ایشان برجسته‌تر بود؟**

به نظر من عرفان توحیدی ایشان نسبت به سایر وجوه و ابعاد شخصیتی ایشان برجسته‌تر است. ایشان سال‌ها شاگرد امام (ره)، علامه طباطبایی و ۱۵ سال نیز شاگرد فقهی و اخلاقی آیت الله بهجت بود و آن نگاه توحیدی و عرفانی که به آدم و عالم داشت را از ایشان به ارث برده بود. در روحیه دفاعی نیز بیشتر از شهید مطهری تأثیر پذیرفته بود، چون ارتباط خوبی با شهید مطهری داشت. از ابعاد عرفان توحیدی ایشان کمتر گفته می‌شود، خود ایشان نیز انسانی نبودند که بخواهند برای خودشان کرامت‌هایی قائل شوند و حتی اجازه نمی‌داد کسی کرامت‌هایی از او نقل کند. در واقع در مسائل عرفانی کتوم بود، در حالی که انصافاً اهل سیر و سلوک و تهجد بود و مراقبت‌های ویژه‌ای نسبت به مسائل سلوکی داشت.

**\* ایشان در زمینه فلسفه از کدام شخصیت‌ها و مکاتب فلسفی تأثیر پذیرفته بود و اینکه گفتید نقدهایی به علامه داشته‌اند، این نقدها در چه زمینه‌هایی بوده است؟**

طرفدار حکمت متعالیه و تأثیر پذیرفته از علامه طباطبایی بود. البته نقدهایی به علامه داشت که بحث آن مفصل است و باید در فرصت دیگری به آن پرداخته شود، به عنوان مثال همانند طرفدار حکمت متعالیه، قائل به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت بود، اما در برخی مواقع نشان می‌دادند برخی از مطالبی که در فلسفه آمده است،

مبتنی بر اصالت ماهیت است و باید این‌ها را اصلاح کرد.



## یادداشت |

# شمه‌ای از خدمات فکری و فرهنگی آیت‌الله مصباح یزدی (ره)

حسین شرف‌الدین

استاد مصباح یزدی (ره)، به حق از معدود استوانه‌های سترگ حوزه معارف اسلامی در دوره معاصر است که برغم اقتضائات معمول رشته‌ها و گرایش‌های تخصصی خود (فلسفه، کلام، عرفان، فقه، تفسیر، اخلاق) و مشرب و مرام غالب فرهیختگان حوزوی، بیشترین اهتمام را به اندیشه‌ورزی، نظام‌سازی، شاگردپروری، جریان‌سازی و گفتمان‌سازی در حوزه‌های مختلف فرهنگی اجتماعی همسو با نیازها و ضرورت‌های ناشی از انقلاب اسلامی مبذول داشته است. استاد اگرچه خود به دستاوردهای این سلوک علمی و عملی چندان راضی به نظر نمی‌رسید و افق‌های بسیار دور دستی را در کانون توجه داشت، اما منصفانه باید گفت که ثمرات به ظهور رسیده چند دهه مجاهدت خستگی‌ناپذیر برغم همه محدودیت‌ها و کاستی‌ها، بسیار



حسین  
شرف‌الدین

استاد مؤسسه آموزشی و  
پژوهشی امام خمینی (ره)



- شایان توجه و در خور تحسین است. شمه‌ای از اقدامات استاد در تحقق اهداف فوق در ضمن گزاره‌های ذیل انعکاس یافته است:
- ۱) طرح مباحث فرهنگی اجتماعی نوپدید در ضمن کلاس‌های معارف قرآن (در موسسه در راه حق)؛
  - ۲) نقد درون‌گفتمانی اندیشه‌های اجتماعی متفکرانی همچون علامه طباطبایی (ره) و شهید مطهری (ره)؛
  - ۳) نقد برون‌گفتمانی برخی اندیشه‌های جامعه‌شناختی در مناظرات علمی با برخی اساتید جامعه‌شناسی در دفتر همکاری حوزه و دانشگاه در مراحل آغازین تشکیل (دهه ۶۰)؛
  - ۴) راه اندازی رشته‌های متعدد علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ، مدیریت، اقتصاد، تعلیم و تربیت، حقوق) در بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛
  - ۵) طرح مواضع اجتماعی اسلام در تربیون‌های عمومی مثل سخنرانی‌های قبل از خطبه‌های نماز جمعه تهران و صدها جلسه و محفل دیگر؛
  - ۶) کنشگری اجتماعی فعال بویژه در نقد قاطع جریان‌های فکری فرهنگی انحرافی و مواضع ناهمسو با اصول بنیادین اسلام و انقلاب اسلامی؛
  - ۷) تعامل وثیق با نیروهای بسیجی فعال و موثر در رده‌ها و عرصه‌های مختلف؛
  - ۸) تألیف آثار گران‌سنگ در حوزه‌های فرهنگی - اجتماعی (که در جای خود باید به معرفی آنها پرداخت)؛
  - ۹) تربیت صدها نیروی انسانی در رشته‌های متعدد علوم اجتماعی، در مقاطع مختلف تحصیلی؛
  - ۱۰) بسترسازی جهت اسلامی‌سازی این علوم یا نقد مبانی آنها بر پایه جهان بینی و حکمت اسلامی؛

۱۱) تولید و نشر مستمر کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها، مقالات و پژوهش‌های متعدد در این حوزه‌ها به همت تربیت یافتگان مکتب ایشان (اساتید و دانش پژوهان موسسه امام خمینی ره)؛

۱۲) عضویت چند ساله در شورای عالی انقلاب فرهنگی.

امید آنکه فرزندان معنوی و میراث داران آن استاد بزرگ، این تکاپوی تعالی جویانه و کمال خواهانه را تا حصول کامل منویات معظم له استمرار بخشند.



## مصاحبه |

# اقدامات مهم فرهنگی آیت الله مصباح

✦ حجت الاسلام مهدی ابوطالبی

از آنجایی که آیت الله مصباح یزدی (ره) شخصیتی حوزوی بودند و در مباحث عقلی از شاگردان برجسته علامه طباطبایی محسوب می شدند یکی از دغدغه هایی که همواره ایشان از قبل انقلاب اسلامی داشتند حل مشکلات عقیدتی و فکری جامعه و تلاش برای رشد فرهنگی و اعتقادی اقشار مختلف جامعه از جمله طلاب حوزه های علمیه و دانشگاهیان از فعالیت های این عالم برجسته بوده است. به همین جهات قبل از انقلاب نوشته هایی در خصوص بحث های عقیدتی و دینی اسلامی داشته و با مؤسسه راه حق که جزوه های کوچکی را برای جوانان می فرستادند، همکاری داشتند بعد از انقلاب اسلامی هم عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی بوده و یکی از اعضای مؤثر شورا بودند. همچنین در عرصه علم و فرهنگ از پیشگامان موضوع علوم انسانی اسلامی بودند. ایشان از کسانی بودند که بعد از انقلاب مهمترین



حجت الاسلام  
مهدی ابوطالبی

عضو هیئت علمی مؤسسه امام  
خمینی (ره)

نهاد در بحث پیوند حوزه و دانشگاه را ایجاد کردند. آیت الله مصباح دفتر همکاری حوزه و دانشگاه را با همکاری روحانیون و دانشگاهیان پایه‌ریزی کرد.

تولید مقالات متعدد و پرورش شخصیت‌های علمی در عرصه علوم انسانی اسلامی از نتایج این همکاری است. همچنین در مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) نیز ۱۵ رشته علوم انسانی تأسیس کردند که مختص طلاب است و هزار فارغ‌التحصیل در مقاطع مختلف در علوم انسانی با نگاه اسلامی و ده‌ها کتاب و نشریه علمی پژوهشی در مؤسسه تولید می‌شود. یکی از کارهای مهم فرهنگی آیت الله مصباح یزدی دوره طرح ولایت است که به صورت ویژه برای دانشجویان برگزار می‌شده است. این دوره‌ها از سال ۱۳۷۵ آغاز شد و برای ارتقای مباحث عقیدتی و مباحث فرهنگی دانشجویان هر تابستان تشکیل می‌شد. بعد از چندین سال تدریس، تقاضا برای فرهنگیان و معلمان و اساتید دانشگاه و حوزه‌های علمیه و اقشار مختلف بیشتری از جامعه به وجود آمد. در حال حاضر بیش از ۷۰ هزار نفر این دوره را گذرانده و کتاب‌های این دوره به زبان عربی و انگلیسی ترجمه شده است. طرح ولایت دوره‌ای بود که افرادی که به هیچ چیزی اعتقاد نداشتند و اساساً منکر همه الهیات می‌شدند هم مخاطب آن بودند. کسانی که اولین نماز عمرشان را در طرح ولایت خواندند و یا کسی با خود گفته بود اسم طرح ولایت را طرح ولادت می‌گذارم چرا که احساس می‌کنم از نو متولد شده‌ام.

در طرح ولایت از ساده‌ترین مباحث کار آغاز می‌شود. اینکه از کجا بفهمیم بالاترین لذت چیست به حقیقت شناخت پیدا کنیم و از کجا مطمئن شویم شناختمان درست است. این بحث‌های معرفت‌شناسی این شناخت را به آدم می‌دهد. بعد از آن بحث‌های خداشناسی مطرح می‌شود که بفهمیم آیا انسان تنها به دنبال لذت‌های مادی است و یا لذت‌های روحی و معنوی هم مطلوبیت دارد؟ معیار ارزش‌ها و خوبی

و بدی‌ها در این عالم چیست؟ این مباحث در موضوع فلسفه اخلاق در طرح ولایت مطرح می‌شود. این شش کتابی که در طرح ولایت از آنها بحث می‌شود با رویکرد عقلی نشان می‌دهد که آیت الله مصباح یزدی به عنوان طرح ریز این دوره‌ها به جهات مختلفی از این مبحث اشاره داشته‌اند. مهمترین علت تأثیر گذاری ایشان اخلاصشان بود که به هیچ عنوان به دنبال اسم و رسم نبودند. توافقی که نسبت به علما و مراجع داشتند نیز زبانزد بود.

آیت الله مصباح یزدی به عنوان طلبه و یک روحانی وظیفه اصلی خودشان را رشد روح و معنویت انسان‌ها می‌دیدند. برای آیت الله مصباح یزدی مهم بود که جوان امروزی چه نیازهایی دارد و چه سوال‌هایی در ذهن اوست و با چه زبانی باید با او صحبت کرد و بر اساس آن نیاز، برای او برنامه تدوین می‌کردند. چشم انداز متعالی آیت الله مصباح کادرسازی بعد از انقلاب اسلامی است. آیت الله مصباح مؤسسه‌ای تأسیس کردند که نسبت به حوزه و دانشگاه و فضای بحث‌ها بروز باشد. ایشان معتقد بودند که دروس حوزه به گونه‌ای نیست که طلبه‌ای که درس خوانده پاسخگوی نیازهای جامعه باشد، پس باید اطلاعات بیشتری به طلبه‌ها داده شود بنابراین افق ایشان این بود که طلاب با معارف دینی در حد اعلا آشنا شوند.



## سخنرانی |

# نقش آیت الله مصباح (ره) در تقویت نقد عالمانه

حجت الاسلام محمود رجبی

یکی از عرصه‌های فعالیت ایشان، فعالیت علمی در حوزه علوم انسانی و وحدت میان حوزه و دانشگاه بود؛ کسانی که قبل از انقلاب را به خاطر دارند می‌دانند که رژیم گذشته سعی کرد هم حوزه را نسبت به دانشگاه و هم دانشگاه را نسبت به حوزه بدبین کند. قبل از انقلاب، چنان برای جدایی حوزه و دانشگاه تبلیغ شده بود که نگرش غالب آن بود که حوزه، دانشگاه را طیفی غرب‌گرا و بدون علاقه به دین می‌دانست و دانشگاه هم، حوزه را متحجر، عقب‌مانده و مخالف علم و پیشرفت معرفی می‌کرد. قبل از انقلاب، خواب و خیال بود که حوزه و دانشگاه کنار هم بنشینند و بحث علمی کنند، ولی علامه مصباح بعد از انقلاب فرهنگی جزء اولین افرادی بود که وارد عرصه تولید علوم انسانی اسلامی شد. علامه طرحی جامع برای

حجت الاسلام  
محمود رجبی

عضو شورای عالی حوزه و قائم  
مقام مؤسسه امام خمینی (ره)



این کار نوشتند و دفتر وحدت حوزه و دانشگاه در این راستا تأسیس شد که امروز در قالب پژوهشگاه فعالیت دارد. از طریق جهاد دانشگاهی صد نفر از استادان دانشگاه را در پنج رشته دعوت کردند و علامه مصباح به تبیین بحث برای آن‌ها و ضرورت کار پرداختند، به گونه‌ای که نگرش بسیاری نسبت به مجموعه حوزه و علوم انسانی تغییر کرد. نزدیک صد جلسه اساتید، سخنان ایشان را شنیدند و بحث کردند تا نوبت به نوشتن سرفصل دروس در رشته‌هایی چون سیاست و حقوق رسید. در بین این استادان کسانی بودند که واقعاً زاویه بینشی با آیت‌الله مصباح داشتند و افراد مذهبی هم نبودند، ولی ایشان چنان از نظر روابط عاطفی و علمی با آنها مواجه شد که چندین سال همکاری با حوزه، دانشگاه و مؤسسه داشتند و حتی وقتی با مشکلات بودجه‌ای روبرو شدیم خود استادان حاضر شدند با هزینه خودشان به قم بیایند و جلسات ادامه یابد.

یکی از استادانی که در علوم اجتماعی صاحب‌نظر و دارای روش است می‌گفت که از روش تدریس شما آموختم. ایشان عشق همکاری حوزه و دانشگاه را ایجاد کرد؛ رویکرد نقادانه را به دیگران آموخت و نهاده‌ها کرد. ثمره این کار خودباوری بیشتر برای فضاهای علمی بود. در عین حال جلوی گرایش‌های افراطی علمی و دینی را گرفت و معتقد بود باید براساس مبانی دینی به‌گزینی کنیم و نباید بگوییم علوم غربی کلاً باطل است، بلکه باید از دستاوردهای تجربی بشر استفاده شود و تا پایان عمر هم بر این مسئله تأکید داشتند.

ایشان معتقد بود که باید از روان‌شناسی، علوم تربیتی و مباحث فلسفی موجود استفاده کنیم؛ زیرا آنها هم تجربه بشری است، ولی تجربه و حس را تنها راه کشف علم نمی‌دانست؛ ایشان همچنین قدرت نظریه‌پردازی در این علوم را به شاگردانشان آموخت؛ خودشان در بسیاری از این علوم ورود کرده و در علوم تربیتی نظریه‌پردازی دارد؛ گرچه ایشان معتقد بودند که تنها راه کسب معرفت تجربه و حس نیست.

عده‌ای در ستاد انقلاب فرهنگی (شورای عالی انقلاب فرهنگی) از روی لیج بازی با فعالیت علامه در عرصه علوم انسانی مخالفت کردند و روی آوردن به علوم انسانی اسلامی را نفی و طرد تجربه معرفی کردند، در حالی که نظر استاد، ارتقای علوم بود و نه مخالفت با علم و تجربه؛ ایشان بسیاری از مباحث غربی را از متون اصلی خوانده بود و به زبان انگلیسی مسلط بود، فرانسوی می‌دانست و تا حدی با آلمانی آشنا بود. شخصیت ایشان شخصیت کم نظیر بلکه بی نظیر بود؛ در ریاضیات سطوح عالی این علم را بلد بود و در عرصه حوزه و دانشگاه و کمک به ارتقای علوم انسانی حق بزرگی بر گردن همه کشور و به خصوص دانشگاه‌ها دارد. یکی از توصیه‌های مهم ایشان به ویژه در عرصه علمی این بود که کارها را خالصانه برای خدا انجام دهیم؛ ایشان حتی وقتی مسائل اداری را می‌خواستند پیگیری کنند دنبال این بودند که در قالب مقررات اداری، شرعیات مخدوش نشود و معتقد بودند که رضایت خدا را باید به دست بیاوریم. در روزهای پایانی عمر که نای حرف زدن نداشت و با زحمت سخن می‌گفت. دغدغه‌اش این بود که باید روزی در برابر خدا پاسخگو باشیم. حتی وقتی تیم پزشکی دستوراتی برای بیماری او دادند تأکید داشت که خدا حجت شرعی برای او ایجاد کرده و به این دستورات پایبند بود؛ یعنی در خوردن دارو هم بنا را بر رضایت خدا گذاشته بود.

توصیه دیگر ایشان آن بود که کارها را با کارشناسی لازم و بدون شتاب و عجله انجام دهید؛ مشورت بگیرید و کارها را با تأمل و دقت انجام دهید؛ خودشان در این کار خیلی مراقبت داشتند و مشورت می‌کردند، ولی وقتی به نتیجه می‌رسید کوتاهی نمی‌کرد و خیلی از تهمت‌ها و اهانت‌ها را هم در این مسیر پذیرفت، چون وظیفه را تشخیص داده بود؛ لذا نتیجه کار برای او مهم نبود. ایشان همواره توصیه می‌کرد که به حضرت معصومه (س) متوسل شویم، دعای سلامتی امام زمان (عج) را زیاد قرائت می‌کردند؛ در ابتدای سخنرانی‌ها بر فرستادن

صلوات اصرار داشتند و عشقشان به امام و رهبری و دفاع جانانه در این مسیر هم ناشی از محبت به اهل بیت (ع) بود. ایشان حتی به گروه‌های دانشجویی که از تهران می‌آمدند می‌فرمود که به امام خمینی (ره) متوسل شوید و به مزار ایشان بروید. عشق او به رهبری هم برای سال‌های اخیر و دوره رهبری نبود، بلکه در دوره ریاست جمهوری هم همین وضعیت را داشت و می‌فرمود که هر وقت جلسه‌ای با آیت‌الله خامنه‌ای داریم، علاقه ما به ایشان بیشتر می‌شود.



## سخنرانی |

### خدمات علمی آیت الله مصباح (ره)

حجت الاسلام رضا غلامی

حجت الاسلام  
رضا غلامی

رئیس مرکز پژوهش‌های علوم  
انسانی اسلامی صدا

به نظر می‌رسد احصاء و تبیین خدمات علمی شخصیت بزرگی همچون آیت الله مصباح که تمام عمر خود را صرف خدمت به اسلام عزیز و انقلاب اسلامی کرده، کار ساده‌ای نیست و من هم چنین ادعایی ندارم که بتوانم حق مطلب را به درستی ادا کنم، لکن تلاش می‌کنم در وقت محدودی که هست، مطالبی را در این زمینه تقدیم کنم.

بحث نخست، خارج ساختن فلسفه و علوم عقلی از انزوا است. مرحوم آیت الله مصباح یکی از شاگردان میرز مرحوم علامه طباطبایی (ره) محسوب می‌شدند و خودشان هم بعد از علامه طباطبایی، یکی از فیلسوفان معاصر ایران بودند. کرسی درس فلسفه ایشان در این سال‌ها همواره یکی از مهم‌ترین و جذاب‌ترین کرسی‌های فلسفی به شمار می‌رفت و صدها نفر اعم از طلبه و غیر طلبه، به صورت حضوری یا غیر حضوری از مباحث فلسفی علامه مصباح بهره می‌بردند. از شرح الهیات و برهان شفا تا شرح اسفار، از شرح

نهاية الحکمه تا ساير دروس فلسفې استاد که از جهت دقت و عمق، جزو برجسته‌ترین دروس فلسفې حوزه محسوب می‌شد. به نظر می‌رسد، یکی از خدمات بزرگ استاد مصباح این بود که اولاً فلسفه را در حوزه‌های علمیه از حاشیه و انزوای خارج کرد و به رغم کارشکنی‌های مخالفین فلسفه، وارد متن حوزه نمود. ثانیاً با ایجاد بسترهای مساعد، مانند راه‌اندازی کرسی‌های آموزش فلسفه یا تألیف کتاب‌های ارزشمندی مانند کتاب ۲ جلدی آموزش فلسفه، راه را برای یادگیری فلسفه در حوزه از مراحل مقدماتی تا مراحل عالی هموار کرد. ضمن آنکه رونق و گسترش آموزش فلسفه اسلامی از سوی آیت‌الله مصباح تنها در دایره حوزه‌های علمیه محدود نشد و خیلی سریع به دانشگاه‌ها و محیط‌های دانشگاهی نیز سرایت کرد. البته واقعیت این است که استاد مصباح به رغم دفاع از فلسفه و به جریان انداختن آن در حوزه و دانشگاه، راه نقد فلسفه را نبست و با تأکید بر نقدپذیر بودن متون فلسفه اسلامی، فرصت‌هایی را برای اصلاح و تکمیل مباحث فلسفی اسلامی فراهم نمود.

دوم، مواجهه پر قدرت با فلسفه‌های غربی است. یکی از ویژگی‌های منحصر بفرد دروس و تألیفات فلسفی علامه مصباح این بود که فلسفه اسلامی را رویاروی مکاتب فکری الحادی و سکولار غرب قرار داد. روشن است که دو سده اخیر را باید عصر اوج‌گیری ایسم‌های مدرن دانست که مناقشات فکری فراوانی را در دنیا ایجاد کرد. بخشی از این مناقشات متوجه تفکر اسلامی بود که فزاینده از اندیشه مسیحی و از پایگاه عقلانیت اسلامی حرف‌های مهمی برای گفتن داشت. آیت‌الله مصباح راه استادشان مرحوم علامه طباطبایی را ادامه دادند و برخلاف کسانی که فلسفه را برای فلسفه می‌خواستند یا راه مواجهه فلسفه اسلامی با فلسفه‌های معاصر غربی را نمی‌دانستند، با به میدان آوردن فلسفه اسلامی، بخش‌های مهمی از فلسفه‌های غربی را با چالش روبرو ساخت. کتاب‌های نقدی فشرده بر اصول مارکسیسم، ایدئولوژی

تطبیقی، بخشی از کتاب ۲ جلدی آموزش فلسفه، دین و آزادی، رابطه علم و دین، معرفت‌شناسی انتقادی، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی و از همه مهم‌تر دروس فلسفه اخلاق، آثاری به شمار می‌روند که بیش از سایر آثار استاد در مقام به چالش کشیدن مکاتب فکری الحادی و سکولار هستند، هرچند در سایر آثار ایشان مانند جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن نیز همین خط به وضوح مشاهده می‌شود.

سومین مسئله؛ باز کردن راه‌های دشوار است. در اینکه میان آراء و افکار فلسفی علامه مصباح، نوآوری‌هایی وجود دارد شکی نیست. این نوآوری‌ها در بعضی رساله‌ها و مقالات علمی شاگردان استاد تبیین شده است. مثلاً رویکردشان به خلوص فلسفه، یا بحث‌های جامعه و تاریخ؛ همچنین مباحث آیت‌الله مصباح در فلسفه سیاسی، حاوی نوآوری‌هایی است که قبلاً از سوی شاگردان استاد مورد بحث قرار گرفته و هنوز هم نیازمند بررسی و تأمل است. اما یکی دیگر از خدمات بزرگ و منحصر بفرد علامه مصباح، ورود به عرصه‌هایی بود که جزو گلوگاه‌های پر پیچ و خم مباحث فلسفی محسوب می‌شود و حضور موفق در این ساحت‌ها، پهلوانی همچون آیت‌الله مصباح را می‌طلبید. برای مثال، دروس فلسفه اخلاق علامه مصباح که حقیقتاً همچون نگینی درخشان در میان دروس فلسفی آیت‌الله مصباح می‌درخشد، نمونه‌ای بارز از مواجهه پهلوانانه علامه مصباح با مباحث فلسفی محسوب می‌شود. اکثر کسانی که ظریف‌بین هستند، اذعان دارند که مباحث فلسفه اخلاق علامه مصباح، جدای از اتقان و استحکام، باب‌های تازه‌ای را در ساحت فلسفه اخلاق گشوده است و می‌تواند تا سال‌های متمادی، زمینه نظریه‌پردازی‌های اندیشمندان مسلمان در این عرصه را فراهم کند.

چهارمین نکته، تئوریزه‌سازی معارف انقلاب است. با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، لازم بود تفکرات انقلابی منبعث از اسلام ناب ابتدا تئوریزه شده و ضمن ارائه آن به زبان معاصر و همچنین ایجاد



یک اتمسفر فکری جدید و قوی، این تفکرات بتوانند با حل مسائل و ابهامات موجود و پیش‌رو، از خود در برابر هجومه تفکرات رقیب دفاع کنند. به نظر می‌رسد مرحوم آیت‌الله مصباح در این عرصه نیز مانند سایر عرصه‌ها پیشتاز بود. ایشان نه تنها شخص خودشان را در این میدان وقف انقلاب اسلامی کردند، بلکه با تشکل‌سازی و به فعلیت رساندن ظرفیت‌ها و نیز ایجاد ظرفیت‌های تازه، از هیچ کوششی برای تنویریه کردن معارف انقلاب اسلامی و همچنین پاسخگویی به نیازهای فکری- دینی نظام جمهوری اسلامی کوتاهی نکردند.

این در حالی بود که برخی از علمای تراز اول حوزه با وجود دین‌بزرگی که انقلاب اسلامی بر گردن آنها داشت، نه تنها حاضر به مجاهدت در راه تقویت بُنیه فکری انقلاب اسلامی نشدند، بلکه ترجیح دادند فاصله خود را با انقلاب حفظ کنند تا مبادا، وجود برخی اشکالات دامن آنها را لکه‌دار کند. با آنکه می‌توان گفت به نوعی همه آثار استاد مستقیم و یا غیر مستقیم در سطح مبانی و یا در سایر سطوح، از چنین جایگاهی- یعنی تنویریه‌سازی معارف انقلاب اسلامی- برخوردارند، لکن از باب مثال می‌توان به کتاب‌های انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، انقلاب اسلامی، جهشی در تحولات سیاسی تاریخ، پاسخ‌های استاد به جوانان پرسشگر، حقوق و سیاست در قرآن، زن، نیمی از پیکر اجتماع، نظریه حقوقی اسلام، نظریه سیاسی اسلام، نگاهی گذرا به حقوق بشر از دیدگاه اسلام اشاره کرد.

پنجمین نکته، مقابله با انحراف و التقاط است. یکی دیگر از خدمات بزرگ علامه مصباح، شناخت عمیق و زود هنگام انحرافات و التقاط‌های فکری در میدان علم و عمل و سپس مقابله شجاعانه و بدون تعارف با این انحرافات و التقاط‌ها بود. گذشته از کوشش‌های جدی استاد مصباح در مواجهه با قرائت‌های التقاطی از اسلام مانند اسلام مارکسیستی در پیش از پیروزی انقلاب اسلامی که تداوم آن می‌توانست خسارت‌های جبران‌ناپذیری را به سیستم اعتقادی و نیز به جنبش انقلابی

مردم مسلمان ایران وارد کند، ایشان چه در دهه پرتلاطم نخست انقلاب اسلامی، و چه تا روزهای پایانی عمر شریفشان، دیده‌بان تیزبین دو ساحت فکر و عمل بودند و هر کجا که لازم بود، شجاعانه با انحرافات و التقاط‌های فکری مقابله کردند.

در دهه هفتاد، از تزریق نسبی گرایي معرفتی به تفکر اسلامی تا ترویج پروتستان‌تیسیم اسلامی، از تحمیل رفرمیسم مسیحی به اسلام تا پیوند زدن جامعه مدنی سکولار به جامعه اسلامی، موضوعاتی بود که استاد مصباح در برابر آنها سکوت نکرد و با ورود قاطع به صحنه، نقش موثری در نقد عالمانه این نوع تفکرات و به انزوا کشاندن آنها بر عهده گرفت. همچنین در دهه ۸۰ و ۹۰، از یک طرف فتنه ۸۸ و هجمه به اصل نظام جمهوری اسلامی، بعد از آن، تولد افکار نوفرقانی و پس از آن، احیاء قرائت‌های لیبرال‌مآبانه از انقلاب اسلامی، سپس طراحی خلع سلاح انقلاب و هضم در غرب، برنامه‌هایی بود که استاد مصباح در برابر آنها با قوت و شجاعت ایستاد و هزینه‌های سنگین این ایستادگی را نیز پرداخت کرد.

از بین آثار علامه مصباح در این زمینه می‌توان به کتاب‌های پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک، معرفت‌شناسی انتقادی، قلمرو دین، کتاب آزادی، ناگفته‌ها و نکته‌ها، اصلاحات، ریشه‌ها و تیشه‌ها، تهاجم فرهنگی، جان‌ها فدای دین، جوانان و مشکلات فکری، گفتمان روشنگر درباره اندیشه‌های بنیادین، نقش تقلید در زندگی، توفان فتنه و کشتی بصیرت و عبرت‌های خرداد اشاره کرد.

### **تقویت جریان علوم انسانی اسلامی از سوی آیت‌الله مصباح(ره)**

ششمین نکته، تقویت جریان علوم انسانی اسلامی است. طبیعی است که محتوا و مغزافزار مدیریت جامعه اسلامی نمی‌تواند سکولار باشد و با پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی و اشتیاق مردم برای جاری و ساری شدن احکام و ارزش‌های الهی در حیات فردی

و اجتماعی، می‌بایست یک دانش انسانی و اجتماعی تازه جایگزین علم انسانی و اجتماعی غربی و سکولار شود. هرچند تفکر شکل‌گیری علم دینی از پیش از پیروزی انقلاب ذهن شماری از اندیشمندان اسلامی اعم از شیعه و سنی را درگیر کرده بود و بعد از انقلاب اسلامی نیز این تفکر در محیط‌های علمی همچنان حیات مختصری داشت، لکن مرحوم آیت‌الله مصباح جزو فعال‌ترین اندیشمندان اسلامی در این عرصه شناخته می‌شوند که توانستند این تفکر را در ابعاد وسیعی به منصه ظهور برسانند. ایشان نه تنها خودشان در این عرصه آثار علمی متعددی ارائه دادند، بلکه با ایجاد ظرفیت‌های جدید و پر قدرت، یعنی موسسه در راه حق، موسسه باقرالعلوم (ع) و سپس موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) و هدایت مستقیم آنها، گام‌های مهمی را برداشتند. چه در زمینه پژوهش و تألیف ده‌ها اثر ارزشمند در رشته‌های گوناگون علوم انسانی اسلامی و چه در زمینه تربیت مدرس. ضمن آنکه مرحوم استاد همواره حامی مجموعه‌های مبتکری بودند که در این ساحت فعالیت می‌کردند. از آثار شخص آیت‌الله مصباح در باب علوم انسانی اجتماعی می‌توان به کتاب رابطه علم و دین، حقوق و سیاست در قرآن، نظریه حقوقی اسلام، نظریه سیاسی اسلام و پیش نیازهای مدیریت اسلامی اشاره کرد. همچنین دیدگاه‌های استاد در عرصه روان‌شناسی و تعلیم و تربیت که به صورت پراکنده در آثار گوناگون استاد قابل مشاهده است و در کتابی با عنوان «دیدگاه‌های روان‌شناختی آیت‌الله مصباح یزدی» از سوی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) منتشر شده است. همچنین در حوزه علم دینی، بررسی نظریه آیت‌الله مصباح یزدی در قلمرو ماهیت علم دینی را می‌توان در شماره ۷۶ فصلنامه کتاب نقد دنبال کرد.

هفتمین نکته، دفاع تمام‌قد از نظریه ولایت فقیه است. یکی دیگر از خدمات علمی آیت‌الله مصباح، دفاع قوی و موثر از نظریه ولایت فقیه بود. روشن است که نظریه ولایت فقیه به ویژه از دوران غیبت کبری

به بعد مورد بحث و بررسی شمار کثیری از متکلمین و فقهای بزرگ شیعه قرار گرفته است، لکن در این میان، امام خمینی (ره) ضمن باز کردن پنجره جدیدی به روی جامعه اسلامی، نظریه ولایت فقیه را برای ظهور و بروز همه جانبه در عصر انقلاب اسلامی بازتعریف کرد. در طول چهل و یک سال گذشته، دشمنان انقلاب اسلامی با درک تدریجی اهمیت فوق العاده نظریه ولایت فقیه و نقش آن در حفظ و تداوم جریان انقلاب اسلامی، از هیچ تلاشی برای هجمه فکری به این نظریه دریغ نکردند و با کمک عناصر خود، اعم از حوزوی و دانشگاهی، هزاران صفحه مطلب علیه آن تولید کردند. در این بین، مرحوم آیت الله مصباح از معدود شخصیت های فکری ای بودند که با همه وجود و تمام قد وارد صحنه شدند و با ارائه دقیق و عالمانه ابعاد و اضلاع گوناگون این نظریه چه از پایگاه کلام اسلامی و چه از پایگاه فقه و همچنین پاسخگویی دقیق و مستدل به شبهات و پرسش های طرح شده، از آن دفاع کردند. برخی از آثار خود علامه مصباح در این زمینه عبارتند از: حکیمانه ترین حکومت (کاوشی در نظریه ولایت فقیه)، سلسله مباحث اسلام، سیاست و حکومت، پاسخ های استاد به جوانان پرسشگر و پرسش ها و پاسخ ها.

### تقویت بنیه فکری جوانان انقلابی

هشتمین مورد، مسئله تقویت بنیه فکری جوانان انقلابی است. از یکسو با عنایت به ظهور مراحل تازه انقلاب اسلامی و از دیگر سو با ملاحظه هجمه ها و شبهه افکنی های سنگین جریان معارض انقلاب اسلامی، تقویت بنیه فکری جوانان انقلابی که قوه محرکه نظام اسلامی هستند، همواره یک ضرورت اجتناب ناپذیر محسوب می شود. در این زمینه نیز مرحوم آیت الله مصباح با درک به موقع ضرورت تقویت فکری جوانان و سپس اختصاص بخش مهمی از ظرفیت شخص خودشان و همچنین موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، خدمت بزرگ و ماندگاری به انقلاب اسلامی کردند. در واقع، ابداع طرح

ولایت از سوی علامه مصباح و اجرای دقیق آن با حضور هزاران تن از دانشجویان کشور، کار عظیمی بود که تا سال پایانی عمر شریف آیت الله مصباح ادامه داشت. من خود شاهد بودم که تحت هدایت مستقیم استاد مصباح و با وسواس فراوان، سلسله کتاب‌های طرح ولایت تألیف شده بود و اساتید با نظر شخص علامه از بین مدرسان توانای حوزه انتخاب می‌شد و به مدت ۴۰ روز در تابستان‌ها این طرح با کمک بسیج دانشجویی اجرا می‌شد. حتی در سال‌های نخست اجرای طرح شخص آیت الله مصباح نیز خودشان متواضعانه در طرح ولایت برای دانشجویان تدریس می‌کردند و صمیمانه پاسخگوی پرسش‌های آنها بودند. در موفقیت طرح ولایت، همین بس که اولاً در این سال‌ها از تعداد متقاضیان شرکت در این طرح کم نشده است؛ ثانیاً، عموم فارغ‌التحصیلان طرح ولایت از جهت فکری، جزو مستحکم‌ترین عناصر انقلابی محسوب می‌شوند.

نهمین نکته، تلاش موثر در جهت وحدت حوزه و دانشگاه است. گام‌هایی که مرحوم آیت الله مصباح در جهت شکل‌گیری وحدت حقیقی و نه تشریفاتی میان حوزه و دانشگاه برداشتند، حقیقتاً کم‌نظیر بود. چه تلاش‌هایی که استاد برای ارائه تصویر همه جانبه و معقول از اسلام ارائه دادند و چه روشنگری‌هایی که برای ابتدای علوم بر جهان بینی الهی انجام دادند. اگر دقت کنیم، همواره بخش مهمی از مخاطبان مباحث علمی علامه مصباح اساتید و دانشجویان دانشگاه‌ها بودند و تداوم خط فکری استاد مصباح در حرکت‌های علمی در دانشگاه‌ها- در علوم و رشته‌های گوناگون- پنهان نبود.

ایشان به جای آنکه تنها به شعار وحدت حوزه و دانشگاه اکتفا کنند، در عمل میدان‌دار وحدت حوزه و دانشگاه شدند و در طول دهه‌های اخیر با برقراری ارتباطات وسیع با دانشگاهیان و ایجاد زمینه‌های مساعد برای ارتباط علمی میان آنها و طیف‌های متنوعی از نخبگان حوزه، گام‌های موثری در این میدان برداشتند.

دهمین نکته، پرورش نیروهای علمی توانمند و اثرگذار است. از دیگر خدمات بزرگ مرحوم آیت الله مصباح، پرورش شاگردان زبده از سوی خودشان و همچنین تربیت صدها تن استاد و محقق توانا از سوی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است. امروز از یک طرف شاگردان استاد مصباح خود جزو صاحب نظران و اندیشمندان برجسته و صاحب کرسی حوزه و دانشگاه هستند که ان شاء الله راه استاد بزرگوارشان را با قوت ادامه می دهند و از طرف دیگر، باید از موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) که یکی از برجسته ترین موسسات آموزشی و پژوهشی در حوزه محسوب می شود، سخن به میان آورد.

این موسسه که امروز یادگاری ارزشمند از مرحوم علامه مصباح است، با ایجاد یک مدل و سیستم تازه برای آموزش سطوح عالی حوزه، و ترکیب آن با دروس دانشگاهی - لکن مبتنی بر علوم انسانی اسلامی -، جریان تازه و موفق را برای تربیت نیروی علمی مورد نیاز انقلاب اسلامی در حوزه به وجود آورده است. تا این تاریخ، نه تنها این موسسه زنجیره گرانقدری از آثار علمی مهم را به مخاطبانش ارائه داده است، بلکه تعداد کثیری نیروی علمی قوی از آن خارج شده اند که هر کدام در یک نقطه مهم مشغول خدمت هستند. از نظر من، به جز وجوه علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، یکی از مهم ترین ویژگی های این موسسه تقدیم نیروهایی به جامعه اسلامی است که هم اغلب آنها مهذب هستند و هم انقلابی.

بازدهمین مسئله، تلاش برای تحول در حوزه است. پس از پیروزی انقلاب و تأسیس نظام اسلامی، بار مسئولیت سنگینی به دوش حوزه منتقل شد که لازمه آن تحول اساسی در حوزه بود. حوزه به دلایل تاریخی با آسیب های متعددی روبرو بود و مهم تر از هر چیز، آمادگی لازم را برای پاسخگویی سریع به نیازهای نوپدید که روز به روز بر حجم آن افزوده می شد نداشت. در چنین شرایطی، آیت الله مصباح جزو معدود شخصیت های برجسته حوزه بود که با فکری باز، انقلابی و



آینده نگرانه در جهت تحول در حوزه گام‌های عملی برداشت و افکار او در مراجع تصمیم‌گیری حوزه نافذ بود. هرچند آیت‌الله مصباح با موانع زیادی برای پیاده‌سازی طرح‌های مبتکرانه خود در متن حوزه روبه‌رو بودند، اما نقش ایشان در خیلی از تحولات آموزشی و پژوهشی حوزه‌ها در عصر انقلاب اسلامی را نمی‌توان نادیده گرفت. از اقدامات موثر آیت‌الله مصباح در جهت تحول گام به گام در حوزه‌های علمیه می‌توان به نقش‌آفرینی در بازطراحی مدیریت مدرسه علمیه حقانی، نقش‌آفرینی در راه‌اندازی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، طراحی و تأسیس موسسه در راه حق و بنیاد فرهنگی باقرالعلوم(ع) و در نهایت، مهندسی یک مدل آموزشی و پژوهشی جدید و کارآمد در قالب موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) اشاره داشت.

دوازدهمین نکته، تألیفات موثر و پرشمار است. هرچند من در بحث خودم عمدتاً از اهمیت آثار فلسفی یا آثار استاد در عرصه اسلام سیاسی و انقلاب اسلامی صحبت به میان آوردم اما مرحوم علامه مصباح یزدی آثار علمی متنوعی در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی دارند. از مباحث کلامی و اعتقادی تا مباحث فلسفی، از مباحث قرآنی تا مباحث حقوقی، از مباحث اخلاقی تا مباحث تاریخی و سایر مباحث علمی و معارفی که شمار آثار علمی ایشان را به بیش از ۱۷۰ اثر گرانسنگ رسانده است. با وجود آنکه بخشی از آثار آیت‌الله مصباح از دروس شفاهی استاد تشکیل شده است اما نظم و انسجام فکری مثال‌زدنی استاد و نیز ادبیات علمی متقن ایشان، متن دروس شفاهی آیت‌الله مصباح را نیز مانند تألیفات ایشان به مجموعه‌ای از کتاب‌های جذاب و مرجع تبدیل کرده است.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛

منبع: خبرگزاری ایکنا



## سخنرانی |

### «اندیشه‌های تمدنی» آیت الله مصباح (ره)

موسی نجفی

موسی نجفی

استاد علوم سیاسی پژوهشگاه  
علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تاریخ به ما آموخته است که هر فردی که بیشتر مورد هجوم بوده است، بیشتر در جامعه اثرگذاری داشته است؛ مثلاً به علامه مجلسی تاخت و تاز زیادی در زمان خودش شده و عمدتاً کلیدواژه مخالفان هم اتهام تعصب و افراطی‌گری است. افرادی که افکارشان تداوم و موج دارد و یک جریان هستند، مؤثرترند، هر قدر به دهه چهارم و پنجم انقلاب نزدیک شدیم، حملات بیشتری به علامه مصباح شد، زیرا مباحث سیاسی ایشان بیشتر به سمت مسائل فکری و علمی رفت و بر مبنای فلسفه اسلامی شکل گرفت. امروز قم یک شهر تمدنی و پایگاه علمی و مقدس است و علامه مصباح در چنین کانونی حرکت تمدنی و جریان فکری خود را پیش بردند؛ یعنی از یک شخصیت فردی به یک جریان تبدیل شدند. ایشان شروع به نهادسازی هم کردند و به نظر بنده، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ریشه حملاتی است که به ایشان شده زیرا تفکر او به یک نهاد تبدیل شده است. اگر اجزای

تمدن را عقلانیت، اخلاق و ابزار بدانیم، او و مؤسسه ایشان واجد این سه وجه است؛ کسانی که وارد این مؤسسه می‌شوند یک دوره فلسفه می‌خوانند، لذا بعد عقلانی آنها رشد زیادی دارد و به نظر بنده در تربیت دانش‌پژوه از دانشگاه امام صادق(ع) و مفید هم موفق‌تر بوده است.

از جمله ویژگی‌های دیگر یک تمدن، تحول در علوم انسانی است؛ مرحوم مصباح شدیداً به این مسئله معتقد بود و در این راه کار کرد و پرچمدار این مسیر بود. بنده به ایشان پیشنهاد تأسیس گروه‌های پژوهشی را در کنار آموزشی دادم و گفتم می‌توانیم در طول ۵ سال این کار به سرانجام برسد و ایشان خیلی تشویق کردند و بعد از ۵ سال چندین گروه پژوهشی فعال و در کنار آن هم گروه‌های دیگری ایجاد شد. آیت‌الله مصباح(ره) شخصیت نوین تمدن اسلامی است. وی شب‌ها علمی، سیاسی و تحولات اجتماعی دهه ۴ و ۵ انقلاب را به خوبی درک کردند، لذا فهم جدید ایشان از علوم انسانی در کنار معارف اسلامی، کاری تمدنی برای انقلاب بوده و با طرح ولایت هم گام مهم دیگری در مسیر تمدن برداشتند. خیلی‌ها هستند که ادبیاتشان اعتدالی است، اما کاملاً فکر افراطی دارند؛ آقای مصباح با این همه کار علمی و تأسیس مؤسسه چگونه می‌تواند افراطی باشد؟ برخی اعتدال را با التقاط خلط کرده و اتفاقاً خیلی از افرادی که وی را متهم به افراط کردند خودشان التقاطی و افراطی بودند.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛

منبع: خبرگزاری ایکنا



## سخنرانی |

# علامه آیت الله مصباح یزدی، الگوی فیلسوف متعهد

حجت الاسلام داود مهدوی زادگان

با ارتحال ایشان شاهد نوعی هجمه سنگین توأم با بداخلاقی و بی نزاکتی نسبت به آن مرحوم بودیم و حتی اجازه ندادند این هجمه بعد از خاکسپاری ایشان باشد. یکی از افرادی که جزء گروه بدگویان به ایشان بود، یک نکته گفت و آن اینکه آقای مصباح فیلسوف مسلمی بود گرچه پای خود را از گلیم فلسفه درازتر کرد و وارد سیاست شد و خوب بود در فلسفه مانده بود و تدریس می کرد.

آنچه در مورد کار فیلسوف اتفاق نظر است، این است که فلاسفه تلاش می کنند تا حقایق اشیاء را به نحو کلی و نه جزئی استدلال کنند. به نظر بنده این حداقل وظیفه فیلسوف است و وظیفه اصلی او حفاظت از حقیقت و عدم اجازه مخدوش شدن آن است. در این مفهوم فیلسوف در مدرسه خود



حجت الاسلام  
داود مهدوی زادگان

استاد مؤسسه آموزشی و  
پژوهشی امام خمینی (ره)

نمی‌نشینند و کنج انزوا نمی‌گیرد، بلکه وارد جامعه و سیاست می‌شود و سراغ مردم می‌رود. در این معنا، تعهد یک فیلسوف شکل می‌گیرد تا حقایق در ذهن مردم مخدوش نشود. بهترین مثال در این زمینه سقراط است؛ او تعریفی حداکثری از فلسفه ارائه کرد؛ او در کوچه پس کوچه‌ها راه می‌افتاد و حقایق را برای مردم بیان می‌کرد و به همین دلیل هم محکوم به اعدام شد. امروز هم وقتی فیلسوف متعهد وارد جامعه شود، مهمترین خصم او کسانی هستند که خود را فرهیخته و روشنفکر و کشورداری و حکومت را ملک طلق خود می‌دانند، لذا ورود یک فیلسوف به عرصه سیاسی را بر نمی‌تابند.

علامه مصباح(ره) تعریف حداقلی از وظیفه فلاسفه را قبول نداشت، لذا نسبت به مسائل کشور نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد و بر خلاف بسیاری از اهل فلسفه امروز، خود را ملزم به ورود به جامعه و اجتماع و سیاست می‌دانست؛ مهمترین کار چنین فردی به لحاظ روش‌شناسی این است که روحیه تفکر استدلالی و برهانی را نشر دهد؛ تمامی مباحث علمی ایشان با روش برهان و استدلال و در عین حال زبان عامه‌پسند بود. ایشان در خطبه‌های نماز جمعه فلسفی‌ترین مسائل سیاسی و اجتماعی را به زبان ساده بیان کرد، همچنین به رابطه دین و سیاست پرداختند و چه بسا اگر در این زمینه بحثی ارائه نمی‌دادند، برای مخالفان قابل تحمل‌تر بود؛ ایشان رابطه وثیق دین و سیاست را با زبانی عامه‌فهم مطرح کردند و این سبب افزایش هجوم به ایشان شد.

هر فیلسوف متعهدی بخواهد وارد سیاست و اجتماع شود، این نوع هجمه‌ها به او کاملاً طبیعی است و نباید هم تصویری غیر از این داشته باشیم؛ این هجمه‌ها پیام به دیگر فلاسفه متعهد هم هست که حد خود را نگه دارید و تنها به فهم حقایق اشیاء به نحو کلی بپردازید و کاری با مردم و سیاست و رابطه دین و سیاست ... نداشته باشید وگرنه مورد تهاجم خواهید بود. این مواجهه با متفکرین خصمانه و نادرست است، امروز آیت الله مصباح در میان ما نیست، اما معتقدم منتقدان و مخالفان

باید به نقد عالمانه پردازند و دست از خصومت بردارند تا فضا علمی تر شود.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛  
منبع: خبرگزاری ایکنا





## سخنرانی |

### علم دینی از منظر آیت الله مصباح (ره)

عطاء الله رفیعی آتانی

نظریه علم دینی علامه مانند بسیاری از موضوعات دیگر نوعی ابهام و اجمال دارد، لذا مؤسسه باید نظریات ایشان را در تمامی حوزه‌ها در زمان حضور ایشان تنقیح می‌کردند که در برخی موارد انجام شد، اما لازم است به صورت دقیق‌تر این کار انجام شود. ایشان خیلی مظلوم واقع شد، زیرا متفکری بودند که مقام معظم رهبری خیلی بر تکیه به ایشان تأکید داشتند، بنده در دیداری که با ایشان داشتم، همین پیشنهاد تنقیح نظریاتشان را مطرح کردم و اکنون هم این پیشنهاد را دارم؛ ایشان کار خودشان را به درستی انجام دادند، اما فرآوری مرحله دومی هم باید انجام می‌شد که متأسفانه نشد و مخالفین هم از این خلأ بهره بردند. برخی در علم دینی می‌گویند، علم وقتی علم است که دینی باشد و اگر دینی نیست، علم نیست. برخی هم مانند آیت الله جوادی آملی موضوعات همه علوم را داخل در قول و فعل خدا می‌داند، بنابراین



عطاء الله

رفیعی آتانی

دبیر مجمع عالی علوم انسانی  
اسلامی

معتقد است همه علوم، دینی است. برخی دیگر مانند شهید صدر معتقد است که ما علم اقتصاد اسلامی نداریم، چون انسان عامل به مذهب اقتصادی اسلام را نداریم. این رویکرد در تلاش است علم دینی را به دینی بودن نظریه پرداز برگرداند، یعنی اگر نظریه پرداز دینی باشد، محصول علمی او دینی است. از جمله افراد دوره معاصر آقای گلشنی است که در این طیف قرار دارد و ارزش ها و جهان بینی را در علم مؤثر می داند.

### علم تأمین کننده سعادت انسان، دینی است

رویکرد دیگر در علم دینی آن است که اگر علم در راستای تأمین غایات دین باشد، دینی است؛ من شهید مطهری و علامه مصباح را در این دست قرار می دهم، ایشان معتقد بود که دین طریق تحقق سعادت برای انسان است، بنابراین هر عاملی که به تحقق سعادت کمک کند، دینی است؛ در آثار ایشان هم این وجه، غالب است. ادبیات ایشان این طور است که هر اندازه محتوای علم از قابلیت توصیه دادن خارج شود، از دست و حوزه نفوذ دین خارج شده است. آقازاده ایشان هم در تبیین نظر علامه تأکید دارند که ارزش های اخلاقی نقش ممتازی در دینی کردن علم دارند؛ شهید مطهری هم در این تفکر قرار دارند، با این تفاوت که غایت را ناظر به تأمین نیازهای اجتماعی می دانند. مؤسسه امام خمینی نوعی تبلور و تجسد نگاه آیت الله مصباح به مناسبات علم و دین است؛ احساس بنده با تقریری که از علوم انسانی دارند، این است که روان شناسی و جامعه شناسی را در اولویت و محور علم دینی می دانستند و این موضوع در مؤسسه هم مورد تأکید بود که به نظر بنده تشخیص درست و راهگشایی است، زیرا تحولات مابقی علوم مانند اقتصاد و سیاست و ... محصول مداخله روان شناسی و جامعه شناسی است. ایشان معتقد و در تلاش بود تا انسان درستی را بر اساس مبانی دینی تربیت کند تا پژوهشگر مؤسسه بتواند در اتمسفر ارزش های دینی به علوم دیگر جهت بدهد، فلسفه وی در پرداختن به

این قلمروها، اخلاقی است و دنبال تبیین مدیریت و سیاست اخلاقی است. لذا فضای ایشان تولید نظریات اخلاق مدار در علوم است. نظام فکری ایشان نیازمند تقریر بیشتر است و برخی مبانی باید با نظریات وی تطبیق داده و تبیین شود، ایشان در میان فلاسفه، رویکرد ابن سینایی داشت و به فیلسوف سنیوی معروف بودند که در این فلسفه، تکثر، وزن زیادی پیدا می‌کند. البته جای تحقیق در این رویکرد وجود دارد. دستگاه فلسفی ایشان دارای نوآوری بود، این اواخر آقای رحیم‌پور دیداری با آقای مصباح داشت و پرسیده بود ما باید به چه موضوعاتی فکر کنیم؟ علامه فرموده بود به اینکه آیا جامعه وجودی متفاوت از افراد دارد یا خیر؟ همچنین رابطه توحید افعالی با آزادی و اختیار انسان و قدرت حکومت و دولت، زیرا موضوعات بنیادی تعیین کننده است.

### آرمان‌گرایی در سیاست

اینکه رهبری فرمودند ایشان جای استاد مطهری و علامه طباطبایی را پر کردند، تعارف نبود، زیرا افراد دیگری هم بودند، ولی رهبری با دقتی که داشتند، این تعبیر را به ایشان منحصر کردند. در صحنه سیاسی هم انتظار این بود که وی فردی فرایندگرا دیده شود، ولی عمده‌تاً ایشان را آرمان‌گرا دیدیم و وزن غایات در ذهنشان بزرگ بود و تلاش کردند از منظر ارزش‌های اسلامی بتوانند جریانات اجتماعی و سیاسی را جهت‌دهی کنند. حضور سیاسی و اجتماعی ایشان بی‌نظیر بود، ما به زور باید بگردیم تا کنش اجتماعی سیاسی علامه را در عرصه انقلاب بیابیم، اما حضور ایشان مشهود و مشهور بود. به نظر نمی‌آید چنین هویت و شخصیت علمی به سادگی در جامعه تربیت یافته و پرورش داده شود، زیرا رویکرد تخصصی علوم چنین نظام تعلیم و تربیتی را محدود می‌کند.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛

منبع: خبرگزاری ایکنا



## سخنرانی |

### فلسفه غرب از دیدگاه آیت الله مصباح (ره)

محمد محمدرضایی

محمد  
محمدرضایی

استاد فلسفه دانشگاه تهران و  
رئیس کارگروه فلسفه دین و کلام  
جدید شورای تحول علوم انسانی

بحثی که بنده ارائه می‌دهم، بحث استاد علامه مصباح یزدی و فلسفه غرب است و می‌خواستیم ببینیم ایشان در فلسفه غرب چه نظری دارند. شاید قریب به ۴۵ سال است که با استاد آشنایی دارم و از اولین دیداری که با ایشان داشتم، ۴۵ سال می‌گذرد. در این مدت سعی کرده‌ایم که از خرمن علم و دانش ایشان بهره ببریم و از آثار و برکات علمی ایشان بهره‌مند شویم. ایشان یک فیلسوف دقیق‌النظر، نظریه‌پرداز در حوزه فلسفه و یک فیلسوف الهی است که نسبت به عالم و انسان و ... موضع دارند. چنین فیلسوفی فلسفه‌های دیگر را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و با برخی از فلسفه‌ها همراهی و با برخی دیگر به مخالفت می‌پردازد. این طبیعی است و هر فیلسوفی به گونه‌ای است که وقتی نظریه‌ای را مطرح می‌کند، با نظریاتی که از سوی دیگر فلاسفه مطرح شده، به مخالفت برخیزد و آنها را قبول نکند. در تاریخ فلسفه می‌بینید که ارسطو و فلاسفه یونان باستان که در مورد اصل عالم و مادةالمواد آن نظر

دادند، نظرات مختلفی را طرح کردند و برخی گفتند اصل عالم از آب، هوا یا آتش است و از سوی سقراط حکیم این دیدگاه نقد شد. ارسطو نظریه اساسی افلاطون را که نظریه مُثُل باشد، انکار می‌کند، اما هر دو، فیلسوف هستند، پس اگر در باب دیدگاه استاد بحث می‌کنیم و مخالفت‌هایشان را با برخی نظرات مطرح می‌کنیم، نه‌اینکه ایشان مخالف برخی از نظریات باشند، آن هم به این صورت که کلاً فلسفه را قبول نداشته باشند.

### اختلاف نظر فلاسفه و طبیعی بودن آن

در دوران جدید می‌بینید که دکارت، فیلسوف بزرگی است که دیدگاهی را مطرح می‌کند که فلاسفه بریتانیایی با آن مخالفت می‌کنند. سپس کانت با هیوم تا اندازه‌ای موافقت دارد و بعد مخالفت می‌کند و این یک سنت رایجی در میان فیلسوفان است. استاد، تعقل فلسفی را همراه انسان می‌دانند. ایشان معتقد است که قدیمی‌ترین افکار فلسفی که مربوط به شناخت هستی و آغاز و انجام آن باشد، در میان افکار مذهبی شرقی باید جست‌وجو شود و سپس در یونان این مسائل مطرح شده است و کهن‌ترین مجموعه‌های فلسفی مربوط به حکمای یونان است که در شش قرن قبل از میلاد موجود است که برای شناخت هستی تلاش می‌کردند. در قرن پنج قبل از میلاد نیز اندیشمندانی به نام سوفیت داشتیم که حکیم و دانشور نامیده می‌شدند و حقایق ثابت را باور نداشتند. همچنین در یونان فلاسفه‌ای بودند که به حس و یافته‌های عقلی اعتماد نداشتند و حتی یکی از آنها می‌گفت انسان معیار همه چیز است و گرگیاس می‌گفت همه چیز قابل شناخت و قابل انتقال به دیگری نیست. نظر استاد این است که اندیشه‌های فلسفی نظم و ترتیب خاصی ندارد و هر متفکری که احساس وظیفه می‌کرده، از دیدگاه خاصی این سوالات را مورد بحث قرار می‌داده است.

در مقابل سوفیست‌ها، فیلسوفی به نام سقراط قیام می‌کند و خود را فیلسوفوس، یعنی دوستدار علم و حکمت می‌داند و طعنه‌ای به

سوفیست‌ها می‌زند. پس از او افلاطون و ارسطو ظهور پیدا می‌کنند و در زمان‌های بعد، این رویه افول پیدا می‌کند و تفکر فلسفی به رم منتقل می‌شود. ایشان معتقد است که با ظهور اسلام و تشویق اسلام به فراگیری علم و دانش، موارث فلسفی یونان به عربی ترجمه شد و با توجه به این تشویق‌ها، توانستند در بسیاری از علوم سرآمد شوند و حتی فلاسفه بعد در جهان غرب، از سوی فلاسفه اسلامی با فلاسفه یونان آشنا می‌شوند. با ظهور مسیحیت، فلاسفه بزرگی ظهور و بروز پیدا می‌کنند و با توجه به ترجمه آثار فلاسفه اسلامی، توماس آکوئیناس، فیلسوف بزرگ مسیحی مطرح می‌شود که خود را مرهون تفکر ارسطو می‌داند و می‌گوید از ابن‌سینا مسائل زیادی را فرا گرفته‌ام و یک نوع تفکر ارسطویی را پیشه خود کرده است. این فیلسوف مطرح می‌شود و سعی می‌کند ارسطو را غسل تعمید دهد و روایتی ارسطویی از مسیحیت ارائه دهد. این تفکرات در قرون وسطی تداوم یافت، اما در قرن شانزدهم یک رنسانس فکری و تحول در اروپا رخ داد و با توجه به برخورد نادرست کلیسا با اندیشمندان، یک نوع بدبینی نسبت به دین به وجود آمد. دکارت سعی کرد فلسفه‌ای ارائه دهد که شکاکیت نتواند آن را متزلزل کند و در همه چیز شک کرد و گفت در این که شک می‌کنم، دیگر شک نمی‌کنم و فلسفه خود را بر آن بنا نهاد و وجود خود، خدا و جهان خارج را اثبات کرد.

پیروانی در حوزه دکارتی داریم که ویژگی آنها این است که با تحلیل یک ایده به ایده دیگر منتقل می‌شوند و قائل به مفاهیم فکری بودند و می‌گفتند یکسری اصول در نهاد ما وجود دارد و اینطور نیست که صفحه لوح و ذهن ما سفید باشد. در مقابل، جریان اصالت حس بود که در بریتانیا به وجود آمد و ظهور یافت که از طریق جان لاک و هیوم به اوج خود رسید. هرچند که سرچشمه‌های آن در گذشته بوده است. تجربه‌گراها قائل به اصالت حس هستند و بر این اساس با اصل علیت مخالفت شد و لازمه تجربه‌گرایی شکاکیت است. پس از آن، کانت



را داریم که تلاش کرد وفاقی بین تفکرهای پیش گفته ایجاد کند. یکی از دغدغه‌های وی مبانی علوم تجربی، اخلاق و خدا بود. ما بعد از فلسفه کانت، ایده‌آلیسم آلمانی را می‌بینیم که از دل تفکر کانتی بیرون آمد و گفتند لازمه منطقی تفکر کانت، ایده‌آلیسم است و می‌گفتند هر موجودی معقول و هر معقولی موجود است.

## آیت‌الله مصباح قائل به مواجهه منصفانه با فلسفه غرب بود

اما استاد معتقد است که ما باید در حوزه فلسفه و تعامل با فلسفه غرب، افراط و تفریط نداشته باشیم و اینطور نیست که هر چه آنها گفتند قبول یا رد کنیم و باید روحیه نقادانه داشته باشیم و دیدگاه‌های آنها را بررسی کنیم و از هر نوع پیش‌داوری بپرهیزیم. یعنی اینطور نباشد که همه افکار غربی‌ها را باطل بدانیم و باید تمام مکاتب فلسفی را به دقت مورد مطالعه قرار دهیم. ایشان مطلبی از شهید مطهری نقل می‌کنند و معتقدند که شهید مطهری طوری مطالب را تحلیل می‌کردند که مارکسیست‌ها می‌گفتند حرف‌های ما را از خود ما بهتر تحلیل می‌کند. لذا اگر هم نقدی می‌کنیم، باید عالمانه و محققانه باشد. اگر هم نقدی داریم، باید مودبانه و با سعه صدر باشد و نباید گفت چون از غرب آمده، باید این‌ها را کنار گذاشت. ایشان معتقد بود، اگر چنین باشد در این صورت طب و ریاضیات و ... نیز از جای دیگری آمده و باید اینها را نیز قبول نکنیم، لذا استاد مصباح، دیدگاه افراطی و تفریطی نسبت به غربی‌ها نداشته‌اند.

ایشان معتقد است فلسفه غرب در موقعیت متزلزل قرار دارد و مخصوصاً در تفکرات فلسفی پس از کانت، جریان‌های الحادی غالب است و چون ایشان یک فیلسوف الهی هستند، از این‌رو با فلسفه‌های ملحدانه و تجربه‌گرایانه مخالفت می‌کند و دیدگاه خاص خود را دارد، اما آن روحیه نقادانه و روحیه عالمانه‌ای که استاد دارد، اینطور است که سعی دارند دقیق مطالب را فراگیرند و معتقدند در ۷۰ سال قبل، وقتی

ماتریالیسم وارد تفکر اسلامی شد و فقها دیدند نیازمند تحلیل علمی هستیم، آنها علاقه‌مند شدند در برابر کسانی که به اصل توحید و معاد باور ندارند، اصل توحید را برای آنها ثابت کنند و بعد به آیات و روایات بپردازند.

بحث دیگر ایشان این است که در حوزه اسلام، فلسفه، نظم و انضباط بیشتری دارد و آنقدر آشوب فکری بر آن حاکم نیست و علت این است که از منطق قوی برخوردار است و در حوزه اسلام، سه نحله فلسفی داریم که عبارت از مشائی، اشراقی و حکمت متعالیه است که همه در مبانی دینی با هم همراه هستند. در اسلام همه فلسفه‌ها در خدمت دین بودند، اما در غرب یک نوع آشوب فکری را قائل بودند.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛

منبع: خبرگزاری ایکننا



## سخنرانی |

# اندیشه‌های اخلاقی آیت الله مصباح (ره)

✦ حجت الاسلام احمد حسین شریفی

یکی از پروژه‌های مهم آیت الله مصباح، مقوله اخلاق بود و تلاش‌های گسترده‌ای نیز انجام دادند. فعالیت‌های ایشان در حوزه اخلاق از جمله نوآوری‌ها در فلسفه اخلاق، شکل‌دهی به دانش فلسفه اخلاق در ایران، اخلاق در قرآن، اسلامی‌سازی اخلاق، نجات اخلاق اسلامی و قرآنی و روایی از چنبره مبانی نظری و انسان‌شناسی ارسطویی و عرضه اخلاق اسلامی با تکیه بر بنیان‌های معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و هستی‌شناسی اسلامی از ابتکارات ایشان است.

## مروری بر مهم‌ترین شاخصه‌های اخلاقی آیت الله مصباح

ایشان تدوین مکتب اخلاقی اسلام را داشتند که چهار سال روی آن کار کردند و در گام اول، ۱۵ جلد، از سال ۱۳۹۷ شروع به تدوین شد که خیلی امید داشتیم با حضور ایشان جلو برویم که خدا این توفیق را از



حجت الاسلام  
احمد حسین  
شریفی

استاد موسسه آموزشی و  
پژوهشی امام خمینی (ره)

ما گرفت. سال آینده می‌توانیم این اثر را که ۱۵ جلد تحت عنوان مکتب اخلاقی اسلام و کاری بسیار جدی بود، منتشر کنیم. در این جلسه، بنده شاخصه‌ها و ویژگی‌های نظریه اخلاقی ایشان را تبیین می‌کنم. یکی از آنها گستره علم اخلاق است. از نگاه اخلاق‌پژوهان پیشین، اخلاق ناظر به ملکات و صفات راسخ در نفس است و گستره علم اخلاق مربوط به صفات و ملکات درونی است، اما ایشان دایره اخلاق را توسعه داد و افزون بر صفات نفسانی، افعال اختیاری را نیز زیر مجموعه اخلاقیات آورد و این شاید اولین بار بود که چنین نگاه وسیعی مطرح شد. این نگاه، مسائل جدیدی را پدید آورد، مانند رابطه فقه و اخلاق که قبلاً در نگاه قدما این مسئله معنا نداشت و تمایز اینها معلوم بود. اخلاق و حقوق براساس مدل فکری ایشان پدید آمد و ده‌ها پایان‌نامه نیز پیرو طرح این مسئله نوشته شده است.

نکته دیگر اینکه، این نگاه موجب یک تحول عظیم در پژوهش‌های اخلاقی در چهار دهه اخیر شد و دایره اخلاق بسیار وسیع و گسترده شد. همچنین حوزه اخلاق حرفه‌ای، سازمانی و کاربردی وسیع شد و در روزهای پایانی عمرشان نیز اخلاق محصولات تراریخته مطرح شد. این بحث ملکات نفسانی نیست، بلکه بر اساس مدل فکری ایشان اینها معقول می‌شد و باید آن را بر اساس بنیان‌های فکر اسلامی تبیین می‌کرد.

### ایجاد توسعه در رذائل و فضائل اخلاقی

نکته دیگر در حوزه فکر و نظریه فکری ایشان، گستره رذائل و فضائل اخلاقی است. با توجه به نگاه استاد به این حیطه و با توجه به نگاهی که به ساحت‌های وجودی انسان دارد، ساحت‌های سه‌گانه بینش، گرایش و کنش را مطرح می‌کند. در کتاب فلسفه تعلیم و تربیت در اسلام روی آن مانور داده‌اند و با در نظر گرفتن ارزش‌های مثبت و منفی، می‌توان گفت از نگاه ایشان گستره فضائل و رذائل اخلاقی یک گستره عظیم و وسیعی می‌شود که همه حوزه‌های زیست انسانی را شامل می‌شود و یک

قالب و ساختار بی‌سابقه‌ای برای اخلاق اسلامی عرضه شده است که در تراث اخلاقی ما این را نمی‌بینید. رابطه فرد با خود، خدا، جامعه و محیط زیست، سه ساحت کنش، بینش و گرایش و دو حوزه فضیلت و رذیلت مطرح است. یعنی فضائل بینشی، ناظر به ارتباط با خدا، رذائل بینشی ناظر به ارتباط با خدا، و فضائل و رذائل کنشی و گرایشی ناظر به ارتباط با خداوند مطرح است که این رویه در مورد ارتباط‌های دیگر نیز وجود دارد. اخلاق بینش، گرایش و کنش در همه سطوح در اندیشه ایشان وجود دارد.

نکته دیگر، واقع‌گرایی اخلاقی در تفکر ایشان است. نظام اخلاقی اسلام، در تفکر ایشان واقع‌گرا است و گزاره‌های اخلاقی را از سنخ گزاره‌های ریاضی و فلسفی می‌داند و مبتنی بر واقعیت‌های عینی تلقی می‌کند. همچنین تفاوت گزاره‌های اخلاقی با سایر گزاره‌ها در قیود خاصی است که به حکم اخلاقی زده می‌شود و جملات و ارزش‌های اخلاقی در تفکر آیت‌الله مصباح، قابلیت اتصاف به صدق و کذب را دارند. ارزش‌های اخلاقی، بیانگر رابطه علی و معلولی میان صفت و فعل اختیاری از یک طرف و کمال مطلوب در تفکر ایشان وجود دارد. دیگر ویژگی مکتب اخلاقی ایشان، استنتاج اخلاقی و معقولیت آن است. برخلاف پاره‌ای از فلاسفه مسلمان که گزاره‌های اخلاقی را از سنخ قضایای مشهور می‌دانند و برای برهان، جایی قائل نیستند و برخلاف برخی از اندیشمندان معاصر مانند علامه طباطبایی که گزاره‌های اخلاقی را اعتباریات می‌دانند، ایشان معتقد است رابطه تولیدی میان اخلاقیات و واقعیات وجود دارد و می‌تواند مقدمه و یا نتیجه برهان باشد و لذا از سنخ قضایای برهانی هستند و چون واقع‌نما محسوب می‌شوند، می‌توانیم آنها را از واقعیات‌های خارجی استخراج کنیم و در حقیقت، رابطه تولیدی میان واقعیت و ارزش قرار دارد.

## غایت‌گرایی آخرت‌محور ویژگی مهم مکتب اخلاقی آیت‌الله مصباح

ویژگی دیگر، غایت‌گرایی آخرت‌محور است. اخلاق اسلامی از نگاه ایشان، اخلاقی است که نگاه اصلی آن به ابدیت انسان و زندگی جاودانه او است؛ یعنی انسان را به عنوان موجودی می‌بیند که وابسته به مبدأ و خداوند است و هیچ استقلالی از خود ندارد و از طرفی حیاتی جاودانه دارد و به اعتقاد ایشان، اسلام متناسب با نگاهی که دارد، برای انسان سعادت جاودانه مطرح کرده است. اخلاق اجتماعی ایشان، غایت‌گرایی آخرت‌محور است و اخلاق محیط زیست نیز ارزش خود را در غایت‌گرایی آخرت‌محور نشان می‌دهد. در نظام اخلاقی اسلام، رابطه انسان با مبدأ و معاد، مورد توجه است و به همین دلیل، مصداق فلاح و سعادت و مطلوب نهایی، سعادت اخروی است و اخلاق اسلامی در تک‌تک ملکات، این جهت و مسیر را جلو می‌برد.

ششمین ویژگی، نظریه اخلاقی ایشان با عنوان وحدت ارزش ذاتی است. ایشان یک ارزش ذاتی و غایی را قبول دارد و آن هم قرب الهی است و بقیه مسائل، اعم از صفات اکتسابی و یا افعال اختیاری ارزششان غیری و ابزاری است و بر اساس نسبتی که با قرب الهی دارند، تعیین می‌شوند و بر اساس اخلاق ارسطویی یا مسیحی نیست و ایشان یک نوع وحدت‌گرایی غایی را قائل است و نه کثرت‌گرایی در غایت را و دیگر ویژگی مکتب اخلاقی ایشان، ایمان به عنوان حد نصاب ارزش است. ایشان حد نصاب ارزش را که ترسیم می‌کند، می‌گوید حد نصاب ایمان است و اگر فردی بهترین شجاعت را منهای ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، از نظر اخلاق اسلامی، حسن اخلاقی ندارد. البته که حسن فعلی دارد، اما حسن اخلاقی ندارد که اعم از حسن فعلی و فاعلی است.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛

منبع: خبرگزاری ایکن





## سخنرانی |

# فلسفه اخلاق از دیدگاه آیت الله مصباح (ره)

حجت الاسلام سید محسن میری

از نکاتی که در مورد آیت الله مصباح باید مورد تمرکز قرار گیرد، این است که ایشان در تبیین مفاهیم فلسفی، فوق العاده بود و محل نزاع را به خوبی تقریر می کرد. در حل برخی از ابهامات معنایی و اشتراکات لفظی که در میان بود نیز فوق العاده مهارت داشت و جز آیت الله جوادی آملی و شهید مطهری، استاد دیگری را نمی شناسم که در حوزه فلسفه، چنین توانایی داشته باشد. این روحیه، یادآور جایگاه آیت الله خویی در فقه و اصول است که نوع تبیین ایشان نیز کم نظیر بود. این خیلی در مباحث فلسفی مهم است و به خاطر دارم زمانی که فلسفه را شروع کرده بودم، بسیاری از ابهامات وجود داشت که به رغم بحث با استاد به جایی نمی رسید، اما مراجعه به استاد مطهری، آیت الله مصباح و آیت الله جوادی آملی به کلی چارچوب بحث را متفاوت می کرد. نکته دیگر، به خصوص در مورد علاقه نهایی ایشان، ایجاد کلام



حجت الاسلام  
سید محسن میری

رئیس دفتر تهران  
جامعه المصطفی (ص) العالمیه

مطلوبی است که دارند و فوق العاده مطالب را به صورت رسا برای مخاطب به جا گذاشته که یادآور ابن سینا در اشارات و تنبیهات است که متن فوق العاده روان، اما از حیث معنایی بی اشکال را دارد و ایجاز در عین وفای به مقصود، بسیار مهم است.

### شجاعت استاد مصباح در نقد استوانه‌های فلسفه

نکته دیگر، شجاعت ایشان در نقد استوانه‌های فلسفه مانند ابن عربی است که به راحتی با امثال او و ملاصدرا وارد بحث می‌شود و به چالش می‌کشد و نکات بدیع را مطرح می‌کند. همچنین فارغ از اینکه اساتید ایشان قبول کنند یا خیر، مطلب، مطلب قوی بوده و جای چالش وجود داشته است و این را به خیلی‌ها آموزش دادند که نباید در مقابل عظمت‌ها تسلیم شد. نکته چهارمی که در ایشان سراغ دارم، تواضع علمی ایشان است. از حیث سنی، هم سن شهید آیت الله صدر بودند، اما می‌دانیم که از حیث فلسفی، خیلی بر شهید صدر برتری داشتند. شهید صدر نبوغ جدی داشت و از این حیث مزیت داشت، اما کتاب «فلسفتنا» که ایشان نوشته بود از سوی آیت الله مصباح تدریس شد و آن زمان، اوج نظریه پردازی فلسفی ایشان بود که وارد بحث می‌شود و کتاب «فلسفتنا» را تدریس می‌کند. به قدری نسبت به شهید صدر با تواضع صحبت می‌کند که اگر کسی نداند، تصور می‌کند یک مقرر معمولی دارد متن استاد بزرگی را تدریس می‌کند.

عین این قضیه در گفت‌وگوهای ایشان نیز بود و در سفری که ایشان به اندونزی داشتند که بنده نیز در آنجا بودم، خدمت ایشان بودیم و مطرح کردیم وقتی در ایران این مطالب از روی تواضع گفته شود، حمل بر تواضع هم خواهد شد، اما در اینجا اگر کسی بگوید نمی‌دانم، یعنی نمی‌داند و گفتیم در گفتار این عبارت ابراز نشود. به خاطر هست که در دانشگاه ملی اندونزی بحثی را شروع کردند و در دومین فراز بحث، همان حرف بود که تواضع خود را ابراز کردند، اما به لطف خداوند بحث مهمی را در مورد نقد پوزیتیویسم مطرح کردند که اساتید نیز

بسیار علاقه‌مند شدند و برخی‌ها ابراز کردند که تاکنون چنین نقد‌هایی را نسبت به فلسفه غرب ندیده بودیم و در آن زمان ایام سونامی هم بود و مسیحیت نیز فعال بود و بحث‌هایی در مورد شرور مطرح بود. همچنین یک جلسه نیز در کالج ما داشتند و پیشنهاد شد بحث شرور را مطرح کنند که بحثی موجز، اما عمیق را در مورد حکمت الهی و رابطه آن با شرور مطرح کردند. در نشست دیگری که ایشان حضور داشتند، یکی از سادات در مجلس حاضر بود و استاد مصباح به راحتی خم شدند و سعی کردند دست آن آقا را که ببوسند و البته که آن آقا نیز متوجه شد و مانع شد.

### مسائل مهم در فلسفه اخلاق

در مباحث فلسفه اخلاق چند سوال و مطلب داریم؛ یکی از سوالات در مورد مفاهیمی است که در فلسفه اخلاق مطرح می‌شود. مفاهیمی مانند باید و نباید و یا بحث‌های ملکیت و این مفاهیم بسیار چالش‌برانگیز است و این بحث مطرح می‌شود و دامنه آن به این سوال کشیده می‌شود که ما این مفاهیم از این دست را چطور می‌بینیم؟ آیا ریشه در واقعیت دارد یا خیر؟ چطور می‌توان از هست‌ها، باید‌ها را تولید کرد و بیرون کشید.

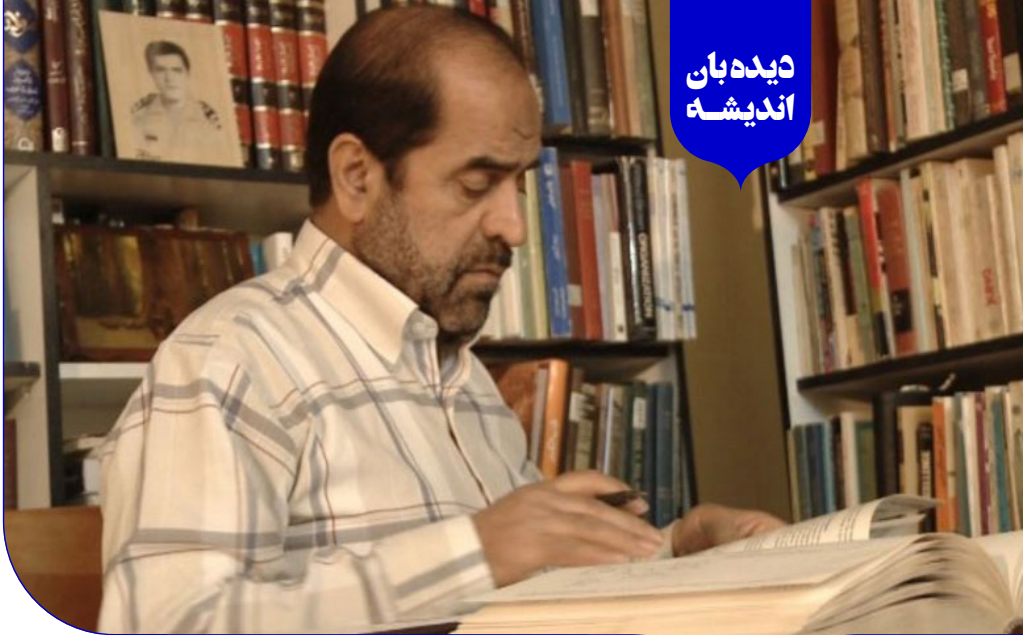
برخی‌ها منکر نسبت اخذ باید‌ها از هست‌ها شده‌اند و می‌گویند هست، هست است و باید الزام است. در این بحث، مسائل مختلفی طرح شده و استاد جوادی و سببحانی در میان متفکران داخلی ما، بحث‌ها را جلو برده‌اند، اما دیدگاه بدیعی که آیت‌الله مصباح مطرح کرده‌اند، این است که ایشان سعی می‌کنند این مفاهیم اعتباری اخلاقی را به مفاهیم فلسفی نفس‌الامری برگردانند. در معقولات فلسفی، یا مفاهیم ماهوی و یا معقولات اولی است؛ مانند سفیدی و سیاهی و یا معقولات ثانیه فلسفی مانند وجوب امکان وحدت و کثرت است که در امور عامه مطرح می‌شود که بحث علیت در آنجا جزو مفاهیم معقولات ثانیه فلسفی می‌شود و مثلاً اگر دارویی بیماری را درمان می‌کند، از این

## تأثیرگذاری خارجی، علیت و معلولیت را اخذ می‌کنیم. **تبیین ربط بین هست و باید در اندیشه استاد مصباح**

سومین مفهوم نیز معقولات ثانیه منطقی هستند؛ مانند نوعیت و جنسیت که موطن اینها ذهن است، اما مفاهیم اخلاقی، اعتباری هستند. اعتباری نیز نه به معنای اینکه در مقابل اصالت وجود باشد، بلکه ایشان تفهیم خوبی بین مفاهیم اعتباری دارند و مراد خود را به خوبی روشن می‌کنند و می‌گویند مفاهیم حقوقی و اخلاقی که مفاهیم ارزشی است، کاری می‌کنیم که بازگشت به معقولات ثانیه فلسفی پیدا کند و اینطور نیست که اینها روی هوا باشند و این سبب می‌شود بایدها و نبایدهای اخلاقی که مربوط به حقوق اساسی بشری می‌شود را دارای منشأ خارجی کنند و از اعتبار محض بیرون بکشند. این کار را در آثار علامه طباطبایی هم ندیدیم، همچنان که در آثار دیگران نیز ندیدیم و آنها نیز نظریاتشان یک مزیت‌هایی دارد و می‌شود مقایسه کرد، اما این ویژگی استاد است که چنین کاری کردند و ربط بین هست و باید را روشن می‌کنند. بنابراین، رابطه منطقی بین هست و باید، حل می‌شود. من هستم، آن هدف نیز که قرار است به آن برسم در نظر می‌گیرم و در نسبت به رسیدن به آن هدف، الزاماتی هست که بایدهای اساسی اخلاقی است.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛

منبع: خبرگزاری ایکنا



## سخنرانی |

### مدرسه مدیریتی آیت الله مصباح (ره)

علی رضائیان

آیت الله مصباح پس از موسسه در راه حق، موسسه باقرالعلوم (ع) را ایجاد کردند. در آنجا رشته های مختلف علوم انسانی به جز مدیریت وجود داشت. یکی از تجاری که کمک می کردند نیز آقای سیدمرتضی هاشمی بود که ایشان از عراقی های ایرانی الاصل بود و در حوزه انقلاب علاقه مند بود و همه تلاش خود را مصروف می کرد. آیت الله مصباح می گفت بعد از انقلاب مدیر کم داریم و به همین دلیل در منزلشان جلسه ای گرفتند و در آنجا با ایشان صحبتی را در مورد اهمیت مدیریت عرض کردم و گفتم مطالعاتی که در سطح سازمان ها اجرا می شود، در سطح کلان نیز استفاده می کنند، از جمله این پژوهش را توضیح دادم که آمده اند و تعارضاتی که بین اتحادیه های کارگری و مدیریت ها وجود داشته را بررسی کرده و یک مدل ارائه داده اند که در تعارض، افراد چه برخوردی دارند.



علی رضائیان

استاد دانشگاه شهید بهشتی

در جنگ تحمیلی با همین مدل با ما برخورد می‌کنند. چون وقتی دو گروه خود را حق و دیگری را باطل می‌دانند، جنگ قدرت ایجاد می‌شود. همه دنیا کمک عراق بودند و برخی کشورها نیز چون منافعشان با ما گره خورده بود، از ما حمایت‌هایی می‌کردند، برای اینکه اینها بتوانند این جنگ قدرت را به نفع خود تمام کنند، تبلیغات کردند که جنگ بد است و ... لیبرال‌ها نیز از این شعارها می‌دادند و می‌خواستند نگرش را تغییر دهند، چون اگر دو گروه بگویند تعارض هست، توافق هم می‌شود کرد، اما امام این را قبول نکرد. سپس آمدند و گفتند هزینه دستیابی به اهداف را بالا می‌بریم و آمدند و موشک باران شهرها شروع شد و ارزش‌هایی که برای آن انقلاب شده بود، خدشه دار می‌شد. چون زن و مرد و ... به پناهگاه می‌رفتند و ما را به جایی رساندند که جز قبول قطعنامه راه دیگری وجود نداشت.

### کارکرد مدیریت در سطح جامعه

این را برای استاد توضیح دادم که اینها این مدل را بر اساس مطالعات سازمانی استفاده کرده‌اند و دانش مدیریت اینطور نیست که بگوییم فقط برای سازمان است، بلکه در سطح جامعه نیز کاربرد دارد. استاد در آن جلسه گفتند که هدف ما این است که در رشته‌های مختلف علوم انسانی، طلابی را تربیت کنیم که اینها، هم با دانش روز آشنا باشند و هم با مسائل اسلامی که سپس پژوهشگر آن حوزه خاص شوند. برای تحول در علوم انسانی دید وسیعی داشتند و در مدیریت نیز در سال هفتاد، دانشجو گرفتند و از همان زمان هم مسئولیت گروه مدیریت را به بنده سپردند.

ایشان فرمودند ضمن اینکه دانشجو می‌گیریم، این کار برای کوتاه‌مدت است و برای بلندمدت نیز لازم است برنامه داشته باشیم و نظریات مدیریتی را که بار ارزشی بیشتری هم دارد، مورد توجه قرار دهیم و بعد پیش‌فرض‌های آن را بررسی کنیم و ببینیم اگر با ارزش‌های ما اختلافی دارد، آنها را اصلاح کنیم. چون مدیریت، عمل است و



نمی‌توان کار را تعطیل کرد و گفت می‌خواهیم مطالعه کنیم. یک فرد مسلمان نیز نباید کاری خلاف ارزش‌های اسلامی انجام دهد. یکسری طلاب را انتخاب کردند و گفتند اینها در جلسات مشترک با اساتید دانشگاه باشند تا مباحث را مطرح کنیم و به این طریق پیش برویم تا پالایشی انجام شود. آن زمان در دانشگاه تهران رئیس دانشکده مدیریت بودم و از دانشگاه‌های دیگر و حوزه نیز در آن جلسات می‌آمدند. اینها آمدند و من مباحث رفتار را ارائه می‌دادم و بحث می‌شد و پس از اینکه بحث‌ها انجام می‌شد، استاد می‌آمدند و جمع‌بندی می‌کردند.

### اعزام طلاب به خارج از کشور از سوی آیت‌الله مصباح

تیم‌هایی داشتیم که نظریه‌های مدیریتی را از منابع اصلی استخراج کنند و در آن جلسات بتوانیم اینها را ارزیابی کنیم و این برنامه یک سال و نیم ادامه داشت. بعد از آن، چون موسسه باقرالعلوم (ع) به موسسه امام خمینی تبدیل شد، تصمیم گرفتند یک عده از طلاب را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستند. همه این دانشجویان که در این یک سال و نیم با آنها کار کرده بودیم، اعزام شدند. پس این کار در اینجا متوقف شد و ما سعی کردیم ادامه دهیم، اما در آن یک سال و نیم، جمع‌بندی‌هایی را آیت‌الله مصباح داشتند و همایشی نیز در مشهد داشتیم و در نهایت ثمره این تلاش‌ها همین کتابی شد که پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی را مطرح می‌کرد.

سپس اقدام به جذب دانشجوی در مقاطع کارشناسی و ارشد در موسسه کردیم و در سطح دکتری هم دانشجوی گرفتیم و تا الآن حدود دویست دانشجوی فارغ‌التحصیل داریم و بیست و پنج نفر در مقطع دکتری فارغ‌التحصیل شده‌اند و دیگران نیز در سطح ارشد هستند. اینها کتاب‌ها و آثاری دارند و تحقیقات آنها با بحث ارزشی انجام می‌شد و ما بیشتر می‌خواستیم بتوانیم انطباق این مباحث را با ارزش‌های اسلامی نشان دهیم و پایان‌نامه‌ها نیز در این راستا تعریف می‌شد و الآن کم‌کم

آثار آن تلاش‌ها خودش را نشان می‌دهد. مثلاً یکی از دانشجویان همان موسسه، آقای منطقی هستند که کتابی در حوزه رفتار می‌نویسند که بسیار کار خوبی است و با نگاه ارزشی و کاربردی کار را پیش می‌برند.

آیت‌الله مصباح نیز همیشه متواضعانه در آن جلسات شرکت می‌کردند و بحث‌ها را پیش می‌بردند و امیدواریم در آینده نیز هرچه بیشتر آثاری را در این زمینه ببینیم. البته به این حد در مدیریت اسلامی اکتفا نکردیم، چون بنده هم رئیس دانشکده مدیریت دانشگاه تهران بودم و در دانشگاه تربیت مدرس نیز بودم و درسی تحت عنوان مبانی فلسفه مدیریت از منظر ارزش‌های اسلامی در مقطع دکتری گذاشیم و می‌خواستیم از حوزه و دانشگاه، استاد داشته باشیم. البته از علامه جعفری هم درخواست کردیم که ایشان فرمودند در مورد حقوق اسلامی کار می‌کنم و در مورد مدیریت آشنایی ندارم که پس از آن با افراد دیگری آشنا شدیم. این درس در سطح دکتری بود و استاد هم می‌خواستیم و از آقای نقی‌پورفر درخواست کردیم و تدبیر در قرآن را توضیح می‌دادند.

ایشان آن زمان خیلی جوان بودند و پذیرش یک طلبه جوان سخت بود و من و دکتر زندیه نیز از ابتدا تا انتهای کلاس را می‌نشستیم. روشی که ایشان داشت، این بود که تدبیر در قرآن را مطرح می‌کرد که اگر مدیران با صرف و نحو و ... آشنا باشند و روزی دو صفحه از قرآن بخوانند، با رعایت شرایط تدبیر می‌توانند استنباط‌هایی برای خود داشته باشند، چون مدیر گاهی نمی‌تواند مشکل خود را به هرکسی بگوید و قرآن منبع خوبی در این زمینه بود که مدیران به‌قدری ابن‌المشغله هستند که نمی‌توانند این کار را انجام دهند. همچنین جلساتی نیز در حاشیه داشتیم که به عنوان فوق برنامه دانشجویان دکتری برگزار می‌شد.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛

منبع: خبرگزاری ایکنا



## سخنرانی |

### اندیشه‌های قرآنی آیت الله مصباح (ره)

حجت الاسلام ابراهیم کلانتری

چند ویژگی کلی این عالم بزرگوار را مطرح می‌کنم و سپس بحث کوچکی در مورد اندیشه‌های قرآنی استاد ارائه خواهم داد. یکی از ویژگی‌های برجسته اندیشه‌های آیت الله مصباح یزدی همان انسجام و نظام‌مندی فکر ایشان است. بزرگان حوزه علوم اسلامی، در طول ۱۴۰۰ سال قبل، بسیار بوده‌اند که همه نیز در جای خود خدمت کرده‌اند، ولی این نظم و انسجام و نظام‌مندی که انسان در فکر ایشان و در بیانات ایشان می‌بیند، یکی از ویژگی‌های برجسته آن استاد گرانقدر است. در آثاری که از ایشان منتشر شده، این مسئله به وضوح دیده می‌شود. دومین ویژگی، قرآن‌محوری است. استاد مصباح یزدی یک اشراف و یژه روی فلسفه‌های جدید و فلسفه‌های غرب و مباحث گوناگون در حوزه فلسفه اخلاق داشتند، اما همیشه و در همه آثار خود محوریت قرآن حفظ شده است و این اصالت و نورانیت قرآن و سپس روایات پیامبر



حجت الاسلام  
ابراهیم کلانتری

دانشیار گروه تاریخ و تمدن و  
انقلاب اسلامی دانشگاه تهران

گرامی(ص) و اهل بیت(ع) عصمت و طهارت در اندیشه‌های ایشان نمود دارد.

## آیت‌الله مصباح و پیوند با قرآن

نمونه این رویه را در آثار ملاصدرا به وفور می‌بینیم و تعجب می‌کنیم که یک فیلسوف با آن اشراف و نوآوری، در همه آثارش حضور پررنگ آیات قرآن به چشم می‌خورد و گویی قرآن در تمام سلول‌های وجودی ملاصدرا حضور دارد. این را انسان در آثار استاد گرانقدر علامه مصباح نیز مشاهده می‌کند که هیچ‌وقت از آن حقیقت اصلی و از کلام خداوند فاصله نمی‌گیرد. همانطور که در آثار شهید مطهری و امام خمینی نیز به همین صورت. است. این یک نقطه ارزشمند است که جای تأمل و دقت بسیار دارد. وقتی که قرآن در اندیشه انسان پررنگ می‌شود، این اندیشه ماندگار خواهد شد، چون قرآن، ماندگار است. پس این اندیشه که مزین و منور به نور قرآن است نیز ماندگار خواهد شد. سومین ویژگی که این نیز برای ما خیلی باید مغتنم باشد، نیازمحوری کارهای ایشان است. شاید در عصر ما کم باشند عالمانی که این همه مورد هجمه قرار گرفته باشند. ما در عصر انقلاب اسلامی مانند شهید آیت‌الله بهشتی و یا مانند مقام معظم رهبری را داشته‌ایم که دائماً از سراسر دنیا مورد هجمه بوده‌اند و یکی از افراد شاخص در این حوزه آیت‌الله مصباح یزدی است که حقیقتاً و به وفور و به شدت و با انواع و اقسام مختلف، مورد هجمه قرار گرفتند. این هجمه‌ها ممکن است انسان را متوقف کند و یا مسیر را تغییر دهد، اما هیچ‌وقت در مسیر ایشان وقفه یا تغییر را ندیدیم.

## نیازمحوری در اندیشه‌های آیت‌الله مصباح

ایشان در تأسیس موسسه در راه حق، نیاز محوری را می‌بیند که در آن عصر ظلمانی که دوران پیش از انقلاب است، این موسسه راه‌اندازی می‌شود که در آن زمان، حتی یک جزوه کوچک از مبانی اسلام و قرآن در دست علاقه‌مندان پیدا نمی‌شد و تصور کنید که یک موسسه‌ای شکل

گرفت که به صورت مستمر و بدون هزینه، هر ماه یک کتابچه را در خانه افراد پست می‌کرد تا استفاده کنند، آن هم کتابچه‌ای که به لحاظ نگارش دقیق، شیوا، سبک و خیلی ساده و گویا بود که برای نوجوانان و جوانان ارسال می‌شد. سپس موسسه باقرالعلوم(ع) را راه‌اندازی کردند و بعد از آن هم موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی را تأسیس کردند که یکی از سنت‌ها یا یکی از باقیات الصالحات بزرگی است که از همت این استاد بزرگ و آن هم براساس نیازمحوری تأسیس شد.

در حوزه اندیشه‌های اسلامی، این کار در کشور ما منحصر به فرد است. یعنی با قطع و یقین باید بگوییم این کار یگانه است و بعد، از آن موسسه کارهای منحصر به فرد دیگری بیرون آمده است. یک روز در ابتدای دهه هفتاد که هجمله‌های فکری به مبانی انقلاب اسلامی شروع شده بود که کتاب خوبی در دسترس نبود و باید به سختی کتابی پیدا می‌کردیم، اما الآن از برکت این موسسه، هزاران کتاب ارزشمند تولید شده و در دسترس همه قرار گرفته است. یا طرح ولایت، ویژه دانشجویان نیز نقطه عطف تاریخی در حوزه اندیشه‌ورزی و پرورش انسان‌های ارزشمند است. این نیازمحوری و نیازسنجی، یک نقطه عطفی از آیت‌الله مصباح است و باید این را با صدای بلند بگوییم که آیت‌الله مصباح، خود یک نقطه عطفی در تاریخ حیات اندیشمندان اسلامی بودند.

نکته چهارم که در آثار بیانی ایشان بسیار ملموس است، حلاوت بیانی ایشان است. من نیز توفیق داشتم و در برخی از کلاس‌های ایشان شرکت کردم و این را از نزدیک دیده‌ام و وقتی انسان پای درس ایشان می‌نشست، سبک و دقت بیان ایشان را می‌دید و به کارگیری مثال‌های به موقع، شفاف و استنتاج دقیق از مباحث به گونه‌ای بود که انسان از ابتدا تا انتها با همه وجود از بیانات ایشان بهره‌مند می‌شد که این نیز کمتر در میان اندیشمندان بزرگ وجود دارد. آنها که دارای اندیشه‌های بزرگ هستند، در بیان اندیشه‌های خود مشکل دارند، اما ایشان اینطور نبود و

وقتی شروع به سخن می‌کردند، حلاوتی که داشتند بسیار ارزشمند بود و آثاری که وجود دارد، قابل استفاده است.

نکته دیگر، بحث خلاقیت و ابتکار است. هرکسی با آثار اندیشمندان مسلمان مواجه باشد، در آثار استاد این نکته را می‌بیند. یک آیه را یکصد بار به کار برده‌ایم و نوشته‌ایم و ... ، اما همین آیه وقتی در بیان آیت‌الله مصباح می‌آید، چیز جدیدی می‌شود و در دوران معاصر، چند نفر این ویژگی را داشته‌اند که یکی از آنها رهبر انقلاب است و از طرف ما نسبت به ایشان ظلم است که هیچ وقت این ویژگی‌ها را معرفی نکرده‌ایم. اندیشه‌های قرآنی ایشان، ده‌ها جلد کتاب می‌شود؛ یعنی فقط معارف نظری ایشان در باب قرآن، ۱۰ کتاب است که هر کدام، عرصه‌های مختلفی دارند که برخی از آنها هم منتشر نشده است. غیر از اینکه نظریه سیاسی اسلام که دو جلد است نیز تفسیر قرآن محسوب می‌شود و اندیشه‌های قرآنی استاد مصباح در حوزه مسائل سیاسی و حکومت است.

### نظر آیت‌الله در تفسیر موضوعی قرآن

کتاب تهاجم فرهنگی یا بسیاری از کتب ایشان نیز ریشه در قرآن دارد. در مورد ابتکار عمل ایشان باید بگویم، در حوزه تفسیر موضوعی قرآن شیوه‌های مختلفی وجود دارد. یک شیوه این است که ما معارف قرآن را به سه بخش تقسیم کنیم؛ عقاید، اخلاق و احکام که به نظر بنده، یک طرح ارتكازی است که از هزار سال قبل تا امروز بوده است و یک چیز خیلی راحت و دم‌دست و زودفهم است و کسانی مانند علامه طباطبایی در همان ابتدای تفسیر المیزان این بحث را مطرح می‌کنند که ما سه حوزه کاری داریم که عبارت از عقاید، اخلاق و احکام است و قرآن باید براساس این سه محور تفسیر شود. دیگر مفسران نیز به همین صورت یک طرح دیگری دارند که بر اساس نیازهای انسان به تفسیر قرآن می‌پردازد.

علامه مصباح یزدی بر هر دو طرح ایراد می‌گیرد و به ویژه طرحی که



انسان را محور قرار می‌دهد. به دلیل اینکه این یک نوع اومانیزم است و به نوعی داریم با تفکر غربی، خود را پیوند می‌زنیم که زیرساخت لیبرالیزم غرب نیز از اینجا شروع می‌شود که به جای محوریت خدا، انسان را محور قرار داده‌اند که می‌شود ریشه انحرافات دیگر که استاد در جاهای دیگر این را بحث کرده‌اند. نظر ایشان روی اله‌باوری متمرکز است. ما دائما می‌خواهیم جبر و اختیار را در کلام یا فلسفه حل کنیم، اما ایشان براساس آیات قرآن جبر و اختیار را تبیین می‌کند. رابطه خدا با عالم خلق و یا به تعبیر استاد افعال خداوند در جهان ماده نیز یک پارادوکس سنگینی را ایجاد می‌کند که از قدیم این بحث مطرح بوده است و ایشان در جلد اول مبانی نظری قرآن، این بحث را براساس آیات قرآن طرح کرده‌اند.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛  
منبع: خبرگزاری ایکن‌ا



## سخنرانی |

# اندیشه‌های آیت الله مصباح (ره) در حوزه روانشناسی

مهرداد کلانتری



مهرداد کلانتری

استاد دانشگاه اصفهان

سال ۱۳۶۱ بود که به قم رفتم و در دفتر همکاری‌های حوزه و دانشگاه با آیت الله مصباح دیدار داشتم و آن زمان روانشناس جوانی بودم و تازه ارشد خودم را گرفته بودم. فضای روانشناسی قبل از انقلاب را دیده بودم و جزو دانشجویان مذهبی بودم و دوست داشتم حال که انقلاب شده، روانشناسی ما نیز اسلامی شود. متوجه شدم این دفتر تشکیل شده و ایشان در این زمینه کار می‌کنند. خدمت ایشان عرض کردم به عنوان یک دانشجوی روانشناسی به روانشناسی اسلامی علاقه دارم.

به من فرمودند جلسات متعددی را با اساتید دارند تا مکتب‌های روانشناسی را نقد کنند و بنیانی را برای ایجاد روانشناسی اسلامی فراهم کنند. رویکرد ایشان، منحصر به فرد و آزاداندیشانه است. شبیه همان رویکرد

شهید مطهری که در دانشگاه تهران داشتند و وقتی می‌خواستند مارکسیسم را نقد کنند، از اساتید آنها دعوت می‌کردند و سپس ایشان وارد بحث می‌شدند که این بهترین روش نقد و مصداق آزاداندیشی است. ایشان هم می‌گفتند استادان برجسته بیایند و هر کدام مکتبی را انتخاب کنند تا مطرح شود و ایشان نقد می‌کردند و مکتب‌های روانشناسی، در دو جلد منتشر شد.

### اشتراک و افتراق انسان کامل در اسلام و روانشناسی

در سال ۱۳۷۲ اولین همایش اسلام و روانشناسی برگزار شد و ایشان در مورد انسان کامل در اسلام سخنرانی کردند. آنجا شنونده بودم و تحت تاثیر سخنان ایشان قرار گرفتم و فهمیدم که انسان کامل در اسلام، با مکاتب روانشناسی، هم وجوه اشتراک دارد و هم وجوه افتراق، اما با انصاف و آزاداندیشی به همه این موارد توجه می‌شد. انسان کامل در اسلام، فراتر از انسان کامل در مکاتب روانشناسی است و با خود می‌گفتم، روانشناسی اسلامی می‌تواند در سطحی بالاتر از مکاتب روانشناسی باشد. یکی از ایرادها این است که می‌گویند روانشناسی اسلامی نباید باشد، اما ما معتقدیم روانشناسی اسلامی وقتی محقق شود، حداقل در برخی از موارد می‌تواند کاراتر و کارآمدتر از مکاتب فعلی روانشناسی باشد. البته ایشان به نقاط قوت نیز توجه داشتند، نه اینکه فقط نگاه منفی به مکاتب غربی داشته باشند، بلکه استدلال عقلانی می‌کردند.

بعدها فهمیدم ایشان تعداد زیادی از طلاب را به خارج فرستادند تا افراد مسلط به علوم انسانی با روانشناسی معاصر نیز آشنا شوند. این متد بسیار دقیق و حساب شده بود و اگر امروز می‌گوییم روانشناسی در حوزه بسیار پیشرفت کرده و با دهه‌های قبل، قابل مقایسه نیست، نتیجه زحمات ایشان است و ایشان به این رسیدند که طلاب را در دانشگاه‌های معتبر خارجی به تحصیل بفرستند تا دکتری روانشناسی بگیرند و بتوانند یک پیوند اصولی ایجاد کنند که بسیار ارزشمند است.

## استاد مصباح به دنبال کشف مبانی فلسفی مکتب‌های روانشناسی بود

نظر استاد مصباح این بود که کار اساسی انجام شود و بنیان‌های فلسفی مکتب‌های روانشناسی تحلیل شوند و بفهمیم پشت هر مکتب روانشناسی یک دیدگاه فلسفی خاصی نهفته است و تا اینها را استخراج نکنیم و در کنار فلسفه اسلامی قرار ندهیم، نمی‌توانیم به روانشناسی اسلامی برسیم. بنا بر این بود که باید دید کدام مکتب‌ها با اسلام تعارض دارند. مکتب رفتارگرایی به بهانه علمی بودن، تصویری پوزیتیویستی از انسان ارائه می‌دهد و می‌گوید موضوع رفتار، قابل مشاهده و اندازه‌گیری است و لا غیر و البته به ویلیام جیمز نیز توجه می‌شد که تصویری مثبت از دین و روانشناسی ارائه می‌دهد و یونگ نیز چنین نظری دارد.

از سال ۱۳۹۲ همکاری خود را با کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی آغاز کردم و به نظرم رسید این منسجم‌ترین کاری است که در زمینه روانشناسی اسلامی و بر اساس رهنمودهای آیت‌الله مصباح انجام شده است. در قالب مقالات علمی، پروژه‌های علمی و کرسی‌های نظریه‌پردازی این اقدام صورت می‌گرفت. اگر کنگره را از ابتدا تا انتها که سال گذشته برگزار شد بررسی کنیم، این تفاوت‌های اساسی روشن است که روانشناسی اسلامی در مراکز حوزوی پیشرفت عجیبی داشته و در سه بُعد نظری، پژوهشی و کاربردی پیش می‌رود.

برخی از نکات در زمینه رابطه دین و روان است و اگر اینها رابطه تنگاتنگ دارند، باید دید کدام دین مراد است. تحقیقات متعدد نشان داد که اعتقاد به مبدا و معاد، تأثیرات مهمی در حالات روانی انسان دارد. منظور برخی از روانشناسان از دین، همان بود که از مسیحیت مطرح بود که در طول هفته، آزاد باشید و فقط روزهای یکشنبه در کلیسا حاضر شوید. یونگ با صراحت اعلام کرد که چنین دینی در غرب بسیار ضعیف است و پاسخگوی انسان معاصر به دین و معنویت نیست. او به عنوان یک روانشناس منصف، برای کشف دین به جوامع مختلف سفر

می‌کند. بسیار جالب است که یونگ در سال‌های آخر عمرش روی سر در منزلش نوشته بود «خدا حاضر است، چه بخواهیم و یا نخواهیم»، و در آن سال‌های پایانی، بی‌بی‌سی از ایشان می‌پرسد، به خدا اعتقاد دارید؟ می‌گوید وظیفه من اثبات خدا نیست، اما خدا را با وجود خودم حس می‌کنم و خدا در زندگی من حضور دارد.

مسئله دیگر، بحث اسلام و روانشناسی است که روی این زمینه نیز باید دقت زیادی شود که منظور از دین اسلام به عنوان آخرین دین الهی مشخص شود و از طرف دیگر، روانشناسی علم یکدستی نیست و برخی از مکتب‌ها مانند روانکاوی با رفتارگرایی کاملاً تفاوت دارند.

### گرایش به معنویت در روانشناسی معاصر جدی شده است

روانکاوی رویکردی ذهنی دارد و به عین توجه ندارد و در مقابل، رفتارگرایی قرار می‌گیرد و می‌گویند تا جایی می‌توانید عینی باشید، اما حقیقت در کجا قرار دارد. امور ذهنی، آنطور که روانکاوان می‌گویند یا امور عینی آنطور که رفتارگرایان می‌گویند؟ کدام صحیح است؟ سپس رویکرد شناختی - رفتاری، هر دو را ترکیب می‌کند. حالا رابطه اسلام و روانشناسی به تعریف این رابطه معطوف می‌شود. یونگ و آدلر و ... دیدگاهی موافق با دین دارند و لازم است تاکید شود که گرایش به معنویت در روانشناسی معاصر جدی است و فقط منحصر به کشور ما نیست، بلکه در کشورهای غربی، یک نوع بازگشت به معنویت را دارند. موضوع انسان در قرن بیستم به عنوان موجودی زیستی، روانی و اجتماعی بود، اما در قرن بیست و یک می‌گویند بعد معنوی اضافه شده و انسان فقط چنین موجود مادی نیست، بلکه موجودی زیستی، روانی، اجتماعی و معنوی است. لذا باید دقت شود که در مورد مسائل روانشناسی در اسلام به جنبه‌های نظری توجه کنیم و باید مبانی نظری را تبیین و تدوین کنیم. علامه مصباح در این زمینه، به جنبه‌های پژوهشی نیز توجه کرد و باید بگویم روانشناسی اسلامی در مراکز حوزوی در

سایه رهنمودهای آیت الله مصباح در حال پیشرفت است.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛  
منبع: خبرگزاری ایکنا





## سخنرانی |

### مکتب سیاسی آیت الله مصباح (ره)

حجت الاسلام محمدجواد نوروزی

آیت الله مصباح بدون تردید از پیشگامان تولید علوم انسانی اسلامی بود که قبل از انقلاب این دغدغه را داشت؛ ایشان از محضر سه استاد برجسته یعنی امام خمینی، علامه طباطبایی و آیت الله بهجت بهره‌مند شد و ترکیب معارف این سه استاد و ممزوج شدن آن با فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی روز در کنار امام، شخصیت جامعی از ایشان تربیت کرد. به تعبیر مقام معظم رهبری، ایشان از فلسفه صدرایی شروع کرد و با ابتکارات فلسفی خود وارد کار فکری و عرصه سبک زندگی شد و فلسفه خود را به مسائل روز امتداد داد؛ بنابراین پردازش علوم انسانی، جامعیت و توجه به خلا و بسترهای زمانی از موارد مهم مکتب سیاسی ایشان است. اولین اثر سیاسی وی در سال ۱۳۶۴ نوشته شد؛ در سال ۶۵ هم اثر روانتر و عمومی‌تری را تألیف کردند و اثر بعدی سیاسی ایشان در قالب پرسش و پاسخ مجموعه منسجمی ارائه کرده است و اگر



حجت الاسلام  
محمدجواد  
نوروزی

استاد مؤسسه آموزشی و  
پژوهشی امام خمینی (ره)

مجموعه آثار او را مورد ملاحظه قرار دهیم، مؤلفه‌های مکتب سیاسی ایشان استخراج خواهد شد؛ مکتب سیاسی وی در مواجهه با مسائل روز و بستر زمانی قبل و بعد از انقلاب شکل گرفته و مبتنی بر بنیادهای عمیق فکری و فلسفی است. ایشان از معرفت‌شناسی شروع کرد و به ولایت فقیه رسید که تبلور آن مقوله طرح ولایت در چند حلقه شامل هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، فلسفه حقوق و اخلاق و سیاست مشهود است.

## ولایت فقیه؛ هسته مرکزی اندیشه سیاسی آیت‌الله مصباح

ایشان در سخنرانی‌های خود فلسفه‌چینش این چند حلقه و ترتیب آن را تبیین کرده و فرمودند که همه این مقدمات برای تبیین نظریه ولایت فقیه است؛ ایشان در ورود به مباحث سیاسی و تفسیری از یک منظومه فکری منسجم برخوردار و دارای ذهنی منظم، منطقی و سامان‌مند و فلسفی بودند. اینکه علامه مورد هجمه قرار گرفت ناشی از این نکته بود که اسلام ناب تا پیش از امام در حد تئوری باقی ماند و با نظام سلطه درگیری نداشت، اما وقتی با نظام سلطه درگیر شد، دچار چالش ماهوی می‌شود و در این صورت یا ما باید دست از هدف و دین خود برداریم و یا دشمن دست از دشمنی بردارد. اگر سخنرانی‌های یکی دو دهه اخیر ایشان را تحلیل کنیم، تلقی بنده این است که دفاع از تئوری ولایت فقیه و شخص رهبری از محورهای اصلی است و دائما و مکررا به آن می‌پردازند و آن را بزرگترین نعمت می‌شمارند و بر شکرگزاری نسبت به این نعمت تأکید دارند.

## جایگاه مردم در اندیشه علامه مصباح تزئینی نیست

ایشان در کتاب نظریه سیاسی اسلام، تلاش کردند تا از مجموعه اهداف دین که از قرآن استخراج کردند، به ضرورت تأسیس حکومت اسلامی و سپس جایگاه مردم برسند؛ در این راستا، نظریه مشروعیت

از محورهای مهم بحث ایشان است؛ برخلاف تبلیغ رسانه‌ای نامردمی، به هیچ وجه در اندیشه آیت‌الله مصباح جایگاه مردم‌تزیینی نبود؛ بلکه جایگاه بلند و سترگی دارند. ایشان قطعاً به حضور مردم قائل بودند و در حقیقت، نظر ایشان بسط دیدگاه امام در عرصه ولایت فقیه و رأی مردم است و تفاوت بین این دو بزرگوار در اجمال و تفصیل بود و در حقیقت، تبیین و تقریر جدیدی از نظریه امام ارائه فرمودند. یکی از مولفه‌های نظریه سیاسی آقای مصباح، ساختار حاکمیت و الگوی حکومت در دوره غیبت است؛ ایشان قبل از آنکه نظریه مردم‌سالاری دینی از سوی مقام معظم رهبری مطرح شود، به این بحث پرداخته و آورده است که اگر دموکراسی به عنوان فرهنگ مطرح شود با آن مخالف هستیم، اما اگر به عنوان روش مطرح باشد در تضاد با اسلام نیست. یعنی اگر دموکراسی را به این معنا بدانیم که رأی مردم در مشروعیت قانون دخالت دارد، پذیرفته نیست، اما اگر تبیین دیگری از آن ارائه دهیم و بگوییم مردم در تحقق و اجرای شریعت اسلامی با حضور و حمایت خود نقش‌آفرین هستند، قابل پذیرش است. به عبارت دیگر مردم‌سالاری دینی از ذات و جوهره دین می‌جوشد و ریشه در تعالیم اسلام و نه دموکراسی غربی دارد. مقام معظم رهبری وقتی بحث عدالت و پیشرفت را مطرح کردند، آیت‌الله مصباح به تفصیل به فرجام و مؤلفه‌های پیشرفت پرداخت و مصاحبه اختصاصی هم در این زمینه داشتند.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛  
منبع: خبرگزاری ایکنا



## سخنرانی |

### مکتب سیاسی آیت الله مصباح (ره)

حجت الاسلام مهدی امیدی

بحث بنده مکتب سیاسی علامه مصباح یا حکمت سیاسی ایشان است. بحث را از این زاویه آغاز می‌کنم که ایشان بحث حکمت عملی را تابع حکمت نظری می‌داند و همانطور که ایدئولوژی تابعی از جهان بینی است، حکمت عملی نیز تابع حکمت نظری است و در این راستا، معتقد است که بین عین و ذهن رابطه دوسویه برقرار است. لذا وقتی وارد بحث این رابطه عین و ذهن می‌شود، می‌گوید جبرگرایی در عرصه اجتماعی قابل قبول نیست و جبر تاریخی را نیز نمی‌پذیرند و وقتی وارد بحث می‌شود، مسائل را دو بخش می‌کند؛ یکی علوم انسانی و یک بخش هم حکومت که در اینجا بحث حکومت را مطرح می‌کنم. در حوزه حکومت، ابعاد بحث را در دو حیطه محتوا و بخش‌های صوری حکومت مطرح می‌کند. در رابطه با بخش محتوایی حکومت، معتقد است همانطور که در عرصه حکمت علمی معتقد بودیم حکمت عملی تابع حکمت نظری است، در حکومت

➡  
حجت الاسلام  
مهدی امیدی

عضو هیئت علمی مؤسسه  
آموزشی و پژوهشی امام  
خميني(ره)

نیز مبنای نظری مهم است.

## آیت‌الله مصباح و تفکرات نوصدرایی

ایشان در حیطه هستی‌شناختی، وقتی وارد بحث می‌شود، مشخص است که تفکرات نوصدرایی دارد و ایشان پیرو اصالت وجود است و برای ممکنات فقر ذاتی و برای انسان نیز فقر وجودی قائل است و نگاه عین‌الربطی که عدم استقلال وجودی انسان است را برجسته می‌کند. همچنین غنای واجب‌الوجود بالذات را مطرح می‌کند و خداوند را مستقل مطلق می‌داند. براساس تفکر صدرایی، بحث را دنبال می‌کند و وقتی در حوزه توحید وارد می‌شود، در حوزه مالکیت، الوهیت، حاکمیت و ولایت بحث‌های بسیار مفصلی را عرضه می‌کند که متأثر از مباحث حکمت متعالیه صدرایی است. در حوزه معرفت‌شناسی می‌گوید دو قسمت وجود دارد؛ حضوی و حصولی و می‌گوید در ادراکات حصولی، جنس ربط برای معرفت لازم است، اما شرط کافی نیست و وقتی عقل وارد مباحث خود می‌شود، کاملاً مستقل است و نیازی به حس ندارد.

نکته دیگر اینکه ملاک صدق و کذب تطابق با واقع است. در حوزه انسان‌شناسی نیز می‌گوید انسان دوساحتی است و روح انسان تکامل‌پذیر است و نظر ملاصدرا را قبول دارد که یا به سمت صعود می‌رود یا سقوط. ایشان می‌گوید غرض آفرینش این است که خلافت الهی انسان محقق شود. نکته دیگر اینکه انسان را موجودی مختار می‌داند که برای انتخاب خود مسئولیت دارد و آزادی‌هایی برای انسان در نظر گرفته می‌شود که در هیچ جامعه‌ای مطلق نیست و در هر جامعه‌ای این محدودیت‌ها برای انسان ایجاد می‌شود و محدوده انسان نیز مصالح مادی نیست. چون انسان‌ها باید به رشد معنوی دست یابند و هدف از رشد اجتماعی نیز همین است، طبعاً محدودیت‌هایی برای آزادی انسان‌ها بار می‌شود.

## تقدم امور معنوی در تراحم بین مادیات و معنویات

ایشان می‌گویند اراده انسان در افعال ارادی، جزء اخیر علت تامه است و اگر همه علل را جمع کنید که تاریخ و ... روی انسان اثر می‌گذارند، درست است، اما تعیین‌کننده نهایی، اراده انسان است و اینطور نیست که اراده، مقهور این عوامل بیرونی یا عوامل روانی انسان باشد. دیگر اینکه ایشان می‌گویند هدف نهایی انسان این است که نهاد عین الربطی خود را دریابد که عبودیت حق تعالی است. ایشان در دنیا و آخرت معتقد است که در دنیا چیزی که مربوط به آخرت نباشد، نداریم و هر فعلی از افعال، متوجه کمال یا نقص انسان است و شریعت این را برای ما ترسیم می‌کند که این افعال در راستای کمال یا شقاوت است. این نگاه ایشان است که افعال انسان رنگی در مورد آخرت دارد و منجر به سقوط یا صعود او می‌شود. استاد مصباح می‌گویند در تراحم در امور مادی و معنوی، معنویات تقدم دارد و اینطور نیست که وسیله، هدف را توجیه کند، بلکه وسیله فدای هدف می‌شود. در مورد مسئله نظریه سیاسی اسلام نیز ایشان می‌گویند نظریه سیاسی اسلام، تأسیسی است و بر بنای عقلا و تابع آراء آنها نیست.

ایشان می‌گویند بین اسلام و تئوکراسی و اسلام و دموکراسی تفاوت‌هایی وجود دارد. برای اینکه این بحث را به صورت ضابطه‌مند طرح کند، می‌گویند در مورد فرد و جامعه، فرد اصالت دارد و جامعه یک مفهوم انتزاعی است که از روابط، این مفهوم انتزاع می‌شود و از این حیث برای جامعه، اصالت خاص قائل نیست. معتقدند که اصلا زیست اجتماعی مطلوبیتش نسبی و ابزاری است و خودش اصالت ندارد و اصالت با رشد معنوی انسان است و قرب به حق تعالی ملاک و معیار است. می‌گویند اگر تعاملات اجتماعی سامان یابد، باید آزادی‌های انسان مد نظر باشد که کنترل شود. ما نیازمند قانون هستیم و قانون نیز نیازمند ضمانتی است که حکومت است، اما با توجه به پیچیده بودن وجود انسان، او قادر نیست خودش قانون خودش را وضع



کند، لذا قانون‌گذار، خدا است و می‌گوید در همین عرصه با توجه به آن مراتب توحیدی که در خالقیت، ربوبیت و الوهیت قائل هستیم، حاکمیت بالذات از آن خدا است و در عرصه حکومت نیز خداوند حاکم را معرفی می‌کند.

### قانون‌گذار خداوند است

لذا قانون‌گذار خدا است و معرف حکومت نیز خدا است. خدا یا مستقیماً افرادی را برای اداره اجتماع انتخاب می‌کند یا به صورت غیر مستقیم نصب می‌کند که نصب عام است و فقها شامل این نوع نصب هستند و می‌گوید هر فقهی شامل این حکم نمی‌شود، بلکه شرایط خاص و ویژه‌ای نیاز دارد تا فقهی عهده‌دار امر حکومت باشد. در این راستا، مسئله فقاقت، عدالت، تقوا، کارآمدی و کفایت را مطرح می‌کنند که اگر کسی اینها را داشت، برای اداره جامعه مناسب است.

در رده‌های بعدی حکومت وقتی بحث می‌کنند، یک رویکرد به خود دین دارند و می‌گویند، آیا دین در مورد قوای مختلف مانند قوه مجریه، مقننه و یا قضائیه نظری دارد یا خیر. سپس برخی از آیات را شاهد می‌آورد که ترسیم‌کننده این قوا هستند. برای نمونه در آیه «وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»، امر را منتسب به قانون می‌کنند که این قانون الهی است. در رابطه با قوه مجریه بحث اولی الامر را مطرح می‌کنند که این اطاعت مطلق که مردم باید از خدا و رسول اطاعت داشته باشند، در مقام اجرا است و از سوی دیگر، پیامبر شأن دیگری را دارد که شأن قوه قضائیه است و آن اینکه در قرآن است که فرمود: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا». ایشان می‌گویند مردم نمی‌توانند به حکومت اعطای حق کنند و یک فرد، حقی که متعلق به خودش است را به دیگری واگذار نمی‌کند و برای مثال وقتی نمی‌توانم خودم را از خودم سلب کنم، چطور می‌توانم آن را در اختیار حکومت قرار دهم؟ این کار مردم نیست و این

حق را ندارند که به حاکم بدهند و در عرصه‌های دیگر نیز باید در حیطه قلمرو خود حق را اعطا کنند. ایشان در مردم‌سالاری دینی معتقد است که از نظر حکمت سیاسی، به این صورت می‌شود که مردم‌سالاری جنس قضیه و اسلامی بُعد فصل قضیه است و هر چیزی که به عنوان فصل ممیز مطرح است، طبعاً همان اصالت دارد و در مردم‌سالاری دینی، دین اصالت دارد و مردم نیز چون اسلام را انتخاب کرده‌اند، این نوع مردم‌سالاری می‌تواند محقق شود.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛  
منبع: خبرگزاری ایکنا



## سخنرانی |

## انقلاب اسلامی از دیدگاه آیت الله مصباح (ره)

مهدی جمشیدی



## مهدی جمشیدی

عضو گروه فرهنگ پژوهی  
پژوهشکده فرهنگ و مطالعات  
اجتماعی پژوهشگاه فرهنگ و  
اندیشه اسلامی

علامه مصباح، ریشه تنگناهای انقلاب را کج روی و تجدد کارگزاران سیاسی و به تعبیر مقام معظم رهبری، اختلال در دستگاه محاسباتی مسئولان می دانستند. ایشان معتقد بود که حضور امام مانع عرض اندام نیروهای سیاسی غیر اصیل شد. اما بعد از وفات امام، برخی تصور کردند می توانند نقش بیشتری ایفا کنند و همین باعث ایجاد مشکلات بیشتر در کشور شد، گرچه مقام معظم رهبری توانست خیلی زود مسیر امام را تداوم ببخشند. یکی از برنامه های دشمن برای تضعیف انقلاب، نفوذ افراد زاویه دار با انقلاب در مسئولیت هاست، کسانی که چهره های ظاهراً مقدس و جبهه رفته، اما مواضعی کاملاً مخالف با انقلاب دارند؛ یعنی انقلاب شده، ولی کارگزاران در بخش هایی همان روحیه قبل انقلاب را دارند. ایشان معتقد بود از الان باید به فکر تربیت نیروهای معتقد به انقلاب از همین امروز باشیم، اگر بخواهیم تا ۵۰

سال آینده نیروهای اسلامی و مؤمن بر کشور حکومت کنند، موظفیم ذخایر مدیریتی تربیت کنیم تا استحاله درون‌ساختاری رخ ندهد. وی معتقد به نظریه اصالت فرهنگی برای ایجاد ساخت سیاست اسلامی بود و معتقد بودند که شناخت اجمالی از اصول و اهداف انقلاب را باید به شناخت تفصیلی برای مردم تبیین کنیم، زیرا در پیدایش انقلاب سهم احساسات و عواطف ضمیمه بود، ولی برای ادامه راه تکیه اصلی باید بر شناخت و بصیرت به جای احساسات و عواطف باشد. جمشیدی گفت: از منظر علامه مصباح، انقلابی که سلبریتی‌ها در آن محور باشند و در مردم اثر بگذارند، طبیعتاً آنتخاب‌هایشان توجیه منطقی نخواهد داشت و حکما و فلاسفه در این جامعه یا ناشناخته و یا بدشناخته هستند و جامعه دچار اعوجاج می‌شود. ایشان می‌گوید اختلاف سلیقه نباید سبب شود تا برخی را بیگانه بدانیم و آنها را طرد کنیم؛ از این سخن برخلاف اتهاماتی که زده شد نه بوی انحصارگرایی و نه بوی خشونت می‌دهد. کسانی که میان این متفکر و بدنه اجتماعی مانع شدند و از او چهره بد و افراطی درست کردند، خیر نخواهند دید. ایشان چقدر چشم‌انداز و سرنخ‌های مهمی به مردم دادند و سخنان ذی قیمت با غلظت حکمی بالا ارائه کردند، لذا سیاسیات و اجتماعیات ایشان نباید به حاشیه برود.

\* همایش بزرگداشت علامه مصباح از سوی مجمع عالی علوم انسانی؛

منبع: خبرگزاری ایکنا

## حاشیه:

ایشان یادداشتی در تحلیل محتوایی که ارائه دادند نوشتند که اینجا باز نشر می‌شود:

### تصویرسازی علامه مصباح از خاستگاه عاملیتی اختلال‌های حاکمیتی

[۱]. علامه مصباح، همچون چشمه‌ای جوشان، از بستر خشکیده و ترک‌خورده جامعه سربرآورد و در دوره‌ای که یک «منازعۀ فکری و سیاسی بسیار تعیین‌کننده» شکل گرفته بود، نقشی «بی‌نظیر» و «تاریخی» ایفا کرد، درحالی‌که می‌توانست همانند بسیاری دیگر، سکوت اختیار کند و با «جریان سکولاریسم دولتی و روشنفکری»، دست‌به‌گریبان نشود. در آن زمان، جوانان نسل سوّمی از قبیل من که با «پرسش‌های ساختارشکنانه» و «چالش‌های بنیان‌برافکن» روبرو بودیم، سخت به‌دنبال یک «پناه‌گاه فکری» می‌گشتیم تا «پاسخ‌های متقن و مستحکم» بیابیم و بتوانیم در مواجهه‌ها و تقابل‌های خویش، «مجهز» و «مسلح» باشیم. نباید انکار کرد که کسانی در این زمینه، تلاش کردند و عافیت و عزلت را ترجیح ندادند، اما دراین میان، هیچ‌کس همانند علامه مصباح، نه «پُرکار» و «پُر تولید» بود و نه در سطح ایشان، «برهانی» و «بین‌الذهانی» سخن می‌گفت. اکنون که به گذشته می‌نگرم، به‌راستی درمی‌یابم که داشته‌ها و اندوخته‌های معرفتی‌ام و هر اندازه که از حقیقت و هویت انقلابی بهره دارم، همه به‌واسطه تکیه بر ایشان بوده است.

[۲]. از جمله مسأله‌هایی که علامه مصباح به آن پرداخت و از آن، گره‌گشایی کرد، توضیح وجود «اختلال در حرکت تکاملی انقلاب» بود. ما در آن دوره، به‌روشنی احساس می‌کردیم که «شدن‌های تکاملی انقلاب»، با فرازا و نشیب‌هایی روبرو هست و این حرکت، با پاره‌ای «بحران‌ها» و «دشواری‌ها»، روبروست، اما نمی‌توانستیم صورت‌بندی مشخصی از مسأله ارائه کنیم، چه رسد به این‌که از عهده حل آن برآیم.

در اینجا بود که کتاب «کاوش‌ها و چالش‌ها» در سال هفتادونه منتشر شد و ایشان در دو درس گفتارِ نخستِ آن، به توضیح و تبیین این مسأله، همت گمارده بود. این متن، در عینِ آن‌که ساده و عامه‌فهم بود، اما بطونِ حکمی پنهانی داشت که جز بر اهلِ نظر و تعمق، آشکار نمی‌گشت. به هر حال، ایشان توانسته بود نشان دهد این‌که روندِ حرکتِ قدسی و معنویِ انقلاب، گرفتارِ برخی اختلال‌هاست، به چه سبب است.

[۳]. علامه مصباح در این اثر، از چشم‌اندازِ تحلیلیِ «خُرد» و «عاملیتی» به مسألهٔ اختلالِ نگر بسته و استدلال کرده بود که از یک سو، در همان سال‌های نخستِ پیروزیِ انقلاب، قلّه‌های تفکرِ انقلابی و شخصیت‌هایی که عالی‌ترین مراتبِ انقلابی‌گری را دارا بودند، به «شهادت» رسیدند و انقلاب از این نظر، گرفتارِ «فقر» گردید. در این عرصه بود که نزدیک‌ترین و مؤثرترین «حلقهٔ شاگردانِ انقلابی امام خمینی»، یکی پس از دیگری، از صحنه حذف شدند و به این ترتیب، تدبیرِ انقلاب در اختیارِ نیروهایی قرار گرفت که بیشترِ آنها، با «اصالت‌های ایدئولوژیِ انقلابی»، بیگانه بودند یا آنچنان تعلق و حساسیتی نسبت به آن نداشتند. در نتیجه، انقلاب در اثرِ سیاست‌هایی که در سال‌های بعد از طریقِ هم‌اینان به اجرا درآمد، با چالش‌ها و تنگناهایی روبرو گردید. به عبارتِ دیگر، استدلالِ علامه مصباح این بود که انقلاب به دلیلِ «حذف شدنِ چهره‌های عمده و کانونی» اش، دچارِ «فقرِ عاملیت‌های متعهدِ تاریخ‌ساز» شد و این «کمبود» و «نقص»، حرکتِ تکاملیِ «جهش‌وار» و «شتابان» انقلاب را با اختلال مواجه کرد. پس «اختلال‌های ساختاری»، «خاستگاهِ عاملیتی» دارند و انقلاب از این ناحیه بوده که گزند‌ها و آسیب‌های جدی دیده است.

این اختلال که دیروز احساس می‌شد، امروز نیز وجود دارد و همچنان، یک «مسألهٔ راهبردی» است. شاید بتوان گفت اشارهٔ آیت‌الله خامنه‌ای به این‌که باید برای «استقرارِ دولتِ جوانِ حزب‌اللهی» زمینه‌سازی کرد، راهکاری است که ایشان در آستانهٔ گامِ دومِ انقلاب، برای چنین اختلالی در نظر گرفته است.



نشریه علمی تخصصی  
رصده رویدادهای اندیشه‌ای

## دیده بان اندیشه

دیده بانی برای اندیشه و آگاهی

کاری از:

مؤسسه فرهنگی رسانه‌ای شناخت  
کارگروه فلسفه و اندیشه

ارتباط با ما  
[www.fekrat.net](http://www.fekrat.net)  
[admin@fekrat.net](mailto:admin@fekrat.net)

شبکه‌های اجتماعی  
[@fekrat\\_net](https://www.instagram.com/fekrat_net)

تلفن تماس  
۰۲۰۳۷۸۳۷۹۹۳

رسانه  
اندیشه  
و آگاهی



مؤسسه فرهنگی  
رسانه‌ای شناخت

نشریه تخصصی رسانه‌های اندیشه‌ای  
و رسانه‌های رسانه‌های شناخت

کار گروه فلسفه و اندیشه  
مؤسسه فرهنگی رسانه‌ای شناخت

## دیده بان ۲۰۱۹ اندیشه

مجموعه مقالات و آرایه‌های  
اسلام، اخلاق و دین‌داری  
تجرباتی از اندیشه و ولایت فقیه  
تجدد فکری و نوآوری  
نمایش علم و دانش  
تفکر و تفکر

ویژه نامه و جلد ماهانه رسانه‌های شناخت

خشک‌کن تحریر  
و مشعل دار نوآوری و  
نو اندیشی

